



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق الرحیم

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

۲۵

تفسیر و شرح
صحیحہ مبارکہ

جلد اول

استاد حسین انصاریان

۲۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۷	تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۱
۱۷	مشخصات کتاب
۱۸	اشاره
۲۲	مقدمه ناشر
۳۲	پیشگفتار
۴۳	ولادت زین العابدین علیه السلام
۴۵	نام و القاب زین العابدین علیه السلام
۴۵	اشاره
۴۵	لقب زین العابدین علیه السلام
۴۷	عبادت زین العابدین علیه السلام
۵۱	مناجات زین العابدین علیه السلام
۵۱	اشاره
۵۱	مناجات زین العابدین علیه السلام در کلام اصمعی
۵۲	مناجات زین العابدین علیه السلام در کلام طاووس فقیه
۵۶	شخصیت زین العابدین علیه السلام
۵۶	اشاره
۵۸	امام سجاد علیه السلام و برخورد با عبدالملک
۶۰	امام سجاد علیه السلام و عبدالله مبارک
۶۱	اخلاق و رفتار و صفات زین العابدین علیه السلام
۶۱	اشاره
۶۱	۱ - برخورد الهی با مردی تندخو
۶۲	۲ - رفتار با جذامیان
۶۳	۳ - گذشت از استاندار معزول

۶۴	۴ - احساس امنیت
۶۴	۵ - توجه به فقرا
۶۵	۶ - عهدهٔ دیون
۶۵	۷ - مسافر مسجد
۶۶	۸ - روزی حلال
۶۶	۹ - تسلیم محض
۶۶	۱۰ - فرو خوردن خشم
۶۷	۱۱ - در برخورد با تمسخر
۶۸	۱۲ - واقعه ای حیرت آور
۶۹	۱۳ - محبت و عدالت
۶۹	۱۴ - نهایت جود و کرم
۷۰	۱۵ - رسیدگی به نیازمندان
۷۰	۱۶ - بی اعتنایی به زر و زیور دنیا
۷۱	۱۷ - در کنار قرآن
۷۲	۱۸ - معجزه اخلاقی
۷۵	۱۹ - صلهٔ ارحام
۷۵	۲۰ - برخورد با ناسزا
۷۵	۲۱ - بردباری
۷۶	۲۲ - اسوهٔ فضیلت
۷۶	۲۳ - برکتی عجیب از دو قرص نان
۷۹	امام سجاد علیه السلام و هشام
۸۱	حقیقت دعا
۸۱	اشاره
۸۲	غفلت از حقیقت دعا
۸۴	دعای بندهٔ واقعی
۸۷	شرک و سقوط انسان

۸۹	دفع بلا با دعا
۹۰	خداشناسی
۹۰	اشاره
۹۲	۱ - فطرت
۹۲	اشاره
۹۶	اعتراف عالمان ماتریالیسم
۹۸	۲ - مطالعه و دقت در موجودات آفرینش
۹۸	۳ - استدلال و حکمت عقلی
۱۲۰	دعای ۱: در توحید و ستایش حق تعالی
۱۲۰	اشاره
۱۲۶	حقیقت حمد، مدح، شکر
۱۲۸	ستایش حق از زبان عرفان
۱۳۰	تفسیر «الحمد لله» در کلام فخر رازی
۱۳۲	«الحمد لله» در عمل اهل الله
۱۳۴	تنزیه خداوند
۱۳۶	«الحمد لله» در کلام اولیای الهی
۱۳۸	حمد واقعی
۱۴۰	حمید بودن خداوند
۱۴۰	اشاره
۱۴۲	تفسیری دیگر بر «الحمد لله»
۱۴۲	اشاره
۱۴۳	حمد در دیدار نعمت و منعم
۱۴۶	اول و آخر بودن خدا
۱۵۰	توحید در نهج البلاغه
۱۵۴	علم باطن
۱۵۷	دیدة قاصر و فهم عاجز

- ۱۵۹ محکّمات و متشابهات
- ۱۵۹ اشاره
- ۱۶۰ آیات متشابه
- ۱۶۱ راسخان در علم
- ۱۶۲ رؤیت خدا به چشم دل
- ۱۶۴ موسی و مسئله رؤیت
- ۱۷۱ خداشناسی از راه طبیعت
- ۱۷۴ خداشناسی از راه عقل و فلسفه
- ۱۷۴ اشاره
- ۱۷۶ خداشناسی در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۷۷ حقیقت معرفت، علم و اولیت خداوند
- ۱۸۰ خداشناسی در کلام امام موسی بن جعفر علیه السلام
- ۱۸۳ خلقت آفرینش
- ۱۸۶ اسرار خلقت
- ۱۸۶ اشاره
- ۱۸۷ خلقت آفرینش در قرآن
- ۱۸۷ خلقت آفرینش در روایات
- ۱۸۹ خلقت آفرینش در منابع علمی
- ۱۸۹ اشاره
- ۱۸۹ نظریه دکتر گاموف در خلقت
- ۱۹۱ نظریه سیبورک در خلقت
- ۱۹۲ نظریه آینشتاین در خلقت
- ۱۹۴ نظریه جان آلدردر خلقت
- ۱۹۷ گوشه ای از جهان با عظمت خلقت
- ۲۰۱ اسرار حیات از زبان کرسی مورسین
- ۲۰۱ اشاره

۲۰۵	کیمیای حیات
۲۰۸	شناسایی و معرفت حق
۲۱۱	هدایت تکوینی موجودات
۲۱۱	اشاره
۲۱۲	هدایت تکوینی گیاهان
۲۱۲	اشاره
۲۱۳	سبزی نباتات
۲۱۵	هدایت تکوینی حیوانات
۲۲۱	عقل و نبوت در هدایت انسان ها
۲۲۵	مقام وصل و هجر
۲۲۷	اعمال نیک و اعمال بد
۲۲۹	حقیقت رزق و روزی
۲۲۹	اشاره
۲۳۲	رزق و روزی در قرآن مجید
۲۳۲	اشاره
۲۳۲	رزاقیت خداوند
۲۳۴	طیب بودن رزق الهی
۲۳۶	وسعت و تنگی رزق
۲۴۳	امتحان الهی وسعت و ضیق رزق
۲۴۳	مال و ثروت یا آزمایش بزرگ الهی
۲۴۳	اشاره
۲۵۲	متاع دنیا یا پاداش عقبی
۲۵۵	رزق و روزی در روایات
۲۵۵	اشاره
۲۵۹	طلب مال حلال در روایات
۲۶۱	نتایج آیات و روایات بسط و قبض رزق

- ۲۶۴ ارزش عمر در قرآن
- ۲۶۸ ارزش عمر در روایات
- ۲۶۸ اشاره
- ۲۷۰ حکایت سلمان و ابو درداء
- ۲۷۱ نصیحتی از بهاء الدین بلخی
- ۲۷۱ اشاره
- ۲۷۴ خرج کردن وقت در کلام امام سجاد علیه السلام
- ۲۷۵ خرج کردن وقت در کلام پیامبر
- ۲۷۶ خرج کردن وقت در کلام امام موسی بن جعفر علیه السلام
- ۲۷۷ خرج کردن وقت در کلام امام باقر علیه السلام
- ۲۷۹ شهید دوم و ارزش وقت
- ۲۸۰ سید مهدی قزوینی و ارزش وقت
- ۲۸۲ ارزش وقت در کلام امیر المؤمنین علیه السلام
- ۲۸۵ منازل الهی در کلام شاه داعی
- ۲۸۵ اشاره
- ۲۸۵ فصل اول: در منزل علم:
- ۲۸۵ اشاره
- ۲۸۵ ۱ - علم شریعت
- ۲۸۸ ۲ - علم طریقت
- ۲۸۸ الف - دانستن نفس
- ۲۸۹ ب - دانستن خواطر
- ۲۹۰ ج - دانستن معالجه نفس
- ۲۹۱ ۳ - علم حقیقت
- ۲۹۳ فصل دوم: در منزل عمل:
- ۲۹۳ فصل سوم: در منزل خُلق:
- ۲۹۳ اشاره

- ۲۹۴ عدالت
- ۲۹۴ حکمت
- ۲۹۴ عفت
- ۲۹۴ شجاعت
- ۲۹۷ جاهای صرف وقت در روایات
- ۳۰۳ جزای اعمال
- ۳۰۴ نعمت های حق
- ۳۰۴ اشاره
- ۳۰۴ کمال نعمت
- ۳۰۵ مقدار نعمت
- ۳۰۵ توجه به نعمت
- ۳۰۶ تبدیل نعمت
- ۳۰۷ حکایتی از استاد الهی قمشه ای
- ۳۰۸ نصیحتی از شقیق بلخی
- ۳۰۹ حقیقت مرگ
- ۳۱۰ مرگ نیکوکاران از نظر قرآن
- ۳۱۳ مرگ بدکاران از نظر قرآن
- ۳۱۵ مرگ در روایات
- ۳۲۰ منازل قبر و برزخ
- ۳۲۰ اشاره
- ۳۲۰ برزخ در قرآن
- ۳۲۱ ارواح شهدای بدر و احد
- ۳۲۲ قبر، خانه غربت
- ۳۲۳ مکاشفه ای در وضع برزخ
- ۳۲۴ داستانی عبرت آموز از سلمان
- ۳۲۶ داستانی عجیب از برزخ مردگان

۳۲۸	خاطره مؤلف درباره با برزخ مردگان
۳۳۰	کرامت هایی از محدث قمی
۳۳۲	دیدار آقا سید جمال الدین گلپایگانی با برزخ و برزخیان
۳۳۴	نسخه صور یا مقدمه قیامت
۳۳۶	اسامی قیامت
۳۳۷	اعمال نجات بخش در قیامت
۳۳۷	توحید الهی
۳۳۷	اشاره
۳۴۱	شرط قبولی توحید
۳۴۲	عمل کم، ثواب بسیار
۳۴۴	پاداش وضو
۳۴۵	نعمت جوانی
۳۴۶	مسجد رفتن
۳۴۶	مواظبت بر اوقات نماز
۳۴۷	روشن کردن مسجد
۳۴۷	ثواب اذان
۳۴۷	ثواب سجده شکر
۳۴۸	ثواب نمازگزار
۳۵۰	ثواب زکات
۳۵۰	ثواب حج
۳۵۰	ثواب روزه
۳۵۱	ثواب گریه بر سیدالشهداء علیه السلام
۳۵۱	ثواب حفظ و عمل به قرآن
۳۵۲	ثواب توبه
۳۵۲	ثواب معلم
۳۵۳	مجالست با مؤمن

- ۳۵۳ همدمی وهمنشینی با مردم متدین و خداشناس شرف و بزرگی دنیا و آخرت
- ۳۵۳ اشاره
- ۳۵۳ حمایت از یتام و ضعفا
- ۳۵۳ حفظ آبروی مردم
- ۳۵۴ ورود به بهشت بدون حساب
- ۳۵۴ سیر کردن مؤمن
- ۳۵۵ ثواب قرض دادن و صدقه
- ۳۵۵ اعمال زیان بخش در قیامت
- ۳۵۵ اشاره
- ۳۵۶ غفلت
- ۳۵۶ ملعون الهی
- ۳۵۶ انکار امامت
- ۳۵۷ مجازات در دنیا
- ۳۵۸ مکر و فریب مردم
- ۳۵۸ حرام بودن ورود به بهشت
- ۳۵۸ تعصب نابجا
- ۳۵۸ محروم از نظر رحمت
- ۳۵۹ کبر
- ۳۵۹ کاهش روزی
- ۳۶۰ گناه و خنده
- ۳۶۰ شهادت دروغ
- ۳۶۰ قسم دروغ
- ۳۶۱ گناهان کبیره
- ۳۶۱ پرداخت حقوق الهی
- ۳۶۱ افطار روزه
- ۳۶۲ برخورد با مؤمن

- ۳۶۲ تهمت و افترا
- ۳۶۳ ویرانی زندگی
- ۳۶۳ کیفر بت پرست
- ۳۶۳ فروتنی در برابر ستمکار
- ۳۶۴ خیانت
- ۳۶۴ آسیابی در جهنم
- ۳۶۵ گناه بدعت
- ۳۶۵ کم کاری
- ۳۶۵ اعوان ظالمان
- ۳۶۶ عقاب زنا
- ۳۶۸ مقام حمد و ابزار آن
- ۳۶۹ علم و معرفت الهی
- ۳۷۳ مقام والای اهل معرفت
- ۳۷۳ اشاره
- ۳۷۴ حقیقت محمدیه
- ۳۷۷ مقام حقیقی انسان
- ۳۷۷ اشاره
- ۳۷۸ مقام حقیقی انسان در کلام خوارزمی
- ۳۸۱ تجلی حق
- ۳۸۴ مقام خلافه الهی انسان
- ۳۸۷ ۱ - تعلیم عرفان نفس به بندگان
- ۳۸۷ اشاره
- ۳۸۷ تکمیل نفوس و تزکیه ارواح
- ۳۸۸ تکمیل نفوس و تزکیه ارواح در کلام سعید فرغانی
- ۳۹۱ مراحل تکمیل نفوس
- ۳۹۲ وجوه نفس

۳۹۶	تعقل در آفرینش
۳۹۶	اشاره
۴۰۰	راه شناخت خدا
۴۰۲	عالم جانداران
۴۰۳	محصولات الهمام الهی
۴۰۳	اشاره
۴۰۴	اجزای گیاهان
۴۰۵	ساختمان برگ ها:
۴۰۶	ساختمان گل ها:
۴۰۸	عمل تخم گیری و زفاف:
۴۰۹	اسرار عالم نباتات
۴۰۹	اشاره
۴۰۹	۱ - هنرنامه‌ی ریشه ها،
۴۰۹	اشاره
۴۱۱	اعتراف جان گلن به شعور حاکم بر هستی
۴۱۱	اشاره
۴۱۲	ساختمان اتم
۴۱۹	۲ - الهمام به شکرگزاری
۴۲۱	۳ - گشودن ابواب علم به سوی ربوبیت
۴۲۱	اشاره
۴۲۲	مراحل تربیت نفس
۴۲۲	اطاعت
۴۲۳	ضبط نفس
۴۲۳	نیابت الهی
۴۲۵	نبوت و امامت، راه رسیدن به ربوبیت
۴۲۶	اهداف رسالت

- ۴۲۸ مدینه علم در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۴۳۲ ۴ - دلالت بر اخلاص در توحید
- ۴۳۲ اشاره
- ۴۳۲ اخلاص در قرآن
- ۴۳۴ اخلاص در روایات
- ۴۳۶ ۵ - دور داشتن انسان از الحاد و شرک
- ۴۳۶ اشاره
- ۴۳۸ تحبیب ایمان
- ۴۴۰ ناخوشایندی کفر و فسوق و عصیان
- ۴۴۰ معنای کفر و عصیان و فسوق
- ۴۴۲ درباره مرکز

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان قراردادی: صحیفه سجادیه. شرح

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۱ / حسین انصاریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۹ -

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

فروست: مجموعه آثار؛ ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹.

شابک: ۹۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال: دوره ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۰-۲: ج. ۱. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۱-۹: ج. ۲. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۲-۶: ج. ۳. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۳-۳: ج. ۴. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۴-۰: ج. ۵. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۵-۷: ج. ۶. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۶-۴: ج. ۷. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۷-۱: ج. ۸. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۸-۸: ج. ۹. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۶۹-۵: ج. ۱۰. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۰-۱: ج. ۱۱. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۱-۸: ج. ۱۲. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۲-۵: ج. ۱۳. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۹۱-۶: ج. ۱۴. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۹۲-۳: ج. ۱۵. ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۹۳-۰:

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. . صحیفه سجادیه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ق. . صحیفه سجادیه. شرح

رده بندی کنگره: BP۲۶۷/۱: ۱۳۸۹ ۳۰۴۲۲۲۵ص

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۸۱۷۱۷

تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۱

حسین انصاریان

ص: ۲

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣

صحیفه سجادیه ، نام مجموعه ای از نیایش های وجود مقدس امام زین العابدین علیه السلام است، این کتاب اولین اثر مکتوب قطعی الصدور از ناحیه امام معصوم به حساب می آید و پس از قرآن کریم، اولین کتاب مدون جامعی است که از منبع وحی به دست ما رسیده است.

بزرگان علمی شیعه از این کتاب به عنوان انجیل اهل بیت علیهم السلام و زبور آل محمد علیهم السلام یاد کرده اند.

صحیفه سجادیه ، کتاب دعایی است که تنها دعا و نیایش و تضرع نیست، بلکه وجود مبارک امام سجاد علیه السلام ، مبانی بسیار مهم کلامی و فلسفی و عرفانی و اجتماعی و تربیتی و اخلاقی را در قالب دعا بیان فرموده اند.

امام علیه السلام ، در فضای رعب و وحشت امویان و پس از عظیم ترین جنایت تاریخ،

یعنی واقعهٔ اسف بار کربلا، این مجموعه معارف الهی را در اختیار شیعیان قرار دادند.

این کتاب گران سنگ علمی که شامل مباحث مهمی در ابواب مختلف علوم اسلامی است، نیازمند تفسیر و شرحی است که انسان ها را با حقایق آن، آشنا سازد.

از این جهت بزرگان علمی شیعه در طول تاریخ به تفسیر و شرح این سرمایهٔ عظیم الهی پرداخته اند.

مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی، ۶۵ شرح را بر این کتاب شریف نقل می کند. لکن شرح های مختلف و تفاسیر تدوین شده پیرامون این منبع ارزشمند، از دو جهت قابل تأمل است:

اول: غالب این شروح و تفاسیر به صورت کامل نمی باشد، تنها برخی از اندیشمندان مانند مرحوم سید علی خان مدنی شیرازی، موفق به شرح کامل آن شده است.

دوم: به جهت پیشرفت علوم زمان، قرآن و کلمات اهل بیت علیهم السلام، نیازمند شرحی نو، بر اساس نیازهای زمان می باشد بر این اساس علامه محقق حضرت استاد انصاریان مد ظله العالی، اقدام به تفسیر و شرح این متن ارزشمند اخلاقی و عرفانی نمودند.

این شرح هر دو معنا را در بر دارد؛ زیرا تمام ادعیه، مورد بحث قرار گرفته و از طرفی این اثر، از رشحات قلم دانشمندی زمان شناس و عالمی فرزانه، مطابق با نیازهای زمان، بر اساس عمیق ترین مبانی علمی شیعه، مورد بحث واقع شده تا جایی که برخی از بزرگان علمی معاصر، این کتاب را در زمرهٔ عالی ترین شروح بر صحیفهٔ سجادیه شمرده اند.

در این مقام خالی از لطف نیست که به نظر مرحوم علامه محمد تقی جعفری رحمه الله

پیرامون این تألیف ارزشمند توجه شود، ایشان پیرامون این کتاب می فرماید:

یکی از آن حقایق بسیار پرمعنی و سازنده ابعاد مثبت بشری، دعا و نیایش با مقام ربوبی است که عدم تفسیر صحیح و توضیح لازم و کافی درباره آن برای عموم افکار بشری از یک طرف و گرایش شدید خود محوران به منفعت و لذت و خودکامگی ها از طرف دیگر، انسان های بسیار فراوانی را در همه دوران ها و در همه جوامع از برقرار ساختن ارتباط تکاملی انسان با کمال مطلق، محروم نموده است.

نتیجه از بین رفتن یا مختل شدن آن حقایق پرمعنا و سازنده، تنها این نبوده است که انسان ها از مقدراری پدیده های زیبا و مطلوب و مفید محروم گشته اند، بلکه بالاتر از این، با از بین رفتن یا ورود اختلال در آن حقایق - که برخی از آنها را ذیلاً متذکر خواهیم گشت - حیات معقول انسانی هویت اصیل خود را که هر لحظه اش می تواند طعم ابدیت بدهد، از دست داده و کمترین هدف و حکمتی برای حیات در فرهنگ بشری نمی ماند.

شما گمان نکنید که زیبایی و رفاه و نظم و قانونمندی زندگی اجتماعی در جوامع به اصطلاح پیشرفته امروزی می تواند طعم هویت اصلی خود حیات را که حکمت و هدف اعلامی خود را در ذات خود دارد، با کام عقل و وجدان ناب بشری آشنا بسازد. و شما گمان نکنید که محبت و علاقه اکثریت قریب به اتفاق انسان های امروزی که خود را موجوداتی زنده تلقی نموده و به جریان این زندگی دل خوش می دارند، ناشی از درک و دریافت حقیقت خود زندگی است (۱)، بلکه اگر درست دقت کنیم خواهیم دید رضایت و دلخوشی از زندگی غیرقابل تفسیری که در پیش گرفته اند، ناشی از دل بستگی به آن وسایل و نمودهای زندگی

ص: ۷

۱- (۱) - خداوند سبحان به اضافه این که این زندگی دنیوی را در برابر زندگی ابدی، ناچیز معرفی می نماید، علم و معرفت مردم را درباره این زندگی به نمودی از آن منحصر می فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» [تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می شناسند و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است] بی خبرند.؛ روم (۳۰): ۷. [۱]

است که هویت حیات در آنها به صورت بسیار ناچیزی محلول شده است.

برخی از آن حقایق پرمعنا و سازنده ابعاد بشری که دعا و نیایش از جمله آنهاست، به قرار ذیل است:

۱ - حق و حقیقت

۲ - عدالت

۳ - آزادی

۴ - علم و معرفت

۵ - تعقل اصیل

۶ - وجدان فعال

۷ - صیانت تکاملی ذات

۸ - استقلال

۹ - سعادت

۱۰ - عشق حقیقی

۱۱ - اخلاق والای انسانی

۱۲ - رقابت سازنده

اینها حقایقی هستند که بذره‌های اولیه آنها، با دست باغبان کل آفرینش، در اعماق جان‌های آدمیان کاشته شده است.

اختصاص دعا و نیایش در میان آنهمه حقایق با عظمت این است که انسان‌ها به وسیله این ارتباط، به طور مستقیم در جاذبه مبدأ کمال که خداوند متعال است قرار می‌گیرند، در صورتی که همه آن حقایق در آن هنگام، عظمت واقعی خود را دریافت می‌کنند که نخست وارد منطقه ارتباط با کمال اعلی شوند و از امتیاز جاذبه مذکور در دعا و نیایش برخوردار گردند و آنگاه اصالت خود را دریابند.

ص: ۸

این که ما معنا و نتیجه دعا را در برآوردن نیازهای مادی خود خلاصه نماییم، اگر چه این معنا و نتیجه، یکی از با اهمیت ترین موارد دعا است که در هنگام به وجود آمدن شرایط آن، ضرورت حیاتی پیدا می کند، ولی چنین خلاصه کردن، موجب محدودیت بسیار ناروای این حقیقت عظمی است که موجب محروم گشتن انسان ها از معانی و نتایج بسیار با اهمیت دعا و نیایش می گردد.

اگر ما در دعاها و نیایش هایی که در قرآن مجید برای انسان ها تعلیم شده است با دقت کامل بیندیشیم و آن قسمت از دعاها و نیایش ها را که در «نهج البلاغه» و «صحیفه سجادیه» و دیگر منابع حدیثی آمده است مورد تحلیل و تحقیق های همه جانبه قرار بدهیم، با کمال وضوح خواهیم دید که هیچ وسیله ای مانند دعا توانایی تحقق بخشیدن به تقاضاهای انواع رشد و کمال را ندارد.

با توجه به منابع فوق با دریافت ناب وجدانی درباره دعا و نیایش، مقداری از عمده ترین نتایج دو حقیقت مزبور را که قابل شهود عینی است، مطرح می نمایم:

۱ - دعا از اساسی ترین عوامل رشد معرفتی انسانی به واقعیت های پشت پرده طبیعت است؛ طبیعتی که با نظام بسته نمای خود، اکثریت افراد را در زندان تاریک جهل گرفتار ساخته است. در هر دعایی که یک انسان آگاه می نماید ارتباط تازه ای با کمال و مبدأ کمال احساس می کند.

ای مقیمان درت را عالمی در هر دمی رهروان کوی عشقت هر دمی در عالمی

(خواجوی کرمانی)

هر نظرم که بگذرد جلوۀ رویش از نظر بار دگر نکوترش بینم از آنچه دیده ام

۲ - بدان جهت که آدمی در حالات دعا و نیایش که جدی ترین حالات زندگی است، اّتصاف با بهترین صفات و ملکات و اخلاق فاضله را مسألت می نماید، لذا می توان گفت: دعا

همواره انسان را در این معبد بزرگ دنیا که برای ناآگاهان، تنها جای خور و خواب و خشم و شهوت است، در حال تعلّم حقایق و واقعیت های موجب رشد و کمال، نگه می دارد. بنابراین، اگر کسی معنای دعا و نیایش را واقعاً بفهمد، همین جهان هستی در عین حال که معبدی است بزرگ، دانشگاهی است که عالی ترین دروس درباره «انسان آن چنان که هست» و «انسان آن چنان که باید و شاید» را برای وی تعلیم می دهد.

آری، در آن حال که مردم بی خبر از کمال، کتاب بزرگ هستی را به عنوان یک بالش زیر سر خود می نهند و به خواب عمیق جهل و خودخواهی فرو می روند، نیایشگران آگاه از همین کتاب، در حال نیایش، حقایقی را می خوانند که از ذهن آن بی خبران خطور نمی کند:

گر چه مقصود از کتاب آن فن بود گر تو آش بالش کنی هم می شود

۳ - نخستین سازندگی دعا که در یک انسان آگاه به وجود می آورد، این است که وی را به نیاز قرار گرفتن در جاذبه کمال، آگاه می سازد و آنگاه او را در جاذبه مزبور قرار می دهد.

دریافت نقص و نیاز برای یک انسان آگاه از منبع جوشان اشتیاق به کمال در درون مبدأ، حرکتی است که ادامه آن را تا ورود به منطقه کمال تأمین می نماید.

۴ - کسی که آگاهانه به نیایش می پردازد، پیش از تلفظ نخستین کلمه دعا مخصوصاً در موقعی که آن کلمه «خدایا» باشد حالتی فوق حالات معمولی مغزی و روانی را - اگر چه در یک لحظه - از درون خود احساس می کند که هیچ نامی برای آن جز لئیک خداوند نتوان گذاشت:

بلکه آن الله تو لئیک ما است وان نیاز و درد و سوزت پیک ما است

نی تو را در کار، من آورده ام نه که من مشغول ذکر کرده ام

حیله ها و چاره جویی های تو جذب ما بوده گشاده پای تو

درد عشق تو کمند لطف ما است زیر هر یا رب تو لئیک ها است

هست لئیکی که نتوانی شنید لیک سر تا پا توان آن را چشید

۵ - اگر دعا و نیایش حکمتی جز این نداشت که انسان را در موضعی فوق طبیعت و جریانات قانونی آن قرار می دهد و سلطه و نظاره دائمی خداوندی را درباره هستی و این که خداوند در هر لحظه می تواند جریان هستی را در یک نظام باز مورد دگرگونی به وسیله ارواح شیفته بارگاه خود قرار بدهد، برای ضرورت در حیات انسانی کافی بود.

آری، اگر دعا و نیایش جز این نتیجه ای نداشت، کافی بود که سرنوشت یک انسان را در همه سالیان عمر تغییر داده و حیات

او را با اشراف و گسترش من در هستی به جریان بیندازد.

سازندگی دعا و نیایش درباره ابعاد گوناگون انسان بسیار متعدّد و متنوّع است که متأسّفانه مورد توجّه کافی قرار نمی گیرد.

با مطالعه و بررسی این کتاب و ورود به سرزمین محتویات آن، این امید در دل های انسان های عاشق کمال، زنده می گردد که دعا و نیایش، معانی و نتایج و بالاتر از همه هویت اصلی خود را در فرهنگ معنوی بشر بازیافته و به عنوان یکی از اساسی ترین عوامل تحرّک و تلاش پرمعنا در «حیات معقول» جای خود را باز کند.

ایشان سپس اضافه می کند:

این کتاب ارزشمند در حقیقت بیانی رسا از بیاناتی است که می بایست در توضیح و تفسیر لزوم قرار گرفتن انسان ها در جاذبه کمال - که در خط نورانی مکتب انبیای عظام علیهم السلام مشاهده می شود - به صحنه عقول و دل های عاشقان حق و حقیقت وارد می گشت. مطالعه کنندگان و مخصوصاً محققان ارجمند در محتویات این کتاب که شرحی است بر صحیفه مبارکه سجّادیه از زین العابدین و مولی العارفین امام علی بن الحسین السجّاد علیه السلام، با هویت و تفسیر و تحقیقات عالی تری رویاروی خواهند گشت که امیدواریم با تلاش پیگیر خود بار دیگر دعا و نیایش را به عنوان یکی از با اهمیت ترین عوامل به وجود آورنده «حیات معقول» در مسیر جاذبه ربوبی به طور جدی مطرح نمایند و آن عده مردمانی که به جهت بی توجهی به معنای دعا و نیایش، از برخورداری از این نعمت عظمای الهی محروم مانده اند توجیه صحیح نموده و برای حیات آنان درخشش و طراوت حقیقی و ذاتی آن را باز گردانند.

این کتاب، اکنون در زمره کتب مرجع و مورد توجه خاص محققان علوم اسلامی و اندیشمندان و فرهیختگان قرار گرفته و افراد متعددی از فضلاء حوزه علمیه، این اثر را مرجعی برای آثار تحقیقی خود و گروهی از اندیشمندان دانشگاهی، در سطوح مختلف، آن را مصدري برای پایان نامه های علمی خود قرار داده اند.

از امتیازات این اثر نسبت به چاپ های قبلی می توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱ - حروفچینی و مقابله متن با دست نوشته مؤلف.

۲ - بازبینی متن و اعمال بازنگری «به اشراف مؤلف».

۳ - موضوع گذاری جهت سهولت دسترسی به مطالب.

۴ - ویرایش ادبی متن فارسی و عربی.

۵ - بازنگری اعراب و ترجمه روایات.

۶ - جایگزینی ترجمه جدید مؤلف از آیات قرآن مجید، نهج البلاغه، صحیفه سجاده.

۷ - استخراج منابع و تطبیق روایات با مصادر روایی شیعی و سنی.

۸ - اضافه کردن بیش از ۲۵۰ موضوع، «تحت اشراف مؤلف» به برخی فرازهایی که قبلاً شرح نشده بود.

۹ - تلطیف در اشعار کتاب و شناساندن شاعر.

۱۰ - شماره گذاری فرازهای صحیفه سجاده.

۱۱ - تنظیم ترجمه های مربوط به فرازهای دعا، به صورت جداگانه.

۱۲ - تنظیم فهرست متنوع در مجلدی مستقل.

۱۳ - تنظیم فهرست موضوعی مطالب در مجلدی مستقل.

۱۴ - ارائه داستان های کتاب در مجلدی مستقل.

۱۵ - حذف برخی از مطالب که مناسب امور اجتماعی سال های تألیف کتاب بوده و دخلی در موضوع کتاب نداشته است «به اشراف مؤلف».

در پایان، از همکاری کلیه عزیزان، محققان واحد تخصصی صحیفه سجادیه مرکز دارالعرفان الشیعی، فضلالی عزیز، حجج اسلام آقایان:

۱ - حجه الاسلام شیخ محسن فیض پور

۲ - حجه الاسلام علی تقدیری

۳ - حجه الاسلام محمد حسین امیدوار

کمال تشکر را داشته و توفیق روز افزون ایشان را از خداوند متعال خواستاریم.

واحد تحقیقات

(مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان الشیعی)

ص: ۱۳

هُوَ الْحَقُّ

پیشگفتار

ص: ۱۴

چند ماهی برای انجام برنامه ای در مسیر فرهنگ سعادت بخش الهی در فکر بودم، ولی فکرم به جایی نمی رسید، تا از توجّه و عنایت حضرت حق، در ایام ولادت رسول اکرم و نبی مکرم صلی الله علیه و آله و امام به حق ناطق حضرت صادق علیه السلام، در لحظاتی از شب پرفروغ جمعه، نسبت به تفسیر و شرح صحیفه سجادیّه که محصول قلب و روح و جان و دل و حال و مقال امام عاشقان و حیات عارفان و زبده عابدان و سرور ساجدان و نخبه حکیمان و اسوه شب زنده داران حضرت زین العابدین علیه السلام است، مُلّهم شدم!!

برای قوّت قلب، نسبت به این برنامه معنوی، با تضرّع و زاری و با انکسار و خواری، در حال توجّه به حضرت حقّ به قرآن مجید که همیشه در مصایب و مشکلات راهگشایم بود، پناه برده و به آن گنجینه بی نظیر الهی تفأل زدم، این آیه کریمه آمد:

ص: ۱۵

ولی اعمال شایسته پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آنها نیکوتر است .

آیه شریفه مرا شگفت زده کرد، تا دو روز تمام فکرم به کلام حضرت حق مشغول بود، دلالت و راهنمایی آیه کریمه مرا مات و مبهوت و معنویت این سخن پربهای حضرت دوست، شوقی عجیب نسبت به شروع تفسیر و شرح «صحیفه سجادیه» در قلبم ایجاد کرد.

در آن دو روز، قرآن مجید در مقابلم باز بود، هر بار که از کنارش می گذشتم به آن آیه ملکوتی و نورانی خیره می شدم و از انوار تابناکش بهره می گرفتم، تا به وقت شنیدن صدای مؤذن که جهت اعلان نماز مغرب فریاد عاشقانه می زد، در حالی که هنوز قرآن روبرویم بود و به آن آیه شریفه می نگریستم، این برنامه خدا خواسته را، در عین اعتراف به عجز و ذلت و خالی بودن از دانش و بینش، شروع کردم. تنها تکیه گاهم در این کار لطف و عنایت حضرت اوست و هم از آن جناب می خواهم که تا پایان کار، مرحمت و رحمتش را از این فقیر دل شکسته و بینوای دست و پا بسته دریغ نرزد که هیچ کاری بدون نظر و خواست و اراده او صورت نمی گیرد.

عارفان روشن ضمیر، از «صحیفه سجادیه» به «انجیل اهل بیت علیهم السلام» یاد کرده اند و بینایان راه از این دریای پر از حکمت، تعبیر به «زبور آل محمد علیهم السلام» نموده اند!!

صحیفه سجادیه، خزانه پرگوهر سلطان ملک و ملکوت، حاکم عرصه گاه ناسوت و لاهوت، امیر کشور جلال و جبروت، فرمانروای جهان صدق و عشق، مولای عارفان روشن دل و پیشوای عاشقان عامل، وجود مقدس حضرت سجاد علیه السلام است.

ص: ۱۶

این خزانه، دارای گنج های حکمت است و هر آنچه برای رشد و کمال انسان لازم می باشد، در این منبع گنجانده شده است.

صحیفه سجادیه ، مدرسه ای است که معلّم آن امام سجّاد علیه السلام است و این معلّم است که با این کتاب، جهانیان را در تمام اعصار درس می دهد و هر کسی را در حدّ توان و قدرتش و به اندازه تکلیف و استعدادش به مقامی که باید برسد می رساند.

صحیفه سجادیه ، دریای پرخروش فیض الهی است که لؤلؤ و مرجانش از شمارش بیرون و اشیای پرقیمتش از حدّ احصا خارج است.

صحیفه سجادیه ، خورشید پرفروغی است که چون نهال وجود انسان در پرتو تابنده اش قرار گیرد تبدیل به شجره طیّبه گردد.

صحیفه سجادیه ، آفتاب پرحرارت الهی است که از مشرق وجود حضرت زین العابدین علیه السلام برای تربیت درخت وجود انسان طلوع کرده و تا عمق ابدیت از فروغ بخشی باز نخواهد ماند!!

صحیفه سجادیه ، میزان سنجش سره از ناسره، حقّ از باطل، نور از ظلمت، درستی از نادرستی، حیات از مرگ، دنیا از آخرت و سلامت از مرض است.

صحیفه سجادیه ، چشمه فیض الهی، نجات دهنده از تباهی، رها کننده انسان از گمراهی است.

صحیفه سجادیه ، معلّم حکمت، منبع معرفت، جاذبه رحمت، ایجاد کننده محبت، سازنده شخصیت، به وجود آورنده کرامت و رساننده انسان به مقام با عظمت قرب و معیت است.

صحیفه سجادیه ، طیب حاذق، محبوب قلب صادق، آرامش جان عاشق، عذرای دل را وامق، روشنگر مغارب و مشارق، کاشف حقایق، دوی درد نفوس ناطق، کوبنده منافق و به حقیقت چشمه فیاض حضرت خالق است.

صحیفه سجادیه ، آرام جان پاکبازان، محرّک قلب تیز پروازان، نوای نای

دلنوازان، قدرت نفس جوانمردان، عشق عاشقان، عرفان عارفان، پناه بی پناهان، راز دل رازداران، آه دل مستمندان به وقت شامگاهان، مناجات پرشور سحرخیزان و سرمایه روح امیدواران است.

صحیفه سجادیه، خزانه پرگوهری است که با کمال تأسف تاکنون ناشناخته مانده و آن طور که شایسته این کتاب با عظمت است، از آن استفاده نشده و شرح جامعی که قابل استفاده تمام مردم باشد، برای این دریای بی ساحل معنوی فراهم نیامده است.

اکثریت شیعه دوازده امامی، چنانکه از نهج البلاغه عظیم بی خبرند، از صحیفه سجادیه، نیز در غفلت اند!!

در کنار دریای بی کرانند ولی تشنه اند، در جنب بزرگترین گنجینه معارفند ولی بی خبرند، از غنی ترین معدن حکمت و علم و بزرگ ترین منبع دانش و بینش برخوردارند ولی تهیدستند.

آن قدر که به دنیای خود می رسند، از آخرت خویش اطلاع نمی گیرند؛ ولی در حدی که به جسم می پردازند، احوالی از قلب و روح و نفس نمی پرسند؛ به این اندازه ای که برای آبادی شکم و پاسخگویی به شهوت اقدام می نمایند، به معنا و معنویت و به مقام و شخصیت خود توجه نمی کنند.

بعد از گذشت پانزده قرن از طلوع صحیفه سجادیه، هنوز اکثریت مردم در تاریکی جهل نسبت به این سرمایه بی نظیر الهی به سر می برند.

دقت در دعاهای امام سجاد علیه السلام، این معنی را به انسان نشان می دهد که باید صحیفه سجادیه در حوزه های علمی شیعه و در مدارس فرهنگی، جزء کتب اصیل درسی شود و برجستگان با هنری برای تعلیم این فرهنگ پرفروغ تربیت شوند.

صحیفه سجادیه، باید در دانشگاه های اسلامی، به عنوان یکی از مهمترین منابع درسی مورد استفاده قرار گیرد، تا در سایه آن، در هر رشته ای از علم، متخصصانی با

فضیلت و اندیشمندانی دلسوز و دانشمندانی متعهد و معلمانی با کرامت، تحویل جامعه گردد.

سزاوار است اساتید حوزه علمیه در پایان درس فقه و اصول هر روزه خود، فصولی از صحیفه سجادیه را به شاگردان مکتب حق القا نمایند، تا پس از طی مراحل فقه و اصول، افرادی عابد و زاهد، بینا و بصیر، خبیر و علیم، قوی و آگاه، مخلص و خالص، شیفته و سوخته، عارف و عاشق در جامعه ظهور کنند!

واجب است گویندگان مذهبی، بخشی از سخنان خود را، در وقت تبلیغ، به خصوص ایام محرم و صفر و ماه مبارک رمضان در محور معارف این کتاب قرار دهند، تا مستعلمان بزرگوار، از خواسته های ناب حق آگاه شده و به حسنات الهیه آراسته گردند و نیز بر هر امام جماعتی لازم است بعد از نماز جماعت یا بین دو نماز فراهایی از این کتاب گرانها را بر مردم نماز گزار بخواند، باشد که از این مائده الهی، نصیب قابل توجهی به آنان برسد.

بر اندیشمندان آگاه و متفکران بینا و محققان توانا فرض است که در شرح و تفسیر این کتاب همت گمارند و از این طریق به کشف حقایق این منبع ناشناخته نایل آیند، باشد که به انسان و انسانیت خدمتی شود.

بر آنان که از نعمت و مکننت مال برخوردارند، لازم و واجب است، بینایان راه را در تفسیر مفصل این کتاب تشویق کنند و آنان را با بذل مال خود جهت انجام امور چاپی و پخش این منبع فیض حق امیدوار و دلگرم سازند که یکی از بهترین و ارزنده ترین نقاط خرج مال و انفاق در راه خدای متعال، این نقطه روشن و این گذرگاه پر قیمت است.

بدون شك اگر این کتاب به دست عالمان آگاه و متخصصان والا و حکیمان دانا، تفسیر و تحلیل شود، به بهترین صورت و با زیباترین کیفیت چاپ شده و به دست مردم برسد، نیکوترین اثر تربیتی را در وجود مردم خواهد گذاشت و از این مسیر

هزاران نفر به راه آشتی با حق و حقیقت درخواهند آمد و چه بسا که جرّقه‌ها و بارقه‌های آتشین این کتاب از زشت‌کارترین افراد، نیکوکارترین انسان‌ها به وجود آورد.

مگر با یک جرّقه الهی پسر یزید ریاحی، حرّ الهی نشد! مگر با یک بارقه ربّانی که از طریق قرآن جهید، هولناک‌ترین دزد سرگردنه بهترین عارف و معلّم عارفان نشد! مگر بازیگری شهوت ران و غرق شده در لهو و لعب، با نسیمی که از قلب موسی بن جعفر علیه السلام به او رسید عابد و زاهد زمانه نشد؟!

برای چه پس از این همه دلیل و برهان و این همه مصادیقی که قرآن و روایات و تاریخ نشان می‌دهد، معطل نشسته ایم؟

هان! ای حوزه‌های علمیّه شیعه و ای آموزش و پرورش مملکت اسلامی زجرکشیده و ای روحانیون اندیشمند و آگاه و ای معلّمان بینا و دلسوز تا نفس دارید، در راه رضای حقّ و در کمال آگاهی و اخلاص برای رشد و تربیت مردم و پاسخگویی به نیازهای معنوی جامعه، به خصوص نسل با کرامت جوان که نسل انقلاب و جهاد و جبهه و خون و شهادت است، دامن همت به کمر زنید و از آسوده نشستن و بر محور عافیت گشتن و بی‌توجهی به تشنگان معرفت بپرهیزید که در دادگاههای عدل الهی در صحنه باعظمت محشر جوابگو نخواهید بود.

الهی، بنده ای خسته حالم، به وجودت قسم تشنه وصالم، دستم بگیر که دور از کمالم، دل شکسته ای بی‌پر و بالم، چرا از درد محرومی ننالم؟!

الهی، روسیاهم، ناآگاهم، غرق گناهم، ای پناه فقیران! بی‌پناهم، چه سازم که با تمام وجود دود آهم.

الهی، در این مسیری که مرا ملهم ساختی، سخت محتاج و نیازمند به یاری توام، تفسیر و شرح صحیفه سجاده کار من نیست، من از نور معرفت محروم و از علم و دانش دورم، تنها با لطف و رحمت و رأفت و مرحمت تو دست به این کار سنگین

می زخم اگر توفیق رفیقم کنی آن را به پایان می برم، اگر به خود واگذاریم از این نعمت عظیم محروم گردم.

قَوِّ عَلَيَّ خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي وَ اشْدُدْ عَلَيَّ الْعَزِيمَةَ جَوَانِحِي. (۱)

اعضا و جوارحم را برای خدمت نیرو ده و نیروهای درونیم را بر تصمیم جدی توان بخش.

آری، این همه از محبت توست و ظهور هر حقیقتی معلول عنایت و کرم توست.

اگر برق عشق خود به قلب نمی انداختی کسی به فکر کار مثبتی نمی افتاد و اگر جرعه لطف در بوتۀ دل نمی گذاختی کسی از پی معرفت و تعلیم آن به دیگران نمی رفت.

آری، تمام حقایق و واقعیت ها به هر صورت و کیفیتی که هست در پرتو فضل توست و هیچ عقلی، این معنا را در هیچ دوره ای از ادوار حیات، منکر نبوده است.

فقیر: حسین انصاریان

ص: ۲۱

۱- (۱) - مصباح المتهدّج: ۸۴۹؛ [۱]المصباح، کفعمی: ۵۵۹، دعای کمیل. [۲]

حیات پر فروغ

حضرت امام زین العابدین علیہ السلام

ص: ۲۲

وجود مقدس حضرت سجاد علیه السلام بنا بر مشهور، روایات در روز پنجشنبه برابر با پنجم ماه با عظمت شعبان، در سال سی و هشتم هجری، دو سال قبل از شهادت حضرت مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السلام در شهر مدینه، از پدری با کرامت چون حضرت ابوعبدالله الحسین، سید الشهداء علیه السلام و مادری با عظمت به نام سلافه که امیرالمؤمنین وی را مریم نامید، متولد شد.

گرچه در روایات نام های دیگری نیز نقل شده است که می توان به:

شهربانو، غزاله، شاه زنان، شاه جهان، جهان بانو، خوله اشاره کرد.

از مجموع روایات (۱) استفاده می شود که همه این نام ها، یک نفر است که دختری از نسل یکی از بزرگان ساسانیان ایران می باشد.

به خاطر چنین پدر و مادری و این گونه اصل و ریشه ای که پدرش از عرب

ص: ۲۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴/۴۶ - ۱۶، باب ۱، احادیث ۴، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۲، ۳۳؛ مناقب ابن شهر آشوب: ۱۶۷/۴، ۱۷۶؛ ربيع الابرار: ۴۰۲/۱؛ كشف الغمه: ۷۳/۲، ۱۰۱، ۱۰۵؛ عيون أخبار الرضا علیه السلام: ۴۰/۱، ۱۲۸/۲؛ [۱] بصائر الدرجات: ۳۵۵/۷، باب ۱۱، حدیث ۸؛ الارشاد، شیخ مفید: ۱۳۷/۲؛ الکافی: ۴۶۶/۶، باب مولد علی بن الحسین علیه السلام؛ اعلام الوری: ۴۸۰/۱؛ الصراط المستقیم: ۱۳۸/۳؛ العدد القویه: ۵۵؛ الدروس الشرعیه: ۱۲/۲.

قریشی و مادرش از عجم فارس می باشد او را «ابن الخیرتین» می گفتند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

لِلَّهِ مِنْ عِبَادِهِ خَيْرَتَانِ، فَخَيْرَتُهُ مِنَ الْعَرَبِ قُرَيْشٌ وَمِنَ الْعَجَمِ فَارِسٌ. (۱)

از بندگان خدا دو گروه برگزیده و نیکو هستند. بندگان نیکو و برگزیده عرب، قریش می باشد و بندگان نیکو و برگزیده عجم فارس ها هستند.

امام سجاد علیه السلام همواره می فرمود:

أَنَا ابْنُ الْخَيْرَتَيْنِ. (۲)

من فرزند دو طایفه نیکو و برگزیده هستم.

زیرا جد او رسول خدا صلی الله علیه و آله است که قریشی و عرب است و مادر او دختری از بزرگان ساسانیان است که فارس و ایرانی می باشد. (۳) پیشوای مؤمنان و عارفان، قطب اهل تقوا، امام علی علیه السلام به فرزند بزرگوارش در تعریف و تمجید از همسرش فرمود:

وَهِيَ أُمُّ الْأَوْصِيَاءِ الذُّرِّيَّةِ الطَّيِّبَةِ. (۴)

فرزندم! همسرت سلافه، مادر امامان معصوم بعد از تو و ریشه ذریه پاک و پاکیزه است.

ص: ۲۶

۱- (۱) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۶۷/۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۴/۴۶؛ [۲] ربيع الابرار: ۴۰۲/۱. [۳]

۲- (۲) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۶۷/۴؛ [۴] بحار الأنوار: ۴/۴۶؛ [۵] ربيع الابرار: ۴۰۲/۱. [۶]

۳- (۳) - نکته ای که نباید از آن غفلت شود این است که: در اصل ماجرا تردید وجود دارد مضافاً بر این که در روایات و تاریخ هم اختلاف مشاهده می شود. همان طور که شهید مطهری در «خدمات متقابل اسلام و ایران»: ۱۰۸ - ۱۱۶ اشاره کرده اند، به نظر می رسد که تنها می توان پذیرفت که مادر امام سجاد علیه السلام زنی وابسته به یکی از خاندان های مهم که می توانسته از خاندان های ساسانی باشد که نوعاً در تمامی مراکز استان ها قدرت را به دست داشته اند باشد. اما اثبات این که

دختر خود کسری ایران بوده، دشوار است؛ «حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام: ۲۵۹. [۷]

۴- (۴) - الخرائج و الجرائح: ۷۵۱/۲، باب ۱۵، حدیث ۶۷؛ بحار الأنوار: ۱۱/۴۶، باب ۱، حدیث ۲۱. [۸]

نام نامی و اسم گرامی آن حضرت، علی است و از بعضی روایات استفاده می شود، در اولاد پسر، بزرگ ترین فرزند حضرت حسین علیه السلام است و دو فرزند پسر دیگر آن حضرت نیز علی نام داشتند.

سبب این که امام حسین علیه السلام نام هر سه فرزند پسر خود را، علی انتخاب کرد، عشق عجیبی بود که به پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین داشت و هم درسی بود که به امت اسلام داد تا در انتخاب نام فرزندان، بهترین نام و با معناترین اسم را برگزینند، تا به هنگام صدا کردن فرزندان، چهره های پاک الهی در ذهن آنان و شنوندگان دیگر تداعی شود، تا از این رهگذر جرّقه ای به قلوب بزند و از شعله آن، روح و جان به اوصاف اولیای الهی متّصف شود.

آن حضرت به خاطر حالات و روحیات و کمالات و اعمال و اخلاق و اوصاف و واقعیت هایی که داشتند ملقب به القاب زیر شدند، القابی که معانی آن در تمام شؤون هستی آن حضرت تجلی داشت:

سید العابدین، زین الصالحین، وارث علم النبیین، وصی الوصیین، خازن وصایا المرسلین، امام المؤمنین، منار القانتین و الخاشعین، متهجّد، زاهد، عابد، عدل، سجاد، بکاء، ذوالثّفنات (۱)، امام الأئمّه، أبوالأئمّه، حبیب، زکی، امین، زین العابدین.

لقب زین العابدین علیه السلام

در این که آن حضرت را زین العابدین می گویند دو روایت جالب در بهترین کتب حدیث آمده:

ص: ۲۷

۱- (۱) - پینه هایی که از کثرت عبادت بر مواضع سجده ظاهر می گردد.

۱ - عمران بن سلیم می گوید: هرگاه زُهری از علی بن الحسین مطلبی نقل می کرد، می گفت: مرا زین العابدین روایت کرد. یک بار سفیان بن عیینه به او گفت: از چه جهت او را زین العابدین می گویی؟

پاسخ داد: از سعید بن مسیب شنیدم که رسول خدا فرمود:

يُنَادِي مُنَادٍ: أَيُّنَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ؟

روز قیامت، فریاد کننده ای آواز برآرد: زینت عبادت کنندگان، کجاست؟

چنان می بینم که فرزندم علی بن الحسین با تمام وقار و سکون در میان مردم محشر برای رسیدن به جایگاهش قدم بر می دارد. (۱) ۲ - سحرگاهی در حال عبادت و مناجات بود، مناجاتی عاشقانه و عبادتی خالصانه، ابلیس به صورتی وحشتناک در برابرش مجسم شد تا وی را از حال خوشی که با محبوبش داشت باز دارد، آن حضرت کمترین توجهی به آن شبح هولناک و چهره ترس آور نکرد، به قیام و قعود و به ذکر و مناجاتش ادامه داد که ناگهان شنید گوینده ای از طرف غیب، سه مرتبه فریاد زد.

أَنْتَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ حَقًّا.

تو، به حقیقت زینت عبادت کنندگان هستی! (۲) سید محمد حسین شهریار، ادیب بزرگ چه نیکو سروده:

دلم جواب بلی می دهد صَلائی تو را صلا بزن که به جان می خرم بلائی تو را

کشم جفای تو تا عمر باشدم هر چند وفا نمی کند این عمرها وفای تو را

بجاست کز غم دل رنجه باشم و دلتنگ مگر نه در دل من تنگ کرده جای تو را

تو از دریچه دل می روی و می آبی ولی نمی شنود کس صدای پای تو را

(شهریار)

ص: ۲۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳/۴۶، باب ۱، حدیث ۱؛ علل الشرایع: ۲۳۰/۱، باب ۱۶۵، حدیث ۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵/۴۶، باب ۱، حدیث ۶؛ کشف الغمّه: ۷۴/۲.

عبادت زین العابدین علیه السلام

به هنگامی که وضو می گرفت، رنگ مبارکش به زردی می گرایید. زمانی اهل بیت بزرگوارش از او پرسیدند: چرا به وقت وضو این چنین می شوی؟ پاسخ داد:

می دانید آماده ایستادن در برابر چه آقای هستم!

چون به نماز می ایستاد لرزه بر اندامش می افتاد!! در جواب کسی که از حضرت پرسید این چه حال است؟ فرمود: به وقت مناجات و عبادت در پیشگاه محبوبم این حالت به من دست می دهد.

روزی در اطاقی که در حال سجده بود آتش افتاد و بیم آن می رفت که شعله آتش تمام اطاق را بگیرد، ناگهان فریاد زدند: پسر پیامبر! آتش آتش!!

اهل خانه آتش را خاموش کردند و آن عاشق پاکبخته هنوز در سجود بود، چون از عبادت فارغ شد، عرضه داشتند: چه علتی شما را از توجه به حریق که به اطاق افتاد بازداشت؟ فرمود: آتش آخرت!! (۱) روایتی بس مهم در باب کیفیت عبادت عابدان به مضمون زیر از حضرت علی علیه السلام نقل شده:

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَ آخِرِينَ عَبَدُوهُ رَغْبَةً، فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ؛ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ. (۲)

گروهی خداوند را از ترس عذاب بندگی می کنند، این عبادت غلامان و بردگان بزدل است. جمعی حضرت دوست را از شوق رسیدن به بهشت عبادت می کنند، این کار تاجران است. و عده ای وجود مقدس او را محض

ص: ۲۹

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۲۳۷؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۹۰/۳؛ بحار الأنوار: ۸۰/۴۶، باب ۵، حدیث ۷۵.

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۲۳۷؛ [۱] غرر الحکم: ۱۹۸، حدیث ۲۹۳۴؛ [۲] کشف الغمّه: ۱۵۰/۲. [۳]

شکر و این که آن جناب لایق عبادت است، پرستش می نمایند و این عبادت آزادگان است.

عبادت آن جناب عبادت آزاد از ترس و شوق بود، او با تمام هستی و وجودش خداوند را محض خداوندیش می خواست، در هیچ عبادتی از حضرت معبود توقع اجر و مزد نداشت و به خاطر ترس از عذاب به هیچ عبادتی قیام نکرد!!

اگر نافله روز به خاطر کار زیاد از دستش می رفت، به وقت شب به قضای آن برمی خواست و به فرزندانش می فرمود:

این برنامه بر شما واجب نیست، ولی من دوست دارم هر یک از شما که به برنامه شایسته ای عادت کرد آن را از دست ندهد، اگر در زمان معینش نتوانست بجای آورد، به وقت دیگر آن را قضا کند! (۱) کشف الغمه می نویسد:

امام سجاد علیه السلام در هر بیست و چهار ساعت، هزار رکعت نماز به جای می آورد و چون صبح می شد از هیبت حق غش می کرد و آن چنان از خود بی خود می شد که وقتی باد می وزید او را همچون خوشه گندم به راست و چپ حرکت می داد!! (۲) در «پرواز در ملکوت» آمده است:

«آنان که مجذوب جمال جمیل و عاشق و دلباخته حُسن از لند و از جام محبت سرمست و از پیمانه آلت بی خودند، از هر دو جهان رسته و چشم از اقالیم وجود بسته و به عزّ قدس جمال الله پیوسته اند، برای آنها دوام حضور است و لحظه ای از فکر و ذکر و مشاهدت و مراقبت مهجور نیستند.

آنان که اصحاب معارف و ارباب فضایل و فواضلند و شریف النفس و کریم الطینه اند، چیزی را به مناجات حق اختیار نکنند و از خلوت و مناجات حق فقط و

ص: ۳۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۸/۴۶، باب ۵، حدیث ۸۶؛ کشف الغمه: ۲۸۸/۲.

۲- (۲) - کشف الغمه: ۸۶/۲؛ وسائل الشیعه: ۹۸/۴، باب ۳۰، حدیث ۴۶۱۴.

فقط خود او را طالبند و عزّ و شرف و فضیلت و معرفت را همه در تذکّر و مناجات با حق دانند.

اینان اگر توجّه به عالم کنند و نظر به کونین اندازند، نظر آنها عارفانه باشد و در عالم، حقّ جو و حق طلبند و تمام موجودات را جلوه حقّ و جمال جمیل دانند.

از محضر، حاضر را طلبند و احترام محضر را برای حاضر کنند و عبودیت را مودّت و معاشرت با کامل مطلق دانند و اشتیاق آنان برای عبادت از این باب است!!

ولی ما بیچارگان گرفتار آمال و امانی و بسته زنجیرهای هوا و هوس و فرورفتگان در سجن مسجور ظلمانی طبیعت که نه بویی از محبت و عشق به شامه روحمان رسیده، نه لذتی از عرفان و فضیلت را ذائقه قلبمان چشیده، نه اصحاب عرفان و عیانیم و نه ارباب ایمان و اطمینان، عبادات الهیه را تکلیف و کلفت دانیم و مناجات با قاضی الحاجات را سربار و تکلف شماریم، جز دنیا که مغلف حیوانات است میل به چیزی نداریم و جز به دار طبیعت که معتکف ظالمان است تعلقی برای ما نیست، چشم بصیرت قلبمان از جمال جمیل، کور و ذائقه روح از ذوق عرفان، مهجور است!! (۱) امام باقر علیه السلام می فرماید:

پدرم حضرت سجّاد، نعمتی از نعم الهی را یاد نکرد مگر این که سجده آورد.

آیه ای از قرآن که در آن مسئله سجده بود قرائت نکرد مگر همراهش به سجده آمد. رنجی از او برطرف نگشت مگر این که به خاطر آن سجده کرد و از نماز واجبی فارغ نشد جز این که آن را به سجده پیوند داد و موفق به اصلاح اختلاف بین دو نفر نگشت مگر این که به خاطر توفیقش به آن کار بر خدا سجده کرد. در جمیع مواضع سجودش اثر سجود آشکار بود، به همین خاطر

ص: ۳۱

پدرم را سجّاد نامیدند! (۱) حالات عالی و عرفانی حضرت سجّاد علیه السلام را در غزل زیبای سیف فرغانی ببینید:

دل زغمت زنده شد، ای غم تو جان دل نام تو آرام جان، درد تو درمان دل

من به تو اولی که تو، آن منی آن من دل به تو لایق که تو، آن دلی آن دل

عشق ستمکار تو، رفته به پیکار جان شوق جگر خوار تو، آمده مهمان دل

ترکنم از آب چشم، روی چونان خشک را چون جگری بیش نیست، سوخته بر خوان دل

(سیف فرغانی)

در حالات الهی آن حضرت آمده:

بسترش، خوشحالیش از برنامه های حق بود و فرشش، نشاطش در عبادت و دوستش، تصدیق نسبت به حقایق و خلوصش، خودداریش از غیر رضای ربّ، تکیه گاهش، سجّاده و پوششش قبرش بود!

لحافش، اصرارش در بندگی و مناجات و خواب و چرتش، قیام و خضوع و خشوع نسبت به پروردگار و حرفه اش، سوختن در عشق ربّ!

تجارتش، زیارت خانه حقّ و حرم پیامبر و بازارش شوق به خدمت و بوی خوشش، مهر و محبّت و حرفه اش، طاعت و لباسش، عزّت و سلاحش، صلاح و مرکبش، زمین و عادتش، ظهور نیروهای ملکوتی درونی و سرمایه اش، گرسنگی و

ص: ۳۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶/۴۶، باب ۱، حدیث ۱۰؛ وسائل الشیعه: ۲۱/۷، باب ۷، حدیث ۸۵۹۷.

آرزویش، سفر به آخرت و خشنودیش، در لقا و وصال حضرت محبوب بود. (۱)

مناجات زین العابدین علیه السلام

اشاره

وجود مقدس حضرت سجاد علیه السلام، در تمام لحظات عمرش در مناجات و دعا بود، مسئله غرق بودنش در دعا و مناجات آن قدر عجیب است که در هر کجا و در هر زمان نام مقدسش برده شود؛ گریه و زاری، اصرار و الحاح، دعا و مناجات به ذهن شنونده تداعی می کند.

مناجات خمس عشر، دعای عرفانی ابوحمزه ثمالی در سحر ماه مبارک رمضان، قطعاتی از زیارت امین الله و پنجاه و چهار دعای «صحیفه سجادیه» دور نمایی از حالات درونی آن حضرت و نورانیت قلب و جان آن جناب است.

البته شرح مناجات خمس عشر و دعای ابوحمزه و سایر مناجات های حضرت که در «مصباح» و «زاد المعاد» و «بلد الامین» و «مفاتیح الجنان» و دیگر کتب ادعیه آمده، توفیق خاصی از ناحیه حضرت معبود لازم دارد تا بتوان از عهده آن برآمد.

در این جا به چند بخش از مناجات های آن جناب اشاره می شود، باشد که ما منغمران در چاه طبیعت و گرفتاران ذلت و شیطنت، در این مسیر الهی قرار بگیریم.

مناجات زین العابدین علیه السلام در کلام اصمعی

۱ - اصمعی، ادیب معروف می گوید:

شبی در طواف کعبه بودم، جوانی خوش منظر را دیدم که به پرده خانه آویخته

ص: ۳۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۹۷/۹۶، باب ۳۵، حدیث ۱۱؛ مستدرک الوسائل: ۳۵۳/۹، باب ۱۸، حدیث ۱۱۰۵۸؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۶۵/۴.

بود و اینچنین با حضرت معبود مناجات می کرد:

«دیده ها به خواب رفت، ستارگان بر صفحه دل انگیز آسمان برآمدند، پادشاه حی و قیوم تویی، سلاطین و دنیا داران در به روی مردم بستند و بر ابواب کاخ ها و خانه های خود پاسبان گماشتند، تا کسی به وقت شب به آنان رجوع نکند، ولی درهای رحمت تو به روی گدایان باز است، سائلی چون من به امید عنایت و رحمتت به پیشگاهت پناه آورده ام، ای وجود مقدسی که ارحم الراحمینی». سپس اشعاری به مضمون زیر زمزمه کرد:

«ای آن که به تاریکی شب دعای بیچاره را اجابت می کنی! ای آن که گره از کار بسته می گشایی! میهمانانت به دور خانه ات درخوابند، امّا تو ای نگهدارنده تمام کاینات بیداری، به مناجاتی که به آن امر فرموده ای برخاسته ام، به حرمت بیت و حرم، بر گریه ام رحمت آور که اگر گنهکار بیچاره را مشمول عفو و بخشش نکنی، پس چه کسی باید به فریاد او برسد؟»

به دنبال صاحب ناله رفتن و وی را با پای جان جستجو کردم، دیدم وجود مقدس حضرت سجّاد، امام زین العابدین علیه السلام است! (۱)

مناجات زین العابدین علیه السلام در کلام طاووس فقیه

۲ - طاووس فقیه می گوید:

وجود مبارک حضرت علی بن الحسین امام سجّاد علیه السلام را در حرم امن الهی دیدم که از سر شب تا به سحر در طواف و عبادت و نماز شب بود، چون مسجد الحرام و اطراف بیت را خلوت دید، گوشه چشم به آسمان انداخت و این چنین با محبوب محبّان و معروف عارفان و معشوق عاشقان به مناجات برخاست:

«الهی! ستارگان آسمان ناپدید شدند، دیده ها به خواب رفت، پیشگاهت برای ورود گدایان آماده است، گدایی چون من به اشتیاق غفران و رحمتت به درگاهت

ص: ۳۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۹۷/۹۶، باب ۳۵، حدیث ۱۱؛ مستدرک الوسائل: ۳۵۳/۹، باب ۱۸، حدیث ۱۱۰۵۸؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۰/۴.

روی آورده، او امیدوار است که در قیامت از زیارت رسول مکرمت محرومش ننماید».

سپس چون ابر بهار از دیدگانش اشک بارید و به محضر حضرت دوست عرضه داشت:

«پروردگارا! از باب مخالفت به معصیت برنخاستم و به هنگام گناه تردیدی نسبت به تو در دلم نبود، به عذاب و جریمه ات جاهل نبودم و از عقوبت روی گردانی نداشتم، این نفس بد اندیش بود که با من خدعه کرد، این دلگرمی درونم به ستاریت تو بود که مرا در لغزش انداخت؟ اکنون آن که مرا از عذابت برهانند کیست؟ به کدام ریسمان محکم چنگ بزنم اگر رابطه ات را با من قطع کنی؟ افسوس بر من به وقتی که مرا در پیشگاهت برای محاکمه حاضر کنند، آن زمانی که سبک باران را اجازه عبور دهی و حمّالان گناه را به چاه جهنم دراندازی، در آن روز در صنف سبک بارانم تا نجات یابم، یا زیر بار سنگین گناهانم، تا در عذاب درافتم؟

آه و حسرت بر من! که به موازات طول عمرم بر گناهام افزوده شد و در مقام توبه برنیامدم، چرا زمان حیای از پروردگارم به من نمی رسد؟»

سپس گریست و چنین زمزمه کرد:

«آیا مرا به آتش جهنم می سوزانی، ای منتهای آرزوی من! اگر چنین باشد پس امید و عشقم به تو چه می شود؟!»

مولای من با اعمال زشت و پست به پیشگاهت رو کرده ام و اقرار می کنم که در میان بندگانت گنهکاری چون من وجود ندارد!!»

باز به سختی گریست و عرضه داشت:

«از هر عیب و نقصی منزّهی، مردم آن چنان به معصیت و گناه بر می خیزند گویی از دیده تو دورند و تو چنان نسبت به آنان بردباری که گویا گناهی مرتکب نشده اند.

آن گونه با برنامه های نیکویت به خلق محبت می کنی که گویا به آنان نیازمندی، در

حالی که وجود مقدّست از همه هستی و عناصرش بی نیاز است».

پس از آن به زمین افتاد و با حالی عاشقانه و غیر قابل وصف به سجده رفت. به او نزدیک شدم، سرش را به زانو گذاشتم و چنان گریستم که اشکم به صورت پاکش ریخت، سر از زانویم برداشت و به حال نشسته درآمد و گفت: کیست که مرا از محبوبم به برنامه دیگر مشغول کرد؟

عرضه داشتم: طاووسم، ای پسر رسول خدا! این گریه و فریاد و این ناله و زاری و این جزع و فرع چیست؟ این ما عاصیان و خطاکاران هستیم که باید اینچنین به پیشگاه حضرت دوست بنالیم، شما چرا؟ شمایی که پدرت حضرت سید الشهداء و مادرت فاطمه و جدّت رسول خدا: است؟

به من متوجّه شد و فرمود: آه آه ای طاووس! سخن پدر و مادر و جد را رها کن، خداوند بهشت را برای مطیع نیکوکار آفریده گر چه سیاه حبشی باشد مگر نشیدی:

جهنّم را برای گنهکار مقرر فرموده گرچه فرزند قرشی قلمداد شود.

فَإِذَا نَفَحَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ « (۱)

پس هنگامی که در صور دمیده شود، در آن روز نه میانشان خویشاوندی و نسبی وجود خواهد داشت و نه از اوضاع و احوال یکدیگر می پرسند.

به خدا قسم! در قیامت جز عمل صالحی که پیش فرستاده ای، برنامه ای دیگر برایت سودمند نیست!! (۲)۳ - طاووس فقیه می گوید:

حضرت سجّاد را در حجر اسماعیل دیدم نماز می خواند و می گوید:

عَبِيدُكَ يَا بَابِكَ، أَسِيرُكَ يَا بِنَائِكَ، مَسْكِينُكَ يَا بِنَائِكَ، سَائِلُكَ يَا بِنَائِكَ، يَشْكُو

ص: ۳۶

۱- (۱) - مؤمنون (۲۳): ۱۰۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۸۱/۴۶، باب ۵؛ [۲] المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۰/۳. [۳]

إِلَيْكَ، مَا لَا يَخْفَى عَلَيْكَ، لَا تَزِدْنِي عَنْ بَابِكَ. (۱)

بنده ای کوچک به پیشگاه توست، اسیری فانی، زمین گیری فانی، گدایی فانی در درگاه توست، از آنچه بر تو مخفی نیست به تو شکایت دارد، عنایت کن او را از در خانه رحمت مران.

۴ - امام صادق علیه السلام می فرماید:

حضرت باقر علیه السلام بر پدر بزرگوارش امام سجّاد علیه السلام وارد شد، او را در عبادت آن چنان دید که از کسی سابقه نداشت: از بیداری زیاد رنگش زرد شده و گویی از شدت گریه چشمش سوخته بود و پیشانی مبارکش از زیادی سجود زخم آورده و از کثرت قیام قدمش ورم داشت. حضرت باقر علیه السلام چون این حالات را دید نتوانست از گریه خودداری کند. امام سجّاد علیه السلام در فکر بود، ناگهان به فرزندش رو کرد و فرمود:

این اوراقی که عبادات امام علی علیه السلام بر آن ثبت است بیاور، برای آن جناب اوراق را آوردم، کمی از آن را خواند سپس با ناراحتی زمین گذاشت و فرمود: چه کسی قدرت دارد همانند علی بن ابی طالب عبادت کند؟! (۲) ۵ - شبی در حال مناجات و عبادت بود، یکی از فرزندانش افتاد و دستش شکست، اهل خانه فریاد زدند، همسایه ها آمدند، با کمک هم طیب شکسته بندی آوردند، دست کودک را بست. چون صبح شد دست طفل را به گردنش آویخته دید، پرسید: این چه وضع است؟ حادثه را به خاطر غرق بودنش در مناجات توجه فرموده بود، به او خبر دادند. (۳) ۶ - آن حضرت چون به مناجات و راز و نیاز و عبادت و نماز بر می خواست

ص: ۳۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷۸/۴۶، باب ۵، ذیل حدیث ۷۵؛ [۱] المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۴۸/۴. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۵/۴۶، باب ۵، حدیث ۶۵؛ وسائل الشیعه: ۹۱/۱، باب ۲۰، حدیث ۲۱۵؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۴۹/۴.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۸۰/۴۶، باب ۵؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۰/۴.

چهره اش رنگ به رنگ می شد، قیامش برای عبادت و راز و نیاز قیام عبد ذلیل در برابر مولای جلیل بود، از خشیت حق که معلول آگاهی قلب او نسبت به حضرت ربّ العزّه بود، اعضایش می لرزید و نمازش در هر بار نماز وداع بود که گویی پس از آن دیگر مهلت نماز ندارد! (۱) این همه محصول قلب پاک و دل عرشی حضرت سجّاد علیه السلام و معرفت والای آن حضرت نسبت به مقام قدس ربّ العالمین بود.

صائب تبریزی آن بزرگ غزل سرای عرصه ادب، چه نیکو می گوید:

چرخ است حلقه در دولتسرای دل عرشست پرده حرم کبریای دل

با آن که پای بر سر گردون نهاده است بر خاک می کشد زدرازی، قبای دل

دل را به خسروان مجازی چه نسبت است دارد به دست لطف ید الله لوی دل

خود را اگر گرفت جگردار عالم است آن را که از خرام تو لغزید پای دل

با نور آفتاب به انجم چه حاجت است با خلق آشنا نشود آشنای دل

صائب اگر به دیده همت نظر کنی افتاده است قصر فلک پیش پای دل

(صائب تبریزی)

شخصیت زین العابدین علیه السلام

اشاره

وجود مقدّس او از جانب حضرت ربّ العزّه به عنوان چهارمین اختر تابناک امامت، برای این که تمام عالمیان در همه شؤون، جنابش را برای یافتن سعادت دنیا و آخرت اسوه و سرمشق قرار دهند، انتخاب شد، همین مسئله در باز شناساندن شخصیت و عظمت حضرت در تمام جهات حیات کافی است.

خواهر زاده اش می گوید:

ص: ۳۸

به تشویق فاطمه، دختر حضرت سید الشهداء در مدار خدمت آن جناب برآمدم، هرگز در کنارش ننشستم مگر این که باب خیری به رویم باز شد، یا از خشیت آن جناب از حضرت حقّ دلم غرق خشیت شد، یا دانشی پاک و علمی با منفعت از آن منبع فیض و کرامت آموختم. (۱) ابن شهاب زهری می گوید:

بهترین فردی که از بنی هاشم یافتیم، حضرت زین العابدین علیه السلام بود. (۲) سعید بن کلتوم می گوید:

خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم، سخن از وجود مقدّس امیرمؤمنان به میان آمد، امام صادق علیه السلام آن چنان که حقّ علی علیه السلام بود از آن جناب تمجید کرد و حضرتش را به بهترین صورتی که لیاقت داشت ستود، سپس فرمود:

به خدا قسم! هرگز حرامی نخورد تا عمرش پایان گرفت و از دو برنامه ای که رضای حقّ در آن بود سخت ترینش را برای عمل انتخاب می کرد. حادثه ای برای رسول خدا پیش نیامد، مگر این که آن حضرت را به عنوان تکیه گاه برای رفع حادثه خواست. جز او کسی همانند رسول خدا طاقت عبادت نداشت. به وقت عمل مانند کسی بود که بین بهشت و جهنّم است، ثواب حق را امید داشت و از عذابش خائف بود. در راه رضای حق و دوری از عذاب فردا از کارکرد روزانه و عرق پیشانی مبارکش هزار بنده در راه خدا آزاد کرد. غذای اهلش روغن و سرکه و خرمای بهم انباشته بود. لباسی جز لباس کرباس نداشت، اگر آستینش اضافه می آمد، قیچی می خواست و آن را می برید. در میان فرزندان و اهل بیتش در لباس و دانش و حکمت زندگی نظیر علی بن

ص: ۳۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۷۳/۴۶، باب ۵، حدیث ۵۹؛ الارشاد، شیخ مفید: ۱۴۰/۲؛ [۱] كشف الغمّه: ۸۴/۲.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۰۹/۷۹، باب ۴، حدیث ۱۲؛ الارشاد، شیخ مفید: ۱۴۱/۲؛ [۲] كشف الغمّه: ۹۲/۲.

الحسین علیه السلام نبود. (۱) دقت در احادیث و روایات نقل شده از آن حضرت و توجه به عمق دعاهایی که از آن جناب رسیده و نظر به اعمال و اخلاق آن چشمه فیض الهی و دریای کرامت ربّانی، نشان دهنده شخصیت ملکوتی آن اسوه فضیلت و الگوی حقیقت و سعادت است.

امام سجّاد علیه السلام و برخورد با عبدالملک

زُهری می گوید:

همراه با حضرت سجّاد علیه السلام برخوردی با عبدالملک بن مروان داشتیم، آثار عبادت در چهره امام سجّاد علیه السلام عبدالملک را به تعجب انداخت و برنامه حضرت با پروردگار برای او بسیار بزرگ جلوه کرد.

به حضرت عرضه داشت: از چهره ات آثار زحمت و کوشش و عبادت و بندگی سنگین آشکار است، در صورتی که عاقبت به خیری در پرونده شما ثبت است و تو پاره تن رسول خدایی، برای تو نسبت به اهل بیت و مردم زمانه فضل عظیم است، آنچه از علل برتری و دانش و بینش و ورع و دین به شما عنایت شده به احدی جز رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین: داده نشده!

عبدالملک مدح و ثنا و تعریف و تمجیدش را از حضرت قطع نکرد، تا امام سجّاد علیه السلام به او فرمود: «آنچه را گفتم از من نیست، بلکه عنایت و الطاف الهی به این بنده در گاه حقّ است، جلوه ای است از تأیید و توفیق حضرت دوست؛ به من بگو با کدام قدرت و با چه قوّت به ادای شکر این همه نعمت برخیزم؟»

ص: ۴۰

رسول خدا صلی الله علیه و آله آن قدر به عبادت و نماز ایستاد تا قدم هایش ورم کرد. چنان در مدار روزه قرار گرفت که آب دهانش خشک شد. به حضرت عرضه داشتند: یا رسول الله! مگر نه این است که گذشته و آینده ات بر اساس خبر حضرت حق در قرآن غرق در مغفرت است، پس این همه زحمت در عرصه عبادت چیست؟

پاسخ داد: نمی خواهید بنده شاکری باشم؟ خدا را شکر و سپاس که مرا به عبادت و اطاعت برگزید و در دایره امتحان توفیقم داد، در دنیا و آخرت سپاس را مختص او می دانم. به خدا قسم! اگر اعضایم قطعه قطعه شود و پیه چشمم به سینه ام بریزد، قدرت اقدام به عُشری از اعشارِ یک نعمت از تمام نعمت های عنایت شده او را که شماره کنندگان از شمارشش عاجزند و حمد حامدان به آن نمی رسد، ندارم. نه به خدا قسم! ترک شکرش نکنم، به اندازه ای که روز و شب و در خلوت و آشکار مرا در این حال ببیند.

اگر حقوق واجبه اهل بیتم و خاص و عام مردم نبود و من مأمور به ادایش نبودم، هر آینه به چشم به آفرینش می نگریستم و به قلب به حضرت الله، تا وجود مقدس او بر من قضاوت کند که او بهترین حاکم است، آنگاه حضرت سجاد علیه السلام گریه کرد و عبدالملک هم به گریه حضرت گریست، سپس امام فرمود:

«چقدر فاصله است بین کسی که در طلب آخرت است و برای به دست آوردن آن می کوشد و کسی که متوجه دنیاست و برایش مهم نیست مال و مقام از کجا می آید و در آخرت هیچ نصیبی ندارد»!! (۱) صائب در هشدار به دنیاپرستان چه نیکو می فرماید:

در طلب سستی چو ارباب هوس کردن چرا راه دوری پیش داری رو به پس کردن چرا

شکر دولت سایه بر بی سایگان افکندن است این همای خوش نشین را در قفس کردن چرا

ص: ۴۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۷/۴۶، باب ۵، حدیث ۱۰؛ مستدرک الوسائل: ۱۲۵/۱، باب ۱۸، حدیث ۱۶۵.

در خراب آباد دنیای دنی چون عنکبوت تار و پود زندگی دام مگس کردن چرا

در ره دوری که می باید نفس در یوزه کرد عمر صرف پوچ گویی چون جرس کردن چرا

(صائب تبریزی)

امام سجاد علیه السلام و عبدالله مبارک

عبدالله مبارک می گوید:

به مکه می رفتم، کودکی را بین هفت تا هشت سال دیدم که سبک بال و سبک بار، به سوی حرم روان است. پیش خود گفتم: طفلی خردسال این بیابان ها را تا مکه چگونه سپری می کند. به نزدش شتافتم و بدو گفتم: از کجا می آیی؟ جواب داد: از نزد خدا. گفتم: کجا می روی؟ گفت: به سوی خدا. گفتم: این بیابان مخوف را با چه کسی طی کردی؟ گفت: با خدای نیکوکار. گفتم: راحله ات کو؟ گفت: زادم تقوی، راحله ام قدم و قصدم حضرت مولاست. گفتم: از چه طایفه ای؟ گفت:

مطلبی. گفتم: فرزند که هستی؟ گفت: هاشمی ام. گفتم: واضح تر بگو. گفت: علوی فاطمی ام. گفتم: شعر سروده ای؟ گفت: آری، گفتم: بخوان. اشعاری به مضمون زیر خواند:

«ماییم که واردان بر چشمه کوثریم؛ تشنگان لایق را از آن آب سیراب کرده و در صحرای محشر از آنان حمایت می کنیم؛ هیچ کس جز از طریق ما به رستگاری نرسیده؛ و آن کس که زادش رابطه با ماست بیچاره و بدبخت نشد؛ آن که با ایمان و عملش ما را خوشحال کرد، از جانب ما مسرور می شود و هر کس با ما به دشمنی و مخالفت برخاست، در اصل و ریشه اش خلل است و آن کس که حق مسلم ما را غصب کرد، در قیامت سر و کارش با حضرت ربّ العزّه است»!!

او پس از خواندن آن اشعار از نظرم ناپدید شد. به مکه رفتم، حجّم را بجا آوردم.

در بازگشت، جمعی را در بیابان دیدم دایره وار نشسته اند. سرکشیدم ناگهان آن چهره پاک و با عظمت را دیدم. پرسیدم: این شخصیت والا کیست؟

گفتند: علی بن الحسین. (۱)

اخلاق و رفتار و صفات زین العابدین علیه السلام

اشاره

امام علیه السلام همچون سلف صالح و خلف پاکش از تمام محاسن و محامد اخلاقی بهره جامع داشت، از هرگونه عیب و نقصی در زمینه اخلاق و سایر شؤون حیات پاک بود.

هیچ برخورد و حادثه و مصیبتی آن حضرت را از تجلی دادن حسنات الهی باز نداشت و وی را به سیئه ای از سیئات اخلاقی آلوده نکرد.

۱ - برخورد الهی با مردی تندخو

مردی از نزدیکانش به آن حضرت دشنام داد و ناسزا گفت، حضرت جواب وی را نداد تا به بدگوییش پایان داد و رفت. آنگاه آن منبع فیض به دوستانش رو کرد و فرمود: شنیدید به من چه گفت؟ من دوست دارم مرا همراهی کنید تا پاسخ مرا به وی بشنوید.

عرضه داشتند: با تو می آییم. حضرت حرکت کرد و در حالی که قدم بر می داشت این آیه را قرائت می کرد:

وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ « (۲)

ص: ۴۳

۱- (۱) - المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۵/۴؛ بحار الأنوار: ۹۱/۴۶، باب ۵، حدیث ۷۸؛ مستدرک الوسائل: ۳۱/۸، باب ۲۱، حدیث ۸۹۹۶.

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۱۳۴. [۱]

و خشم خود را فرو می برند و از [خطاهای] مردم در می گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

برای ما معلوم شد که حضرت کاری به دشنام دهنده ندارد. چون به در خانه آن مرد رسیدیم، حضرت فرمودند: به صاحب خانه بگویید علی بن الحسین است.

صاحب منزل در حالی که نگران تلافی بود، به در خانه آمد. حضرت به او فرمودند:

لحظاتی قبل مطالبی را درباره من گفتم، اگر در من وجود دارد، به خاطر آن از حضرت حق طلب مغفرت می کنم، اگر در من نیست و تو اشتباه کردی، برای تو عفو و بخشش می خواهم!!

صاحب خانه پیشانی حضرت سجّاد علیه السلام را بوسید و عرضه داشت: یا بن رسول الله! آنچه گفتم در تو نبود، این منم که باید مورد عفو حق قرار بگیرم. (۱)

۲- رفتار با جذامیان

در حال سواره بر جمعی گذشت که گرفتار بیماری خطرناک و مهلک جذام بودند و کسی حاضر نبود با آنان نشست و برخاست کند!!

آنان سفره غذا انداخته و می خواستند مشغول خوردن شوند، تا حضرت را دیدند وی را به غذا خوردن با خود دعوت کردند.

فرمود: اگر روزه نبودم پیاده می شدم و کنار سفره شما می نشستم. چون به منزل رسید دستور داد غذایی مخصوص آماده کنند، سپس همه جذامیان را به خانه خواست و همراه آنان سر یک سفره نشست و از آنان بدینگونه دلجویی فرمود. (۲)

ص: ۴۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۵۴/۴۶، باب ۵، حدیث ۱؛ الارشاد، شیخ مفید: ۱۴۵/۲؛ [۱] اعلام الوری: ۲۶۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵۵/۴۶، باب ۵، حدیث ۲؛ الکافی: ۱۲۳/۲، حدیث ۸. [۲]

بیایم همچون سید عابدان و زینت عبادت کنندگان و فخر سالکان به فریاد آنان که به فریادشان نمی رسند برسیم و دست نوازش به سر آنان که دستی به سرشان نمی کشند بکشیم و به رفع نیاز آنان که کسی به رفع نیازشان بر نمی خیزد اقدام کنیم و در این چند روزه عمر کسب معرفت و فضیلت کنیم و به اخلاق اولیای حق و عاشقان جمال و جلال آراسته گردیم.

عاشق دلباخته، حاج میرزا حبیب الله مجتهد خراسانی چه نیکو می سروده:

گاهی سخن از عشق بگویند که در ره توحید بپویند بپویند

هرچند که این کام به جستن نشود رام چندان که توان جست بجویند بجویند

شَمَامَه حال است که از باغ وصال است شَمَامَه این باغ بپویند بپویند

ای سبز گیاهان که همه خشک خزانید این فصل بهار است بروید بروید

ای زنده تن و مرده دلان چند خموشید بر سوگ دل مرده بموید بموید

(میرزا حبیب الله مجتهد خراسانی)

۳- گذشت از استاندار معزول

هشام بن اسماعیل از طرف عبدالملک مروان به استانداری مدینه منصوب شد.

مقام ریاست، او را به دایره غرور و کبر و ستم و ظلم کشید، حق را ناحق کرد و هر چه در توان داشت به میدان آورد. از افرادی که از او رنج بسیار و آزار فراوان دیدند حضرت زین العابدین علیه السلام بود.

پس از مدتی از مقامش عزل شد. استاندار جدید مدینه به نام ولید، مأموریت یافت استاندار قدیم را در برابر مردم به ستونی ببندد، تا هر کس بخواهد آزارهای او

را تلافی کند بتواند!

در چنان حالی می گفت تمام وحشت من از برخورد با زین العابدین علیه السلام است؛ زیرا وی را زیاد آزار داده ام.

امام در آن هنگام به یاران و دوستانش فرمود، به هیچ وجه متعزّض وی نشوید، آنگاه به دیدن هشام بن اسماعیل رفت و فرمود: پسر عمو! از آنچه برایت پیش آمده ناراحتم، آنچه دوست داری از من بخواه که من در اجابت درخواست تو مضایقه ندارم. هشام بن اسماعیل فریاد زد:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ « (۱)

خدا داناتر است که مقام رسالت را در کجا قرار دهد. (۲)

۴- احساس امنیت

وجود مقدّسش، روزی یکی از خدمتکارانش را دوبار صدا زد، از پاسخ دادن خودداری کرد. چون بار سوّم جواب داد، حضرت فرمود: صدای مرا در دوبار گذشته نشنیدی؟ عرضه داشت: چرا، فرمود: چرا جوابم را نمی دادی؟ گفت: یا بن رسول الله! از سیاست در امان بودم. امام سجاد علیه السلام زبان به شکر گشود و به پیشگاه حقّ عرضه داشت: خدا را سپاس که مملوکان من خودشان را از این بنده ربّ در امان می بینند. (۳)

۵- توجه به فقرا

خانواده های فقیری در مدینه بودند که از وسایل زندگی و خورد و خوراک آنچه

ص: ۴۶

۱- (۱) - انعام (۶): ۱۲۴. [۱]

۲- (۲) - کشف الغمه: ۱۰۰/۲؛ بحار الأنوار: ۵۵/۴۶، باب ۵، حدیث ۵، با کمی اختلاف.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۵۶/۴۶، باب ۵، حدیث ۶؛ کشف الغمه: ۸۷/۲؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۷/۴.

کم داشتند تأمین می شدند، ولی نمی دانستند این همه لطف و مرحمت و این گونه مهر و عنایت از کجاست. چون زین العابدین علیه السلام شهید شد تمام آن برنامه ها به تعطیلی رسید، دانستند که منبع آن همه فیض و فضیلت حضرت سجاد علیه السلام بود! (۱)

۶- عهده دیون

اسامه بن زید به وقت مشاهده آثار مرگ به سختی گریست. حضرت سجاد علیه السلام در حالی که ناظر وضع او بود، سبب گریه و ناله او را پرسید. عرضه داشت:

پانزده هزار درهم بدهکارم، آنچه از من می ماند خلأ قرضم را پُر نمی کند.

حضرت فرمود: تمام دیونت بر عهده من است، از گریه خودداری کن که هم اکنون به هیچ کس بدهکار نیستی. آنگاه به ادای دین او اقدام کرد و او را از سختی حق الناس نجات داد. (۲)

۷- مسافر مسجد

در شبی سرد غلامی از غلامانش آن حضرت را در مسیر مسجد دید در حالی که جبه و لباس و عمامه ای از خز به سر داشت و با خوشبوترین عطر خود را زینت داده بود. عرضه داشت: مولای من! در این ساعت با این وضع و شکل کجا می روی؟ فرمود:

مسافر مسجد جدم رسول خدایم، تا برنامه ازدواج با حورالعین را برای خود فراهم آورم. (۳)

ص: ۴۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۸۸/۴۶، باب ۵، ذیل حدیث ۷۷؛ کشف الغمه: ۸۷/۲؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۳/۴.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵۶/۴۶، باب ۵، حدیث ۸؛ الارشاد، شیخ مفید: ۱۴۹/۲؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۴۳۶/۱۳، باب ۳، حدیث ۱۵۸۳۴.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۵۹/۴۶، باب ۵، حدیث ۱۳؛ الکافی: ۵۱۷/۶، حدیث ۵؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۲۸/۵، باب ۲۳، حدیث ۶۴۱۷.

۸- روزی حلال

برای کسب معاش اوّل صبح از خانه بیرون می رفت. چون به آن حضرت می گفتند: این وقت روز کجا می روی؟ می فرمود: جهت صدقه دادن به عیال-تم می روم. با تعجب عرضه می داشتند؟ صدقه، پاسخ می داد: آری، آنچه از حلال به دست می آید، صدقه حقّ بر بندگان است. (۱)

۹- تسلیم محض

امام سجاد علیه السلام می فرماید:

به بیماری سختی دچار شدم. پدرم امام حسین علیه السلام به من فرمود: چه میل داری؟ عرضه داشتم: میل دارم نسبت به خود برای حضرت حقّ، تعیین تکلیف نکنم؛ او آنچه به نفع من است از باب لطف و مهرش تدبیر می کند، من علاقه دارم در پیشگاه حضرتش تسلیم محض باشم. پدرم فرمود: آفرین، با ابراهیم خلیل هماهنگ شدی، به هنگامی که می خواستند او را در آتش بیندازند، جبرئیل به او گفت: چه حاجتی داری؟ پاسخ داد: برای حقّ تعیین تکلیف نمی کنم؛ او مرا کفایت می فرماید که بهترین وکیل من در تمام شؤون حیات است. (۲)

۱۰- فرو خوردن خشم

روزی از روزها کنیزش از ابریقی گلین به روی دستش جهت وضو آب می ریخت،

ص: ۴۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۷/۴۶، باب ۵، حدیث ۳۲؛ الکافی: ۱۲/۴، حدیث ۱۱؛ وسائل الشیعه: ۶۷/۱۷، باب ۲۳، حدیث ۲۲۰۰۴.
۲- (۲) - بحار الأنوار: ۶۷/۴۶، باب ۵، حدیث ۳۴؛ الدعوات، راوندی: ۱۶۸؛ مستدرک الوسائل: ۱۴۸/۲، باب ۳۹، حدیث ۱۶۶۷.

از بی توجهی کنیز آفتابه رها شد و پیشانی حضرت را مجروح کرد!

حضرت سربلند کرد؛ کنیز عرضه داشت: خداوند عزوجل می فرماید:

وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ

و خشم خود را فرو می برند.

حضرت فرمود: خشمم را فرو خوردم.

عرضه داشت:

وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ

و از [خطاهای] مردم در می گذرند.

فرمود: از تو گذشت نمودم.

گفت:

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

فرمود: برو، در راه خدا آزادی! (۱)

۱۱- در برخورد با تمسخر

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مرد هرزه ای در مدینه بود که مردم از اطوار و افعال و حرکات و اداهای او می خندیدند.

روزی در حالی که حضرت علی بن الحسین علیه السلام با دو نفر از خادمانش در حرکت بود، به دنبال آن جناب آمد و قصد کرد کاری خنده دار انجام دهد؛ در برابر دیدگان

ص: ۴۹

مردم عبای حضرت را از گردن آن جناب کشید، سپس دور شد؛ دوباره آمد عبا را برداشت و فرار کرد؛ آنگاه باز گشت و عبا را به طرف آن جناب انداخت. حضرت بدون آن که به وی التفات کند، فرمودند:

این شخص کیست؟ عرضه داشتند: دلچکی است که مردم مدینه را می خندانند، حضرت فرمودند: به او بگویید: برای خداوند روزی است که در آن روز اهل باطل غرق در خسارتند. (۱)

۱۲ - واقعه ای حیرت آور

امام صاق علیه السلام می فرمایند:

حضرت سجاد علیه السلام در سفرهای خود با کسانی همراه می شدند که آن حضرت را شناسند و با آنان شرط می کرد در تمام امور، قافله را خدمت کند!

همراه با قافله ای به سفر رفت؛ از هیچ خدمتی نسبت به آنان مضایقه نفرمود.

شخصی در برخورد به کاروان، حضرت را شناخت. از اهل قافله پرسید، این انسان والا را می شناسید؟ گفتند: نه!

گفت: او حضرت علی بن الحسین علیه السلام است. به جانب حضرت هجوم بردند و دست و پایش را غرق بوسه کردند و به آن مقام بزرگ عرضه داشتند:

می خواستی دچار عذاب حق شویم! اگر تو را نمی شناختیم و خدای ناخواسته با دست و زبان به آزارت بر می آمدیم چه می کردیم! بی شک به هلاکت ابدی دچار می شدیم.

حضرت سجاد فرمودند:

من یک بار با قافله ای همفسر شدم؛ آنان مرا می شناختند؛ محض رسول خدا به

ص: ۵۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۸/۴۶، باب ۵، حدیث ۳۹؛ الأملی، شیخ صدوق: ۲۲۰، حدیث ۶؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۸/۴.

آنچه شایسته آن نبودم از من پذیرایی و احترام کردند؛ من به آن خاطر از کار خیر باز ماندم؛ این بار با شما آمدم که مانند گذشته گرفتار نشوم که این گونه سفر برای من محبوب تر است!! (۱)

۱۳ - محبت و عدالت

حضرت زین العابدین به وقت وفات، به فرزندش حضرت باقر علیه السلام فرمود:

با شتری که دارم بیست مرتبه به حجّ خانه حقّ رفتم و برای یک بار این حیوان را تازیانه نزد. چون شتر بمیرد، او را در زمینی دفن کن تا پیکرش نصیب درندگان نشود که رسول الهی صلی الله علیه و آله فرمود:

شتری که هفت بار در سفر حجّ به موقف عرفات قرار بگیرد، از نعمت های بهشت است و خداوند در نسلش برکت قرار می دهد. چون شتر مُرد، حضرت باقر علیه السلام بر اساس وصیت پدر عمل کرد. (۲)

۱۴ - نهایت جود و کرم

امام صادق علیه السلام می فرماید:

حضرت زین العابدین علیه السلام روزی که روزه می گرفتند، امر می فرمودند گوسفندی را ذبح کنند و آن را قطعه قطعه کرده در دیگ بریزند تا پخته شود، بوی لذت بخش آبگوشت به مشامش می خورد در حالی که نزدیک افطار بود؛ دستور می داد چند عدد سینی حاضر کنند؛ غذای پخته را قسمت قسمت می کرد و می فرمود: این غذاها را در خانه فلان و فلان برسانید. آنگاه خود حضرت با قطعه ای نان و مقداری

ص: ۵۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۹/۴۶، باب ۵، حدیث ۴۱؛ عیون أخبار الرضا ۱۴۵/۲۷، باب ۴۰، حدیث ۱۳. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۰/۴۶، باب ۵، حدیث ۴۶؛ ثواب الاعمال: ۵۰. [۲]

خرما افطار می کردند!! (۱)

۱۵ - رسیدگی به نیازمندان

امام باقر علیه السلام می فرماید:

چون تاریکی شب همه جا را فرا می گرفت پدرم حضرت سجاد علیه السلام انبانی از چرم به دوش می گرفت، در حالی که در آن انبان میخواست نیازمندان را قرار داده بود، آنگاه خانه به خانه می رفت و هر کس را به مقدار نیازش کمک می فرمود، ولی به خاطر این که صورت مبارکش را می پوشاند او را نمی شناختند!!

به وقت غسل بدن شریفش، آثار به دوش کشیدن آن انبان را به صورت سیاهی پوست بر شانه مبارکش مشاهده کردند. (۲)

۱۶ - بی اعتنایی به زر و زیور دنیا

امام صادق علیه السلام می فرماید:

لباسش از پشم بود و چون قصد نماز می کرد لباسی خشن می پوشید و از نماز روی فرش و تشک و جانماز خاص پرهیز داشت، سجاده اش بر زمین بود. به کوه جَبّان که در نزدیکی مدینه قرار داشت می آمد و بر سنگی سوزان قیام و قعود می نمود. آن چنان از عشق و خوف خدا در سجده های عاشقانه اش می گریست که

ص: ۵۲

۱- (۱) - الکافی: ۶۸/۴، حدیث ۳؛ [۱] من لایحضره الفقیه: ۱۳۴/۲، حدیث ۱۹۵۵؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۵/۴.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۶۲/۴۶، باب ۵، حدیث ۱۹؛ وسائل الشیعه: ۳۹۷/۹، باب ۱۳، حدیث ۱۲۳۲۵؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۳/۴.

چون سر بر می داشت گویی چهره مبارکش را در آب فرو برده!! (۱)

۱۷- در کنار قرآن

امام سجّاد زین العابدین علیه السلام می فرمود:

لَوْ مَاتَ مَنْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَمَا اسْتَوْحِشْتُ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الْقُرْآنُ مَعِيَ. (۲)

اگر تمام انسان های مشرق و مغرب یکجا بمیرند و جز من کسی در روی زمین نماند، به خاطر این که اهل قرآنم و انسم با این منبع فیض حقّ شدید است، وحشتی نخواهم کرد.

ز دل غافل مشو چون هست محبوب اندر این منزل که بر طالب نماید روی مطلوب اندر این منزل

برون از منزل دل نیست جای جلوه جانان که ما را جذبه او ساخت مجذوب اندر این منزل

بدانسان کز ره دل می توان پیوست با دلبر نه قاصد می کند کاری نه مکتوب اندر این منزل

از آن کام زلیخا بر نیاید از مه کنعان که بر یوسف تجلّی کرد یعقوب اندر این منزل

ز پشتیبانی آن آشنا گر دل قوی داری نمی گردی زهر بیگانه مرعوب اندر این منزل

(صائب تبریزی)

ص: ۵۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۰۸/۴۶، باب ۵، حدیث ۱۰۴؛ [۱] الدعوات، راوندی: ۳۲.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۰۷/۴۶، باب ۵، حدیث ۱۰۱؛ [۲] الکافی: ۶۰۲/۲، حدیث ۱۳؛ [۳] وسائل الشیعه: ۳۳۱/۵، باب ۲۰،

حدیث ۶۷۰۴. [۴]

سید ابن طاووس در «اقبال» از قول حضرت صادق علیه السلام روایت می کند:

چون ماه رمضان می رسید، حضرت سجاد علیه السلام هیچ یک از غلامان و کنیزان خود را سیاست نمی کرد، چون غلامی یا کنیزی خطا می کرد در ورقه ای می نوشت، فلان کس در فلان روز چنین خطایی را مرتکب شد. از آن جناب جز ادب و احترام و محبت و عنایت نسبت به غلامان و کنیزان، مخصوصاً به هنگام ماه رمضان دیده نمی شد.

چون شب آخر ماه رمضان می رسید همه را دور خود جمع می کرد، سپس کتابی که اشتباهات و گناهان آنان را ثبت کرده بود می گشود و نام هر یک را با گناهانش می خواند و می فرمود: این خطا را داشتی و من نسبت به آن تو را عقوبت نکردم، آیا به یاد می آری؟ عرضه می داشت: آری، یا ابن رسول الله.

وقتی از همه اقرار می گرفت در جمع آنان می آمد و می فرمود با صدای بلند دنبال من بگویید:

ای پسر حسین بن علی! پروردگارت تمام برنامه هایت را در پرونده ات ثبت کرده، همان طوری که تو اشتباهات و خطاها و کم کاری های ما را در چنین پرونده ای نوشته ای، کتابی که نزد خدا است بر ضرر تو، به حق سخن می گوید، گناه کوچک و بزرگی نیست مگر آن که در آن کتاب شماره شده، تمام اعمال را در آن روز به وسیله آن کتاب، حاضر خواهی دید، چنانکه ما در این ساعت تمام گذشته خود را در این پرونده حاضر می بینیم!!

ای پسر حسین بن علی! ما را ببخش و از ما چشم پوشی کن، چنانکه خود تو از حضرت حق امید چشم پوشی و گذشت داری و همچنان که عاشق عفو و رحمت حضرت ربّ العزّه ای و طالب رحمت آن منبع فیضی، ما را مشمول عفو و رحمت

ای پسر حسین بن علی! ذلت و خواری خود را در پیشگاه حضرت محبوب به یاد آر، آن وجود مقدسی که حکیم و عادل است و به اندازه خردلی به کسی ستم روا نمی دارد و اعمال بندگان را به میزان کشیده و با دقت محاسبه کرده و بر انجام آن شهادت می دهد. بیا در چنین شبی از ما گذشت کن و از بدی های ما چشم ببوش که خداوند فرموده:

وَلْيَغْفُوا وَيُغْفُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ « (۱)

و باید [بدی آنان را که برای شما مؤمنان توانگر سبب خودداری از انفاق شده] عفو کنند و از مجازات درگذرند؛ آیا دوست نمی دارید خدا شما را ببامرزد؟ [اگر دوست دارید، پس شما هم دیگران را مورد عفو و گذشت قرار دهید؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است .

به همین صورت می گفت و به غلامان و کنیزان تلقین می کرد و اشک می ریخت و ناله می زد و به درگاه حضرت دوست عرضه می داشت:

خداوند! ما را امر کردی، از آنان که بر ما ستم کردند بگذریم، ما هم گذشتیم، پس تو هم از ما بگذر که تو درگذشت و عفو از همه ما اولی تری.

الهی! به ما فرمودی گدا را از در خانه خود نرانیم و اکنون خود ما به گدایی به پیشگاهت آمده ایم، عنایت را طالبیم و عطا و احسانت را خواهیم، در تمام این برنامه ها به ما منت بگذار و از این پیشگاه با عظمت ما را نا امید مکن. به همین کیفیت با حضرت حقّ مناجات می کرد و اشک می ریخت، سپس رو به جانب آنان می فرمود و می گفت:

من شما را بخشیدم، آیا شما هم مرا بخشیدید؟ من مالک خوبی برای شما

نبودم، از من سوء رفتار دیدید، آری، من مالک بدکاری هستم که مملوکِ کریمِ جواد و عادلِ محسنم.

عرضه می داشتند: آقای ما، با این که ما غلامان و کنیزان از حضرت تو جز خوبی ندیدیم، اما درعین حال از تو گذشتیم.

امام سجّاد علیه السلام می فرمود: این دعا را با من بخوانید:

خدایا، از پسر حسین درگذر، چنانکه از ما درگذشت، او را از آتش جهنّم برهان، چنانکه ما را آزاد کرد. غلامان و کنیزان این جملات را می گفتند و حضرت آمین می گفت.

سپس می فرمود: همه شما از قید غلامی و کنیزی آزادید، من شما را به عشق رسیدن به عفو حقّ و آزادی از عذاب آزاد کردم.

آنگاه روز عید فطر همه را می طلبد و به اندازه ای که پس از آزادی از بردگی محتاج مردم نباشند به آنان بذل و بخشش می فرمود.

سالی نبود مگر این که در این برنامه اقدام می فرمود و حدود بیست نفر غلام و کنیز آزاد می کرد و می فرمود: خداوند در ماه رمضان به وقت افطار هفتاد هزار هزار مستحقّ عذاب را برات آزادی می دهد و چون شب آخر شود به اندازه تمام ماه رمضان، از عذاب جهنّم می رها کند، من دوست دارم خداوند من مرا در چنین برنامه ای ببیند، باشد که وسیله نجاتی برای من مقزّر گردد.

البته برای او فرقی نداشت که غلام و کنیز را چه زمانی خریده، آنچه برای او مهم بود این بود که شب آخر ماه رمضان آنان را آزاد کند، گر چه چند ماهی بیشتر نبود که به خدمت آن جناب درآمده بودند.

این برنامه با عظمت را هر سال تکرار می کرد، تا وقتی که به وصال حضرت محبوب و لقای جناب دوست نایل شد. (۱)

ص: ۵۶

یکی از پسر عموهای زین العابدین علیه السلام از نظر معیشت در سختی و مشقت بود.

امام سجاد علیه السلام شبانه بدون این که شناسایی شود برای او پول می برد، او هر کجا می نشست می گفت: علی بن الحسین اهل صلۀ رحم نیست، خداوند جزایش را از وی دریغ کند. امام سجاد علیه السلام می شنید و برای حفظ آبروی او تحمل می کرد. چون از دنیا رفت، پسر عمش متوجه داستان شد، از شدت غصه کنار قبر حضرت می آمد و مدت ها بر آن جناب ناله و ندبه داشت! (۱)

۲۰ - برخورد با ناسزا

روزی با غلامانش از راهی می گذشت، مردی به آن حضرت ناسزا گفت. غلامان به سوی او هجوم کردند، حضرت فرمود: دست نگاه دارید. خودش روبه روی آن مرد آمد و فرمود: آنچه از ما بر تو پوشیده است خیلی بیش از آن است که می دانی، اگر نیازی داری بگو تا برآورده کنم. آن شخص خجالت کشید، حضرت عباى خود را به او داد و دستور فرمود هزار درهم به او بپردازند. آن مرد پس از آن می گفت:

شهادت می دهم که تو از اولاد انبیایی. (۲)

۲۱ - بردباری

برای حضرت زین العابدین علیه السلام مهمان رسیده بود. غلام حضرت در آوردن غذای گرم در یک سینی بزرگ عجله کرد، سینی از دستش رها شد و از بالای پله ها

ص: ۵۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۰۰/۴۶، باب ۵، حدیث ۸۸؛ کشف الغمه: ۱۰۷/۲.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۵/۴۶، باب ۵؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۷/۴.

به سر یکی از فرزندان حضرت فرود آمد و او را از بین برد. امام در حالی که غلام در اضطراب سختی قرار داشت فرمودند: برو در راه خدا آزادی، تو در این برنامه عمدی نداشتی! (۱)

۲۲- اسوه فضیلت

امام باقر علیه السلام می فرماید:

پدرم خادمش را دنبال کاری فرستاد و او در آن کار، کندی به خرج داد؛ حضرت یک تازیانه به غلام زد، غلام گفت: الله، ای پسر حسین! به من در کار رجوع می کنی، تازیانه هم می زنی! حضرت گریه کرد و فرمود:

ای محمد بن علی پسر عزیزم! کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله برو و دو رکعت نماز بخوان و بگو: خدایا در روز قیامت از علی بن الحسین بگذر. آنگاه رو به غلام کرد و فرمود: برو در راه خدا آزادی.

ابو بصیر می گوید: به حضرت عرضه داشتم: آیا آزادی، کفاره یک ضربه تازیانه است؟ امام پاسخ نگفتند. (۲)

۲۳- برکتی عجیب از دو قرص نان

شیخ صدوق رحمه الله از قول زهری می گوید:

خدمت حضرت زین العابدین علیه السلام بودم، مردی از یاران حضرت وارد شد، امام به او فرمودند: چه خبر؟ عرضه داشت: فعلاً خبر خود را باز گویم، چهارصد دینار بدهکارم، در برابرش برای پرداخت دیناری ندارم، عائله ام سنگین است، از عهده خرجشان بر نمی آیم. امام سجاد علیه السلام بلند بلند گریه کرد. به حضرت عرضه داشتم:

ص: ۵۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۶/۴۶، باب ۵؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۸/۴.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۲/۴۶، باب ۵، حدیث ۷۹؛ کتاب الزهد، حسین بن سعید: ۴۳، حدیث ۱۱۶. [۱]

گريه براي مصايب و شدايد است. حاضران در مجلس هم همان را گفتند.

امام فرمود: چه مصيبي بزرگتر از اين که انسان خلأ زندگي برادر مؤمنش را بيند و امکان جبرانش نباشد، سختي و فاقه مسلمان را بنگرد و قدرت رفع آن را نداشته باشد. مجلس تمام شد، مخالفاني که از آن جلسه خبر شدند، زبان به طعنه گشودند که چقدر عجب است! اينان ادعا دارند که آسمان و زمين در مدار اطاعتشان هستند و خداوند خواسته آنان را در هر زمينه اي اجابت مي کند، با اين همه به عجز از اصلاح وضع نزديکترين دوستشان اقرار مي کنند!

مرد پريشان، آن ياره ها را شنيد، به محضر مقدس امام شريفاب شد و عرضه داشت: طعنه دشمن از فقر و فاقه ام بر دوش جانم سنگين تر است. امام فرمودند:

خداوند براي کارت ايجاد گشايش کرده. خادمه خود را صدا زدند و فرمودند:

افطاري و سحري مرا بياور، دو قرص نان جوين که از خشكي قابل خوردن نبود آورد، حضرت فرمود: اين دو قرص نان را ببر که خداوند خير و فرج تو را در اين دو نان قرار داده. مرد آن دو قطعه را گرفت و در حالي که نمي دانست براي قرض و سختي وضع عيالش چه کند و شيطان وي را وسوسه مي کرد که اين دو قرص نان چه مشکلي حل مي کند، وارد بازار شد. ماهي فروشي را ديد که ماهي رنگ پریده اي براي مانده، آن ماهي را به يك قرص نان معامله کرد، سپس به نمک فروشي رسيد و نان ديگر را به مقداري نمک عوض کرد، آنگاه به خانه آمد، چون شکم ماهي را باز کردند دو لؤلؤ گران قيمت از شکم ماهي درآمد. خدا را شکر کردند و در نشاط و سرور غرق شدند. در اين وقت در خانه را کوفتند، چون به در خانه آمد ماهي فروش و نمکي بودند، دو قرص نان را پس دادند و گفتند: ما را قدرت بر خوردن اين دو نان جوين نيست نان از آن تو، ماهي و نمک هم بر تو و اهل و عيالت حلال!

چون ماهي فروش و نمک فروش گذشتند، خادم زين العابدین آمد و گفت: اي مرد، خداوند براي تو گشايش داد، امام سجاد فرمود: آن دو قرص نان را برگردان که

غیر از ما کسی قدرت خوردن این گونه طعام را ندارد!!

آن مرد دو لؤلؤ را فروخت، قرضش را ادا کرد و مایه ای برای خرج خانه فراهم آورد.

مردم دوباره به یاوه گویی پرداختند که این چیست و آن کدام است. یکجا از رفع رنج وی عاجز است، جای دیگر این گونه وی را بی نیاز می کند! چون به حضرت خبر رسید، فرمود: این یاوه ها را درباره رسول خدا هم می گفتند که چگونه در یک شب از مکه به بیت المقدس رفته و آثار انبیا را در آن جا مشاهده نموده، در حالی که بین مکه و مدینه که راهی نزدیک است بیش از دوازده روز راه است چه رسد به مکه و بیت المقدس و الله! مردم به وضع ما جاهلند، نمی دانند که مراتب رفیعه از طریق تسلیم و رضا و عدم چون و چرا در کار حق به انسان می رسد.

اولیای الهی آن چنان در محن و مکاره صابرند که کسی به پای آنان نمی رسد، از این روی خداوند مهربان تمام درهای عنایت را به روی آنان باز فرموده و در هر حال عاشقان خدا جز آنچه خدا می خواهد نمی خواهند. (۱)

مستغنی است از همه عالم گدای عشق ما و گدایی در دولت سرای عشق

عشق و اساس عشق نهادند بر دوام یعنی خلل پذیر نگردد بنای عشق

آنها که نام آب بقا وضع کرده اند گفتند نکته ای زدوام و بقای عشق

گو خاک تیره زرکن و سنگ سیاه، سیم آن کس که یافت آگهی از کیمیای عشق

پروانه محو کرد در آتش وجود خویش یعنی که اتحاد بود انتهای عشق

(وحشی بافقی)

ص: ۶۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰/۴۶، باب ۳، حدیث ۱؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۴۵۳، حدیث ۳؛ وسائل الشیعه: ۴۵۴/۲۵، باب ۱۰، حدیث ۳۲۳۴۰.

هشام بن عبدالملک به حج آمد، ازدحام جمعیت مانع از این شد که به حجرالاسود دست بزند و آن سنگ پر قیمت را استلام کند، بر بالای بلندی قرار گرفت تا اهل شام، آن نوکران جیره خوار و بدبخت، وی را طواف دهند. در این بین حضرت زین العابدین علیه السلام رسید، چون به محل حجر نزدیک شد، مردم از هیبت و عظمت حضرت راه را باز کردند و امام بدون مزاحمت به استلام حجر نایل شد.

مردی از اهل شام از هشام پرسید: این آقا کیست؟ پاسخ داد: نمی دانم، فرزندق فریاد زد من او را می شناسم. مرد شامی پرسید کیست؟

فرزندق قصیده بسیار عالی خود را همان جا انشا کرد که مضمونش را از قول جامی در سطور زیر می خوانید:

پور عبدالملک به نام هشام در حرم بود با اهالی شام

می زد اندر طواف کعبه قدم لیکن از ازدحام اهل حرم

استلام حجر ندادش دست بهر نظاره گوشه ای بنشست

ناگهان نخبه نبی و ولی زین عبّاد، بن حسین علی

در کسای بها و حله نور بر حریم حرم فکند عبور

هر طرف می گذشت بهر طواف در صف خلق می فتاد شکاف

زد قدم بهر استلام حجر گشت خالی ز خلق راه و گذر

شامی کرد از هشام سؤال کیست این با چنین جمال و جلال

از جهالت در آن تعلل کرد وز شناسایش تجاهل کرد

گفت شناسمش ندانم کیست مدنی یا یمانی یا مکی است

بوفراس آن سخنور نادر بود در جمع شامیان حاضر

گفت من می شناسمش نیکو وز چه پرسى به سوی من کن رو

آن کس است این که مکه و بطحا زمزم و بوقییس و خیف و منا

حرم و حلّ و بیت و رکن و حطیم ناودان و مقام ابراهیم

مروه، مَسعی، صفا، حجر، عرفات طیبه، کوفه، کربلا و فرات

هر یک آمد به قدر او عارف بر علوّ مقام او واقف

قرّه العین سید الشهداست غنچه شاخ دوحه (۱) زهراست

میوه باغ احمد مختار لاله راغ (۲) حیدر کزار

(جامی)

هشام از این مدح دچار خشم شدید شده و پس از توهین به فرزددق وی را در محلی بین مکه و مدینه حبس می کند و حقوقش را از بیت المال قطع می نماید.

زین العابدین علیه السلام در برابر این محبت، دوازده هزار درهم برای شاعر می فرستد و از کمی آن عذرخواهی می کند. شاعر آزاده و بی طمع از قبول آن ابا کرده و در پاسخ می گوید: من سر ارادت و صدق و صفا و وفا و محبت به آستان شما سرودم و این مدح را محض اظهار حقّ و حقیقت گفتم نه برای درم و زر، لکن اصرار حضرت و جود و کرم آن منبع خیر و دلایلی که از جانب حضرت سجّاد علیه السلام اقامه می شود او را وادار به قبول می کند. (۳) ملّا محمّد تقی مجلسی پدر صاحب «بحار الأنوار» در شرح «من لایحضره الفقیه» حکایت شیرین زیر را در رابطه با این قصیده نقل می کند:

شخصی در یکی از جلسات جامی نقل کرد که: زنی، فرزددق شاعر را در عالم رؤیا دید، از حال وی جو یا شد، فرزددق گفت: به سبب قصیده ای که برای اظهار حق

ص: ۶۲

۱- (۱) - دوحه: درخت تناور، درخت بزرگ و پرشاخ و بال و پرسایه.

۲- (۲) - راغ: مرغزار، دامن کوه.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۲۴/۴۶، باب ۸، حدیث ۱۷؛ مستدرک الوسائل: ۳۸۳/۹، باب ۹، حدیث ۱۱۱۳۳؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۶۹/۴.

گفتم، حق تعالی مرا بخشید. جامی گفت: سزاوار است خداوند مهربان همه عالمیان را به برکت آن قصیده پیامرزد! (۱)

حقیقت دعا

اشاره

«صحیفه سجادیه»، حاوی با ارزش ترین و پرمفعت ترین دعاها و مناجات ها در پنجاه و چهار عنوان است.

صحیفه، به پیروی از قرآن مجید و دیگر کتاب های آسمانی که از جانب حق بر انبیا نازل شده، این تابلوهای زنده و زیبا را به وجود آورده است.

صحیفه، بنایی را که انبیا و اولیا و عاشقان و عارفان از دعا و مناجات ساخته اند، کامل کرده و بنیان دعا را استحکام بیشتر بخشیده است.

صحیفه، علاوه بر این که از انسان، مناجات کننده ای پرشور، عاشقی دلسوز و عارفی شوریده به وجود می آورد، یک دوره کامل از مسائل عالی الهی، معارف ربّانی، قوانین اصولی، قواعدی سعادت بخش، برنامه هایی سلامت آور تعلیم می دهد.

دعا، حقیقتی است که باید نشان آن را در صحف آسمانی و کتب ادعیه و جوامع حدیث جستجو کرد.

دعا، واقعیتی است که در تام شئون ذره ذره اجسام و عناصر و موجودات عالم طبیعت و کشور غیب و شهود، حکومت دارد و از این راه تمام موجودات هستی، از مبدأ آفرینش در دو مرحله مادی و معنوی تغذیه می کنند.

اگر دعا نبود، ادامه حیات مهمانان هستی امکان نداشت که موجودیت تمام موجودات و ظهور همه کاینات و وجود تمام عالمیان از برکت دعاست.

آن عامل با عظمتی که باعث رساندن فیض از منبع لطف، به تمام جهانیان است

ص: ۶۳

دعا است.

غفلت از حقیقت دعا

گروهی می گویند:

دعا تعیین تکلیف برای خداست و این برنامه از هر کس تحقق یابد، جسارت به پیشگاه حق است و عین بی ادبی نسبت به ساحت قدس حضرت محبوب.

او وجود مقدسی است که به تمام نیازهای درونی و برونی موجودات آگاه است و هر آنچه به مصلحت آنان است انجام می دهد و هیچ نیازی به تعیین تکلیف برای او نیست.

به نظر می رسد، اینان که با چهره ای مخصوص و ژستی خاص این سخنان را می گویند، از دو نکته غافلند:

اول: از دستور خداوند بر دعا و وجوب آن در قرآن بی اطلاعند.

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ « (۱)

و پروردگارتان گفت: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، آنان که از عبادت من تکبر ورزند، به زودی خوار و رسوا به دوزخ در آیند.

در این آیه شریفه به مسأله دعا امر فرموده و استجاب آن را وعده حتمی داده و متکبر از دعا را اهل جهنم دانسته است.

دوم: از معنا و مفهوم لغت دعا بی خبرند؛ زیرا دعا تعیین تکلیف از مقام مادون نسبت به مقام مافوق نیست، بلکه مفهوم دعا عبارت از درخواست فقیر و گدا از ذات غنی و کریم و رحیم است و چنین حالتی هیچ گونه منافاتی با عقل و منطق و

ص: ۶۴

شرع و عرف ندارد.

گروهی دیگر می گویند:

خداوند بزرگ با قلم قضا و قدر، آنچه را باید، بر بندگان مقرر فرموده و هیچ تغییری در سرنوشت انسان از ابتدای ولادت تا لحظه مرگ معقول نیست و آنچه بر اراده او گذشته، همان خواهد شد و دعا امری بی معنا و مسأله ای بی مفهوم و کاری بدون نتیجه است.

به اینان باید گفت:

مسأله دعا از چهارچوب قضا و قدر خارج نیست و ثمرات و نتایج این حرکت مثبت و معقول عبد، بر لوح قضا و قدر گذشته و به وسیله دعا و الحاح و زاری و تضرع، به بنده حق می رسد.

و به عبارت دیگر: بسیاری از برنامه های دنیا و آخرت عبد که به صلاح اوست و آنچه در سعادت ابدی او نقش دارد، برابر با مشیت و اراده حضرت دوست به زلف دعا گره خورده و این انسان است که به دستور حق باید برای درخواست واقعیت ها و علل سعادت و بسط رزق مادی و معنوی به دعا برخیزد، تا پس از آن به نتایج لازم برسد.

مگر نه این است که تمام انبیا و ائمه و اولیا و عاشقان و عرفا و صلحا بهترین لحظات شیرین عمر خود را به مناجات و دعا و زاری سپری کردند و از این راه به صلاح دین و دنیا و آخرت و عقبی رسیدند؟

بسیاری از علل رشد و کمال بندگان، چه در جهت مادی و چه در مرحله معنوی بر اراده حق گذشته که به شرط دعا به آنان عنایت شود و به همین خاطر در آثار اسلامی به مسئله دعا اصرار فراوان شده و از دعا به عنوان مرکب رساننده عبد بر سر خوان عنایت مادی و معنوی حضرت حق یاد کرده اند، بنابراین اگر کسی به دعا و مناجات و راز و نیاز و درخواست های مادی و معنوی از پیشگاه حق اقدام کند به

ص: ۶۵

بسیاری از آنچه عطایش به وسیله دعا مقرر شده خواهد رسید و اگر در این امر مهم کاهلی یا تکبر نماید به چاه محرومیت درافتد و از عنایت و الطاف دوست ممنوع گردد.

عجیب این است که خود این ایراد کنندگان، تمام صحنه هستی را میدان اسباب و وسائط و علل و روابط می دانند و از این نکته مهم در باب دعا غافلند که دعا برای رساندن انسان به منظور و مطلوب از نیرومندترین وسایل و اسباب و از قوی ترین علل و وسائط است و کجای این حقیقت با قضا و قدر و امور الهیه و نقشه ها و تدابیر حضرت حق منافات دارد؟

دعا در حقیقت، عین قضا و قدر و متحد با نقشه و تدبیر حق و اصلی متقن و حقیقتی الهی و واقعیتی ربّانی است و در چهارچوب هستی همراه با نتایج و ثمراتش همچون علت و معلول و شرط و مشروط است، به این معنی که گویی از جانب حق به عبد گفته شده: آنچه از برنامه های مادی و معنوی در حدود مصلحتت بخواهی، در خزانه من برای تو موجود است، ولی آنها را باید به وسیله و واسطه دعا به دست آوری.

دعای بنده واقعی

در معارف اسلامی آمده است:

خداوند مهربان دعا و مناجات و صدا و ناله عبد را دوست دارد، دعا کننده چون پیشانی مذلت به پیشگاه عزت ساید و زمانی که گهر اشک بر دامان چهره بارد، ابر رحمت به حرکت آید و ابواب خزانه غیب با نیروی کلید دعا گشاده گردد و آنچه مطلوب و مقصود گدای در گاه است دیر یا زود عنایت شود.

آنهايي که تصوّر می کنند، آرامش روحی و سکون قلبی و علاج مشکلات متکی به تجهیزات مادی است، اشتباه می کنند؛ زیرا تجربه چندین هزار ساله تاریخ نشان

داده این تصوّر واقعیت خارجی و حقیقت عینی ندارد. آن نیرویی که با هزاران دلیل علمی و منطقی و تجربه های فراوان ثابت کرده و کلید آرامش و حلّ مشکلات است، اتّصال قلبی به مبدأ هستی و راز و نیاز با حضرت او در تمام اوقات زندگی است.

انسان با توجّه به معشوق حقیقی عالم یعنی پروردگار حکیم، عادل، مهربان، رحیم، کریم، قادر، عزیز، لطیف و با راز و نیاز به درگاه او می تواند بر اضطراب، تشویش، نگرانی و سردرگمی و رنج و محنت و شدّت فایق آید.

زرق و برقی که مردم دنیا به آن گرفتارند نقطه اتکا نیست. اگر روزی این زرق و برق و این مادیات گذرا، چهره از انسان برتابد و آدمی را در امواج حوادث و تنهایی رها سازد، انسان مادیگر چه خواهد کرد و در آن وقت اعتمادش بر چه خواهد بود؟

مادیگران تاریخ نشان داده اند که در آن حالت به چاه یأس و ناامیدی و غم و اندوه و ترس و وحشت و پوچی و هیچی فرو رفته، آن زمان چاره ای جز دچار شدن به مرگ و نیستی و یا گرفتار آمدن به امراض روانی و عصبی ندارند.

زرق و برق دنیا و امور مادی اگر ابزار و وسیله ای در راه اطاعت حقّ و راز و نیاز با حضرت محبوب باشد، نه این که حادثه و بلایی پیش نمی آورد بلکه روز به روز به یقین و آرامش و به راحت و سکون قلب و به راحت و امتیّت درون می افزاید.

از انبیا و ائمه و اولیا و عشاق حضرت حقّ در تمام مراحل زندگی زبان و جان و لسان قلبشان مترنّم بود به ذکر:

رِضاً بِقَضَائِكَ وَتَسْلِيماً لِأَمْرِكَ. (۱)

به قضایات خشنود و در برابر فرمانت تسلیمم.

چهارچوب مادیات تنها و جدای از معنویت محصولی جز آلام روحی و

ص: ۶۷

اضطراب و تشویش نداشته و ندارد. دانش بشری برای درمان دردهای جسمی، هزاران داروی متنوع ساخته، ولی برای تسکین آلام روحی و ناراحتی خاطر کاری نکرده و کاری هم از دست او بر نمی آید. داروی دردهای درون در داروخانه وحی است که به وسیله سفیران الهی ابواب این داروخانه به روی تمام مردم تاریخ گشوده شده و هر کس هر نوع دارویی را برای رفع نگرانی های باطنی و ظاهری بخواهد، می تواند در آن داروخانه بیابد.

مسأله ایمان و اتکای به حق و دعا و مناجات و راز و نیاز با حضرت بی انباز آن قدر مهم است که دانشمندان و روانشناسان این زمان، حتی آنان که در سیطره مکاتیب غیر اسلامی به سر می برند، معتقدند که آلام روحی و هیجانات خارجی می تواند بدن انسانی را تحت الشعاع قرار داده و موجب بیماری زایی گردد، چون زندگی روزمره کنونی همواره با نگرانی ها و اضطراب، مشقت و سنگینی فشار روحی توأم است، لذا می تواند روی دستگاههای مختلف بدن اثر کرده موجب ناراحتی آنها گردد.

آنان معتقدند که تنها روزنه ای که می تواند آلام و ناراحتی ها را از بدن آدمی خارج ساخته و یا آنها را خنثی نماید، داشتن ایمان به خدا و اعتقاد به مبدأ هستی و قدرت مافوق قدرت هاست.

آری، تنها نیرویی که می تواند انسان را بر تمام مشکلات پیروز کند، پیوند با حضرت او و راز و نیاز و مناجات با آن منبع فیض و قدرت بی نهایت در بی نهایت است.

به حقیقت عامل پیروزی انسان بر رنج ها و تخفیف دهنده نگرانی ها، ارتباط با محبوب هستی است، محبوبی که زندگی در رابطه با او شیرین و آرام و همراه با امتیّت خواهد گذشت.

راهروان راه و سالکان منزل عشق، چون با مصیبت و مشکلی روبرو شوند، از

نیروی عشق خود به حضرت دوست کمک خواسته و در فضای بسیار عالی توّسل به جناب او و راز و نیاز با حضرتش، برق امید در قلبشان تجلّی می کند و در سایه روشنایی آن برق می یابند که آن قدرت مافوق قدرت ها، مشکل را حلّ و گره را باز خواهد کرد. این اندیشه حرارت آنها را در اتّصال به حضرت حقّ بیشتر کرده و سبب شکستن موج آلام و اضطرابات شده و از شکنجه شدن اعصاب و روان و بدنشان در زیر بار سنگین مشکلات و مصایب و حوادث سختی که از عوارض چهارچوب مادّی است، مصون می ماند.

ولی آنان که از این صحنه با عظمت معنوی دورند و رابطه ای با مبدأ هستی ندارند و در وادی نورانی و شفافبخش دعا و مناجات نیستند و راهی به راز و نیاز ندارند، بلکه از اتّصال به حقّ و روی آوردن به پیشگاه او و دعا و مناجات تکبر می ورزند، عوامل نگرانی و آلام و اضطرابات و رنج ها و مصایب درون و برون آنان را ضربه زده و تمام وجودشان را به سوی هلاکت و نیستی سوق می دهد.

ویلیام جیمز که از زمره دانشمندان با انصاف و در حدّ خود متوجّه به بعضی از حقایق است، در قطعه ای زیبا در نشان دادن نقش ایمان و خطر عدم آن چنین می گوید:

ایمان یکی از قوایی است که بشر به مدد آن زندگی می کند و فقدان کامل آن در حکم سقوط انسان است. (۱)

شرک و سقوط انسان

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ

ص: ۶۹

۱- (۱) - «آرامش روانی و مذهب» با اندکی تلخیص و تغییر در عبارت.

و هر کس به خدا شرک ورزد، گویا چنان است که از آسمان سقوط کرده و پرندگان [شکاری] او را می ربایند، یا باد او را به جایی دور دست می اندازد.

در تفسیر «نمونه» در ذیل این آیه به توضیح زیبای زیر برمی خوریم:

«آسمان در آیه شریفه کنایه از توحید است و انتخاب معبودی غیر حق سبب سقوط از این آسمان می گردد. طبیعی است در این آسمان ستارگان می درخشند و ماه و خورشید می تابند. خوشا به حال کسی که اگر در این آسمان همچون آفتاب و ماه نیست حدّاقلّ همانند ستاره درخشانی است.

ولی وقتی انسان از این مرحله بلند معنوی و علوّ و رفعت سقوط کند گرفتار یکی از دو سرنوشت دردناک می گردد: یا در وسط راه، قبل از آن که به زمین سقوط کند طعمه پرندگان لاشخور می گردد؛ و به تعبیر دیگر: با از دست دادن این پایگاه مطمئن، در چنگال هوا و هوسهای سرکش گرفتار می شود که هر یک از آنها بخشی از هستی او را می ربایند و نابود می کنند؛ و یا اگر از دست آنها جان به سلامت ببرد، به دست طوفان مرگباری می افتد که او را در گوشه ای دوردست آن چنان به زمین می کوبد که بدنش متلاشی و هر ذره ای از آن به نقطه ای پرتاب می شود و این طوفان گویا کنایه از شیطان است که در کمین نشسته.

بدون شک کسی که از آسمان سقوط می کند قدرت تصمیم گیری را از دست می دهد، با سرعت و شتابی که هر لحظه فزونی می گیرد به سوی نیستی پیش می رود و سرانجام محو و نابود می گردد!!» (۲).

ص: ۷۰

۱- (۱) - حج (۲۲) : ۳۱. [۱]

۲- (۲) - تفسیر نمونه: ۹۵/۱۴ - ۹۶، [۲] ذیل آیه ۳۱ سوره حج.

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» می فرماید:

وَأَدْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالْأُدْعَاءِ. (۱)

گرفتاری های پی در پی و ممتد را با دعا و درخواست دور نمایید.

هم اکنون پس از گذشت صدها سال از این جمله حکیمانه، دانشمندان بزرگ جهان، هیجانانگیز ممتد را عامل بیماری زایی می دانند.

از نظر بالینی و تجربی مسلم شده است که محرکات هیجانی پی در پی و متوالی در افراد مستعد می تواند به بیماریهای عضوی منجر شود!

در هر صورت، دعا و راز و نیاز عامل مؤثری در پیشگیری از بسیاری از امراض و هم داروی بسیار پرقدرتی برای علاج قسمتی از آلام و دردها و مصایب است.

حضرت زین العابدین علیه السلام پنجاه و هفت سال عمر خود را در میدانی از بلاها و خطرها و آلام و مصایب و شداید گذراند. دو سال آخر حکومت حضرت مولی المومنین علیه السلام را که همراه با طوفان جنگ صفین و نهر روان و جنایات بی شمار بنی امیه بود درک کرد، سپس در مرکز حوادث بسیار سخت ده ساله عمر عمویش امام مجتبی علیه السلام بود. آنگاه با آلام و رنج ها و سختی های ده ساله آخر عمر پدر بزرگوارش سیدالشهداء علیه السلام روبرو شد و بقیه عمر خود را پس از حادثه عجیب کربلا و اسارت اهل بیت به مدت سی و پنج سال در حوزه ای از سختی های ناگوار و مصایب بی شمار و مظالم سخت و اعمال ناپسند حکام مروانی گذراند، ولی در تمام آن مدت که مساوی با ولادت تا شهادت حضرتش بود، از هیجانانگیز عصبی و آلام شکننده درونی و امراض خطرناک عضوی و بدنی در امان بود، چرا که تمام

ص: ۷۱

لحظات عمرش را با تکیه بر حقّ و اتّکال به حضرت ربّ و دعا و مناجات و راز و نیاز و خدمت به بندگان پروردگار گذراند و تمام امواج بلا را با قدرت دعا و قوّت عبادت و ناله های جانسوز سحر شکست و در طوفان آن همه حادثه و بلا به پیشگاه حضرت حق عرضه می داشت: «خدایا! مرا چون کسی قرار ده که عمرش را دراز و کردارش را نیکو گردانیده ای». (۱) وحشی بافقی به پیشگاه حضرت محبوب از باب راز و نیاز و مناجات و دعا عرضه می دارد:

خوشا حال دل آن کس در این کوی که چوگان تو می گرداندش گوی

فلک گوی سر میدان آن است که گویش در خم آن صولجان (۲) است

به چوگان هوا داریم گویی هوس گرداندش هر دم به سوی

بکش از دست، چوگان هوا را شکن بر سر، هوا جنبان ما را

ببر از ما هوا را دست بسته که ما را سخت دارد سرشکسته

هواهایی که آن ما را بُتاند بهشت جسم و دوزخ تاب جانند

دلِ چون کعبه را بتخانه میسند حریم توست با بیگانه میسند

(وحشی بافقی)

خدانشناسی

اشاره

از آن جا که عنوان پنجاه و چهار تابلوی ارزنده «صحیفه سجادیّه» دعا است، در بخش گذشته به نحو اختصار در توضیح دعا مسائلی ذکر شد که یادآوری آن مسائل لازم می نمود. و از طرفی چون اولین دعای «صحیفه» در ارتباط با حمد و ثنای حضرت حقّ است و گروهی در طول تاریخ به عللی از جناب او که وجودش از هر

ص: ۷۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۹۱/۹۵، باب ۶، حدیث ۲؛ المصباح، کفعمی: ۵۹۹؛ مصباح المتهجد: ۵۹۳.

۲- (۲) - صولجان: چوگان (چوب بلند سر کجی است که در بازی گوی به کار برند).

چیزی روشن تر و عیان تر است غفلت داشتند و هم اکنون در گوشه و کنار جهان پرسه می زنند و در آینده نیز ممکن است چنین عناصری یافت شوند، لازم است بحثی در زمینه خدا شناسی به میان آید و تذکر داده شود که تمام معلّمان توحید و خدا شناسی اعم از انبیا و ائمه و اولیا و عرفا و حکما عمده ترین زحمت و رنج خود را متمرکز در اصلاح عقیده انسان نسبت به عالم آفرین نمودند، نه در اثبات و ایجاد عقیده که در تمام تاریخ چهره ای به عنوان منکر مبدأ نمی توان یافت، بلکه آنان که به عنوان منکر خوانده شده اند در حقیقت منکر اصل حقیقت و مبدأ و تکیه گاه هستی نبوده و نیستند، بلکه در مصداق اشتباه داشتند و دارند، به این معنی که می گفتند و می گویند: تکیه گاه عالم و مبدأ آن طبیعت، یا دهر یا تصادف است؛ که اگر از اینان بررسی آیا این طبیعت و دهر و تصادف که کارهای حساب شده منظمی انجام می دهد دارای شعور و اراده و اختیار و آگاهی همه جانبه است؟ اگر جواب مثبت دادند که به حضرت حق اقرار کرده اند، چیزی که هست او را به نامی خوانده اند که نام او نیست. و اگر گفتند فاقد شعور و علم و اراده و حکمت است، در حالی که تمام عناصر و آثار، نشانگر علم و شعور و حکمت و نظم و عدل و حقیقت است، جوابشان ناشی از غفلت و بی توجهی است؛ زیرا اوصافی که در آثار است و مورد تأیید آنهاست نشان دهنده حق است و آنچه در موجودات است سنن و قوانین اوست.

در هر دو صورت چنانکه در حدیث بسیار عالی مفضل کوفی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است:

صاحبان غفلت مجبور به اقرار به وجود مقدّس او هستند. (۱) دانشمندان و بزرگانی که در این زمینه مطالب بسیار مهم و مقالات فوق العاده پر ارزش و کتابهای ناب دارند، همه و همه می گویند:

ص: ۷۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۷/۳، باب ۴، حدیث ۱، (توحید مفضل).

یافتن و شناختن و درک آن وجود مقدّس از سه راه میسر است:

۱ - فطرت

۲ - مطالعه و دقت در موجودات آفرینش

۳ - استدلال و حکمت عقلی

۱ - فطرت

اشاره

احساس خداجویی و خداخواهی همچون بقیه غرایز و تمایلات در وجود همه انسان‌ها حقیقتی غیر قابل انکار است.

اگر طفلی را به دور از غوغای حیات و علل و امور زندگی، در جایی که جز خود او و سفره پاک طبیعت نباشد قرار دهند و ذهن او جز از خود و آثار شگفت‌انگیز عالم خالی باشد، با اندک توجهی به این حقیقت واقف می‌شود که خودم باعث خودم نیستم؛ زیرا نبودم و به وجود آمدم و معقول نیستم چیزی که نبوده باعث به وجود آمدن خود باشد. و همین حکم را نسبت به تمام آثاری که از قبیل خورشید و ماه و ستاره و درخت و زمین و گیاه و آنچه در دسترس فکر و حس اوست جاری می‌کند و به این معنا توجه می‌نماید که ماورای تمام این موجودات با این نظمی که دارند، دانایی قادر و حکیمی صاحب اختیار حکومت می‌کند که البته از پیدا کردن نام و اوصاف و واقعیت‌های او عاجز است و این قسمت را باید از انبیای حقّ که حقّ تعالی خود را به آنان شناسانده است تعلیم بگیرد. و این همان فطرت است و توحید ابراهیمی که سرشت هر دلی و حقیقت هر قلبی است.

حکم به این که من و تمام موجودات پدید آورنده داریم شامل خود پدید آورنده نیست؛ زیرا پدید آورنده اولاً مافوق تمام احکام جاری در آفرینش و آفریننده احکام است؛ و ثانیاً آن وجود مقدّس که قرآن مجید می‌فرماید:

ص: ۷۴

هیچ چیزی مانند او نیست.

ذاتش و صفات و اسمائش عین هستی است و هستی حقیقتی است که بوده و خواهد بود و ما اگر بگوییم علت هستی، هستی است معقول نیست و منطقی نمی باشد، چون هستی هست و موجد نمی خواهد و ذاتی که ذاتش هستی است مستقل از هر چیزی و منبع هر کمالی و ظهور دهنده هر موجودی است. و اگر بگوییم نیستی، علت هستی است؛ این سخن آن قدر بطلانش واضح است که نیازی به بحث ندارد. پس او، اوست و جنبش ازلی و ابدی و حاکم بر جهان خلقت و فعال مایشاء است. و به این معنای عالی، قرآن مجید ناطق است:

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿٢﴾

بگو: او خدای یکتاست؛ * خدای بی نیاز [همه موجودات هستی که نیازمند و عین فقرند برای رفع نیازشان روی به او کنند و از حضرتش گدایی نمایند.] * نزاده و زاییده نشده است،* و هیچ کس [در ذات و صفات] همانند و همتا و شبیه او نمی باشد.

در هر صورت این حسّ پر ارزش خداجویی و خداخواهی، از جانب خود او در ذات قلب انسان نهاده شده است و نوعی جاذبه معنوی است میان کانون دل و احساسات انسان از یک طرف و کانون هستی یعنی مبدأ اعلا و کمال مطلق از طرف دیگر، نظیر جذب و انجذابی که میان اجرام و اجسام موجود است. انسان بدون

ص: ۷۵

۱- (۱) - شوری (۴۲) : ۱۱.

۲- (۲) - اخلاص (۱۱۲) : ۱ - ۴. [۱]

آن که خود بداند، تحت تأثیر این نیروی مرموز هست؛ گویی غیر این «من» یک «من» دیگر نیز در وجود او مستتر است و او از خود نوایی و آوازی دارد.

به گفته نظیری نیشابوری:

غیر من در پس این پرده سخن سازی هست راز در دل نتوان داشت که غمّازی (۱) هست

بلبلان گل ز گلستان به شبستان آرید که در این کنج قفس زمزمه پردازی هست

تو مپندار که این قصّه به خود می گویم گوش نزدیک به هم آر که آوازی هست

(نظیری نیشابوری)

مسأله فطرت از دیرباز چه در آثار الهیه و چه در معارف انسانی مورد توجه بوده و همه متفقاً گفته اند:

همان وجود مقدّسی که آیین مکیدن مواد نافع زمین را به گیاه آموخته و دستور هجرت از گرمسیر و سردسیر را به پرندگان مهاجر داده و مکیدن پستان مادر و گریه تلخ و تبسم شیرین را در طبیعت کودک نهاده، حسّ مقدّس خداخواهی و خداجویی را در سرشت انسان قرار داده است.

مسأله به اندازه ای روشن است که دانشمندان و روانشناسان و روانکاوان قرن اخیر که قریباً از گناه و معصیت و ملامت از موج مخالفت با واقعیت ها است و این همه، معلول جنایات کلیسا و اربابان استعماری است، به این حقیقت پی برده و اعلام کرده اند:

انسان در ماورای شعور ظاهر خویش شعوری مخفی دارد، گویی در پس این «من» ظاهر «من» پشت پرده ای وجود دارد. و خلاصه به اصالت شعور باطن، ایمان

ص: ۷۶

و اعتراف دارند؛ شعور اخلاقی، شعور هنری، شعور علمی، همچنین شعور مذهب‌بی، روان انسان را اصیل و ناشی از سرشت او می‌دانند.

در این مسأله عارفان واقف و عاشقان کامل سخن‌هایی بس شیرین و حقایقی بس پرقیمت دارند که تمام آن حقایق و سخنان را بر محور دل که خزانه گنج فطرت است بیان داشته‌اند.

آن نقطه اصلی که راه اهل عرفان را از راه فلاسفه جدا می‌کند، همین جا است.

عرفا از آن جا که به نیروی عشق فطری ایمان و اعتقاد دارند، در تقویت این نیرو می‌کوشند و معتقدند که کانون احساسات عالی الهی قلبی را باید تقویت کرد و موانع رشد و توسعه آن را باید از میان برد و به اصطلاح باید قلب را تصفیه کرد و آنگاه با مرکب نیرومند و راهوار و سبکبال عشق، به سوی خدا پرواز نمود.

اما فلاسفه و متکلمین از راه عقل و فکر و استدلال می‌خواهند شاهد مقصود و گمشده مطلوب خود را کشف کنند. عارف می‌خواهد پرواز کند و نزدیک شود، فیلسوف می‌خواهد سر به جیب تفکر فرو برد و بیندیشد، عارف می‌خواهد ببیند و فیلسوف می‌خواهد بداند.

دانشمندانی چون الکسیس کارل، ویلیام جیمز، پاسکال ریاضی دان معروف، برگسون و یونگ شاگرد معروف فروید، برخلاف استادش، به این واقعیت و به این حقیقت یعنی فطرت و آثار آن اعتراف کرده و آن را حسی اصیل در وجود بشر قلمداد کرده‌اند و از مقالات و گفته‌ها و کتب آنان این معنا را می‌یابیم که ایمان به حق و توجه به صاحب آفرینش امری فطری است، چنانکه قرآن مجید به این حقیقت توجه داده است:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ

اللَّهُ ذَلِكُ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ « (۱)

پس [با توجه به بی پایه بودن شرک] حق گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور، [پای بند و استوار بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچ گونه تغییر و تبدیلی نیست؛ این است دین درست و استوار؛ ولی بیشتر مردم معرفت و دانش [به این حقیقت اصیل] ندارند.

و حضرت سجّاد علیه السلام در دعای اوّل صحیفه به مسأله فطرت اشاره می فرمایند:

ابْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ ابْتِدَاعًا، وَاخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيئَتِهِ اخْتِرَاعًا، ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِرَادَتِهِ، وَبَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ. (۲) به قدرت و قوّت خود موجودات را آفرید و آنان را به اراده خود بدون این که از روی نمونه و مثال باشد لباس هستی پوشاند. سپس آنان را در راه اراده و خواست خویش روان گرداند و در راه محبت و دوستی و عشق خود برانگیخت.

اعتراف عالمان ماتریالیسم

در کتاب «اسلام و عقاید و آرای بشری» آمده:

بدون تردید اگر آمار دقیقی از معتقدان به مبدأ متعال برداشته شود و از مؤثرترین براهین وجود حق از آنها پرسیده شود دلیل «احساس فطری» و شعور باطن را در

ص: ۷۸

۱- (۱) - روم (۳۰) : ۳۰. [۱]

۲- (۲) - صحیفه سجّادیه: دعای ۱. [۲]

نخستین مرحله نام خواهند برد. اثر احساس درونی و فشار نیروی شعور باطن یا فطرت، چندان است که گاه افرادی که یک عمر تحت تأثیر عوامل مادی و یا فلسفه های مادی بوده و به الحاد و زندقه گراییده اند، عاقبت آنها را به اعتراف و تذلل در پیشگاه حضرت محبوب کشانیده است.

در این زمینه به اعترافات چند تن از سرسخت ترین فلاسفه مادی اخیر که به اصول ماتریالیسم، پابند و به زندقه و الحاد معروف بودند، تحت عنوان فلاسفه پشیمان یادآور می شویم:

فیلسوف مشهور «رئینگ» آلمانی که نخست از پیروان جدی داروین و مخالف خدا بود، بر اثر فشار مداوم همین احساس مقدس درونی و عامل فطرت، عاقبت به تألیف کتابی به نام «دنيا مخلوق است» دست زده و با یقین و خضوع تام، اعتراف کرده است که جهان را آفریدگار و خدایی است.

فیلسوف به نام دیگر «رومین» انگلیسی که نخست پدیده خدا را مولود عوامل مادی معرفی و از معتقدان سرسخت به مبانی «ماتریالیسم» بود، عاقبت همان نیروی مرموز «شعور باطن» و فطرت، او را واداشت تا بگوید:

تمام مبانی علمی و فلسفی من در باب پدیدار شدن جهان از ماده لاشعور، باطل و وجود جهان نیز بدون صانع متعال و حکیم مقتدر که احساس درونم به تحقق او گواه و حکمت های آفرینش او را تصدیق می کند، محال است و آفریدگار جهان حق است.

فیلسوف و محقق علوم طبیعی و فیزیک و شیمی «میکائیل فارادی» انگلیسی که جهان را جز مزج ترکیب های اتفافی از مواد، چیزی دیگر نمی پنداشت و به مبدأ و مدبر و پدید آورنده حکیم یا خدایی معتقد نبود و تمامی عمرش صرف در تحقیقات فیزیکی و شیمیایی شد، در یکی از روزهای سال ۱۸۷۶ که در بستر بیماری افتاده بود، در پاسخ یکی از دوستانش که از او پرسید: فارادی! به چه تحقیق و نظریه می اندیشی؟ چنین گفت:

خدا را شکر که به هیچ نظریه ای فکر نمی کنم، من به پیشگاه خداوند پیشانی

مسکنت می‌سایم و زانوی اعتراف به زمین می‌زنم، تنها به او که فطرت من و احساس و شعور باطنم و همه نظامات علوم، وجود او را شهادت می‌دهند می‌اندیشم، من خدای خود را می‌شناسم و اطمینان دارم که تقصیرات و لاطائلات مرا به انکسار و عجز و توبه ام خواهد بخشید.

۲ - مطالعه و دقت در موجودات آفرینش

از آن جا که ممکن است عوامل نامساعد محیطی، قضاوت‌های ناصحیح عقل جزئی، انحرافات فکری، هجوم مکتب‌های الحادی، طوفان شهوات و غرایز خارج از حدود، بر چهره زیبای احساسات باطنی و شعور فطری، پرده‌ها در اندازد و انسان را از هدایت این عامل الهی محروم سازد و ندای فطرت آن چنان ضعیف شود که به گوش جان نرسد، اسلام عزیز حواس ظاهر را دعوت به بینش و درک محسوسات جهان و عقل را دعوت به تدبّر در نظام حکیمانه هستی می‌نماید، تا از این رهگذر هم به معرفت محبوب نایل گردد، هم پرده‌های افتاده به روی فطرت کنار رود، تا انسان با هماهنگی عقل و فطرت و انصاف و چشم و گوش و درک و قلب، به وصال یار برسد و از رحمت بیکران او استفاده نماید؛ و این راه دوم خداشناسی است که به طور مفصل در توضیح جملات نخستین دعای اوّل «صحیفه سجادیه» خواهد آمد.

۳ - استدلال و حکمت عقلی

راه استدلال و برهان گرچه راهی سخت و پریچ و خم است و طی آن و فهماندن و فهمیدنش نیاز به مقدمات زیادی دارد، ولی بهترین و محکم‌ترین طریق خداشناسی و معرفت به حضرت ربوبی است.

قرآن مجید و معارف پرقیمت اسلامی نه این که پیمودن این راه را منع نکرده‌اند، چنانکه بعضی از کوته‌فکران و ضعیف‌النفس‌ها بدون توجه به این دو منبع فیض

تصوّر کرده اند، بلکه علاوه بر تشویق به این راه، قسمت مهمّی از برنامه های خود را بر همین معنای والا مبتنی کرده اند.

آیاتی که در قرآن مجید در باب توحید و معاد آمده، چه آیاتی که قول مستقیم حقّ است، چه مطالبی که از قول انبیا به صورت آیه قرآن به وسیله حضرت حقّ نقل شده، گاهی تذکر به فطرت و گاهی توجه دادن به آثار حقّ در صحنه آفرینش و گاهی استدلال و برهان محض بر وجود معاد است.

احتجاجات و مباحثی که در بهترین کتب روایی در باب توحید از پیامبر بزرگ و ائمه طاهرین علیهم السلام نقل شده حاوی همین سه طریق و به خصوص طریق برهان و استدلال است.

این که درک و فهم براهین و دلایل توحید، به خصوص دلیلی که از صغری و کبری و وسط خالی باشد، کوتاهترین و محکم ترین راه برای لمس توحید که همان راه:

یا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ. (۱)

ای که با ذات خود بر ذات خود دلالت کرده ای.

بِكَ عَرَفْتِكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ. (۲)

تو را به تو شناختم و تو مرا به خود ره نمودی.

إِعْرِفُوا اللَّهَ تَعَالَى بِاللَّهِ. (۳)

خدای متعال را به خودش بشناسید.

است راهی بس دشوار و نیاز به مقدمات بسیار زیاد ظاهری و باطنی دارد و توده مردم، سالک این راه نیستند، بلکه تجلّی توحید در عرش قلب آنان از طریق فطرت و

ص: ۸۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳۹/۸۴، باب ۱۳، حدیث ۱۹؛ [۱] شرح الاسماء الحسنی: ۵۰/۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۸۲/۹۵، باب ۶، حدیث ۲؛ [۲] إقبال الأعمال: ۶۷؛ المصباح، کفعمی: ۵۸۸. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۷۰/۳، باب ۱۰، حدیث ۷؛ الکافی: ۸۵/۱، حدیث ۱، [۴] التوحید: ۲۸۶، باب ۴۱، حدیث ۳.

توجه به آثار حق در مملکت آفرینش به نحوی ساده و آسان میسر است، قولی است که جمله عرفا و فلاسفه و متکلمین به آن اقرار دارند.

دانشمند بارع، آخوند ملا محمد نعیمای طالقانی که جامع علوم عقلی و نقلی است و یکی از علمای بزرگ و مدرّسان نامدار حوزه های شیعه در قرن دوازدهم هجری است و در فلسفه و عرفان و کلام و منطق و روایت و درایت، پهلوانی به نام است. در این مسأله که فهم توحید از طریق استدلال و برهان نیاز به مقدماتی دارد، می گوید:

«بدان که این مطلب والا و مقصد بلند پایه، یعنی درک توحید و فهم حق تنها عروه الوثقی و عمده القصوی و پایان درجات کاملین و دوردست ترین مراتب سالکین و آخرین آرزوی تشنگان شراب تحقیق و نهایت آمال مشتاقین به وصول راه مستقیم الهی است.

امّا فهم این مطالب عالیّه و مدارک متعالیه پس از تحصیل قوه قدسیّه و افاضات ربّانیّه و توفیقات سبحانیّه، نیازمند به علل و اسباب زیاد و امور کثیری است، مانند:

مهارت، عادت، ذهن درخشان، استعداد خاصّ، آراستگی به حقایق روحی پرهیزگاران و خواص از عباد حقّ، حفظ آداب شریعت در همه امور و چنگ زدن به ریسمان سنّت و ریاضت های سنگین و مجاهدت های دشوار و مرگ ارادی و دوری از زخارف دنیا و توجه تامّ و تمام به جناب حق و وصول به مراتب علیا و خالی بودن از رسوم و عادت عوام و پاک بودن از آلودگی طبیعت و شهوات و نابودی هواجس نفسانی و ریشه کن شدن حالات شیطانی و اسباب و وسایل دیگری که خداوند روزی همه ما فرماید و رسیدن به آن واقعیت ها را از باب فضل و کرمش نصیب ما نماید».

آخوند ملا نعیمای پس از این چند سطر می فرماید:

«در عین حال آنچه در این مقام عظیم و مسأله مهم گفته شده، برای آنان که

آراسته به آن مقدمات نبودند سودی جز پنهان تر شدن مطلوب و دور شدن آنان از حقیقت نداشت؛ به همین خاطر مستمع و محصلی که بدون آمادگی به شنیدن و خواندن این براهین و دلایل سنگین برخاست، به ورطه هلاکت افتاد و دست و پای جانش گم شد و از اصل مطلب و حقیقت موضوع دور افتاد.» (۱) باز هم تذکر این نکته لازم است که پرهیز این شرح از ذکر براهین و دلایل سنگین علمی و فلسفی در عین این که قوی ترین و محکم ترین راه رسیدن به محبوب است، محض این معناست که اکثر خوانندگان، راهشان به حق راه فطرت و راه توجه به آثار حق در پهنه خلقت است و از این دو طریق، به درک توحید و لمس حق در حد وسعشان نزدیکترند.

الهی! ای صاحب آفرینش و ربّ عالمین و محبوب محبان و منظور عارفان! اگر دست گمراهان و مکتب سازان و بردگان شکم و شهوت، در کار حیات و زندگی انسان دخالت نمی کرد و این دزدان خطرناک در طول تاریخ، میهمانان کره خاک را رها می کردند و این همه پرده و حجاب بر چشم دل آنان نمی انداختند، شناختن تو این همه نیاز به غوغا و معرکه نداشت که وجود مقدّس تو به فرموده قرآن مجید، از رگ گردن به انسان نزدیکتر است. (۲) و نیز فرموده ای:

وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ « (۳)

و او با شماست هر جا که باشید.

و فرموده ای:

ص: ۸۳

۱- (۱) - اصل الأصول، ملا نعیم: ۱۰۳، فصل سوم، باب توحید الواجب تعالی و احدیته و واحدیته.

۲- (۲) - «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ ق (۵۰): ۱۶.

۳- (۳) - حدید (۵۷): ۴. [۱]

برای هر گروهی قبله ای است که خدا گرداننده روی آن گروه به آن قبله است.

پروردگارا! ما را مجذوب جذبه لطف فرما، برای این که تو را بشناسیم، عنایت و رحمت را بدرقه راه ما کن، عقل و قلب و جان را به نورت برافروز و ما را در بهشت معرفت و عشقت مقیم کن و این شرح و تفسیری که با کمک آیات قرآن و روایات و اخبار و کلمات بزرگان و عرفان عارفان، به توفیق تو باید لباس تحقّق بیوشد، به کرم عمیمت بپذیر و در این راه سخت و طولانی، این عاجز ناتوان و درمانده نادان و امیدوار رحمت را، کمک ده.

ص: ۸۴

بسم الله الرحمن الرحيم

حَدَّثَنَا السَّيِّدُ الْأَجَلُّ، نَجْمُ الدِّينِ، بَهَاءُ الشَّرَفِ، أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيُّ الْحُسَيْنِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ السَّعِيدُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ شَهْرِيَّارَ، الْخَازِنُ لِخِزَانِهِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ مِنْ سَنَةِ سِتِّ عَشْرَةَ وَخَمْسِمِائِهِ قِرَاءَةً عَلَيْهِ وَأَنَا سَمِعْتُ، قَالَ: سَمِعْتُهَا عَلَى الشَّيْخِ الصَّدُوقِ، أَبِي مَنْصُورٍ: مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعُكْبَرِيِّ الْمُعَدَّلِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ: مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَّابِ الشَّيْبَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الشَّرِيفُ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ خَطَّابِ الزِّيَّاتِ سَنَةَ خَمْسٍ وَسِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنِي خَالِي:

عَلِيُّ بْنُ النُّعْمَانِ الْأَعْلَمُ، قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَيْرُ بْنُ مُتَوَكَّلٍ الثَّقَفِيُّ الْبَلْخِيُّ، عَنْ أَبِيهِ مُتَوَكَّلِ بْنِ هُرُونَ قَالَ: لَقِيتُ يَحْيَى بْنَ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مُتَوَجِّهٌُ إِلَى خُرَاسَانَ بَعْدَ قَتْلِ أَبِيهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ لِي: مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ؟ قُلْتُ: مِنَ الْحَجِّ، فَسَأَلَنِي عَنْ أَهْلِهِ وَبَنِي عَمِّهِ بِالْمَدِينَةِ، وَاخْفَى السُّؤَالَ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَبْرَأْتُهُ بِخَبْرِهِ وَخَبْرِهِمْ وَحُزْنِهِمْ عَلَى أَبِيهِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي: قَدْ كَانَ عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِشَارَ عَلَى أَبِي بَتْرِكِ الْخُرُوجِ وَعَرَفَهُ أَنْ هُوَ خَرَجَ وَفَارَقَ الْمَدِينَةَ مَا يَكُونُ إِلَيْهِ مَصِيرٌ أَمْرِهِ، فَهَلْ لَقِيتَ ابْنَ عَمِّي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَهَلْ سَمِعْتَهُ يَذْكُرُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِي؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ، بِمَ ذَكَرْتَنِي؟ خَبَّرَنِي، قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، مَا أَحْبُّ أَنْ اسْتَقْبَلَكَ بِمَا سَمِعْتَهُ مِنْهُ، فَقَالَ: إِبَالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي؟ هَاتِ مَا سَمِعْتَهُ، فَقُلْتُ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: أَنْكَ تَقْتِيلُ وَتَضْلِبُ كَمَا قَتَلَ أَبُوكَ وَضَلِبَ، فَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ وَقَالَ: يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (١)، يَا مُتَوَكَّلُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَيْدَ هَذَا الْأَمْرِ بِنَا وَجَعَلَ لَنَا الْعِلْمَ وَالسَّيْفَ فَجَمِعَا لَنَا، وَخُصَّ بِنَا عَمَّنَا بِالْعِلْمِ وَخِيَدِهِ، فَقُلْتُ:

جُعِلَتْ فِدَاكَ أَنْتَى رَأَيْتُ النَّاسَ إِلَى ابْنِ عَمِّكَ جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمِيلَ مِنْهُمْ إِلَيْكَ وَ إِلَى أَبِيكَ، فَقَالَ: إِنَّ عَمِّي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ ابْنَهُ جَعْفَرَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْحَيَاةِ وَ نَحْنُ دَعَوْنَاهُمْ إِلَى الْمَوْتِ، فَقُلْتُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَهْمُ أَعْلَمُ أَمْ أَنْتُمْ؟ فَاطْرَقَ إِلَى الْمَارِضِ مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: كُنَّا لَهُ عِلْمٌ غَيْرَ أَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ كُلَّ مَا نَعْلَمُ وَ لَانَعْلَمُ كُلَّ مَا يَعْلَمُونَ. ثُمَّ قَالَ لِي: اكْتَبْتِ مِنْ ابْنِ عَمِّي شَيْئًا؟ قُلْتُ:

نَعَمْ، قَالَ: ارْنِيهِ، فَأَخْرَجْتُ إِلَيْهِ وَجُوهًا مِنَ الْعِلْمِ وَ أَخْرَجْتُ لَهُ دَعَاةَ

ص: ٨٨

املاه عليّ ابو عبد الله عليه السلام و حَدَّثَنِي اَنْ اَبَاهُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ امْلَاهُ عَلَيْهِ وَ اخْبَرَهُ اَنَّهُ مِنْ دُعَاءِ اَبِيهِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِنْ دُعَاءِ الصَّحِيفَةِ الْكَامِلَةِ، فَنَظَرَ فِيهِ يَحْيَى حَتَّى اتَى عَلَى اٰخِرِهِ، وَ قَالَ لِي: اَتَاذَنْ فِي نَسِيخِهِ؟ فَقُلْتُ: يَا بْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ اَتَسِيءُ تَاذِنُ فِيمَا هُوَ عَنْكُمْ؟! فَقَالَ: اَمَّا لِاٰخِرِ جَنِّ الْيَكِّ صَحِيفَةً مِنَ الدُّعَاءِ الْكَامِلِ مِمَّا حَفِظَهُ اَبِي عَنْ اَبِيهِ وَ اَنْ اَبِي اَوْصَانِي بِصَوْنِهَا وَ مَنَعَهَا غَيْرَ اَهْلِهَا. قَالَ عَمِيْرٌ: قَالَ اَبِي: فَقَمْتُ اِلَيْهِ فَقَبَّلْتُ رَاسَهُ، وَ قُلْتُ لَهُ: وَ اللّٰهِ يَا بْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ اِنِّي لَادِيْنُ اللّٰهِ بِحُبِّكُمْ وَ طَاعَتِكُمْ، وَ اِنِّي لَارْجُو اَنْ يُسِيءَ عِدَنِي فِي حَيَاتِي وَ مَمَاتِي بِوَلَايَتِكُمْ. فَرَمَى صَحِيفَتِي الَّتِي دَفَعْتُهَا اِلَيْهِ اِلَى غُلَامٍ كَانَ مَعَهُ وَ قَالَ: اَكْتُبْ هَذَا الدُّعَاءَ بِخَطِّ بَيْنِ حَسَنِ وَ اَعْرَضَهُ عَلَيَّ لَعَلِّي اُحْفِظُهُ فَانِّي كُنْتُ اَطْلُبُهُ مِنْ جَعْفَرٍ - حَفِظَهُ اللّٰهُ - فَيَمْنَعُنِيهِ. قَالَ مُتَوَكِّلٌ: فَتَدِمْتُ عَلَى مَا فَعَلْتُ وَ لَمْ اَذْرِ مَا اَصْنَعُ، وَ لَمْ يَكُنْ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَقَدَّمَ اِلَيَّ اِلَّا اذْفَعَهُ اِلَى اَحَدٍ، ثُمَّ دَعَا بِعَيْنِيهِ فَاسْتَخْرَجَ مِنْهَا صَحِيفَةً مُقْفَلَةً مَخْتُومَةً فَنَظَرَ اِلَى الْخَاتَمِ وَ قَبَلَهُ وَ بَكَى، ثُمَّ فَضَّهَ وَ فَتَحَ الْقَفْلَ، ثُمَّ نَشَرَ الصَّحِيفَةَ وَ وَضَعَهَا عَلَى عَيْنِيهِ وَ اَمَرَهَا عَلَى وَجْهِهِ وَ قَالَ: وَ اللّٰهِ يَا مُتَوَكِّلُ لَوْ لَا مَا ذَكَرْتَ مِنْ قَوْلِ ابْنِ عَمِّي اَنِّي اَقْتُلُ وَ اَضِلُّ لَمَا دَفَعْتُهَا اِلَيْكَ وَ لَكُنْتُ بِهَا ضَنِينًا وَ لَكِنِّي اعْلَمُ اَنْ قَوْلَهُ حَقٌّ اَخَذَهُ عَنْ اَبَائِهِ وَ اَنَّهُ سَيَصِحُّ فَخَفْتُ اَنْ يَقَعَ مِثْلُ هَذَا الْعِلْمِ اِلَى بَنِي اِمِّيهِ فَيَكْتُمُوهُ وَ يَدْخِرُوهُ فِي خَزَائِنِهِمْ لِاَنْفُسِهِمْ، فَاقْبِضْهَا وَ اَكْفِنِيهَا وَ تَرَبِّصْ بِهَا فَاِذَا قَضَى اللّٰهُ مِنْ اَمْرِي وَ اَمْرٍ هُوَ لِاَقْوَمِ مَا هُوَ قَاضٍ فَهِيَ اِمَانَةٌ لِي عِنْدَكَ حَتَّى تُوصِلَهَا اِلَى ابْنِي عَمِّي: مُحَمَّدٍ وَ اِبْرَاهِيمَ ابْنَيْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَانَّهُمَا الْقَائِمَانِ فِي هَذَا الْاَمْرِ بَعْدِي. قَالَ

الْمُتَوَكِّلُ: فَقَبِضْتُ الصَّحِيفَةَ فَلَمَّا قُبِلَ يَحْيَى بْنُ زَيْدٍ صَبَرَتْ أَلَى الْمَدِينَةِ فَلَقِيَتْ أبا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَدَّثَتْهُ الْحَدِيثَ عَنْ يَحْيَى، فَبَكَى وَاشْتَدَّ وَجْدُهُ بِهِ، وَقَالَ: رَحِمَ اللَّهُ ابْنَ عَمِّي وَالْحَقُّهُ بِآبَائِهِ وَاجْدَادِهِ، وَاللَّهُ يَا مُتَوَكِّلُ مَا مَنَعَنِي مِنْ دَفْعِ الدُّعَاءِ إِلَيْهِ إِلَّا الَّذِي خَافَهُ عَلَى صَحِيفَةِ أَبِيهِ، وَابْنَ الصَّحِيفَةِ؟ فَقُلْتُ: هَا هِيَ، فَفَتَحَهَا وَقَالَ:

هَذَا وَاللَّهِ خَطُّ عَمِّي زَيْدٍ وَدُعَاءُ جَدِّي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ لِابْنِهِ: قُمْ يَا اسْمِعِيلُ فَأَتِنِي بِالِدُّعَاءِ الَّذِي أَمَرْتُكَ بِحِفْظِهِ وَصَوْنِهِ، فَقَامَ اسْمِعِيلُ فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً كَانَتْهَا الصَّحِيفَةُ الَّتِي دَفَعَهَا إِلَيَّ يَحْيَى بْنُ زَيْدٍ، فَقَبَّلَهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَوَضَعَهَا عَلَى عَيْنَيْهِ وَقَالَ:

هَذَا خَطُّ أَبِي وَامْتَلَأَ جَدِّي عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِمَشْهَدٍ مِنِّي، فَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ: أَنْ رَأَيْتَ أَنْ اغْرَضَهَا مَعَ صَحِيفَةِ زَيْدٍ وَيَحْيَى؟ فَأَذِنَ لِي فِي ذَلِكَ وَقَالَ: قَدْ رَأَيْتُكَ لِتَذَلِّكَ أَهْلًا، فَنَظَرْتُ وَإِذَا هُمَا امْرُؤٌ وَاحِدٌ وَلَمْ أَجِدْ حَرْفًا مِنْهَا يُخَالِفُ مَا فِي الصَّحِيفَةِ الْأُخْرَى، ثُمَّ اسْتَأْذَنْتُ أبا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دَفْعِ الصَّحِيفَةِ إِلَى ابْنِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا (١)، نَعَمْ فَأَذْفَعُهَا إِلَيْهِمَا. فَلَمَّا نَهَضْتُ لِلِقَائِهِمَا قَالَ لِي: مَكَانُكَ، ثُمَّ وَجَّهَ إِلَى مُحَمَّدٍ وَابْرَاهِيمَ فَجَاءَا فَقَالَ: هَذَا مِيرَاثُ ابْنِ عَمِّكَمَا يَحْيَى مِنْ أَبِيهِ قَدْ خَصَّكُمْ بِهِ دُونَ أَخَوَاتِهِ، وَنَحْنُ مُشْتَرِطُونَ عَلَيْكُمَا فِيهِ شَرْطًا، فَقَالَا:

رَحِمَكَ اللَّهُ، قُلْ فَقَوْلُكَ الْمَقْبُولُ، فَقَالَ: لَا تَخْرُجَا بِهِذِهِ الصَّحِيفَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ، قَالَا: وَ لِمَ ذَاكَ؟ قَالَ: إِنَّ ابْنَ عَمِّكَمَا خَافَ عَلَيْهَا امْرَأً أَخَافُهُ أَنَا عَلَيْكُمَا، قَالَا: أَنَّمَا خَافَ عَلَيْهَا حِينَ عَلِمَ أَنَّهُ يُقْتَلُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَانْتَمَا فَلَا تَأْمَنَّا فَوَاللَّهِ لَأَعْلَمَنَّ أَنَّكُمْ سَتَخْرُجَانِ كَمَا

ص: ٩٠

خَرَجَ وَ سَيِّمُتْلَانِ كَمَا قُتِلَ. فَقَامَا وَ هُمَا يَقُولَانِ: لَاحَوْلَ وَ لَاقُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. فَلَمَّا خَرَجَا قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُتَوَكِّلُ! كَيْفَ قَالَ لِمَكَ يَحْيَى أَنْ عَمِّي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَ ابْنَهُ جَعْفَرًا دَعَا النَّيَّاسَ إِلَى الْحَيَوَةِ وَ دَعَوْنَاهُمْ إِلَى الْمَوْتِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ - اضِلَّحَكَ اللَّهُ - قَدْ قَالَ لِي ابْنُ عَمِّكَ يَحْيَى ذَلِكَ، فَقَالَ: يَزْحَمُ اللَّهُ يَحْيَى، أَنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اخْتَذَتْهُ نَعْسَهُ وَ هُوَ عَلَى مِئْبَرِهِ، فَرَأَى فِي مَنْامِهِ رِجَالًا يَنْزُونَ عَلَى مِئْبَرِهِ نَزْوِ الْقِرَدَةِ يَرُدُّونَ النَّاسَ عَلَى آغْصَابِهِمُ الْقَهْقَرَى، فَاسْتَوَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ جَالِسًا وَ الْحُزْنَ يُعْرِفُ فِي وَجْهِهِ، فَاتَاهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذِهِ الْأَمَانَةِ: وَ مَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نَحْوِفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا» (١) يَغْنَى بَنِي أُمَّيَّةَ، قَالَ: يَا جِبْرِيلُ أَعْلَى عَهْدِي يَكُونُونَ وَ فِي زَمَنِي؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ تَدُورُ رَحَى الْأَسِيْلَامِ مِنْ مُهَاجِرِكَ فَتَلْبِثُ بِذَلِكَ عَشْرًا، ثُمَّ تَدُورُ رَحَى الْأَسِيْلَامِ عَلَى رَأْسِ خَمْسَةِ وَ ثَلَاثِينَ مِنْ مُهَاجِرِكَ فَتَلْبِثُ بِذَلِكَ خَمْسًا، ثُمَّ لَا يَبْدَأُ مِنْ رَحَى ضَلَالِهِ هِيَ قَائِمَةٌ عَلَى قُطْبِهَا، ثُمَّ مُلْكُ الْفِرَاعِنَةِ، قَالَ: وَ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي ذَلِكَ: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَ مَا أَدْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (٢) تَمْلِكُهَا بَنُو أُمَّيَّةَ لَيْسَ فِيهَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ. قَالَ: فَاطَّلَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ بَنِي أُمَّيَّةَ تَمْلِكُ سُلْطَانَ هَذِهِ الْأُمَّةَ وَ مُلْكُهَا طَوَّلَ هَذِهِ الْمُدَّةَ، فَلَوْ طَاوَلْتَهُمُ الْجِبَالُ لَطَاوُوا عَلَيْهَا حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ تَعَالَى بِزَوَالِ مُلْكِهِمْ، وَ هُمْ فِي ذَلِكَ يَسْتَشْعِرُونَ عَدَاوَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ

ص: ٩١

١- (١) - اسراء (١٧) : ٦٠. [١]

٢- (٢) - قدر (٩٧) : ١ - ٣. [٢]

بُغْضَنَا، اخْتَبَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بِمَا يَلْقَى أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلَ مَوَدَّتِهِمْ وَ شِيَعَتِهِمْ مِنْهُمْ فِي أَيَّامِهِمْ وَ مُلْكِهِمْ، قَالَ: وَ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِمْ:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَدُلُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْيَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصِيلُونَهَا وَبَسَّ الْقَرَارُ» (١) وَ نِعْمَهُ اللَّهُ مُحَمَّدٌ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ، حُبُّهُمْ إِيْمَانٌ يُدْخِلُ الْجَنَّةَ، وَ بُغْضُهُمْ كُفْرٌ وَ نِفَاقٌ يُدْخِلُ النَّارَ، فَاسَّرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ذَلِكَ إِلَى عَلِيٍّ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ. قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَا خَرَجَ وَ لَا يَخْرُجُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامِ قَائِمِنَا أَحَدٌ لِيُدْفَعَ ظُلْمًا أَوْ يَنْعَشَ حَقًّا إِلَّا اضْطَلَمْتَهُ الْبَلِيَّةُ وَ كَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا وَ شِيَعَتِنَا. قَالَ الْمُتَوَكَّلُ بْنُ هُرُونَ: ثُمَّ أَقْبَلَ عَلِيٌّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْأَدْعِيَةَ وَ هِيَ خَمْسَةٌ وَ سِتُّونَ أَبًا، سَقَطَ عَنِّي مِنْهَا أَحَدٌ عَشَرَ أَبًا، وَ حَفِظْتُ مِنْهَا ثِنْفًا وَ سِتِّينَ أَبًا. وَ حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ قَالَ: وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ابْنِ رُوزِبَةَ أَبُو بَكْرٍ الْمَدَائِنِيُّ الْكَاتِبُ نَزِيلُ الرَّحْبَةِ فِي دَارِهِ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُسْلِمِ الْمُطَهَّرِيِّ، قَالَ:

حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عُمَيْرِ بْنِ مَتْوَكَّلِ الْبَلْخِيِّ، عَنْ أَبِيهِ الْمُتَوَكَّلِ بْنِ هُرُونَ، قَالَ: لَقِيتُ يَحْيَى بْنَ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ بِتَمَامِهِ إِلَى رُؤْيَا النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الَّتِي ذَكَرَهَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ - صِلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - وَ فِي رِوَايَةِ الْمُطَهَّرِيِّ ذِكْرُ الْأَبْوَابِ، وَ هِيَ:

١. التَّحْمِيدُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ٢. الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ٣. الصَّلَاةُ عَلَى حَمَلَةِ الْعَرْشِ ٤. الصَّلَاةُ عَلَى مُصَيِّدِي الرُّسُلِ ٥. دُعَاؤُهُ لِنَفْسِهِ وَ خَاصَّتِهِ ٦. دُعَاؤُهُ عِنْدَ الصَّبَاحِ وَ الْمَسَاءِ ٧. دُعَاؤُهُ فِي الْمُهَيِّمَاتِ ٨. دُعَاؤُهُ فِي الْإِسْتِعَاذَةِ

ص: ٩٢

٩. دُعَاؤُهُ فِي الْاِسْتِثْقَاءِ فِي اللَّحْيَا اِلَى اللّٰهِ تَعَالَى ١١. دُعَاؤُهُ بِخَوَاتِمِ الْخَيْرِ ١٢. دُعَاؤُهُ فِي الْاِعْتِرَافِ ١٣. دُعَاؤُهُ فِي طَلْبِ
الْحَوَائِجِ ١٤. دُعَاؤُهُ فِي الظُّلُمَاتِ ١٥. دُعَاؤُهُ عِنْدَ الْمَرَضِ ١٦. دُعَاؤُهُ فِي الْاَسْتِثْقَاءِ ١٧. دُعَاؤُهُ عَلَى الشَّيْطَانِ ١٨. دُعَاؤُهُ فِي
الْمَحْدُورَاتِ ١٩. دُعَاؤُهُ فِي الْاِسْتِثْقَاءِ ٢٠. دُعَاؤُهُ فِي مَكَارِمِ الْاَخْلَاقِ ٢١. دُعَاؤُهُ اِذَا حَزَنَهُ امْرَأَتُهُ ٢٢. دُعَاؤُهُ عِنْدَ الشَّدَّةِ ٢٣. دُعَاؤُهُ بِالْعَافِيَةِ
٢٤. دُعَاؤُهُ لِابْنِهِ ٢٥. دُعَاؤُهُ لِدَوْلِهِ ٢٦. دُعَاؤُهُ لِجِيرَانِهِ وَ اَوْلِيَائِهِ ٢٧. دُعَاؤُهُ لِاهْلِ الثُّغُورِ ٢٨. دُعَاؤُهُ فِي التَّفَرُّعِ ٢٩. دُعَاؤُهُ اِذَا قُتِرَ عَلَيْهِ
الرِّزْقُ ٣٠. دُعَاؤُهُ فِي الْمَعُونَةِ عَلَى قَضَاءِ الدَّيْنِ ٣١. دُعَاؤُهُ بِالتَّوْبَةِ ٣٢. دُعَاؤُهُ فِي صِلْوَةِ اللَّيْلِ ٣٣. دُعَاؤُهُ فِي الْاِسْتِخَارَةِ ٣٤. دُعَاؤُهُ اِذَا
ابْتُلِيَ ٣٥. دُعَاؤُهُ فِي الرِّضَا بِالْقَضَاءِ ٣٦. دُعَاؤُهُ عِنْدَ سَمَاعِ الرَّعْدِ ٣٧. دُعَاؤُهُ فِي الشُّكْرِ ٣٨. دُعَاؤُهُ فِي الْاِعْتِذَارِ ٣٩. دُعَاؤُهُ فِي طَلْبِ
الْعَفْوِ ٤٠. دُعَاؤُهُ عِنْدَ ذِكْرِ الْمَوْتِ ٤١. دُعَاؤُهُ فِي طَلْبِ السَّرِّ وَالْوَقَايَةِ ٤٢. دُعَاؤُهُ عِنْدَ خْتِمِ الْقُرْآنِ ٤٣. دُعَاؤُهُ اِذَا نَظَرَ اِلَى الْهَلَالِ
٤٤. دُعَاؤُهُ لِدُخُولِ شَهْرِ رَمَضَانَ ٤٥. دُعَاؤُهُ لِوِدَاعِ شَهْرِ رَمَضَانَ ٤٦. دُعَاؤُهُ لِعِيدِ الْفِطْرِ وَالْجُمُعَةِ ٤٧. دُعَاؤُهُ فِي يَوْمِ عَرَفَةَ ٤٨. دُعَاؤُهُ
فِي يَوْمِ الْاَضْحَى وَالْجُمُعَةِ ٤٩. دُعَاؤُهُ فِي دَفْعِ كَيْدِ الْاَعْدَاءِ ٥٠. دُعَاؤُهُ فِي الرَّهْبَةِ ٥١. دُعَاؤُهُ فِي التَّضَرُّعِ وَالْاِسْتِكَانَةِ ٥٢. دُعَاؤُهُ فِي
الْاِلْحَاحِ ٥٣. دُعَاؤُهُ فِي التَّدَلُّلِ ٥٤. دُعَاؤُهُ فِي اسْتِكْشَافِ الْهُمُومِ

وَبَاقِيَ الْأَبْوَابِ بِلَفْظِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَحْمَةِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَسَنِيُّ قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ خَطَّابِ الزِّيَّاتُ قَالَ : حَدَّثَنِي خَالِي عَلِيُّ بْنُ النُّعْمَانِ الْأَعْلَمُ ، قَالَ : حَدَّثَنِي عُمَيْرُ بْنُ مُتَوَكَّلٍ الثَّقَفِيُّ الْبَلْخِيُّ ، عَنْ أَبِيهِ مُتَوَكَّلِ بْنِ هُرُونَ ، قَالَ : أَمَلَى عَلَيَّ سَيِّدِي الصِّادِقُ ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : أَمَلَى حَيْدَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيَّ ابْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ الْجَمْعِينَ السَّلَامُ - بِمَشْهَدِ مِنِّي .

حدیث کرد برای ما سید اجل نجم الدین بهاء الشرف، ابوالحسن، محمد بن الحسن فرزند احمد بن علی، فرزند محمد بن عمر بن یحیی العلوی الحسینی - رحمت خدا بر او باد که گفت: خبر داد ما را شیخ سعید ابوعبدالله محمد بن احمد بن شهریار، خزانه دار آستان ملک پاسبان مولایمان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در ماه ربیع الاول از سال ۵۱۶، در حالی که صحیفه بر او خوانده می شد و من مستمع آن بودم، گفت: شنیدم آن را در حالی که خوانده می شد بر شیخ راستگو، ابی منصور محمد بن محمد بن احمد بن عبدالعزیز عکبری معدل، - رحمت خدا بر او باد - از ابوالفضل: محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی، گفت:

حدیث کرد ما را شریف ابوعبدالله: جعفر بن محمد بن جعفر بن حسن بن جعفر بن حسن بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام گفت: حدیث کرد ما را عبدالله بن عمر بن خطاب زیات در سال ۲۶۵ گفت: حدیث کرد مرا دائم: علی بن نعمان اعلم گفت: حدیث کرد مرا عمیر بن متوکل ثقفی بلخی، از پدرش متوکل بن هارون گفت: یحیی بن زید بن علی علیه السلام را پس از شهادت پدرش به وقتی که به سوی خراسان می رفت ملاقات کردم و به حضرتش سلام نمودم، به من فرمود: از کجا می آیی؟ عرضه داشتم: از حج، پس مرا از حال اهلیش و عموزادگان خویش که در مدینه بودند پرسید و در پرسش از حال جعفر بن محمد علیه السلام مبالغه نمود، پس از حال آن حضرت و احوال ایشان و اندوهشان بر شهادت پدرش زید بن علی علیه السلام به او خبر دادم، یحیی فرمود: عمویم حضرت باقر علیه السلام پدرم را به ترک خروج و شورش سفارش کرد و به او فهماند که در صورت خروج و جدا شدن از مدینه کارش به کجا خواهد کشید، آیا تو پسر عمویم حضرت جعفر بن محمد علیه السلام را ملاقات نمودی؟ گفتم: آری. گفت: آیا درباره من و وضع و کارم شنیدی چیزی بگوید؟ گفتم: آری، گفت: به چه صورت از من یاد فرمود؟ به من بگو، گفتم: فدایت گردم، علاقه ندارم آنچه را

از آن حضرت شنیده ام در برابر تو بیان کنم، گفت: آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ بگو آنچه شنیده ای، گفتم، از او شنیدم که: تو کشته می شوی و بدنت را به دار می آویزند، چنانکه پدرت کشته و به دار آویخته شد، پس چهره اش تغییر کرد و گفت: «خدایا هر سرنوشتی را خواهد محو می کند و یا ثبت می نماید و امّ الکتاب نزد اوست.» ای متوکل همانا که حضرت حق این دین را به وجود ما تأیید فرموده و دانش و اسلحه را به ما مرحمت کرده و هر دو برای ما فراهم گشته و عموزادگان ما به دانش تنها اختصاص یافته اند، گفتم: قربانت گردم، من مردم را مشاهده کردم که به پسر عمویت حضرت صادق مایل ترند تا به تو و پدرت، گفت: همانا عمویم محمّد بن علی و پسرش جعفر، مردم را به زندگی دعوت کرده اند و ما آنان را به مرگ خوانده ایم، گفتم: ای فرزند رسول حق! آیا ایشان داناترند یا شما، پس مدّتی دیده به زمین دوخت سپس سر برداشت و گفت: هر یک از ما از دانش بهره ای داریم جز آنکه ایشان هر چه را ما می دانیم می دانند، ولی ما هر چه ایشان می دانند نمی دانیم، آنگاه به من گفت: آیا از پسر عمویم چیزی نوشته ای؟ گفت: آری، گفت: به من نشان بده، پس چند نوع دانش را که از آن حضرت ضبط کرده بودم به او عرضه داشتم و دعایی را به او نشان دادم که حضرت صادق بر من املا فرموده بود و حدیث کرده بود که پدرش محمد بن علی علیه السلام بر او املا فرموده بود و خبر داده بود که آن از دعای پدرش علی بن الحسین علیهما السلام از دعای صحیفه کامله است، پس یحیی تا پایان آن را نظر کرد و گفت: آیا اجازه می دهی که نسخه ای از روی آن برداریم؟ گفتم: ای پسر رسول خدا! آیا در آنچه که از خود شماست اجازت می خواهی؟ پس گفت: هم اکنون بر تو ارائه خواهم کرد صحیفه ای از دعای کامل را از آنچه پدرم از پدرش حفظ فرموده و مرا به نگاه داشتن و بازداشتن آن از نااهل سفارش فرموده. عمیر گوید: پدرم گفت: پس برخاستم و پیشانی او را بوسیدم و گفتم: به خدا قسم! ای

پسر پیامبر خدا که من خدا را با محبت و طاعت شما پرستش می کنم و امیدوارم که مرا در حیات و ممات به دوستی شما سعادت‌مند کند. پس صحیفه ای را که به او داده بودم به جوانی که با او بود داد و گفت: این دعا را با خطی روشن و نیکو بنویس و به نظر من برسان که شاید آن را از حفظ نمایم؛ زیرا که من آن را از پسر عمویم جعفر - که در حفظ خدا باد - می خواستم او آن را به من نمی داد.

متوکل گفت: من از کرده خود نادم شدم و نمی دانستم چه کنم و حضرت صادق علیه السلام قبل از آن به من دستور نداده بود که آن را به کسی ندهم، پس از آن یحیی جامه دانی را طلبید و صحیفه قفل خورده مهر کرده ای را از آن خارج کرد و به مهر آن نظر نمود و بوسید و گریه کرد، سپس مهر را شکست و قفل را باز کرد، آنگاه صحیفه را گشود و بر چشم خود گذاشت و بر روی خود مالید و گفت:

به خدا قسم! ای متوکل اگر نبود مطلبی که در رابطه با کشته شدن و به دار آویختنم از پسر عمویم حدیث کردی، بدون شک این صحیفه را به تو نمی دادم و از تسلیمش خودداری می نمودم ولی برای من روشن است که گفتار حضرت صادق علیه السلام حق است و آن را از پدرانش گرفته و به زودی صحت آن روشن خواهد شد و من ترسیدم که چنین علمی به دست بنی امیه افتد و آن را از دیده ها پوشانند و در خزانه خویش برای خود ذخیره نمایند، پس آن را بگیر و مرا از پریشانی فکر نسبت به آن آسوده کن و این امانت در نزد تو باشد و تو به انتظار بنشین تا چون خداوند در کار من و این قوم حکم خود را جاری سازد، این صحیفه را به دو پسر عمویم محمّد و ابراهیم، فرزندان عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیهما السلام برسان که آن دو نفر پس از من در مسئله قیام بر علیه بنی امیه قائم مقام منند. متوکل گفت: من صحیفه را گرفتم و چون یحیی بن زید به شهادت رسید به مدینه رفتم و امام صادق علیه السلام را زیارت کردم و قصه یحیی را برای آن جناب گفتم، آن حضرت گریست و فوق العاده بر یحیی اندوهگین شد و

فرمود: خدا عموزاده ام را رحمت کند و به پدراناش ملحق سازد، به خدا قسم! ای متوکل مرا از دادن این دعا به او منع نکرد مگر همان سبب که یحیی بر صحیفه پدرش از آن می ترسید، اکنون آن صحیفه کجاست؟ گفتم: اینک این همان صحیفه است، پس آن را باز کرد و فرمود: به خدا قسم! این خط عمویم زید و دعای جدم علی بن الحسین علیهما السلام است آنگاه به فرزندش فرمود: ای اسماعیل! برخیز و آن دعا را که به حفظ و نگهداریش تو را امر کردم بیاور، پس اسماعیل برخاست و صحیفه ای را که انگار همان صحیفه ای است که یحیی بن زید به من داده بود بیرون آورد، پس حضرت صادق علیه السلام آن را بوسید و بر چشم خود نهاد و فرمود: این خط پدرم و املائی جدم علیهما السلام در حضور من است، عرض کردم:

ای پسر رسول خدا! اگر اجازه دهی آن را با صحیفه زید و یحیی مقابله نمایم، پس اجازه داد و فرمود: تو را برای این عمل شایسته دیدم، پس من آن دو را مقابله کردم و دیدم که هر دو یکی است و حتی در یک حرف هم با یکدیگر اختلاف ندارند، سپس از آن حضرت اجازه طلبیدم که صحیفه یحیی را بنا بر وصیتش به عموزادگانش پسران عبدالله بن حسن مسترد دارم، فرمود: «خداوند شما را امر می کند که امانت ها را به صاحبانشان بازگردانید»، آری، آن را به ایشان بده، چون برای زیارت آن دو برخاستم فرمود: بنشین، سپس کسی را به احضار محمد و ابراهیم فرستاد، چون حاضر شدند، فرمود: این میراث پسرعمویتان یحیی است از پدرش که شما را به جای برادران خود به آن اختصاص داده و ما را در خصوص آن با شما شرطی است، گفتند: بگوی، خداوند تو را رحمت کند که سخن تو مقبول است، فرمود: این صحیفه را از مدینه خارج نکنید، گفتند: چرا؟ فرمود: پسر عموی شما درباره این صحیفه از برنامه ای ترس داشت که من راجع به شما به همان گونه ترس دارم، گفتند: او زمانی درباره این صحیفه ترسید که دانست کشته می شود، امام صادق علیه السلام فرمود: شما نیز از این

واقعه ایمن نباشید؛ زیرا به خدا قسم من می دانم که شما به زودی خروج خواهید کرد چنانکه او خروج کرد و به زودی کشته خواهید شد چنانکه او کشته شد. پس از جای برخاستند در حالی که می گفتند: لاحول و لاقوه الا بالله العلیّ العظیم.

چون از نزد حضرت صادق علیه السلام بیرون رفتند به من فرمود: ای متوکل! چگونه یحیی به تو گفت که عمویم محمد بن علی و پسرش جعفر مردم را به زندگی دعوت کردند، و ما ایشان را به مرگ؟! گفت: آری - اضْلِحْكَ اللهُ - عموزاده ات یحیی چنین سخنی به من گفت، فرمود: خدا یحیی را رحمت کند، پدرم مرا از پدرش از جدش از علی علیه السلام حدیث کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حالی که روی منبر بود، خواب سبکی ربود، پس در عالم خواب دید که مردانی چند همانند بوزینگان بر منبرش می جهند و مردم را به عقب (دوران جاهلیت) برمی گردانند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به حال عادی بازگشت و نشست و اندوه و حزن در چهره اش آشکار بود، پس امین وحی این آیه را برای حضرت آورد: «و ما رؤیایی را که در خواب به تو نمایاندم و شجره ملعونه در قرآن را قرار نداده ایم مگر برای آزمایش مردم؛ و مردم را بیم می دهیم ولی جز بر سرکشی آنان نمی افزاید» و مراد از شجره ملعونه، بنی امیه هستند. پیامبر فرمود: ای جبرئیل! آیا ایشان در زمان من خواهند بود؟ گفت: نه، ولی آسیای اسلام از ابتدای هجرت به گردش می آید و تا ده سال می گردد، سپس بر سر سال سی و پنجم از هجرت به گردش می افتد و تا پنج سال به آن صورت می ماند، آنگاه به ناچار آسیای ضلالت بر محور خود قائم خواهد شد و پس از آن پادشاهی فراعنه است. حضرت صادق علیه السلام فرمود: و خدای بزرگ در این باره وحی نازل کرد که:

«به تحقیق ما آن را در شب قدر نازل کردیم و چه می دانی که شب قدر چیست؟ شب قدر بهتر از هزار ماه است» که بنی امیه در آن حکومت کنند و شب قدر در آن نباشد. سپس فرمود: پس خدای عزوجل پیامبر علیه السلام را آگاه فرمود که بنی امیه

قدرت و حکومت این امت را به دست می گیرند و مدت سلطنتشان برابر همین زمان است، پس اگر کوهها با ایشان به سرکشی برخیزند ایشان بر کوهها بلندی گیرند تا وقتی که خدای بزرگ به نابودی حکومتشان حکم کند و بنی امیه در این مدت عداوت و کینه ما اهل بیت را شعار خود می نمایند، خداوند از آنچه در مدت حکومت بنی امیه بر اهل بیت محمد و دوستان و شیعیانسان می رسد به رسولش خبر داد، آنگاه حضرت صادق علیه السلام فرمود: و خدا درباره بنی امیه وحی نازل فرمود که: «آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفر بدل کردند و قوم خود را به دار هلاکت افکندند دوزخ که در آن سرنگون شوند و بد قرارگاهی است.»! و نعمت خدا محمد و اهل بیت آن حضرتند که دوستی ایشان ایمانی است که باعث ورود به بهشت است و دشمنی ایشان کفر و نفاق است که به جهنم درمی آورد، پس رسول خدا این راز را پنهانی با علی و اهل بیتش در میان گذاشت. متوکل گفت: پس از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود: احدی از ما اهل بیت تا روز قیامت قائم ما برای دفع ظلمی یا به پا داشتن حقّی (بدون اذن امام یا بدون نیروی لازم) خروج نکرده و نخواهد کرد مگر آنکه طوفان بلا او را از ریشه برکند و قیامتش موجب افزایش غصّه ما و شیعیان ما گردد. متوکل گفت:

آنگاه حضرت صادق علیه السلام دعاها صحیفه را بر من املا فرمود و آن هفتاد و پنج باب بود که من به حفظ یازده باب آن توفیق نیافتم و شصت و چند باب آن را حفظ نمودم. (عکبری گوید:) و حدیث کرد ما را ابوالفضل، گفت: و حدیث کرد مرا محمد بن حسن ابن روزبه ابوبکر مدائنی کاتب ساکن رجب در خانه خودش، گفت: حدیث کرد مرا محمد بن احمد بن مسلم مطهری، گفت: حدیث کرد مرا پدرم از عمیر بن متوکل بلخی از پدرش متوکل بن هارون گفت: یحیی بن زید بن علی علیه السلام را ملاقات نمودم - سپس حدیث را تا خواب پیامبر صلی الله علیه و آله که حضرت صادق از پدرانش - که درود خدا بر آنان باد - روایت کرد بیان کرد و فهرست

۱. دعای آن حضرت در ستایش خدای عزوجل ۲. دعای آن حضرت بر محمد و آل محمد ۳. دعای آن حضرت بر حاملان عرش ۴. دعای آن حضرت بر آنان که به پیامبران ایمان آورده اند ۵. دعای آن حضرت برای خود و نزدیکانش ۶. دعای آن حضرت به وقت صبح و شام ۷. دعای آن حضرت به وقت مهمات و رنج ۸. دعای آن حضرت در پناه بردن به خداوند ۹. دعای آن حضرت در شوق به آمرزش ۱۰. دعای آن حضرت در پناه بردن به خداوند ۱۱. دعای آن حضرت در عاقبت به خیری ۱۲. دعای آن حضرت در اقرار به گناه ۱۳. دعای آن حضرت در طلب حاجت ها ۱۴. دعای آن حضرت در دادخواهی از ستمگران ۱۵. دعای آن حضرت به وقت بیماری ۱۶. دعای آن حضرت در طلب بخشش و آمرزش گناهان ۱۷. دعای آن حضرت چون نام شیطان برده می شد ۱۸. دعای آن حضرت در دفع بلاها و سختی ها ۱۹. دعای آن حضرت به وقت درخواست باران ۲۰. دعای آن حضرت در مکارم اخلاق ۲۱. دعای آن حضرت به وقت رویدادهای اندوه آور ۲۲. دعای آن حضرت در سختی و گرفتاری ۲۳. دعای آن حضرت برای تندرستی ۲۴. دعای آن حضرت برای پدر و مادر ۲۵. دعای آن حضرت برای فرزندان ۲۶. دعای آن حضرت برای همسایگان و دوستان ۲۷. دعای آن حضرت برای مرزداران ۲۸. دعای آن حضرت در ترس از خدا ۲۹. دعای آن حضرت به وقت تنگی رزق ۳۰. دعای آن حضرت برای ادای وام ۳۱. دعای آن حضرت در توبه و بازگشت ۳۲. دعای آن حضرت در نماز شب ۳۳. دعای آن حضرت در درخواست خیر و نیکی ۳۴. دعای آن حضرت به هنگام گرفتاری ۳۵. دعای آن حضرت در رضا به قضای حق ۳۶. دعای آن حضرت به وقت شنیدن رعد ۳۷. دعای آن حضرت در شکر ۳۸. دعای آن حضرت در عذرخواهی از حق ۳۹. دعای آن حضرت در طلب عفو ۴۰. دعای آن حضرت به وقت یاد مرگ ۴۱. دعای آن حضرت در درخواست پرده پوشی ۴۲. دعای آن حضرت به وقت ختم قرآن

۴۳. دعای آن حضرت به وقت دیدن ماه نو ۴۴. دعای آن حضرت به وقت فرار سیدن ماه رمضان ۴۵. دعای آن حضرت به هنگام وداع ماه رمضان ۴۶. دعای آن حضرت در روز عید فطر و جمعه ۴۷. دعای آن حضرت در روز عرفه ۴۸. دعای آن حضرت در روز عید قربان و جمعه ۴۹. دعای آن حضرت در دفع مکر دشمنان ۵۰. دعای آن حضرت در ترس از حق ۵۱. دعای آن حضرت در تضرع و زاری به درگاه حق ۵۲. دعای آن حضرت در اصرار در طلب ۵۳. دعای آن حضرت در فروتنی ۵۴. دعای آن حضرت در رفع اندوه ها

و باقی ابواب به لفظ ابو عبدالله حسنی رحمه الله است: حدیث کرد ما را ابو عبدالله جعفر بن محمد حسنی، گفت: حدیث کرد ما را عبدالله بن عمر بن خطاب زبّیات، گفت: حدیث کرد مرا دائیم علی بن نعمان اعلم، گفت: حدیث کرد مرا عمیر بن متوکل ثقفی بلخی، از پدرش متوکل بن هارون گفت: املا- فرمود بر من آقایم امام صادق علیه السلام ابو عبدالله جعفر بن محمد، فرمودند: جدّم علی بن الحسین بر پدرم محمّد بن علی - بر تمامشان درود - در حضور من املا فرمود.

دعای ۱: در توحید و ستایش حق تعالی

اشاره

ص: ۱۰۲

«١» الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بِلَا أَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ وَالْآخِرِ بِلَا آخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ «٢» الَّذِي قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيَيْهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ وَعَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ «٣» ابْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخُلُقَ ابْتِدَاعًا وَاخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيئَتِهِ «٤» اخْتَرَاعًا ثُمَّ سَيَّلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِرَادَتِهِ وَبَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيرًا عَمَّا قَدَّمَ لَهُمْ إِلَيْهِ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَقَدُّمًا إِلَى مَا أَخَّرَهُمْ عَنْهُ «٥» وَجَعَلَ لِكُلِّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوَّةً مَعْلُومًا مَقْسُومًا مِنْ رِزْقِهِ لَا يَنْقُصُ مَنْ زَادَهُ نَاقِصٌ وَلَا يَزِيدُ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زَائِدٌ «٦» ثُمَّ ضَرَبَ لَهُ فِي الْحَيَاةِ أَجَلًا مَوْقُوتًا وَنَصَبَ لَهُ أَمَدًا مَحْدُودًا يَتَخَطَّأُ إِلَيْهِ بِأَيَّامِ عُمُرِهِ وَيَزْهَقُهُ بِأَعْوَامِ دَهْرِهِ حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَقْصَى أَثَرِهِ وَاسْتَوْعَبَ حَسَابَ عُمُرِهِ قَبِضَهُ إِلَى مَا نَدَبَهُ إِلَيْهِ مِنْ مَوْفُورِ ثَوَابِهِ أَوْ مَحْدُورِ عِقَابِهِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى «١» (٧) عِدْلًا مِنْهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَتَظَاهَرَتْ آلَاؤُهُ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ «٢» (٨) وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا أَبْلَاهُمْ مِنْ مَنَنِهِ الْمَتَّبِعَةِ وَأَسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعْمِهِ الْمُتَطَاهِرَةِ لَتَصَيَّرُوا فِي مَنَنِهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ وَتَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ «٩» وَلَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي

ص: ١٠٥

١- (١) - نجم (٥٣) : ٣١. [١]

٢- (٢) - انبياء (٢١) : ٢٣. [٢]

مُحَكِّمِ كِتَابِهِ إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا «(١٠)» (١) وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَفْنَا مِنْ نَفْسِهِ وَ أَلْهَمَنَا مِنْ شُكْرِهِ وَ فَتَحَ لَنَا مِنْ
أَبْوَابِ الْعِلْمِ بَرُوبِيَّتَهُ وَ دَلَّنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهُ فِي تَوْحِيدِهِ وَ جَبَّنَا مِنَ الْإِلْحَادِ وَ الشَّكِّ فِي أَمْرِهِ «(١١)» حَمْدًا نُعَمَّرُ بِهِ فِيمَنْ حَمَدَهُ
مِنْ خَلْقِهِ وَ نَسَبِقُ بِهِ مَنْ سَبَقَ إِلَيَّ رِضَاهُ وَ عَفْوِهِ «(١٢)» حَمْدًا يُضِيءُ لَنَا بِهِ ظُلُمَاتِ الْبُزْخِ وَ يُسَهِّلُ عَلَيْنَا بِهِ سَبِيلَ الْمَبْعَثِ وَ يُشْرِفُ بِهِ
مَنَازِلَنَا عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ «(١٣)» (٢)، يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ
يُنصَرُونَ «(١٤)» حَمْدًا يَرْتَفِعُ مِنَّا إِلَى أَعْلَى عِلِّيِّينَ فِي كِتَابٍ مَرْقُومٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ «(١٥)» حَمْدًا تَقَرُّ بِهِ عُيُونُنَا إِذَا بَرَقَتِ الْأَبْصَارُ وَ
تَبْيَضُّ بِهِ وُجُوهُنَا إِذَا اسْوَدَّتِ الْأَبْشَارُ «(١٦)» حَمْدًا نُغْتَقِ بِه مِنْ أَلِيمِ نَارِ اللَّهِ إِلَى كَرِيمِ جِوَارِ اللَّهِ «(١٧)» حَمْدًا نُزَاجِمُ بِهِ مَلَائِكَتَهُ
الْمُقَرَّبِينَ وَ نُضَامُ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ الْمُرْسَلِينَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ الَّتِي لَا تَزُولُ وَ مَحَلِّ كَرَامَتِهِ الَّتِي لَا تَحُولُ «(١٨)» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَ لَنَا
مَحَاسِنَ الْخَلْقِ وَأَجْرَى عَلَيْنَا طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ «(١٩)» وَجَعَلَ لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمَلَكَةِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ فَكُلُّ خَلْقِيَّتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ صَائِرَةٌ
إِلَى طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ «(٢٠)» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَغْلَقَ عَنَّا يَا بَابَ الْحِجَابِ إِلَّا إِلَيْهِ فَكَيْفَ نُنْطِيقُ حَمْدَهُ؟ أَمْ مَتَى نُؤَدِّي شُكْرَهُ لِمَا مَتَى؟! «(٢٠)»
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَكَّبَ فِينَا آيَاتِ الْبَسِيطِ وَ جَعَلَ لَنَا أَدْوَاتِ الْقَبْضِ وَ مَتَّعَنَا بِأَرْوَاحِ الْحَيَاةِ وَ أَثْبَتَ فِينَا جَوَارِحَ الْأَعْمَالِ وَ غَدَّنَا
بِطَيِّبَاتِ الرِّزْقِ وَ أَغْنَانَا

ص: ١٠٦

١- (١) - فرقان (٢٥) : ٤٤. [١]

٢- (٢) - اشاره است به سورة جاثية (٤٥) : ٢٢. [٢]

٣- (٣) - دخان (٤٤) : ٤١. [٣]

بِفَضْلِهِ وَ أَقْنَانَا بِمَنْنِهِ « ٢١ » ثُمَّ أَمَرْنَا لِيُخْتَبِرَ طَاعَتَنَا وَ نَهَانَا لِيُتَبَلَى شُكْرَنَا فَخَالَفْنَا عَنْ طَرِيقِ أَمْرِهِ وَ رَكِبْنَا مُتُونِ زَجْرِهِ فَلَمْ يَتَّبِدِرْنَا بِعُقُوبَتِهِ وَ لَمْ يُعَاجِلْنَا بِنِقْمَتِهِ بَيْلُ تَأَنَانَا بِرَحْمَتِهِ تَكْرُمًا وَ اِنْتِظَرَ مُرَاجَعَتَنَا بِرَأْفَتِهِ حِلْمًا « ٢٢ » وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي دَلَّنَا عَلَى التَّوْبَةِ الَّتِي لَمْ نُفِدْهَا إِلَّا مِنْ فَضْلِهِ فَلَوْ لَمْ نَعْتَدِ مِنْ فَضْلِهِ إِلَّا بِهَا لَقَدْ حَسَنَ بِلَاؤُهُ عِنْدَنَا وَ جَلَّ إِحْسَانُهُ إِلَيْنَا وَ جَسَمَ فَضْلُهُ عَلَيْنَا « ٢٣ » فَمَا هَكَذَا كَانَتْ سُنَّتُهُ فِي التَّوْبَةِ لِمَنْ كَانَ قَبْلَنَا لَقَدْ وَضَعَ عَنَّا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ لَمْ يُكَلِّفْنَا إِلَّا وُسْعًا وَ لَمْ يُحْشِمْنَا إِلَّا يُسِيرًا وَ لَمْ يَدْعُ لِأَحَدٍ مِّنَّا حُجَّةً وَ لَا عُذْرًا « ٢٤ » فَالْهَالِكُ مِمَّنْ هَلَكَ عَلَيْهِ وَ السَّعِيدُ مِمَّنْ رَغِبَ إِلَيْهِ « ٢٥ » وَالْحَمْدُ لِلَّهِ بِكُلِّ مَا حَمَدَهُ بِهِ أَذْنِي مَلَائِكَتِهِ إِلَيْهِ وَ أَكْرَمَ خَلِيقَتِهِ عَلَيْهِ وَ أَرْضَى حَامِدِيهِ لَدَيْهِ « ٢٦ » حَمْدًا يَفْضُلُ سَائِرَ الْحَمْدِ كَفَضْلِ رَبَّنَا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ « ٢٧ » ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ الْمَاضِينَ وَ الْبَاقِينَ عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ وَ مَكَانَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا عَدَدُهَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً أَبَدًا سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ « ٢٨ » حَمْدًا لَا مُنْتَهَى لِحَدِّهِ وَ لَا حِسَابَ لِعَدَدِهِ وَ لَا مَبْلَغَ لِعَاقِبَتِهِ وَ لَا انْقِطَاعَ لِأَمَدِهِ « ٢٩ » حَمْدًا يَكُونُ وَضَلَّهُ إِلَى طَاعَتِهِ وَ عَفْوِهِ وَ سَبَبًا إِلَى رِضْوَانِهِ وَ ذَرِيْعَةً إِلَى مَغْفِرَتِهِ وَ طَرِيقًا إِلَى جَنَّتِهِ وَ خَفِيرًا مِنْ نِقْمَتِهِ وَ أَمْنًا مِنْ غَضَبِهِ وَ ظَهِيرًا عَلَى طَاعَتِهِ وَ حَاجِزًا عَنْ مَعْصِيَتِهِ وَ عَوْنًا عَلَى تَأْدِيَةِ حَقِّهِ وَ وُطْأَتِهِ « ٣٠ » حَمْدًا نَسْعُدُ بِهِ فِي السُّعْدَاءِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَ نَصِيرُ بِهِ فِي نَظْمِ الشُّهَدَاءِ بِسُيُوفِ أَعْدَائِهِ إِنَّهُ وَلِيُّ حَمِيدٍ.

سپاس مخصوص خداست.

حقیقت حمد، مدح، شکر

حمد، ستایش نمودن در برابر صفات نیک اختیاری است. مدح، ستودن در برابر صفات نیک اختیاری و غیر اختیاری است. شکر، سپاس در برابر نعمت هایی است که از منعم به ما رسیده باشد.

با توجه به فرقی که بین حمد و مدح و شکر است و با عنایت به الف و لامی که متصل به کلمه حمد است، به این معنا واقف می گردیم که تمام ستایش ها مخصوص به آن وجود مقدسی است که با اراده و اختیار، خالق تمام موجودات و زیبا آفرین و رشد دهنده تمام عناصر هستی و هدایت کننده آنان به مطلوب و مقصود است و هر جا نسبت به هر کسی به خاطر ذات یا صفات یا افعال نیک اختیاریش ستایش واقع شود، برگشت آن ستایش به حضرت حق است، چرا که هر ذات نیکی و هر صفت زیبایی و هر فعل جمیلی قطره ای از آن بحر و جلوه ای از آن منبع و نور پرفروغی از آن کانون است.

در حقیقت با گفتن الحمد لله که سرچشمه این کلمه، معرفت حامد و قلب پاک و نورانی اوست - خدا را بر ذات و صفات و افعالش ستایش می کنند.

الحمد لله جمله پر نوری است که در دنیا که زندگی اول است بر زبان عاشقان جاری است و در آخرت که زندگی دوم وابدی است نیز بر زبان اهل بهشت جهت

ستایش حق جاری خواهد بود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

استری از پدرم حضرت باقر علیه السلام گم شد فرمود: اگر خداوند وسیله برگشت آن را برایم فراهم کند او را به محامد و ستایش هایی بستایم که موجب رضایت او شود. چون استر با زین و برگش پیدا شد و حضرت بر آن آرام گرفت لباسش را پیچید و به جانب حضرت حق سر برداشت و گفت: الحمد لله و چیزی به آن نیفزود، آنگاه فرمود: هیچ ستایشی نیست مگر این که در آنچه گفتم هست. (۱) این جمله را جناب حق جهت ستایش آوردن بندگان به پیشگاهش به بندگان تعلیم داده تا در حد خود از عهده حمد حضرتش با توجه به مفهوم جمله و این که همه موجودیت خود را بدرقه معنای آن کنند برآیند و اگر این تعلیم در کار نبود تمام زبانها از ستایش او لال بود!

فیض آن شوریده مست و آن باده نوش جام الست می گوید:

شدم آگه ز راه، الحمد لله که عشقم شد پناه، الحمد لله

رهی کارد مرا تا درگه او به من بنمود إله، الحمد لله

سحاب رحمتش بر من بیارید ز دل شستم گناه، الحمد لله

به یکدم کهربای عشق بر بود دل و جان را چوکاه، الحمد لله

رسن آمد به بالا، یوسف جان برون آمد ز چاه، الحمد لله

(فیض کاشانی)

ص: ۱۰۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۹۰/۴۶، باب ۶، حدیث ۱۵؛ کشف الغمه: ۱۱۸/۲. [۱]

بدانکه: چون حمد و ثنا مترتب است بر مطالعه کمال و مشاهده جمال؛ و سرمایه کمال هر کاملی، اثری از آثار کمال حق است و پیرایه جمال هر جمیلی پرتوی از انوار جمال مطلق است، لاجرم جمیع محامد بدان ذات که مستجمع جمیع کمالات است راجع تواند بود؛ و حمد قولی و فعلی و حالی، به حکم تخلّق به اخلاق حضرت متعالی، سزاوار آن جناب عالی باشد.

اما حمد قولی، ثنای لسانی است بدانچه حق سبحانه و تعالی بر زبان انبیا، خود را بدان محمّدت فرمود.

امّا فعلی، اتیان اعمالی بدنی است از طاعات و عبادات و خیرات و میرات، از برای ابتغای وجه احد قدیم، توجه بدان جناب کریم، نه از برای طلب حظوظ نفس و مرضات او.

امّا حالی که به حسب قلب و روح است، عبارت است از اتّصاف به کمالات علمیّه و عملیّه و تخلّق به اخلاق الهیّه. و در حقیقت همه این محامد، ستایش حق است نفس خود را در مقام تفصیلی که مسمی به مظاهر است، از رویی که مظاهر غیر ظاهر نیست.

امّا حمد او ذات خود را در مقام جمعی الهی از روی قول، تعریفات اوست نفس خود را به صفات کمالیّه که کتب منزله و صحف منشوره او بدان ناطق است.

اما از روی فعل، اظهار کمالات جمالیّه و جلالیه است از غیب به شهادت و از باطن به ظاهر و از علم به یقین، در محالّ صفات و مجالی ولایات اسما به حسب تعینات.

مثلاً وجود حضرت ختمی مرتبت که دارای مقام جمع الجمعی است و آنچه خوبان همه دارند او تنها دارد، حمد فعلی حق است مر خود را، چنانچه عارف

نامدار داود بن محمود قیصری می گوید:

«از آن جا که این حقیقت جمعیه الهیه، کامل ترین نوع انسان کمالی است و در نوع انسان، کامل تر از حضرت ختمی مقام وجود ندارد؛ دارای مقام فردیت مطلقه و به اعتبار وجود جمعی کمالی، در نوع خود متفرد است؛ از خواص فردیت مطلقه احاطه به جمیع مراتب و درجات است از مقام تعین اول تا آخرین درجه نزول و عالم شهادت مطلقه.

در مقام احدیت واسطه است جهت ظهور حقایق و معانی غیبی مستجن در ذات، به وجود تفصیلی در مرتبه واحدیت و إعطاء کُلِّ ذی حَقِّ حَقَّهُ، به حسب ظهور اسمای الهی و صور اسمائیه و اعیان ثابته و استعدادات و لوازم اعیان به فیض اقدس؛ که همین فیض اقدس اولین جلوه و ظهور حقیقت محمّدیّه است؛ و قابلیت او به حسب عین ثابت، اتمّ قابلیت است و داعیان کافّه ممکنات به منزله ابعاض و اجزا و ذراری عین کلی او هستند چون عین ثابت او صورت اسم الله ذاتی است.

این حقیقت به اعتبار نشئات روحانیت نبی مبعوث است بر کافّه ارواح انبیا و اولیا و به اعتبار نشئات عنصری و مادی و ظهور در عالم شهادت، دارای مقام ختمیت نبوت است و بعد از غروب شمس نبوت ظهور در مشکات اولیای محمّدین می نماید و مقام ولایت او به ظهور مهدی به حدّ اعلاّی از کمال می رسد که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

نَحْنُ وَاللّٰهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی. (۱)

ما به خدا سوگند، اسمای حسناى خداوند هستیم.

و به حسب علم عنایى حقّ که مقتضی رسیدن هر فردی از افراد انسان است به

ص: ۱۱۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶/۹۱، باب ۲۸، ذیل حدیث ۷؛ الکافی: ۱/۱۴۴، حدیث ۴؛ [۱] تفسیر نور الثقلین: ۱۰۳/۲، حدیث ۳۷۲.

کمال لایق خود و لزوم تجلی حقّ به اسم عدل و تجلی حقّ در مشکات ختم ولایت با تمام اسما و صفات خود و ظهور تفصیلی اسمای صفات در مظاهر خلقیه در عالم شهادت؛ دولت اسمای حاکم بر مظاهر اولیا تا قیام قیامت انقطاع نمی پذیرد.

امّا حمد از روی حال، عبارت از تجلیات اوست هم در ذات خویش به فیض اقدس اولی و ظهور نور ازلی پس در جمع و تفصیل. (۱) و بی هیچ شبهه و ریب، بعد از حمد حضرت عالم الشهاده و الغیب مر ذات خود را به ذات خویش، آن حضرت را هیچ حمدی سزاوارتر از حمد انسان کامل مکمل که متمکن مقام خلافت عظمی باشد نیست، چه این حمد همان ثنای حقّ است مر ذات خود را، از آن وجه که انسان کامل آینه جمال نمای آن حضرت است.

تفسیر «الحمد لله» در کلام فخر رازی

فخر رازی در توضیح الحمد لله، در فائده هشتم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:

اِذَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدِهِ نِعْمَةً، يَقُولُ الْعَبْدُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ؛ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى:

انظروا الى عَبْدِي أُعْطِيْتُهُ مَا لَمْ يَدْرَ لَهُ، فَأَعْطَانِي مَا لَمْ يَمِمْ لَهُ. (۲)

به هنگامی که خداوند نعمتی را به بنده اش عنایت کند و او در برابر آن نعمت بگوید «الحمد لله» خداوند می فرماید بنده ام را بنگرید: من به او شئی کم ارزش دادم، ولی او در برابرش آنچه که برایش قیمت معین نیست به من هدیه کرد.

توضیح این روایت عالی این است که: وقتی خداوند نعمتی عنایت می کند این

ص: ۱۱۲

۱- (۱) - رساله داود بن محمود قیصری: ۱۳۶.

۲- (۲) - التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۲۲۳/۱. [۱]

نعمت، نعمتی غیر عادی از جانب او نیست، نعمتی است که کرم و لطف و عنایت او اقتضا کرده، مانند سیر کردن گرسنه، پوشاندن برهنه، سیراب کردن تشنه و سایر نعمت‌ها که در ارتباط با آقایی او نسبت به بندگان است و جمیع این عنایت‌ها از نظر کمی و زمانی محدود در چهار چوب نهایت است.

ولی زمانی که عبد می‌گوید: الحمدلله، معنایش این است: هر آن حمدی که حامدان آوردند از آن خداست و هر حمدی که ستایش‌کنندگان از آوردنش عاجز بودند، ولی به حکم عقل آوردنش در امکان است، آنهم از آن حضرت اوست. در این الحمدلله جمیع محامد ملائکه عرش و کرسی و ساکنان تمام سماوات و محامد انبیا از آدم تا خاتم و اولیا و علما و جمیع خلق و تمام محامدی که عاقبت در بهشت از قول متنعمان به نعمت سر می‌زند و باز همه این ستایش‌ها که از نظر ظاهری، متناهی است اختصاص به خداوند دارد.

اما آن محامدی که ابدالآباد و دهر الداهرین خواهد بود و نهایی برایش متصور نیست، آن نیز در مفهوم الحمدلله عبد داخل است. به همین سبب و بدین معنا که دانستید خداوند به وقت گفتن عبد که می‌گوید: الحمدلله، می‌فرماید: به بنده ام نظر کنید، به او یک نعمت دادم که خیلی از نظر من قابل ارزش نبود، اما او در برابرش ستایشی آورد که حد و نهایت نداشت! (۱) در این جا نکته ظریف دیگری هست و آن این است که: نعمت‌های جناب او در دنیا متناهی است و حقیقت و مفهوم «الحمدلله» بی نهایت است. و معلوم است وقتی به مقدار متناهی از بی نهایت کسر شود، باز بی نهایت به بی نهایتی خود می‌ماند. در حقیقت، مفهوم روایت مثل این است که خداوند بگوید: بنده من! وقتی در برابر یک نعمت می‌گویی «الحمدلله»، آنچه از این گفتار ایمانی برای تو می‌ماند طاعت بی نهایت است و به ناچار طاعت بی نهایت نعمت بی نهایت می‌خواهد؛ به

ص: ۱۱۳

این سبب عبد در برابر این ستایش مستحقّ ثواب ابدی و خیر سرمدی است. و روی این حساب باید گفت هر مؤمنی به خاطر اظهار «الحمد لله» مستحقّ سعادت است که آخر ندارد و نیازمند خیراتی است که برایش نهایت نیست.

«الحمد لله» در عمل اهل الله

فخر رازی، در «تفسیرش» می گوید:

الحمد لله کلمه شریفه با ارزشی است که باید به موضع استعمال آن توجه داشت. چون این واقعیت الهیه را بجا بگویی، مطلوب و مقصود چهره نماید؛ چون بی جا مصرف کنی، شاهد مقصود را نبینی!

به سرّی سَقَطی گفتند: وجوب بردن طاعت به پیشگاه حضرت ربّ چگونه و به چه کیفیت است؟ پاسخ داد: سی سال است به خاطر یک «الحمد لله» نابجا در استغفار و توبه ام!!

گفتند: چگونه؟ گفت: حریق در بغداد اتفاق افتاد، مغازه ها و خانه ها سوخت؛ به من خبر رسید که مغازه ام از افتادن در کام آتش در امان مانده؛ به شنیدن این واقعه، گفتم: الحمد لله. وقتی به معنای این کلمه در آن حالت دقت کردم دیدم معنایش این می شود که: به خاطر محفوظ ماندن مغازه ام خوشحالم در حالی که وسایل مغازه های مردم سوخته، در صورتی که دین و مروّت اقتضا داشت با مردم همدردی کنم نه خوشحال از به جا ماندن مال خودم در عین از بین رفتن اشیای دیگران باشم!! سی سال است بر آن قول بی جا در طلب مغفرت از حضرت ربّ العزّه هستم! (۱) حمد حضرت دوست انجام فعلی است که آن فعل دلالت بر عظمت منعم داشته باشد، به عنوان این که منعم است. و این فعل یا قلبی است، یا زبانی، یا

ص: ۱۱۴

حرکات صحیح اعضای رئیسه بدن که عبارت از چشم و گوش و زبان و دست و پا و شکم و شهوت است.

نظر مطابق خواسته حق، شنیدن صحیح، گفتار ایمانی و قول حق، انجام کار خیر با دست، قدم برداشتن برای خدا، حفظ عفت شکم و شهوت و امثال این برنامه ها، حرکات الهی اعضای جسمی است.

فعل قلب به این است که قلب، به حقیقت و بر اساس معرفت که از راه نظر به آثار و مطالعه علوم به دست می آید، ایمان و اطمینان به این داشته باشد که وجود مقدس صاحب نعمت دارای جمیع صفات کمال و جمال و جلال است. و البته طی این مرحله همراه با مقدمات و کوشش های جانانه و عاشقانه است که رسیدن به مقام ایمان و اطمینان، در گرو ریاضت عظیم و افعال و اعمال بزرگ و طی طریق علم و پوییدن راه دانش و بینش است.

فعل زبان به این است که انسان آن حالت عالی قلب و بصیرت و دانایی دل را با کلماتی اظهار کند که آن کلمات دلالت بر این داشته باشد که ذات منعم، مستجمع جمیع صفات کمالیه است؛ و کلمه الحمد لله جامع ترین و زیباترین سخنی است که قابلیت اظهار نمودن این معنا را دارد.

فعل اعضا و جوارح به این است که هماهنگ با خواسته های حضرت محبوب انجام بگیرد، تا در حقیقت نمایشگر اسما و صفات آن جناب باشد و نشان دهنده این واقعیت که صاحب خلقت و مولای نعمت دارای جمیع اوصاف کمال است.

چون این سه مرحله را طی کردی در حدّ خودت به حمد و ستایش جناب محبوب اقدام کرده ای و حضرت او را در عین این که نعمت های مادی و معنوی از شماره بیرون است، ستایش نموده ای.

سنایی غزنوی در این زمینه به پیشگاه حضرت حق عرضه می دارد:

ای در دل مشتاقان از عشق تو بستان ها وز حجت بیچونی در صنع تو برهانها

در ذات لطیف تو حیران شده فکرت ها بر علم قدیم تو پیدا شده پنهانها
در بحر کمال تو ناقص شده کامل ها در عین قبول تو کامل شده نقصانها
در سینه هر معنی بفروخته آتش ها بر دیده هر دعوا بر دوخته پیکانها
ما غرقه عصیانیم بخشنده تویی یارب از عفو نهی تاجی بر تارک عصیانها
بسیار گنه کردیم آن بود قضای ما شاید که به ما بخشی از روی کرم آنها
کی نام کهن گردد مجدود (۱) سنایی را نو نو چو می آراید در وصف تو دیوانها
(سنایی غزنوی)

در هر صورت برای تمام بندگان، جمیع مقتضیات حمد موجود و کلیه موانع مفقود است و هیچ عذری برای کسی که زبان و قلب و عملش از حمد حضرت حق بسته است یا وجود ندارد.

تنزیه خداوند

وجود مقدس پروردگار با توجه دادن عقل انسان به ما فی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، خود را از هر عیب و نقصی منزّه نشان می دهد و آدمی را متوجه می نماید که حضرت او ملک و قدّوس و عزیز و حکیم است.

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ « (۲)

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، خدا را [به پاک بودن از هر عیب و نقصی] می ستایند، خدایی که فرمانروای هستی و بی نهایت پاکیزه و توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

ص: ۱۱۶

۱- (۱) - مجدود: نیک بخت، دارای بهره و بخت بزرگ؛ لازم به ذکر است که مجدود نام خود سنایی می باشد.

۲- (۲) - جمعه (۶۲) : ۱. [۱]

آری، قرآن مجید می خواهد بگوید کمال و جمال او را از زبان آثار و نشانه هایش بشنوید که زبان آثار و نشانه ها خیلی گویاتر و روشن تر از زبان خیر است.

اگر هزار نفر بگویند در فلان محل آتش است و یک دیوانه بگوید نیست، بر اثر گفتار آن دیوانه در باور انسان ایجاد اختلال می شود، ولی اگر یک نفر دودی را که آیه و علامت آتش است ببیند و هزاران نفر به او بگویند در این محلی که دود می بینی از آتش خبری نیست در باورش هیچ اختلالی ایجاد نمی شود که اثر در همه جا و در همه حال معرّف مؤثر است. به همین منوال تمام آثار، چه سماوی چه ارضی و چه نفسی که تعدادشان از شماره بیرون است نشانه هایی از آن وجود عزیز و آن ذات مقدّس و حکیم است، همان عزیز و حکیمی که برترین و بهترین و با فضیلت ترین خلق خود، حضرت مَحْمَد صلی الله علیه و آله را برای تلاوت آیات و تزکیه نفوس و تعلیم کتاب و حکمت فرستاد، تا با تلاوت آیات کمال و جلال و جمالش در دیده قلب انسان ظهور کند و با توجه به اوصاف و اسمایش از طریق زحمات پیامبر، در نفس، حالت تزکیه آشکار گردد، که:

تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ. (۱)

به اخلاق الهی آراسته شوید.

و با یاد گرفتن کتاب، به دستورهای حقّ و حلال و حرام او آشنا شده، آنگاه زمینه حکمت نظری و عملی فراهم آید و پس از طی این مراحل عالی رشد و کمال و به دست آوردن معرفت بتواند در مقام حمد و ستایش واقعی نه لفظی تنها برآید که حمد حقیقی جز با کمال مسلمانی و بصیرت و بینش و حقیقت و آگاهی و ایمان و عشق و عمل و اخلاق، برای احدی میسر نیست.

اهل معرفت و آنان که در سایه چراغ علم و دانایی در راه ریاضت و مجاهدت و

ص: ۱۱۷

کوشش و عمل هستند با زبان جان به محضر حضرتش عرضه می دارند:

از تو دل بر نکنم تا دل و جانم باشد می برم جور تو تا وسع و توانم باشد

گرنوازی چه سعادت به از این خواهم یافت ورگشی زار چه دولت به از آنم باشد

چون مرا عشق تو از هر دو جهان باز استد چه غم از سرزنش هر که جهانم باشد

تیغ قهرار تونزی قوت روحم گردد جام زهرار تو دهی قوت روانم باشد

در قیامت چو سر از خاک لحد بردارم گرد سودای تو بر دامن جانم باشد

گر تو را خاطر ما نیست خیالت بفرست تا شبی محرم اسرار نهانم باشد

هر کسی را ز لب خشک تمنایی هست من خود آن بخت ندارم که زبانم باشد

جان برافشانم اگر سعدی خویشم خوانی سر این دارم اگر دولت آنم باشد

(سعدی)

«الحمد لله» در کلام اولیای الهی

مولای عارفان، سرور عاشقان، امیرمؤمنان علیه السلام در باب حمد مطالبی بس گران، و مسائلی بسیار عالی و گفته هایی اعجاب انگیز دارد که به جملاتی از آن اشاره می کنیم:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ عَلَى عِبَادِهِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى حَامِدِيهِ، وَطَرِيقاً مِنْ طُرُقِ الْأَعْتِرَافِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَصَمَدًا يَتَّبِعُهُ وَرَبًّا يَتَّبِعُهُ وَفَوْدَانِيَّتَهُ، وَسَيِّبًا إِلَى الْمَزِيدِ مِنْ رَحْمَتِهِ، وَمَحَجَّةً لِلطَّالِبِ مِنْ فَضْلِهِ؛ وَكَمَّنَ فِي إِبْطَانِ اللَّفْظِ حَقِيقَةَ الْأَعْتِرَافِ لَهُ بِأَنَّهُ الْمُنْعَمُ عَلَى كُلِّ حَمْدٍ. (۱)

خداوند را سپاس که بندگانش را مشرف به تشرف حمد فرمود، بدون این که به سپاسگزاری آنان نیازمند باشد؛ و این کلمه جامعه را که باید از عمق قلب

ص: ۱۱۸

و حقیقت وجود برخیزد، راهی از راههای اعتراف به لاهوتیت و صمدیت و ربوبیت و فردیت خود قرار داد و آن را علت ازدیاد رحمتش بر عباد اعلام کرد و راهی روشن برای طالب فضلش فرمود و در کمون و سر این لفظ، حقیقت این معنی را که سپاس و حمد، اعتراف به مُنعم بودن او نسبت بر هر حمدی است، جلوه داد!!

از تحمیدات امام صادق علیه السلام است:

الْحَمْدُ لِلَّهِ بِمَحَامِدِهِ كُلِّهَا عَلَى نِعْمِهِ كُلِّهَا حَتَّى يَنْتَهِيَ الْحَمْدُ إِلَى مَا يُحِبُّ رَبِّي وَيَرْضَى. (۱)

خداوند را به تمامی محامدش بر آنچه نعمت عنایت فرموده سپاس، آن چنان سپاسی که منتهی به محبت و خشنودی پروردگارش گردد.

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش حکایت می کند:

پیامبری از پیامبران، به پیشگاه مقدس حق عرضه داشت:

الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيراً، حَمداً طيباً مباركاً فيه كما يتبغى لكرم وجهك وعز جلالك فأوحى الله إليه: عَبْدِي شَغَلَتْ حَافِظِيكَ وَالْحَافِظُ عَلَى حَافِظِيكَ. (۲)

خداوند را سپاس فراوان، سپاسی پاکیزه و مبارک آن گونه که شایسته کرامت وجه و عز جلال توست. خداوند به او وحی فرمود: از کثرت ثواب این سپاس، حافظان عمل و حافظان بر حافظان را به شغل سنگینی در نوشتن ثواب واداشتی!

امام سجّاد حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود:

ص: ۱۱۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۹/۹۰، باب ۷، حدیث ۱؛ [۱] قرب الاسناد: ۴. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۰۹/۹۰، باب ۷، حدیث ۱؛ [۳] قرب الاسناد: ۴. [۴]

مَنْ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ فَقَدْ أَدَّى شُكْرَ كُلِّ نِعْمَةٍ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ. (۱)

هر کس بگوید: الحمد لله، به حقیقت که شکر تمام نعمت های حق را ادا کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نِصْفُ الْمِيزَانِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ يَمْلَأُهُ. (۲)

لا اله الا الله نیمی از میزان عمل را کفایت می کند و الحمد لله آن را پر می نماید.

حمد واقعی

در مطالب گذشته بر این حقیقت پافشاری شد که: حمد به معنای واقعی، قلبی و لسانی و جوارحی است، یعنی تصدیق قلب به حضرت منعم و اظهار حمد به زبان با لفظ الحمد لله و اجرا شدن فرامین دوست با چشم و گوش و زبان و دست و پا و خودداری از گناه و معصیت، روی هم رفته حمد است ورنه گفتن الحمد لله به زبان کار ساده ای است و برنامه ای است که می توان به بعضی از حیوانات تعلیم داد، تا در برابر هر لطفی که به آنان می شود بگویند: الحمد لله. به حقیقت که حمد مرگب از سه واقعیت درونی و زبانی و جسمی است و این معنایی است که بهترین و پرقیمت ترین روایات، به آن دلالت می کند:

عَنْ ابْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: كُنْتُ أَرْكَعُ عِنْدَ بَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا أَدْعُو اللَّهَ، إِذْ خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا أَصْبَغُ! قُلْتُ: لَبَيْكَ، قَالَ: أَيُّ شَيْءٍ كُنْتَ تَصْبِغُ؟ قُلْتُ: رَكَعْتُ وَأَنَا أَدْعُو، قَالَ: أَفَلَا أَعَلَّمَكَ دُعَاءَ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: قُلْ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا كَانَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ

ص: ۱۲۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۱۰/۹۰، باب ۷، حدیث ۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۴۴/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۴۵. [۲]

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۱۷۴/۷، باب ۲۲، حدیث ۹۰۴۰؛ بحار الأنوار: ۲۱۰/۹۰، باب ۷، حدیث ۷.

حال». ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ الْيَمْنَى عَلَى مِنْكَبِي الْأَيْسَرِ وَقَالَ: يَا أَصْبَغُ! لَئِنْ ثَبَّتَ قَدَمُكَ، وَتَمَّتْ وِلَايَتُكَ، وَانْبَسَطَتْ يَدُكَ، اللَّهُ أَرْحَمُ بِكَ مِنْ نَفْسِكَ! (۱)

اصبغ بن نباته می گوید: کنار خانه امیرالمؤمنین رکوع می کردم و به پیشگاه حضرت حقّ به دعا و مناجات برخاسته بودم، در این وقت حضرت امیرالمؤمنین از در خانه بیرون آمد و فرمود: اصبغ! عرضه داشتیم: بله، فرمود: در چه کاری بودی؟ گفتیم: در رکوع و دعا، فرمود: علاقه داری دعایی که از رسول خدا شنیدیم به تو بیاموزم؟ پاسخ دادم: آری، فرمود: بگو:

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا كَانَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ.

سپاس خدا را بر آنچه بوده و سپاس خدا را بر هر حال.

سپس با دست راستش بر شانه چپ زد و فرمود: اگر در راه خدا ثابت قدم باشی و با تمام وجود رهبری پیشوای بر حق را قبول داشته باشی و در مسأله مال در راه خدا دست و دل باز باشی، خداوند مهربان از تو به وجود خودت مهربان تر است!

سنان بن طریف می گوید:

به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتیم: می ترسم از آنانی باشم که بالای استدراج، یعنی غفلت از خدا به خاطر روی آوردن نعمت حقّ، مرا گرفته باشد.

حضرت فرمود: چگونه و برای چه؟

عرض کردم: به درگاهش لابه بردم که خانه ای به من کرامت کند، عنایت فرمود، درخواست هزار درهم نمودم به من رسید، دعا کردم خادمی نصیبم شود، نصیبم شد.

حضرت فرمود: از پس این همه نعمت چه گفتی؟

ص: ۱۲۱

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۳۰۷/۵، باب ۲۰، حدیث ۵۹۳۹؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۱۱/۹۰، باب ۷، حدیث ۹. [۲]

پاسخ دادم: زبانم مترنم به نعمه «الحمد لله» شد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: آنچه تو به پیشگاه خدا بردی، برتر است از آنچه از جانب حق به تو رسیده است! (۱) امام صادق علیه السلام از حضرت باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله حکایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَوْ أَنَّ الدُّنْيَا كُلَّهَا لُقْمَةٌ وَاحِدَةٌ فَأَكَلَهَا الْعَبْدُ الْمُسْلِمُ ثُمَّ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» لَكَانَ قَوْلُهُ ذَلِكَ خَيْرًا لَهُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا. (۲)

اگر دنیا یک لقمه باشد و آن را انسانی مسلمان تناول کند و از پس آن بگوید:

الحمد لله، این گفتارش برای او از دنیا و آنچه در آن است بهتر است!!

حمید بودن خداوند

اشاره

خداوند در قرآن مجید در هفده آیه، وجود مقدس خود را حمید خوانده است:

بقره (۳)(۲۶۷)، هود (۴)(۷۳)، ابراهیم (۵)(۸ و ۱)، حج (۶)(۶۴ و ۲۴)، لقمان (۷)(۲۶ و ۱۲)، سبأ (۸)(۶)، فاطر (۹)(۱۵)، فصلت (۱۰)(۴۲)، شوری (۱۱)(۲۸)،

ص: ۱۲۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۱۳/۹۰، باب ۷، ذیل حدیث ۱۷؛ مشکاه الأنوار: ۲۷. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۱۶/۹۰، باب ۷، حدیث ۲۰؛ [۲] الأملی، شیخ طوسی: ۶۱۰. [۳]

۳- (۳) - «أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ».

۴- (۴) - «إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

۵- (۵) - «رَبَّهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» و «فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ».

۶- (۶) - «وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» و «إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ».

۷- (۷) - «فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» و «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».

۸- (۸) - «إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ».

۹- (۹) - «وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».

۱۰- (۱۰) - «تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ».

۱۱- (۱۱) - «وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ».

حدید (۱) (۲۴)، ممتحنه (۲) (۶)، تغابن (۳) (۶)، بروج (۴) (۸)، نساء (۵) (۱۳۱).

و در هفده مرحله کلمه الحمد لله را ذکر کرده:

أنعام (۶) (۱)، أعراف (۷) (۴۳)، ابراهیم (۸) (۳۹)، نحل (۹) (۷۵)، إسرائ (۱۰) (۱۱۱)، كهف (۱۱) (۱)، مؤمنون (۱۲) (۲۸)، نمل (۱۳) (۱۵ و ۵۹ و ۹۳)، عنكبوت (۱۴) (۶۳)، لقمان (۱۵) (۲۵)، سبأ (۱۶) (۱)، فاطر (۱۷) (۱ و ۳۴)، زمر (۱۸) (۲۹ و ۷۴).

و در شش آیه جمله شریفه الحمد لله رب العالمین آمده:

فاتحه (۲)، أنعام (۴۵)، یونس (۱۰)، صافات (۱۸۲)، زمر (۷۵)، غافر (۶۵).

توضیح هر یک از آیات بالا از نظر تفسیری و عرفانی و فلسفی احتیاج به

ص: ۱۲۳

- ۱- (۱) - «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».
- ۲- (۲) - «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».
- ۳- (۳) - «وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ».
- ۴- (۴) - «بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ».
- ۵- (۵) - «وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا».
- ۶- (۶) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ».
- ۷- (۷) - «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي».
- ۸- (۸) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي».
- ۹- (۹) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».
- ۱۰- (۱۰) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ».
- ۱۱- (۱۱) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عِبْدِهِ».
- ۱۲- (۱۲) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».
- ۱۳- (۱۳) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ» «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ» «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سِيرِيكُمْ».
- ۱۴- (۱۴) - «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ».
- ۱۵- (۱۵) - «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».
- ۱۶- (۱۶) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ».
- ۱۷- (۱۷) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» و «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي».
- ۱۸- (۱۸) - «الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ» و «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا».

داستانی مفصل و حکایتی بس عجیب دارد که از عهده فقیر و مستمند و محتاج و نیازمند و جاهلی دردمند چون من ساخته نیست؛ در این زمینه لازم است به کتب مربوطه مراجعه کنید و از انوار این آیات کریمه باطن خود را آراسته نموده، به طی منازل عرفان و مقامات عشق نایل شوید.

به قول عارف شیراز، شیخ مصلح الدین سعدی:

من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم حیف باشد که تو یار من و من یار تو باشم
تو مگر سایه لطفی به سر وقت من آری که من آن مایه ندارم که به مقدار تو باشم
خویشتن بر تو نبندم که من از خود نپسندم که تو هرگز گل من باشی و من خار تو باشم
هرگز اندیشه نکردم که کمندت به من افتد که من آن وقع ندارم که گرفتار تو باشم
نه در این عالم دنیا که در آن عالم عقبی همچنان بر سر آنم که وفادار تو باشم
خاک بادا تن سعدی اگرش می نپسندی که نشاید که تو فخر من و من عار تو باشم

(سعدی شیرازی)

تفسیری دیگر بر «الحمد لله»

اشاره

تفسیر «کشف الأسرار» در جلد اول در نوبت سوم ترجمه حمد گوید:

الحمد لله : ستایش خدای مهربان، کردگار روزی رسان، یکتا در نام و نشان، خداوندی که ناجسته یابند و نادریافته شناسند و نادیده دوست دارند، قادر است بی احتیال، قیوم است بی گشتن حال، در ملک ایمن از زوال، در ذات و نعت متعال، لم یزل و لا یزال، موصوف به وصف جلال و نعت جمال، عجز بندگان دید در شناختن قدر خود و دانست که اگر چند کوشند نرسند و هر چه بپویند شناسند و عزت قرآن به عجز ایشان گواهی داد:

ص: ۱۲۴

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ﴿١﴾

[یهودیان بر ضد پیامبر اسلام به سفسطه گری پرداختند چون] آنان خدا را آن گونه که سزاوار اوست نشناختند،

به کمال تعزز و جلال و تقدّس، ایشان را نیابت داشت و خود را ثنا گفت و ستایش خود، ایشان را درآموخت و به آن دستوی داد، ورنه که یارستی به خواب اندر بدیدن اگر نه خود گفتمی خود را که الحمد لله و در کلّ عالم که زهره آن داشتی که گفتمی الحمد لله.

تو را که داند که تو را تو دانی، تو را نداند کس، تو را تو دانی بس، ای سزاوار ثنای خویش، وای شکر کننده عطای خویش؛ کریم! گرفتار آن دردم که تو درمان آنی، بنده آن ثنایم که تو سزای آنی، من در تو چه دانم تو دانی، تو آنی که گفتمی که من آنم - آنی.

حمد در دیدار نعمت و منعم

بدان که حمد بر دو وجه است:

یکی بر دیدار نعمت، دیگر بر دیدار منعم. آنچه بر دیدار نعمت است: از وی آزادی کردن و نعمت وی به طاعت وی به کار بردن و شکر وی را میان در بستن، تا امروز در نعمت بیفزاید و فردا به بهشت رساند، به قول رسول الله صلی الله علیه و آله :

أَوَّلُ مَنْ يُدْعَى إِلَى الْجَنَّةِ الْحَمَّادُونَ الَّذِينَ يَحْمَدُونَ اللَّهَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ. (٢)

ص: ۱۲۵

۱- (۱) - انعام (۶) : ۹۱. [۱]

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۳۱۲/۵، باب ۲۰، حدیث ۵۹۵۴؛ [۲] بحار الأنوار: ۲۱۵/۹۰، باب ۷، حدیث ۱۸. [۳]

نخستین کسانی که به سوی بهشت فراخوانده می شوند، کسانی هستند که کارشان در هر حال، خوشبختی و سختی، سپاس خداوند بوده است.

این عاقبت آن کس که حمد وی بر دیدار نعمت بود.

اما آن کس که حمد وی بر دیدار منعم بود به زبان حال گوید:

صنما! ما نه به دیدار جهان آمده ایم.

این جوانمرد را شراب شوق دادند و با شرم هام دیدار کردند تا از خود فانی شد، یکی شنید و یکی دید، به یکی رسید؛ چه شنید و چه دید و به چه رسید؟

ذکر حق شنید، چراغ آشنایی دید و با روز نخستین رسید، اجابت لطف شنید، توفیق دوستی بدید و به دوستی لم یزل رسید.

این جوانمرد، اول نشانی یافت بی دل شد، پس بار یافت همه دل شد، پس دوست دید و در سر دل شد، دو گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست». (۱) فیض، چه زیبا سروده است:

نشود کام بر دل ما رام پس به ناکام بگذریم از کام

چون که آرام می برند آخر ما نگیریم از نخست آرام

عیش بی غش به کام دل چون نیست ما بسازیم با بلا ناکام

آن که را نیست پختگی روزی گر بسوزد که ماند آخر خام

جاهلان نامها بر آورده عاقلان کرده خویش را گمنام

عاقلان را چه کار با نام است چکند جاهل ار ندارد نام

کوری چشم جاهلان ساقی! باده جهل سوزده دوسه جام

تا چو سر خوش شویم از آن باده بر سر خود نهیم اول گام

بگذریم از سر هوا و هوس عیش بر خویشتن کنیم حرام

(فیض کاشانی)

[الْأَوَّلُ بِأَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ وَالْآخِرُ بِأَخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ]

آن وجود مبارکی که اول است، بی آن که که اولی پیش از او باشد و آخر است، بی آن که آخری پس از او باشد.

اَوَّل و آخِر بودن خدا

لفظ اَوَّل و آخِر در این دعای عظیم که همچون دریایی مَوَاج است، از قرآن مجید گرفته شده است.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ « (۱)

اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به همه چیز داناست.

قرآن مجید که هر آیه اش، ظاهری و باطنی دارد و هر بطنی دارای هفت بطن دیگر است (۲) با تمام معانی و حقایق و مفاهیم آسمانی و ملکوتیش بر خزانه بی نمونه حضرت حق، یعنی قلب پاک و دریای بی ساحل دل پیامبر تجلی کرد و به همان صورت و سیرت به دوازده امام معصوم: منتقل شد که در این زمینه در دعای چهل و دوم «صحیفه سجادیه» به خواست حضرت دوست شرحی خواهد آمد.

ائمه طاهرين عليهم السلام که جامع علوم الهی اولین و آخرین و واجد تمام کمالات انسانی و هر یک دریایی مَوَاج از علوم ملکوتی و ملکی بودند، با دعاها و روایات و

ص: ۱۲۷

۱- (۱) - حدید (۵۷): ۳. [۱]

۲- (۲) - عوالی اللالی: ۱۰۷/۴، حدیث ۱۵۹؛ [۲] إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ.

اخلاق و اعمال و اطوار قدسیه خود به شرح و تفسیر آیات کتاب برخاستند و مدرسه ای کامل و جامع که در هر عصری پاسخگوی نیازهای دنیایی و آخرتی مردم باشد، از خود بجای گذاشتند.

در سوره مبارکه حدید که مفاهیم آیاتش اعجاب انگیز و تکمیل کننده نفس، روشنگر قلب و جلا دهنده روح و آباد کننده دنیا و آخرت انسان است، می خوانیم:

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١﴾

اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به همه چیز داناست.

در توضیح کلمه اول و آخر، نتیجه و محصولی از آیات قرآن و دعاها و روایات و مباحث ارزنده حکمای بزرگ الهی و بیداران راه حق و عاشقان حضرت محبوب را در اختیار می گذارم، باشد که از این رهگذر بر نور معرفت ما و روشنی قلب و جانمان اضافه شود.

قبلاً باید دو مسأله زمان و مکان را در توجه به جناب او، از ذهن پاک خود خالی کنید؛ زیرا:

زمان، پدیده ای است که همراه با اولین مخلوق ظهور کرده و چیزی جز حرکت قوه به فعل و تبدیل واقعیتی به واقعیت برتر و امتدادی که دارای غایت و نهایت است نیست و این حرکت و امتداد، در پیشگاه حضرت او راه نداشته و ندارد.

و مکان عبارت است از جا و ظرف که تمام عناصر در آن جای گرفته یا از آن جا به جا می شوند. و این دو کلمه مبارکه از این دو حیثیت خارج است؛ زیرا مفهوم هر دو بالاتر و برتر و جدای از هر چیزی است.

اول و آخر همانند ظاهر و باطن و همانند تمام اسما و صفات، دلالت بر ذات دارند؛ ذاتی که مستجمع جمیع صفات کمال است و در حقیقت صفاتی که عین

ص: ۱۲۸

ذات است؛ چرا که در آن جا ذات همراه با صفات نیست؛ صفت همان ذات و ذات همان صفت است. این همه سخن برای باز شدن گل معرفت و نزدیک کردن حقیقت به ذهن است که گفته اند: «که در وحدت، دوئی عین ضلال است.»

وصف هر شیئی غیر از وصف دیگر اوست، مثلاً صفت علم در عالم یا صفت قدرت یا عدالت یا کرامت در همان شخص با یکدیگر متفاوت است، اما در آن پیشگاه مبارک، جز وحدت حقه حقیقه چیز دیگری نیست، به قول بزرگ ترین عارف خانه خلقت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، یعنی علی علیه السلام:

وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ. (۱)

و کمال اخلاص برای او منفی دانستن صفات زاید بر ذات از اوست.

و به عبارت فارسی: صفات حضرت او همانند صفات موجودات که با موصوف خود ترکیب دارند نیست که صفت چیزی و موصوف چیز دیگر باشد. ذات او اول است، آخر است، علیم و حکیم و سمیع و بصیر و شاهد و خالق و رازق و... است و این همه همان حقیقت حقه واحد است.

«نفی الصفات عنه» به این معنی است که: آن ذات مقدس را چیزی و صفاتش را چیز دیگر ندانید که آن جا ترکیبی از موصوف و صفت نیست، بلکه ذات بسیط و هستی بی قید و شرط و نور بی نهایت در بی نهایت است و هر وصفی خود اوست نه صفتی عارض بر ذات.

اول است نه اولی که ما فرض می کنیم، آخر است نه آخری که ما تصور می نماییم. این اولیت و آخریت هیچ ارتباطی به زمان و مکان و سایر مسائل و برنامه هایی که در رابطه با موجودات است ندارد.

اول است، یعنی مبدأ تمام آثار ظاهری و باطنی است. و آخر است، یعنی مرجع

ص: ۱۲۹

و منتهای همه آثار ظاهری و باطنی است، در حالی که اولی است ازلی و آخری است سرمدی؛ نه اولی که مسبوق به مبدئی باشد و نه آخری که متصل به پایانی!

به قول حضرت صادق علیه السلام در جواب کسی که معنای آیه شریفه هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ «(۱) را از آن منبع فیض پرسید:

الْأَوَّلُ لَا عَنِ أَوَّلٍ قَبْلَهُ، وَلَا عَنِ بَدْءٍ سَبَقَهُ وَ آخِرٌ لَا عَنِ نِهَائِهِ كَمَا يُعْقَلُ مِنْ صَفَاتِ الْمَخْلُوقِينَ، وَلَكِنْ قَدِيمٌ أَوَّلٌ وَ آخِرٌ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ بِلَا بَدْءٍ وَلَا نِهَائِهِ، لَا يَقَعُ عَلَيْهِ الْحُدُوثُ، وَ لَا يُحَوَّلُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ، خَالِقٌ كُلِّ شَيْءٍ. (۲)

اول است نه از اولی قبل از خود و نه از ابتدایی پیش از وجودش و آخر است نه از منتهایی، چنانکه درباره مخلوقات فرض می شود، بدون مبدأ و منتهای ازلاً و ابداً اول و آخر است، جایی برای حوادث و تحوّل از حالی به حالی در آن جا نیست؛ وجود مقدّسش آفریننده هر چیزی است.

رسول الهی به پیشگاهش عرضه می داشت:

اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ. (۳)

بار پروردگارا! تو اولی هستی که قبل از تو چیزی نیست و آخری هستی که بعد از تو چیزی وجود ندارد.

مولای عارفان و مؤمنان فرمود:

لَيْسَ لِأَوْلِيَّتِهِ ابْتِدَاءٌ وَلَا لِأَزَلِيَّتِهِ انْقِضَاءٌ، هُوَ الْأَوَّلُ لَمْ يَزَلْ، وَالْبَاقِي بِلَا أَجَلٍ. (۴)

برای اولیت آن ذات مقدّس ابتدایی نیست و برای ازلیت آن جناب پایانی نمی باشد، اولی است که همواره بوده و وجودی دائمی است که انتها ندارد.

امام مجتبی علیه السلام می فرماید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ أَوَّلٌ مَعْلُومٌ، وَلَا آخِرٌ مُتَنَاهٍ. (۵)

سپاس آن ذاتی را که سرآغاز معلومی ندارد و وجودی را که برای او پایانی نیست. [بوده و خواهد بود].

عاشقان گر به دل از دوست غباری دارند گریه روز نما در شب تاری دارند

آب حیوان ببر ای خضر که ارباب نیاز چشم امید به فتراک سواری دارند

ره ارباب محبت به فنا نزدیک است سوزنی در کف و در پا دو سه خاری دارند

جان حقیر است مبر نام نثار ای محرم تو همین گوی که احباب، نثاری دارند

بنده خلوتیان دل خاکم کایشان به شهیدان غمت قرب جواری دارند
هر که را می نگرَم سوخته یا می سوزد شمع و پروانه از این بزم کناری دارند
عرفی از صیدگه اهل نظر دور مشو که گهی گوشه چشمی به شکاری دارند
(عرفی شیرازی)

توحید در نهج البلاغه

امام علی علیه السلام در خطبه اول «نهج البلاغه» می فرماید:

أَوَّلَ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ، وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ

ص: ۱۳۰

-
- ۱- (۱) - حدید (۵۷) : ۳. [۱]
 - ۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۸۲/۴، باب ۲، حدیث ۸؛ [۲] معانی الأخبار: ۱۲، حدیث ۱.
 - ۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۱۷/۹۰، باب ۱۷؛ [۳] مکارم الأخلاق: ۳۰۸. [۴]
 - ۴- (۴) - نهج البلاغه: خطبه ۱۶۲؛ [۵] بحار الأنوار: ۳۰۸/۷۴، باب ۱۴، حدیث ۱۱. [۶]
 - ۵- (۵) - بحار الأنوار: ۲۸۹/۴، باب ۴، حدیث ۲۰؛ [۷] التوحید، شیخ صدوق: ۴۵، باب ۲، حدیث ۵.

عَنْهُ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صَفَةٍ أَنَّهُا غَيْرُ الْمُوصُوفِ، وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ. فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ، وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ، وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ، وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ اِشَارَ إِلَيْهِ، وَ مَنْ اِشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهَ، وَ مَنْ حَدَّهَ فَقَدْ عَدَّهَ.

آغاز دین شناخت اوست و کمال شناختش باور کردن او و نهایت از باور کردنش یگانه دانستن او و غایت یگانه دانستنش اخلاص به او و حدّ اعلای اخلاص به او نفی صفات (زاید بر ذات) از اوست، چه این که هر صفتی گواه این است که غیر موصوف است و هر موصوفی شاهد بر این است که غیر صفت است. پس هر کس خدای سبحان را با صفتی وصف کند او را با قرینی پیوند داده و هر که او را با قرینی پیوند دهد دوتایش انگاشته و هر که دوتایش انگارد دارای اجزایش دانسته و هر که او را دارای اجزاء بداند حقیقت او را نفهمیده و هر که حقیقت او را نفهمید برایش جهت اشاره پنداشته و هر که برای او جهت اشاره پندارد محدودش به حساب آورده و هر که محدودش بداند چون معدود به شماره اش آورده.

من تصوّر نمی کنم که درک و فهم علم باطن که در رأس آن توحید و خداشناسی است بدون مقدمات لازم چنانکه به دورنمایی از آن در سطور قبل اشاره رفت میسر باشد. رسیدن به حقایق الهیه، به خصوص فهمیدن عمق مفاهیم و معانی بلند ملکوتی و از همه مهم تر صفات و اسمای حضرت محبوب، لازمه اش آراسته شدن به مسائل و برنامه هایی است که سالکان این طریق در کتب و مقالات خود بیان کرده اند که این حقایق چشیدنی است و هر کس لذت آن را بیابد از خود فانی می شود و به بقای دوست اتصال پیدا می کند و تا موانع و حجب از قلب و جان برداشته نشود و انسان با چشم دل به مشاهده جمال نایل نگردد، به آنچه و به آن که باید برسد، نمی رسد.

بسیاری از مردم دنیا را می بینید که دل به زخارف دنیا خوش کرده و جز شکم و شهوت و سرازیر و سر بالا رفتن و تمام وقت را صرف خانه و مغازه و مال و ثروت و خوردن و خوابیدن و شهوت رانی کردن، اهتمام و کاری ندارند و این عمر گرانبهایه را با برنامه هایی معامله می کنند که سودی چشمگیر برای آنها ندارد، و اگر داشته باشد باید به وقت مردن بگذارند و بروند؛ یا دنبال حقیقت نمی روند، یا اگر بروند چون حقیقت را نمی چشند و از آن لذت نمی برند، خسته می شوند و به سرعت آن را رها کرده، به کارهای مادی باز می گردند. این همه نیست مگر بر اثر حجاب های خطرناکی که از امور محرمه، چه مالی و چه اخلاقی و چه عملی، چهره قلب و باطن و جانشان را پوشانده و این معنی نه تنها در مردم عادی به چشم می خورد، بلکه بعضی از طالبان علم و دانشجویان حوزه های علمیه هم به آن حجاب ها دچارند. به همین خاطر می بینید که این گونه مردم به جایی نرسیدند و چون به مال و مسند و مقام دست یافتند ثروتمندشان قارون و حاکمشان فرعون، و عالم و فقیهشان بلعم باعورا شد.

عارف نامدار، ملا مهدی نراقی، خطاب به ارواح و قلوبی که از چشیدن لذت حقایق بازمانده اند، می گوید:

چرا آخر ای مرغ قدسی مکان جدا ماندی از مجمع قدسیان

چرا مانده ای دور از اصل خویش چرا نیستی طالب وصل خویش

چرا آخر ای بلبل خوش نوا به زاغان شدی همسر و هم صدا

غریب از دیار حقیقت شدی گرفتار دام طبیعت شدی

به قید طبیعت شدی پای بست فراموش کردی تو عهد الست

نبودی تو آن شاهباز جهان که در اوج وحدت بُدت آشیان

نبودی تو آن طایر لا مکان که در صُقع (۱)، لاهوت بودت مکان

تو را بود پرواز در اوج عرش مقید چرایی به زندان فرش

(ملا مهدی نراقی)

علم باطن

ملا نعیم طالقانی که از فلاسفه بزرگ اسلام است، در اواخر کتاب پرقیمت «اصل الاصول» می گوید:

«تحصیل دانشِ باطن بر اساس استعداد هر مکلف و طاقتش، واجب عینی است.

دانشِ باطن، محض آراسته شدن درون به فضایل و پیراسته شدن از رذایل است. البتّه مقدّمه این حرکت باطنی، نورانیت ظاهر به آداب و رسوم و اصول و فروع شریعت و پاک بودن تمام اعضا و حرکات و افعال انسان از محرّمات شرعیّه است.»

مبنا و ریشه این دانش، تحصیل اخلاق و فضایل و ملکاتی است که از اخبار و احادیث امامان معصوم و روش و سیره آنان استفاده می شود. گر چه عقل در تحصیل و حصول معارف و عمل و کوشش، و به عبارت دیگر: حکمت عملیه مدخلیت دارد، ولی راه عقل راه تمام و برنامه جامع نیست؛ برای رشد و کمال و رسیدن به واقعیّات علمیّه و عملیّه باید عقل را با چراغ وجود اهل بیت عصمت:

نور و حرارت داد که در آن منابع الهیّه در هیچ زمینه ای هیچ گونه خطا و اشتباهی نیست و در این جهت لازم است به باب ایمان و کفر کتاب با عظمت «کافی» مراجعه

ص: ۱۳۴

کرد که در آن جا ائمه طاهرین علیهم السلام هر چه خیر می باشد از هر چه شرّ است باز شناسانده اند.

مبنا و ریشه دیگر این علم، بر ریاضت های قانونی و خلوت شب و سحر و مجاهدات شرعیّه استوار است.

با این شرایط که نتیجه و ثمره اش پاکی باطن و ظاهر است، برای عارف سالک در سبیل حق، ترقّی به معارج ملأ اعلی و رهایی از مدارج ادنی حاصل می شود. در چنین وضعی است که سالک آگاه، انس با معنویت و قرب به مقربان پیدا می کند؛ اراده و همتش از زینت حیات دنیا به عالم ملکوت رخ می کشد و عقلش به جای مصرف شدن در زخارف مادی به گرفتن فیوضات اخروی برمی خیزد.

خواسته هایش از اتصال به علایق پست، قطع می گردد و خاطرش از تعلق به امور دنیویّه آسوده می شود.

حالات دنیایی و مادی حواس و قوایش ضعیف و برای گرفتن فیوضات ربّانیه قوی می گردد.

با ریاضت و مجاهدت، شرّ نفس اماره ای که او را به سوی خیالات واهیه می کشید از سر او برداشته می شود، تمام همتش متوجه عالم قدس و تمام شراشر وجود به جهان روح و انس متوجه می گردد.

با خضوع و زاری، از حضرت ذوالجود و الفضل و واهب متعال درخواست می کند که تمام درهای رحمت را به روی دلش باز کند و قلب و سینه اش را به نور هدایت خاصّ که حضرتش به عنوان مزد ریاضت و جهاد وعده داده، روشن نماید، تا به مشاهده اسرار ملکوت و آثار جبروت نایل آید و در باطنش حقایق عینیّه و دقایق فیضیه به صورت کشف و شهود تجلّی نماید.

چون بعد از آن مقدمات به این کشف پر فیض برسد، از عنایت و رحمت او به مقام انکشاف قوّه عاقله و سپس کشف قلبی، و آنگاه کشف روحی واصل شود». (۱) و در این مقام است که آراسته به مفاهیم اسما و صفات حضرت محبوب شده و

ص: ۱۳۵

به درك لذت آن حقایق رسیده و با چشم دل به تماشای جمال موفّق شده است. در این وقت است که قرآن و روایات و معارف را آن چنانکه باید می فهمد و مصادیق آیات و روایات و معارف را آن طور که باید می بیند و به عین الیقینی که مطلوب همه عاشقان و عارفان بوده، می رسد.

در آخر این مقال دست نیاز به درگاه بی نیاز برداشته و به پیشگاه مقدّسش مناجات عرفی را زمزمه می کنم:

ای تو به آمرزش و آلوده ما وی تو به غم خواری و آسوده ما

رحمت تو کعبه طاعت نواز عدل تو مشاطه عصیان طراز

لطف تو دلال متاع گناه حلم تو بنشانده غضب را پناه

منفعلیم از عمل ناسزا گر همه نیک است بیوشان ز ما

عرفی از این نغمه زنی شرم دار عهد طلب بشکن و دل گرم دار

مصلحت کار چه دانیم ما بذر تمنا چه فشانیم ما

(عرفی شیرازی)

ص: ۱۳۶

[«۲»الَّذِي قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيَيْهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ وَ عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ]

دیده بینندگان از دیدنش ناتوان، و گمان وصف کنندگان از ستودنش عاجز است.

دیده قاصر و فهم عاجز

می دانیم که رؤیت، رو به رو شدن چشم با شیء است، آنهم با شرایطی معین.

آنچه قابل رؤیت است، جسم و عنصر محدود به زمان و مکان و آراسته به دیگر شرایط مادی است. در صورت فقد شرایط، مشروط هم که عبارت از رؤیت باشد از دایره تحقق بیرون خواهد بود.

از طرفی این معنا بر همه کس روشن است که اعضا و جوارح ما در افعال و حرکات، مقید به قیود و محدود به حدودند. قدرت بدن یا قوت روح یا مسأله زبان و یا نیروی شنوایی و یا بینایی و نیز قوت فکر و قدرت عقل، همه و همه محدود و دارای اندازه معین و خلاصه دارای آغاز و انجام و عرصه خاصی است.

از جهتی قدرت چشم و رؤیت آن بسیار محدود است، تا جایی که می دانیم اکثر مخلوقات، حتی بعضی از آنها که مادی هستند از دسترس رؤیت و تماشای او خارجند.

نفس، روح، جنّ، ملائکه، هوا، درد، نترون، الکترون، انواعی از میکرب ها و ویروس ها و ... در عین این که موجودند و عقلای تاریخ به وجود آنها یقین دارند،

قابل رؤیت نیستند.

و از جهتی حضرت حقّ که شبیه چیزی در این دار وجود نیست و وجود مقدّسش در ذات و اسما و صفات بی نهایت در بی نهایت است، ما فوق همه چیز و خارج از شرایط رؤیت است.

بنابراین چشم از هر جهت محدود و وجود محبوب از هر حیث نامحدود، پس رؤیت او با دیده سر تا ابد غیر میسور است.

به چند روایت مهم در این زمینه دقت کنید:

عاصم بن حمید می گوید:

نظر حضرت صادق علیه السلام را درباره طایفه ای از اهل سنت که قائل به رؤیت حضرت او، حدّ اقل در فردای قیامتند خواستم، حضرت فرمود:

خورشید (که حرارت خارجی اش تقریباً بیست میلیون درجه است و پاره ای از شعله هایش تا شانزده هزار کیلومتر ارتفاع دارد) جزئی از هفتاد جزء نور کرسی است و کرسی جزئی از هفتاد جزء نور عرش است و عرش جزئی از هفتاد جزء نور حجاب است و حجاب جزئی از هفتاد جزء نور پرده است؛ اگر این طایفه در گفتار خود راستگویند، بگو یک بار دیده خود را در حالی که ابر نباشد، از نور خورشید پر کنند!! (۱) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

خداوند، بزرگ و بلند مرتبه است؛ بندگان از وصفش عاجزند و راه به کنه عظمتش ندارند. دیده ها او را درک نمی کنند، ولی حضرت او مدرک دیده هاست. جنابش لطیف و خبیر است. به کیفیت و مکان و زمان وصف نمی شود. چگونه به مسأله کیفیت و صفش کنم که کیفیت را او لباسی هستی

ص: ۱۳۸

۱- (۱) - التوحید، شیخ صدوق: ۱۰۸، حدیث ۳. [۱]

پوشاند تا کیفیت شد؛ کیف را به آنچه او کیفیت داد شناختم! یا چگونه به محل توصیفش کنم و حال این که او خالق محلّ است تا محل، محل شد و من محل را به محلّیت دادن او شناختم! یا به چه صورت حضرتش را به جهت وصف نمایم و به حیثیت تعریف کنم، در حالی که حیث را او حیثیت داد و من با حیثیت بخشی به حیث از جانب او حیث را شناختم! او داخل هر مکان است و خارج از هر چیزی؛ دیده ها از دیدنش عاجزند و او دیده ها را می بیند؛ خدایی جز او نیست که او علیّ و عظیم است و لطیف و خبیر. (۱)

محکّمات و متشابهات

اشاره

کج فهمی بعضی از علمای اهل سنّت نسبت به آیات قرآن و نقل روایاتی در باب رؤیت در بعضی از کتب آنان - که اگر به میزان واقعی سنجش، حدیث سنجیده شود معلوم می گردد که آن روایات ساختگی و قلابی است - باعث شده مسأله رؤیت با چشم سر، البتّه در فردای قیامت نه در دنیا، مطرح شود و جزء عقاید آنان در آید، ولی ائمه معصومین علیهم السلام که کشتی نجات و یکی از دو ثقلی هستند که رسول الهی صلی الله علیه و آله از خود به یادگار گذاشت، در برابر این عقیده با تکیه بر آیات قرآن و دلایلی حکیمانه ایستادگی کردند و هر گونه رؤیت با چشم سر، را چه در دنیا و چه در قیامت نفی نمودند و با براهین بسیار متقن، آن روایات را از مرحله اعتبار و ارزش انداختند و تأویل نمودن آیاتی را که ظاهرش دلالت بر رؤیت دارد، آن چنان که خدا به آنان اجازه داده بود تعلیم یاران صدیق خود نمودند و در این زمینه فرهنگی غنی، از خود به پاسداری از حقایق الهیه به جا گذاشتند.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ

ص: ۱۳۹

۱- (۱) - الکافی: ۱۰۳/۱، حدیث ۱۲؛ [۱] التوحید، شیخ صدوق: ۱۱۵، حدیث ۱۴. [۲]

مَتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زِنَعٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ « (۱)

اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن کتاب، آیات محکم است [که دارای کلماتی صریح و مفاهیمی روشن است] آنها اصل و اساس کتاب اند و بخشی دیگر آیات متشابه است [که کلماتش غیر صریح و معانی اش مختلف و گوناگون است و جز به وسیله آیات محکم و روایات استوار تفسیر نمی شود] ولی کسانی که در قلوبشان انحراف [از هدایت الهی] است برای فتنه انگیزی و طلب تفسیر [نادرست و به تردید انداختن مردم و گمراه کردن آنان] از آیات متشابهش پیروی می کنند و حال آن که تفسیر واقعی و حقیقی آنها را جز خدا نمی داند. و استواران در دانش [و چیره دستان در بینش] می گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه [چه محکم، چه متشابه] از سوی پروردگار ماست. و [این حقیقت را] جز صاحبان خرد متذکر نمی شوند.

آیات متشابه

از آیات زیر و نمونه آنها، به اسم آیات متشابه، نام می برند:

يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ « (۲)

قدرت خدا بالاتر از همه قدرت هاست.

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى « (۳)

ص: ۱۴۰

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۷. [۱]

۲- (۲) - فتح (۴۸) : ۱۰.

۳- (۳) - طه (۲۰) : ۵. [۲]

[خدای] رحمان بر تخت فرمانروایی و تدبیر امور آفرینش چیره و مسلط است.

إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿١﴾

[با دیده دل] به پروردگارش نظر می کند.

وَجَاءَ رَبُّكَ ﴿٢﴾

و [فرمان] پروردگارت برسد.

إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ ﴿٣﴾

زیرا اینان دیدارکنندگان [پاداش و مقام قرب] پروردگار خویش اند.

آری، آیات بالا و نمونه آنها در قرآن کریم تأویلاتی دارند که آن تأویلات در نهایت، هماهنگ با مفاهیم و معانی محکمات است؛ و این نوع تأویل، قدرتش در اختیار راسخان در علم است و بدون شک راسخان در علم به دلیل آیات قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و خوشه چینان از خرمین معرفت آنانند.

راسخان در علم

تفسیر با عظمت «نور الثقلین» نزدیک به بیست و پنج روایت بسیار مهم، از جوامع حدیث نقل می کند و نیز نمونه این روایات در «تفسیر المیزان» آمده است که منظور از راسخان در علم، پیامبر و ائمه طاهرین علیهم السلام هستند. (۴) امیر المؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» می فرماید:

ص: ۱۴۱

۱- (۱) - قیامت (۷۵) : ۲۳. [۱]

۲- (۲) - فجر (۸۹) : ۲۲. [۲]

۳- (۳) - هود (۱۱) : ۲۹.

۴- (۴) - تفسیر نور الثقلین: ۳۱۵/۱، ذیل آیه ۷ آل عمران؛ تفسیر المیزان: ۶۹/۳، ذیل آیه ۷ آل عمران.

أَيُّنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كِذْبًا وَبَغْيًا عَلَيْنَا، أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَوَضَعَهُمْ، وَأَعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ، وَأَدْخَلْنَا وَأَخْرَجَهُمْ. (۱)

کجایند آنان که گمان دارند راسخون در دانشند و ما نیستیم؟ این گمان را با کذب و ستم بر ما، بر خود روا داشتند، از آن رو که خداوند ما را رفعت داد و آنان را پست کرد و دانش را به ما بخشید و از آنان منع کرد و ما را در حریم رحمت وارد و آنان را خارج کرد.

روی این حساب دانشمندانی که از اهل سنت و جماعت با تکیه بر ظاهر آیات و پاره ای از روایات، ادعای رؤیت حق را در قیامت یا در دنیا دارند، در ادعایشان اشتباه کارند و مدعایشان با محکّمات قرآن که مفسّر متشابّهات است و باتأویلات رسول خدا و ائمه طاهرين عليهم السلام قابل تطبیق نیست.

رؤیت خدا به چشم دل

در صورتی که ظاهر به آداب شریعت آراسته شود و باطن، به نور معرفت و اخلاق حسنه و ایمان کامل منور گردد، چشم دل برای حقایق باز می گردد و هر قلبی به تناسب قدرت و قوتش به تماشای جلال و جمال و عظمت و جبروت موفق می شود.

تعبیر دیگر رؤیت، یقین است؛ یعنی انسان به جایی می رسد که در هر گونه شک و شبهه و ریب و تردیدی به روی دل، بسته خواهد شد و قلب نسبت به حقیقت به مرحله ای می رسد، آن گونه که چشم سر، اشیا و عناصر را می بیند.

در این زمینه به دو روایت زیر که در کتاب با عظمت «التوحید» آمده، توجه کنید:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَيُّ شَيْءٍ تَعْبُدُ؟ قَالَ: اللَّهُ، قَالَ:

ص: ۱۴۲

رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهِدَةِ الْعِيَانِ، وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ، لَا يَعْرِفُ بِالْقِيَاسِ، وَلَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ، وَلَا يُشَبِّهُ
بِالنَّاسِ، مَوْصُوفٌ بِالآيَاتِ، مَعْرُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ، لَا يُجُورُ فِي حُكْمِهِ ذَلِكَ اللَّهُ لِإِلَهٍ إِلَّا هُوَ. قَالَ: فَخَرَجَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُ أَعْلَمُ
حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ. (۱)

عبدالله بن سنان از پدرش حکایت می کند: به محضر مقدّس حضرت باقر علیه السلام مشرف شدم، مردی از خوارج بر آن
جناب وارد شد و عرضه داشت: چه چیزی را عبادت می کنی؟ حضرت فرمود: خدا را؛ گفت: او را دیده ای؟ امام پاسخ داد؛
دیده های سر او را نمی بیند؛ دیدار او از طریق قلب میسر است، آنهم قلبی که به واقعیات و حقایق ایمانی آراسته باشد. وجود
مقدّس او با قیاس به موجودات و قدرت حواس و تشبیه جنابش به ناس شناخته نمی شود؛ به آثار و نشانه های وصف شده؛ به
علاماتی که در پهنه آفرینش است و به بساطی که از آن تعبیر به گردونه خلقت می کنند، شناخته شده؛ او در حکومتش جائر
نیست؛ آری، خدائی که جز او خدائی وجود ندارد اوست.

خارجی در حالی که از خانه حضرت خارج می شد، زبانش به این آیه گویا بود:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ « (۲)

خدا داناتر است که مقام رسالت را در کجا قرار دهد.

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: جاء جبرئيل إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين! هل رأيت ربك حين عيّدتَهُ؟
فقال: ويملك ما كنتُ اعْبُدُ ربًّا لَمْ أَرَهُ. قال: وكيف رأيتَهُ؟ قال: ويملك لا تُدرِكُهُ العُيُونُ في مُشَاهِدَةِ الأبصارِ،

ص: ۱۴۳

۱- (۱) - الكافي: ۹۷/۱، حدیث ۵؛ [۱] التوحید، شیخ صدوق: ۱۰۸، حدیث ۵.

۲- (۲) - انعام (۶): ۱۲۴. [۲]

وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ. (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: دانشمندی از بزرگان یهود خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: خدایت را به وقت عبادت دیده ای؟ فرمود: وای بر تو! خدایی را که ندیدم عبادت نکردم. پرسید: چگونه او را دیدی؟ فرمود:

چه خیال کردی؟ حضرت او با چشم سر دیده نمی شود؛ این قلب صاف و پاک است که با قدرت حقایق ایمانیّه وجود مقدّس او را مشاهده می کند.

به این نکته ظریف نیز باید توجه داشت که هر قلبی را در توجه به حضرت او و درک حقایق ایمانی، ظرفیتی است که برابر آن ظرفیت، قبول کننده نور جمال است؛ چنانچه بیش از قدرت قلب طلب شود، به آن طلب پاسخ ندهند که پاسخ به طلب خارج از توان و قوت قلب، مساوی به باد رفتن هستی است، چنانکه «تفسیر المیزان» در آیه ۱۴۳ سوره مبارکه اعراف، به این معنا به طور صریح اشاره کرده است. (۲)

موسی و مسئله رؤیت

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنْ نُنظِرُ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ « (۳)

ص: ۱۴۴

۱- (۱) الکافی: ۹۷/۱، حدیث ۶؛ [۱] التوحید، شیخ صدوق: ۱۰۹، حدیث ۶.

۲- (۲) ترجمه تفسیر المیزان: ۳۲۹/۸.

۳- (۳) اعراف (۷): ۱۴۳. [۲]

زمانی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با وی سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا! جمال با کمال ذات بی نهایت را [به قلب من] بنمای تا تو را [به رؤیت ویژه باطنی] بنگرم. خدا فرمود: هرگز مرا نخواهی دید، ولی به این کوه بنگر اگر [پس از جلوه من] بر جای خود ثابت و برقرار ماند، تو هم مرا خواهی دید. چون پروردگارش بر کوه جلوه کرد، آن را متلاشی نمود و موسی بی هوش شد، پس هنگامی که به هوش آمد گفت: تو منزهی [از این که مشاهده شوی]، به سویت باز گشتم و من [در میان مردم این روزگار] نخستین باور کننده [این حقیقت که هرگز دیده نمی شوی] هستم.

البته اگر مسأله رؤیت و نظر انداختن را عرضه به فهم مردم عوام کنیم، بدون درنگ آن را حمل بر رؤیت و نظر انداختن به چشم می کنند، ولی این حمل صحیح نیست؛ زیرا ما شک نداشته و نخواهیم داشت در این که رؤیت: عبارت است از این که جهاز بینایی به کار افتد و از صورت جسم مبصر، صورتی به شکل و رنگ آن برداشته و در ذهن رسم کند.

خلاصه این که عملی که ما آن را دیدن می خوانیم، عملی است طبیعی و محتاج به ماده جسمی در مبصر و باصر هر دو؛ و حال آن که به طور ضرورت و بداهت از روش تعلیمی قرآن بر می آید که هیچ موجودی به هیچ وجهی از وجوه، شباهت با خدای سبحان ندارد، پس از نظر قرآن کریم، خدای سبحان جسم و جسمانی نیست و هیچ مکان و جهت و زمانی، او را در خود نمی گنجاند و هیچ صورت و شکلی مانند و مشابه او و لو به وجهی از وجوه یافت نمی شود؛ و معلوم است کسی که وضعش اینچنین باشد ابصار و دیدن به آن معنایی که ما برای آن قائلیم به وی متعلق نمی شود و هیچ صورت ذهنیه ای منطبق با او نمی گردد، نه در دنیا و نه در آخرت.

پس هدف موسی بن عمران هم از تقاضایی که کرد این نبوده، چون چنین درخواستی لایق مقام رفیع شخصی مثل او که یکی از پنج پیامبر اولوالعزم است، نبوده و موقف خطیری که وی داشته با چنین جهالت و غفلتی سازگار نیست. آری، تمنای این که خداوند در عین این که منزّه از حرکت و زمان و مکان و نواقص مادّیت

است. خود را به انسان نشان دهد و به چشم انسان قدرتی دهد که بتواند او را ببیند، به شوخی شبیه تر است تا به یک پیشنهاد جدی.

بنابراین به طور مسلم اگر موسی علیه السلام، در آیه مورد بحث، تقاضای دیدن خدای را کرده، غرضش از دیدن غیر این دیدن بصری و معمولی بوده و قهراً جوابی هم که خدای تعالی به وی داده نفی دیدنی است غیر از این دیدن؛ چه این نحو دیدن امری نیست که سؤال و جواب بردار باشد، موسی آن را تقاضا کند و خداوند دست رد به سینه اش بزند.

مراد از این رؤیت با توجه به آیاتی که اثبات رؤیت می کند و آیاتی که نفی رؤیت می نماید و جمع بین این دو دسته آیات، قطعی ترین و روشن ترین مراحل علم است، و تعبیر به رؤیت برای مبالغه در روشنی و قطعیت آن است.

به عبارت روشن تر: در میانه معلومات ما معلوماتی است که اطلاق رؤیت بر آنها می شود و آن معلومات به علم حضوری ما است. مثلاً می گوئیم: من خود را می بینم که منم؛ و می بینم که نسبت به فلان امر ارادت و نسبت به آن دیگری کراهت دارم؛ و می بینم که فلان چیز را دوست و فلان امر را دشمن دارم و می بینم نسبت به فلان برنامه امیدوار و آرزومندم. معنای این دیدن ها این است که من ذات خود را چنین می یابم و آن را بدون این که چیزی بین من و آن حایل باشد چنین یافتن و من خود ذاتم را یافتن که نسبت به فلان امر ارادت و محبت دارد و فلان مرحله را کراهت و بغض می ورزد، امید و آرزو دارد و...

این امور نه به حواس محسوسند و نه به فکر، بلکه درک آنها از این باب است که برای ذات انسان حاضرند و درک آنها احتیاجی به استعمال فکر و یا حواس ندارد.

خلاصه امر این که: مقصودمان این است که من خود، ارادت، کراهت، حب و بغض و حقیقت و واقعیت این امور را در نفس خود می یابم، نه این که از چیزی دیگر پی به وجود آنها برده و به وجود آنها استدلال می کنم.

تعبیر از این گونه معلومات به رؤیت، تعبیری است شایع. این معنا که روشن شد اینک می‌گوییم: هر جا که خدای تعالی گفتگو از دیده شدنش کرده در همان جا خصوصیات ذکر شده که از آن خصوصیات می‌فهمیم مراد از دیده شدن خدای تعالی، همین قسم از علمی است که خود ما هم آن را رؤیت و دیدن می‌نامیم. مثلاً در آیه:

أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ « (۱)

آیا کافی نیست که پروردگارت [با ظاهر کردن حقایق و دلایل] بر همه چیز گواه است [که تنها او آفریننده و بی‌نیاز است و غیر او مخلوق و از هر جهت نیازمند به اوست.] * آگاه باش! که آنان نسبت به دیدار [قیامت و محاسبه اعمال به وسیله] پروردگارشان در تردیدند. [و] آگاه باش! که یقیناً او به همه چیز [با قدرت و دانش بی‌نهایتش] احاطه دارد.

که یکی از آیات مثبتۀ رؤیت است، قبل از اثبات رؤیت، نخست اثبات کرده که خدا نزد هر چیزی حاضر و مشهود است و حضورش به چیزی و یا به جهتی معین و به مکانی مخصوص اختصاص نداشته، بلکه نزد هر چیزی شاهد و حاضر و بر هر چیزی محیط است، به طوری که اگر به فرض محال، کسی بتواند او را ببیند می‌تواند او را در وجدان خودش و در نفس خود و در ظاهر هر چیز و در باطن آن ببیند.

این است معنای دیدن خدا و لقای او، نه دیدن به چشم و ملاقات به جسم که جز با روبه رو شدن حسی و جسمانی و متعین بودن مکان و زمان دیدار کننده و دیده شونده صورت نمی‌بندد.

در هر صورت خداوند متعال در قرآن، رؤیتی را اثبات کرده که غیر از رؤیت

ص: ۱۴۷

بصری و حسی است، بلکه یک نوع درک و شعوری است که با آن، حقیقت و ذات هر چیزی درک می شود، بدون این که چشم و یا فکر در آن به کار رود؛ شعوری اثبات کرده که آدمی با آن شعور به وجود پروردگار خود پی برده و معتقد می شود، غیر آن اعتقادی که از راه فکر و استخدام دلیل به وجود پروردگار خود پیدا می کند، بلکه پروردگار خود را به وجدان و بدون هیچ ستر و پرده ای درک می کند و اگر نکند به خاطر این است که به خود مشغول شده و دستخوش گناہانی شده است که به ارتکاب آنها برخاسته. و این درک نکردن هم غفلت از یک امر موجود و مشهود است، نه این که علم به کلی از بین رفته باشد. در هیچ جای قرآن هم آیه ای که دلالت کند بر زوال علم، دیده نمی شود بلکه همه جا از این جهل، به غفلت تعبیر شده که معنایش اشتغال به علمی دیگر و در نتیجه از یاد بردن اوست، نه این که علم به وجود او به کلی از بین رفته باشد.

البته به طوری که از قرآن مجید استفاده می شود، این علم که از آن به رؤیت و لقا تعبیر شده تنها برای صالحان از بندگانش، آنهم در روز قیامت دست می دهد، همچنان که فرمود:

وَجُودٌ يُؤْمِنُ نَاصِرَةٌ * إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ ﴿١﴾

در آن روز چهره هایی شاداب است؛ * [با دیده دل] به پروردگارش نظر می کند.

آری، قیامت ظرف و مکان چنین تشریفی است، نه دنیا که آدمی در آن مشغول و پابند به پروریدن تن خویش و یکسره در پی تحصیل حوایج طبیعی خویشتن است.

دنیا محل سلوک و پیمودن راه لقای خدا و به دست آوردن علم ضروری به آیات اوست و تا به عالم دیگر منتقل نشود به ملاقات پروردگارش نایل نمی شود.

ص: ۱۴۸

بنابر آنچه گذشت موسی علیه السلام در جمله:

رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ « (۱)

پروردگارا! جمال با کمال ذات بی نهایت را [به قلب من] بنمای تا تو را [به رؤیت ویژه باطنی] بنگرم.

از پروردگار متعال درخواست کرده که او را علم ضروری به مقام پروردگارش ارزانی بدارد، چون خدای تعالی قبلاً به وی علم نظری (پی بردن از آیات و موجودات او به خود او) ارزانی داشته بود؛ از این هم بیشتر و بالاتر او را برای رسالت و تکلم که همان علم به خدا از طریق سمع است برگزیده بود؛ موسی می خواست از طریق رؤیت که همان کمال علم ضروری است نیز به او علم پیدا کند.

و قهراً وقتی مسأله رؤیت خدا به آن معنا که گفته شد در چند جای قرآن برای روز قیامت اثبات شد، نفی ابدی آن در جمله لن ترانی راجع به دنیا خواهد بود و معنایش این می شود: تا وقتی انسان در قید حیات دنیوی و به حکم اجبار سرگرم اداره جسم و تن خویش و برآوردن حوایج ضروری آن است هرگز به چنین تشریفی مشرف نمی شود، تا آن که به طور کلی و به تمام معنای کلمه، از بدنش و از توابع بدنش منقطع گردد، یعنی بمیرد؛ و توای موسی! هرگز توانایی دیدن من و علم ضروری مرا در دنیا نداری، مگر این که بمیری و به ملاقات من آیی؛ آن وقت است که آن علم ضروری را که درخواست می کنی نسبت به من خواهی یافت.

مؤید این که گفتیم در این جا، برگشت نفی رؤیت به نفی طاقت و قدرت بر آن است، جمله وَلَكِنْ أَنْظُرْ است که در آن نشان دادن خود را به موسی، تشبیه کرده به نشان دادن خودش را به کوه و فرموده: ظهور و تجلی من برای کوه عیناً مانند

ص: ۱۴۹

ظهوری است که من برای تو کنم؛ اگر کوه با آن عظمت و استحکامش، توانست به حال خود بماند تو نیز می توانی تجلی پروردگارت را تحمل کنی.

بنابراین جمله وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ، استدلال بر محال بودن تجلی نیست، به شهادت این که برای کوه تجلی کرد، بلکه غرض از آن نشان دادن و فهماندن این معناست که موسی قدرت و استطاعت تجلی را ندارد و اگر تجلی خدا واقع شود او در جای خود قرار نمی گیرد؛ و خواسته است به وی بفهماند اگر تجلی کنم وجودت به کلی از بین می رود، همان طوری که دیدی کوه از بین رفت. (۱) آری، دیده دیده داران، درعین ظهورت تاب دیدنت را ندارد که این جا جای دیدن با چشم سر نیست و گمان و خیال بیداران با همه قوت و قدرتی که دارد از بیان اوصاف عاجز است!

وصف هر چیزی در گرو تصوّر حقیقت و مفهوم واقعی آن چیز است، در صورت عدم تصوّر حقیقت شیئی، فقط می توان از طریق آثار و جلوات آن حقیقت، به آن حقیقت اشاره کرد.

مسئله بیان اوصاف و اسمای حقّ برای مهمانان عالم خاک، مسئله ای بس مشکل و حقیقتی بس پیچیده است. ما اگر بخواهیم جناب حقّ را وصف کنیم باید بگوییم: به وصفت بر می خیزم آن چنان که خود به وصف خود دست زدی. و تازه این وصف هم گویی همراه با گدایی از حقایقی است که از خود او گرفته شده و حقیقت ذاتی آن حقایق، بر ما معلوم نیست، باید به همان اوصافی که به آنها خودش را وصف کرده و صفش کنیم، تا از مرحله دنیا بگذریم و در آخرت به شرف تجلی آن مفاهیم در قلوبمان مشرف شویم. و تازه هر کس به همین اندازه هم با او آشنا شود سرمایه عظیمی کسب کرده و به حقایقی بس گران دست یافته و به کنار چشمه حقیقت رسیده و به اندازه تشنگی خویش از آن ماء عذب، سیراب شده است و اگر

ص: ۱۵۰

اینچنین نبود عقل‌ها به کار نمی‌افتاد و قفسه کتابخانه‌های جهان از قدیمی‌ترین دوران تا به امروز، از این همه کتاب حکمت و فلسفه و عرفان و الهیات پر نمی‌شد.

ما وقتی به وصف بسیار پر ارزش و وصف کنندگان مراجعه می‌کنیم و به معارف پر قیمتی که در هزاران کتاب عارفانه و عاشقانه ثبت است نظر می‌اندازیم و ما حاصل این همه تعریف و توصیف را با قرآن مجید می‌سنجیم و به این حقیقت و واقعیتی که حضرت سجاد علیه السلام اشاره فرموده، واقف می‌شویم.

«عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ»

گمان و خیال بسیار پر قدرت عالمان، حکیمان، عارفان، عاشقان، زنده دلان، بیداران و همانان که سینه پاکشان تجلی‌گاه محبت و دانش توست، از وصف عاجز است که موجود ضعیف و محدود و ناتوان و مسکین و فقیر و نیازمند چگونه از عهده وصف ذات بی نهایت در بی نهایت برآید!

آری، آن وصفی که جامع و مانع است همان است که از پیشگاه ربوبی خودت نسبت به خودت، رسیده است.

اگر کسی بخواهد او را بشناسد و در مقام توصیف و تعریف او برآید و به اندازه ظرفیت این دنیا نسبت به جناب او عارف گردد، باید به آیات قرآن حکیم و دعا‌های وارده از ائمه معصومین علیهم السلام مراجعه کند و سال‌ها با بال اندیشه و عشق در فضای ملکوتی آن حقایق به پرواز آید و تن و جان به مدار ریاضت‌ها ببرد و از تمام محرمات ظاهریه و باطنیه بپرهیزد و به حقایق اصولیه و فروعیه آراسته گردد، تا شاهد مقصود را آنهم در حد قدرت و ظرفیت خود در آغوش بگیرد!

خداشناسی از راه طبیعت

این نکته بسیار مهم را باید توجه کرد که عجز و اصفان از وصف حضرتش به هیچ

عنوان نمی تواند ملاک توقف ما از اندیشه و تفکر در حقایق توحیدیّه باشد، به این معنا که بگوییم: چون زبان پر قدرت واصفان از وصفش عاجز است ما را نمی رسد که در آن عرصه حاضر شویم؛ ما باید به تماشای آثار، برای توجه به وجود او بسنده کنیم؛ که این برنامه را خود حضرت او در قرآن مجید نپسندیده و به قول فیلسوف بزرگ شهید مطهری در مقدمه جلد پنجم «روش رئالیسم»:

«می گویند: قرآن راه شناخت خداوند را منحصراً مطالعه طبیعت با روش حسّی دانسته است. شکی نیست که قرآن به مطالعه حسّی طبیعت دعوت می کند و اصرار فراوانی هم روی این موضوع دارد، ولی آیا قرآن، مطالعه طبیعت را برای حلّ تمام مسائلی که خود طرح کرده است کافی می داند؟!»

در قرآن مسائلی از این قبیل مطرح شده است:

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ﴿١﴾

هیچ چیزی مانند او نیست.

وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ ﴿٢﴾

وصفات برتر و والا ویژه خداست.

لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ ﴿٣﴾

و نیکوترین نام ها [به لحاظ معانی] ویژه خداست.

الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ ﴿٤﴾

همان فرمانروای پاک، سالم از هر عیب و نقص، ایمنی بخش، چیره و مسلط، شکست ناپذیر، جبران کننده.

ص: ۱۵۲

۱- (۱) - شوری (۴۲) : ۱۱.

۲- (۲) - نحل (۱۶) : ۶۰. [۱]

۳- (۳) - اعراف (۷) : ۱۸۰. [۲]

۴- (۴) - حشر (۵۹) : ۲۳. [۳]

فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ « (۱)

پس به هر کجا رو کنید آن جا روی خداست.

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ « (۲)

و او با شماست هر جا که باشید.

اینها همه مسائلی است مربوط به آن سوی مرز؛ چگونه ما از راه طبیعت شناسی به معرفت این مسائل نایل می گردیم! طبیعت شناسی قطعاً و مسلماً ما را به علم و قدرت و حکمت آفریننده جهان آگاه می کند، اما در همین جهت نیز حدّ اکثر این است که ما را واقف می سازد به این که آفریننده جهان، به کارهایی که در طبیعت انجام می دهد آگاه است و بر آنها تواناست، ولی قرآن در این جهت نیز معرفتی بالاتر از ما می خواهد و آن این که: او بر همه چیز بلا استثنا آگاه است و بر همه چیز بلا استثنا تواناست. چگونه از راه مطالعه در مخلوقات که به هر حال محدودند، به علم نامتناهی و قدرت نامتناهی واقف می شویم؟

حقیقت این است که مطالعه طبیعت ما را تا مرز ماورای طبیعت رهبری می کند.

این راه، جاده ای است که تا مرز ماورای طبیعت کشیده شده است و در آن جا پایان می یابد و فقط نشانی مبهم از ماورای طبیعت می دهد.

یعنی حدّ اکثر، اثر مطالعه طبیعت این است که بر ما روشن می کند طبیعت مسخّر و مقهور قوّه یا قوّه های مدیر و مدبّر و شاعر است، اما این که خود آن قوّه از جایی آمده یا نه، آیا ازلی و ابدی است، آیا واحد است یا کثیر، بسیط است یا متجزّی، جامع همه صفات کمال است یا نه، علم و قدرتش متناهی است یا نامتناهی، آیا قدّوس و در حدّ اعلاّی تنزیه است و هرگونه نقص از او مسلوب است یا نه، آیا به هر طرف که برویم و به هر سو که بنگریم به طرف خدا رفته ایم و به سوی او

ص: ۱۵۳

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۱۵. [۱]

۲- (۲) - حدید (۵۷): ۴. [۲]

نگریسته ایم، آیا او اوّل همه و آخر همه است؟ و امثال اینها...

اینها و مانند اینها که در قرآن مطرح است، پرسش‌هایی است که پاسخ آنها را، مطالعه در طبیعت نمی‌دهد، پس یا باید بگوییم: بشر راهی به درک و معرفت این گونه مسائل ندارد و صرفاً باید در برابر اینها کورکورانه معتقد باشد و یا اگر راهی هست آن راه، غیر راه دقت و مطالعه در طبیعت است.

قرآن اینها را به عنوان یک سلسله درس‌ها القا کرده و از طرف دیگر به تدبّر و تفکر در آیات قرآنی امر کرده است و از طرفی هم مطالعه طبیعت برای حلّ این معماها کافی نیست، پس ناچار راهی دیگر برای فهم این سلسله مسائل هست که مورد تأیید قرآن است» (۱).

خدانشناسی از راه عقل و فلسفه

اشاره

آن راه که به طور قطع مورد تأیید قرآن است و حتی پیمودن آن راه را امر فرموده، راه عقل یا راه استدلال و فلسفه است که کامل تر از راه قلبی و علمی است و به عبارت دیگر: جامع تر از راه فطری و مطالعه در آثار طبیعت است.

مفهوم بیان حضرت سجاد علیه السلام این است که:

وصف کنندگان هر چند با تمام وجود برای شناخت حقایق ماورای مرز، هر سه راه قلبی و علمی و عقلی را بپیمایند و در این زمینه به رشد و کمال مطلوب برسند و به چشیدن لذت آن توحیدی که قرآن خواسته نایل آیند، باز چون دل و عقل و قلب آنان و آنچه کسب کرده اند محدود است، از وصف آن وجود مقدّس که ازلی و ابدی و دائمی و سرمدی و ظاهر و باطن و علیم و سمیع و خبیر و بصیر و... است عاجزند!!

آری، بسیاری از بزرگان دین و اندیشمندان ژرف بین و حقیقت جویان بی نظیر با

ص: ۱۵۴

الهام گیری از قرآن و پیامبر و ائمه علیهم السلام هر سه راه را در حدّ مطلوب طی کرده اند و به درک و فهم بسیاری از آیاتی که قبلاً ذکر شد موفق گشته اند و در زمینه توحید و به عبارت دیگر الهیات به معنای اخصّ، کتب گران بهایی از خود به یادگار گذاشته اند و بر اثر علم و معرفت پر ارزششان از خود چهره ابدی ساخته اند؛ اما در عین این همه، خودشان با کمال تواضع در نوشته های بسیار بلند فلسفی شان اقرار کرده اند که از وصف کامل و جامع آن حضرت عاجزند!

امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل «احتجاج» طبرسی می فرماید:

دَلِيلُهُ آيَاتُهُ، وَوُجُودُهُ اِثْبَاتُهُ، وَمَعْرِفَتُهُ تَوْحِيدُهُ، وَتَوْحِيدُهُ تَمْيِيزُهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَحُكْمُ التَّمْيِيزِ يَبْنُوْنُهُ صِفَةٍ لَّا يَبْنُوْنُهُ عَزْلَةً، اِنَّهُ رَبُّ خَالِقٍ، غَيْرٌ مَرْبُوبٍ مَخْلُوقٍ، كُلُّ مَا تُصَوِّرُ فَهُوَ بِخِلَافِهِ. (۱)

نشان دهنده او آیات اوست و هستی او اثبات اوست؛ و شناختن او همان یکی دانستن اوست؛ و یکی گرفتن او جدا کردن اوست از آفریده اش و لازمه این جدا کردن و تمیز دادن، جدایی در صفت است نه جدایی به معنی کناره گیری تا وجودش محدود شود؛ چون او خداوند و آفریدگار است نه آفریده شده، هر چه به تصوّر بیاید خدا غیر اوست.

شما وقتی به جمله آخر کلام بالا- دقت کنید، به عجز واصفان از توصیف او بیشتر واقف می گردید، در عین این که چنین شاهکارهایی در گفتارهای انبیا و ائمه علیهم السلام به خصوص امام علی علیه السلام فراوان است که از هیچ فیلسوف و حکیمی سابقه نداشته و پس از او هم احدی به چنین توصیفاتی نسبت به حقّ دست نخواهد نیافت، در عین حال وجود مقدّس حضرت ربّ، برتر از آن است که کلمات بلند و مفاهیم عالی آن چنان که هست بتواند او را نشان دهد. این همه دورنمایی است که چشم قلب از

ص: ۱۵۵

۱- (۱) - الاحتجاج: ۲۰۱/۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۵۳/۴، باب ۴، حدیث ۷. [۲]

پس زحمت مغز و رنج اندیشه هزارها حکیم و فیلسوف، با کمک گیری از کلمات پیشوایان معصوم و به خصوص آیات قرآن مجید، نظاره می کند!

برای آیات و علاماتی که دلالت بر وجود صانع می کند، همین قدر از اثر باقی می ماند که همراه مدلول خود به سوی وی متوجه شده و پس از طی این مسافت، همین که نزدیک ساحت کبریای وی برسند، در برابر عظمت نامتناهی حق گنگ شده و غرق دریای حیرت و بهت شوند.

خداشناسی در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

امام علی علیه السلام هفت روز پس از وفات رسول خدا و فراغت از جمع قرآن، خطبه عجبی را انشا فرمود که در قسمت اول آن اینچنین در باب توحید داد سخن داد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْجَزَ الْأَوْهَامَ أَنْ تَنَالَ إِلَّا- وَجُودَهُ، وَ حَجَبَ الْعُقُولَ عَنْ أَنْ تَحْخِيلَ ذَاتَهُ فِي امْتِنَاعِهَا مِنَ الشَّبَهِ وَالشَّكْلِ، بَيْلُ هُوَ الَّذِي لَمْ يَتَفَاوَتْ فِي ذَاتِهِ، وَلَمْ يَتَّبَعْضُ بِتَجْزِئِهِ الْعِدَدِ فِي كَمَالِهِ، فَارَقَ الْأَشْيَاءَ لَا- عَلَى اخْتِلَافِ الْأَمَاكِنِ، وَتَمَكَّنَ مِنْهَا لَا- عَلَى الْمُتَمَازَجِ، وَ عَلِمَهَا لَا بِأَدَاهِ لَا يَكُونُ الْعِلْمُ إِلَّا بِهَا، وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَعْلُومِهِ عِلْمٌ غَيْرُهُ. إِنْ قِيلَ: «كَانَ» فَعَلَى أَرْزَاقِ الْوُجُودِ، وَ إِنْ قِيلَ: «لَمْ يَزَلْ» فَعَلَى تَأْوِيلِ نَفْيِ الْعَدَمِ، فَسُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَنْ قَوْلِ مَنْ عَبَدَ سِوَاهُ، وَ اتَّخَذَ إِلَهًا غَيْرَهُ عُلُوقًا كَبِيرًا. (۱)

سپاس و حمد و ثنا، وجود مقدس «الله» را سزااست که اوهام را از این که جز وجود او را نایل شوند عاجز و زبون نموده و عقول را مانع گشته از این که ذات و حقیقت او را تصور کنند، از این جهت که از هر گونه شبه و شکلی ابا و امتناع دارد، بلکه اوست که هرگز در ذات خود تفاوت و اختلاف پیدا نکرده و

ص: ۱۵۶

۱- (۱) - التوحید، شیخ صدوق: ۷۳؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۳۲۰، حدیث ۸. [۱]

به واسطهٔ عروض تجزیهٔ عددی در کمالش پاره پاره نشده است. از اشیا جدایی گرفته نه به طور اختلاف مکانی و از اشیا متمکن شده و بر آنها تسلط یافته نه به طور آمیزش و آنها را دانسته نه به واسطهٔ ابزاری که بدون آن علم میسر نشود، میان او و معلوم او علمی جز خودش نیست.

اگر گفته شود: بود، مرجعش این است که وجودش ازلی و غیر مسبوق است؛ و اگر گفته شود هرگز زوال ندارد، منظور نفی عدم و نیستی از ذات او بوده. پس ساحت او منزّه و بسی بلند است از سخن آنان که غیر او را پرستیده و جز او خدای دیگری گرفته اند.

سراسر این جملات حکمت و فلسفهٔ الهی و برهان و استدلال می باشد. طی راه توحید با عقل و اندیشه است. فهم این جملات که نشانگر گوشه ای بسیار ناچیز از عظمت اوست کار قلب پاک و اندیشهٔ تابناک است و این جملات دریایی مّواج از علم و معرفت و خزانه ای پرگنج از دانش و بصیرت و چراغی در نهایت پرفروغی برای رسیدن به حقّ است، در جملهٔ اوّل و دوّم می گوید:

اندیشه ها از رسیدن به کُنه ذات، عاجز است، پس در این زمینه وصف نمی شود و عقول از تخیل ذات، محجوب است چون شبه و شکلی ندارد!!

حقیقت معرفت، علم و اولیت خداوند

در این جملات سه مسألهٔ فلسفی زیر توضیح داده می شود:

اوّل این که: معرفت حقّ سبحانه، به واسطهٔ تصوّر ذهنی نبوده و واقعیت خارجی او خود به خود و بی واسطه معلوم است، چرا که ذهن و وهم در آن پیشگاه مقدّس راه ندارد، و در آن بارگاه عظیم جز زبونی و سرشکستگی مایه و سرمایه ای برایش نیست!

دوم این که: علم وی به اشیا به نفس وجود اشیا است نه به صور ذهنیهٔ آنها و به

سوم این که: اولیت و تقدّم او بر اشیا، تقدّم زمانی نبوده و به معنای اطلاق و عدم محدودیت وجودی است.

پایهٔ مسألهٔ اول: روی صرافت و وحدانیت محضهٔ وجود حقّ گذاشته شده است؛ زیرا وجود صرف و خالص هیچ گونه تفاوت و اختلافی در ذات نخواهد داشت و چنین چیزی، دیگر مرتبهٔ ذهن و خارج و خاصیت این گونه و آن گونه نمی پذیرد، و در این صورت وجود علمی غیر از وجود عینی نبوده و در وی موجود و معروف، یک حقیقت خواهد بود.

و پایهٔ مسألهٔ دوم: روی لازم صرافت و اطلاق وجود گذاشته شده که احاطهٔ تامه به همهٔ اشیا بوده باشد؛ زیرا لازمهٔ فرض مطلق با محدود این است که مطلق نسبت به محدود احاطهٔ تامه داشته و در داخل و خارج ذات وی حاضر بوده باشد و در این صورت همه چیز پیش وی روشن بوده و مانع و حاجی نخواهد داشت و هر چیز به نفس وجودش معلوم وی خواهد بود نه با توسط ابزار ادراک و حصول صورت علمیّه.

و پایهٔ مسألهٔ سوم: نیز روی اطلاق و صرافت وجود گذاشته شده؛ زیرا هر مطلقى که با محدودی ملاحظه شود، از هر طرف و من جمله از جانب قبل، به محدود مفروض احاطه خواهد داشت.

ذُعَلْبِ یمانی به امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشت: آیا خدای خود را دیده ای؟ فرمود:

وای بر تو ای ذُعَلْبِ! نمی شد خدایی را که ندیده باشم عبادت کنم. پرسید:

چگونه او را دیدی؟ پاسخ داد: ای ذُعَلْبِ! او را با دیدهٔ حسی ندیده اند ولی

دل ها او را به حقایق ایمان دیدند. (۱) وای بر تو! خدای من از لطافت، لطیف ترین معنا را دارد و از این روی با معنای معهود لطف متّصف نمی گردد؛ و از عظمت و بزرگی، بزرگترین معنایش را دارد، لذا با مفهوم معهود عظیم و بزرگی متّصف نمی شود؛ از کبریا و بزرگی، بزرگترین مرتبه معنایش را دارد و از این جهت با کبر و بزرگی معهود، تعریف نمی گردد و از جلالت، جلیل ترین حقیقتش را دارد و دیگر با غلظت و سطبری متّصف نمی شود.

در عین این که برای شناخت او واجب است در راه فطرت و تماشای آثار و علوم عقلی و دقت در معارف بسیار بلند اسلامی گام برداشت و به طور قطع گام بردارنده به واقعیاتی بس عجیب در زمینه توحید می رسد، ولی باید دانست از منطقه عجز از وصف نمی توان بیرون رفت که این همه توصیف در عین این که در جای خود حقّ و حتم است باز توصیف موجود محدود و ضعیف و زبون، از وجود نامحدود و عزیز و رفیع و جلیل است!

عارف شبستری در کتاب گلشن راز چه نیکو سروده:

به نام آن که اول آن که آخر بنام آن که باطن آن که ظاهر

خداوند منزّه از همه عیب که عالم را پدید آورد از غیب

به هر وصفش که خوانی در شریعت همان و غیر از آنها کفر و بدعت

چه نتوان در صفاتش راه بسپرد چگونه پی به ذاتش می توان برد

چو در درک صفاتش و امانند چگونه درک ذاتش را توانند

چو بر درک صفاتش ره نیابند به درک کُنه ذاتش چون شتابند

ص: ۱۵۹

بسی گفتند و گویند از صفاتش ولی عاجز همه از کُنه ذاتش

نبی گفته صفاتش هم ندانند که در این راه جمله جاهلانند

کسی که ظن برد گردیده واصل یقین او را نباشد هیچ حاصل

کمال معرفت شد ما عَرَفْنَاكَ ز آن گفته رسولش ما عَبَدْنَاكَ

هزاران قرن اگر صد علم خوانند صفاتش را نفهمند و ندانند

(عارف شبستری)

خداشناسی در کلام امام موسی بن جعفر علیه السلام

در پایان شرح جمله «وَعَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِيَيْنَ» لازم است به حدیثی ناب و پرقیمت از کتاب «توحید» اشاره شود:

محمد بن ابی عمیر که از محدثان بزرگ و راویان بنام است می گوید:

بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم و عرضه داشتم: مرا توحید بیاموز، آن حضرت فرمود:

ای ابا احمد، در مسأله توحید از آنچه که ذات مقدّس خود او در قرآن مجید بیان فرموده، تجاوز مکن که باعث هلاکت خواهد شد. بدان که: حضرت او واحد و احد و صمد است، نژاد تا ارث بگذارد و زاده نشد تا شریکش شوند، مصاحب و فرزند و شریک نگرفت، زنده ای است که نمی میرد، قدرتمندی است که عاجز نمی شود، قاهری است که مغلوب نمی گردد، بردباری است که عجله نمی کند، دائمی است که پایان ندارد، برقراری است که فنا در او نمی آید، ثابتی است که زوال ندارد، بی نیازی است که نیازمند نمی گردد، عزیزی است که ذلّت ندارد، آگاهی است که برای او جهل نیست، عادل است که ظلم و جور ندارد، جوادی است که از بخل پاک است؛ اوست آن وجودی که عقول، قدرت درکش را ندارند و اوهم از رسیدن به حضرتش عاجزند و جوانب هستی از فهم ذاتش زبوندند، مکانی او را در خود جای نمی دهد، دیده ها او را نمی بیند ولی او تماشاگر دیده هاست که لطیف و آگاه است؛

چیزی مانند او نیست و او سمیع و بصیر است؛ در نجوای سه نفر او چهارمین آنهاست و در پنج نفر او ششمین، کنایه از این که همه جا حاضر است کمتر از اینها یا بیشتر فرقی نمی کند که همه هستی محضر اوست؛ او اولی است که ما قبل ندارد و آخری است که بعدی برای او نیست، قدیم است و غیر او مخلوق به دوران رسیده، از تمام اوصاف مخلوقات پاک و میراست. (۱) ما اگر او را به آنچه از خود او و انبیا و ائمه علیهم السلام در وصفش در دسترس است وصف کنیم باز وصفی ناتمام است که ما حتی با این همه معارف و دستوری که در شناختش داریم از وصفش عاجزیم؛ ما باید بگوییم: همانی که در قرآن فرموده ای و همانی که در دعاها و اصیل در وصفت آمده، ولی این همه گوشه ای بسیار ناچیز از اوصاف بی نهایت در بی نهایت توست و آنچه از آن معارف نصیب فهم ماست به اندازه فهم ماست نه در خورشان و قدر تو که ما با همه پیشرفتی که از ابتدای حیات تاکنون در دانش و بینش و فهم معارف و حقایق الهیه، آنهم با کمک تو داشته ایم، از بیان حقیقتی از حقایق ذات عاجزیم که هر آنچه تو داری ما نداریم و هر آنچه تو هستی ما نیستیم، آن قدر هست که بانگ جرسی می آید و ما از پی آن بانگ باید کمال عبودیت و بندگی و خضوع و خشوع در برابر آن ذات پاک نشان دهیم، تا همای سعادت به دام افتد و دیو شقاوت و بدبختی برای ابد از عرصه حیات ما رجم شود!

تا بدان طره (۲) طرار (۳) گرفتار شدیم داخل حلقه نشینان شب تار شدیم

تا پراکنده آن زلف پریشان گشتیم هم دل آزرده آن چشم دل آزار شدیم

سر بسر جمع شد اسباب پریشانی ما تا سراسیمه آن طره طرار شدیم

ص: ۱۶۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۹۶/۴، باب ۴، حدیث ۲۳؛ التوحید، شیخ صدوق: ۷۶، حدیث ۳۲. [۱]

۲- (۲) - طره: زلف، موی جمع کرده بر پیشانی.

۳- (۳) - طرار: جیب بر.

آن قدر خون دل از دیده به دامان کردیم که خجالت زده دیده خونبار شدیم

هیچ از آن کعبه مقصود نجستیم نشان هر چه در راه طلب قافله سالار شدیم

دو جهان سود ز بازار محبت بردیم به همین مایه که نادیده خریدار شدیم

سر تسلیم نهادیم به زانوی رضا که به تفسیر قضا فاعل مختار شدیم

دل بدان مهر فروزنده فروغی دادیم ما هم از پرتو آن مشرق انوار شدیم

(فروغی بسطامی)

ص: ۱۶۲

[«۳» اِبْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ اِبْتِدَاعًا وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلٰى مِشِيَّتِهِ]

موجودات را به قدرتش آفرید؛ آفریدنی خوش نما و مخلوقات را به اراده اش ساخت، ساختنی زیبا.

خلقت آفرینش

در قرآن مجید دو بار کلمه بدیع ذکر شده:

۱ - در سوره مبارکه بقره:

بَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿۱﴾

[بی سابقه ماده، مدت و نقشه] پدیدآورنده آسمان ها و زمین است. وهنگامی که فرمان به وجود آمدن چیزی را صادر کند فقط به آن می گوید: «باش». پس بی درنگ می باشد.

۲ - در سوره مبارکه انعام:

بَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اِنِّىْ يَكُوْنُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ ﴿۲﴾

ص: ۱۶۳

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۱۷. [۱]

۲- (۲) - انعام (۶): ۱۰۱. [۲]

[او] پدید آورنده آسمان ها و زمین است، چگونه او را فرزندی باشد؟! در صورتی که برای او همسری نبوده و همه چیز را او آفریده؛ و او به همه چیز داناست.

در تفاسیر قرآن و روایات و کتب مختلفه فلسفه و منابع لغت، در معنای بدیع آمده:

بَدِيعٌ به معنای پدید آوردن چیزی بدون سابقه و منهای ماده و نمونه و شکل قبلی است و معنایش از عدم و نیستی به وجود آوردن نیست که عدم مایه هستی نمی باشد، بلکه معنایش این است که: موجود قبلاً وجود نداشت، ذات مقدسی که مستجمع جمیع صفات کمالیه است با قدرت و مشیت و اراده اش آن را بدون ماده و نمونه قبلی لباس هستی پوشاند.

به عبارت دیگر: این نقش شگفت انگیز آفرینش همانند نقش نقاش که مسبوق به مواد و رنگ های گوناگون و قلم است نیست، بلکه دخیل در به وجود آمدن این همه نقش عجیب فقط و فقط اراده و مشیت نقاش هستی یعنی حضرت ربّ الأرباب و وجود مقدس ذات ذوالجلال است.

امام باقر علیه السلام در تفسیر دو آیه گذشته به نقل کتاب باارزش «کافی» و تفسیر «نور الثقلین» می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا بِعِلْمِهِ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ قَبْلَهُ، فَابْتَدَعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَكُنْ قَبْلَهُنَّ سَمَاوَاتٌ وَلَا أَرْضُونَ.
[\(۱\)](#)

حضرت حقّ تمام اشیای جهان را بدون سابقه نمونه و مثالی با دانش و علمش به وجود آورد، آری، تمام آسمان ها و زمین ها را پدید آورد در حالی که قبل

ص: ۱۶۴

۱- (۱) - نور الثقلین: ۱/۱۰۰؛ [۱] الکافی: ۱/۲۵۶، حدیث ۲. [۲]

از آنها چیزی نبود.

صدر المتألهین در کتاب با عظمت «أسفار» می گوید:

و لَيْسَ الْإِبْدَاعُ وَالْإِنشَاءُ تَرْكِيبًا وَلَا تَأْلِيفًا بَلْ تَأْسِيسًا وَإِخْرَاجًا مِنَ الْعَدَمِ إِلَى الْوُجُودِ. (۱)

ابداع و انشا، به وجود آوردن موجود از ترکیب و تألیف چند شیء نیست، بلکه به وجود آوردن موجود، بدون سابقه ماده و مثال و شیء است؛ و در حقیقت پدید آوردن موجود است در حالی که قبل از وجود، چیزی نبوده و به چیزی تکیه نداشته و ریشه در برنامه و مسأله ای برایش نبوده است.

ابداع و انشا و اختراع چیزی جز به وجود آمدن موجود با علم و قدرت حضرت حق نیست؛ و در حقیقت، اراده و مشیت و ابداع و اختراع و فعل و انشای همان موجود است که به وجود آمده. و به بیان دیگر: موجودات آفرینش تجلی اسمای و صفات او به صورت فعلند.

میر داماد که از شخصیت های کم نظیر فلسفی شیعه است می گوید:

«ابداع، عبارت از خروج از جوف عدم صریح به متن وجود و ثبات در عالم دهر است». و در جای دیگر می گوید: «ابداع عبارت از ایجاد شیء غیر مسبوق به مادّت و مدّت است». (۲) البتّه آنچه فعلاً مشاهده می شود، پدید آمدن اشیا با تکیه بر قاعده ترکیب و تألیف است؛ و در حقیقت نظام موجودات نظام علیّ و معلولی است و این مسأله هیچ منافاتی با ابداع و اختراع ندارد؛ زیرا تمام موجودات هستی وقتی به ماده اولیّه خودش برگردانده شود، آن ماده اول و ریشه اصلی موجود، بدون سابقه ماده و مثال و منهای ترکیب و تألیف به وجود آمده و وجودش فقط و فقط تکیه بر اراده و مشیت

ص: ۱۶۵

۱- (۱) - الاسفار الاربعه: ۲۲۱/۲. [۱]

۲- (۲) - فرهنگ علوم عقلی: ۵.

اسرار خلقت

اشاره

سر رشته و پدیده خلقت و شروع و ابتدای آفرینش و به فرموده حضرت سجاد علیه السلام: ابداع و اختراع جهان هستی، از اسراری است که هنوز کسی موفق به کشف آن نشده و به همین خاطر در این زمینه نظریات گوناگونی از جانب اهل تحقیق بازگو شده است.

آنچه که در این مرحله مسلم تمام متخصصان فن است و در آن جای هیچ گونه بحث و جدل نمی باشد این است که:

این جهان پهناور و این میدان پر از عجایب و اسرار دارای نقطه ابتداست و وقتی بود که از این ماجرا هیچ خبری نبود و جز حضرت حق چیزی وجود نداشت و او بود که اراده کرد موجودات را به قدرت و عنایت خود ظهور دهد و دست به خلقت و آفرینش موجودات بزند، در حالی که برای هیچ موجودی در ابتدای به وجود آمدن، نظیر و مثلی و ماده مسبوقی وجود نداشت، آنچه مسبوق به موجودات بود حق بود و بس. اما این که چگونه خلقت به وجود آمد سزی است که هیچ سزی از آن خبر ندارد.

مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ « (۱)

من ابلیس و نسلش را در آفرینش آسمان ها و [در پدید آوردن] زمین و در آفرینش خودشان شاهد و گواه نگرفتم [تا یاریم دهند] .

در کتاب «پیدایش و مرگ خورشید» آمده است:

«مسئله پیدایش ماده، اصولاً مسئله ای است که بیرون از قلمرو تحقیقات و

ص: ۱۶۶

تفکرات ثمر بخش است؛ بایستی ماده را مفروض و موجود پنداشت و از آن جا جریان آفرینش کاینات را تعقیب کرد!

آنچه در قرآن مجید و روایات بسیار متین و گفتار دانشمندان بزرگ آمده، این است که: مصالح جهان خلقت، مایه های اول آفرینش، عبارت بودند از ذرات دود و گاز، ولی دود و گاز چگونه پیدا شد؟ جوابش با الله است و احدی در این عالم از کیفیت پیدایش آن خبر ندارد.

خلقت آفرینش در قرآن

« تَمَّ اشْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ » (۱)

آنگاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود بود، پس به آن و به زمین گفت: خواه یا ناخواه بیاید. آن دو گفتند: فرمانبردار آمدیم.

خلقت آفرینش در روایات

امام علی علیه السلام در خطبه اول «نهج البلاغه» می فرماید:

فَرَفَعَهُ فِي هَوَاءٍ مُنْفَتِحٍ، وَجَوٍّ مُنْفَهَقٍ، فَسَوَّىٰ مِنْهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ. (۲)

آنگاه خداوند آن کف را در هوای گشاده و فضای فراغ بالا برد و آسمان های هفتگانه را از آن کف ساخت.

و در جای دیگر می فرماید:

ص: ۱۶۷

۱- (۱) - فصلت (۴۱) : ۱۱. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱. [۲]

وَنَادَاهَا بَعْدَ إِذْ هِيَ دُخَانٌ فَالْتَحَمَتْ عُرَى أَشْرَاجِهَا. (۱)

پس از آن که آسمانها به صورت دود بود و آن را برای شکل گرفتن ندا داد تا اجزایش زنجیروار به هم پیوست.

شارحان و مفسران «نهج البلاغه» گفته اند:

بدون تردید مقصود از آب، آن مایع محسوس که می بینیم نیست، بلکه یک ماده مایعی است که استعداد تحوّل به مواد آسمانی و زمینی را داشته است.

عَنْ حَبَّةِ الْعُرْنِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ يَخْلِفُ: وَالَّذِي خَلَقَ السَّمَاءَ مِنْ دُخَانٍ وَ مَاءٍ. (۲)

حَبَّةُ عُرْنِي می گوید:؛ شنیدم روزی علی علیه السلام بدینگونه قسم می خورد: به خدایی که آسمان را از گاز و آب آفرید!

عبدالله بن سلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید:

آسمان دنیا از چه چیز آفریده شده؟ فرمود: از موج مکفوف، عرضه داشت:

موج مکفوف چیست؟ فرمود: آبی است راکد و ایستاده بدون اضطراب که در ابتدا دود و دخان بوده است. عرض کرد: راست

گفتی ای محمد. (۳) در «تفسیر قمی» در ضمن خبر خلقت آسمان است که: «دود به فرمان خداوند منجمد شد». (۴)

ص: ۱۶۸

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۹۰. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۰۴/۵۵، باب ۸، حدیث ۳۵؛ [۲] کنز العمال: ۱۶۹/۶، حدیث ۱۵۲۳۵.

۳- (۳) - اسلام و هیئت: ۲۶۰؛ بحار الأنوار: ۲۴۶/۵۷، باب ۳۷؛ [۳] قال: خُلِقَتْ مِنْ مَوْجٍ مَكْفُوفٍ، قَالَ: وَمَا الْمَوْجُ الْمَكْفُوفُ قَالَ: يَا ابْنَ سَلَامٍ مَاءٌ قَائِمٌ لَا اضْطِرَابَ لَهُ وَكَانَتْ الْأَصْلُ دُخَانًا، قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّد.

۴- (۴) - تفسیر القمی: ۶۹/۲، ذیل آیه ۳۰ سوره انبیاء.

ماده جهان از گازهایی که در فضا انتشار دارد آغاز گشته و از تراکم این گازها سدیم «مه رقیق» پدید آمده است.

نظریه دکتر گاموف در خلقت

دکتر گاموف استاد طبیعی دانشگاه واشنگتن می نویسد:

«جهان در ابتدای پیدایش مملو از گازهایی بوده که در هوا پراکنده بوده است. این گازها از نظر تراکم و درجه حرارت به حدی است که تصور آن برای ما امکان پذیر نیست». (۱) عالم وجود انباشته از گازهای هلیوم، هیدروژن، ازت، اکسیژن، آرگون، گاز کربنیک، نئون، کریپتون، کزنون است که همگی در راه خدمت آماده می باشند (۲) و تخلفی از اراده صاحب خلقت ندارند.

دلایل نجومی به وضوح بر این دلالت می کنند که ستارگان بی حساب آسمان و همچنین خورشید ما که در میان آنها جای دارد نمی توانند همیشگی بوده باشند، بلکه احتمال دارد متجاوز از دو میلیارد سال پیش از گازهای سوزانی به وجود آمده باشند که تمام عالم را قبلاً فرا گرفته بوده است. (۳) ستارگان در مراحل نخستین پیدایش و تکامل خود، کرات گازی رقیق و نسبتاً سردی هستند که در نتیجه انقباض ثقلی رفته رفته گرم تر می شوند.

در سپیده دم پیدایش جهان بایستی جرم ستارگان چنان رقیق بوده باشد که تمام

ص: ۱۶۹

۱- (۱) - قرآن و طبیعت: ۲۱ به نقل از کتاب النجوم فی مسالکها.

۲- (۲) - نور دانش: ۳۷.

۳- (۳) - سرگذشت زمین: ۲.

فضایی راکه در برابر آنها وجود داشته پر کند و به این ترتیب گاز بهم پیوسته خاصی را بسازد. (۱) امیر المؤمنین علیه السلام در پانزده قرن قبل در خطبه اول «نهج البلاغه» مسئله حرکت دخان و گاز را تا تبدیل به هفت آسمان شدن، برابر آخرین تحقیقات علمی و تجربی امروز چنین بیان می کند:

سپس خداوند سبحان با انشای جدیدی جویهای تیره و تار را که چهره اش بهم کشیده می نمود به تدریج و اندک اندک از هم گشود و باز کرد تا چهره اش باز شد. (۲) ژرژ گاموف در کتاب پر ارزش «یک، دو، سه، بی نهایت» می نویسد:

«وایتس زیکر توانست نشان بدهد که: ذرات غبار رقیقی که در آغاز در تمام فضایی که امروز در اشغال سیارات است پراکنده بوده است، در حدود مدتی نزدیک به یک صد میلیون سال با هم جمع شده و سیارات معدودی را که ما می شناسیم به وجود آورده اند». (۳) ژرژ گاموف در آخرین فصل کتاب «پیدایش و مرگ خورشید» می گوید:

داستان تکامل جهان از فضایی آغاز می شود که به صورت یکنواخت از ماده ای که اندازه گرما و چگالی آن باور نکردنی است پر شده و در این ماده عمل تبدل هسته های عناصر با یکدیگر به همان آسانی صورت می گیرد که تخم مرغ در آب جوش می پزد. در این آشپزخانه ما قبل تاریخی جهان، اندازه عناصر مختلف و نسبت آنها به یکدیگر مقدر گردیده و از همان جاست که فراوانی آهن و اکسیژن و کمیابی زر و سیم تعیین شده است.

ص: ۱۷۰

۱- (۱) - پیدایش و مرگ خورشید: ۱۸۸.

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱.

۳- (۳) - یک، دو، سه، بی نهایت: ۳۲۳.

در تحت تأثیر فشار شگرف این گاز فشرده داغ، جهان به گسترش آغاز کرده و در طول این مدت انبساط جهان، چگالی و درجه حرارت ماده به کندی در حال تنزل بوده است.

در مرحله معینی از این گسترش، گاز پیوسته بریدگی پیدا کرد و به صورت پاره ابرهای منظم، مجزای از یکدیگر، به بزرگی های مختلف درآمد و رفته رفته شکل این پاره ها به صورت منظم گردی که همان شکل ستارگان است متبدل گردید. (۱)

نظریه سیورک در خلقت

سیورک در کتاب «عناصر جهان» می گوید:

«منظومه شمسی ما از تراکم گازهایی با حرکت گردبادی ایجاد شده است و چرخش سیارات و خود خورشید بازمانده همان حرکت چرخشی است.» (۲) بر اساس منابع اسلامی و مدارک علمی که بر پایه تحقیقات تجربی است به این نکته واقف شدید که ماده اصلی جهان توده ای از گاز یا به عبارت دیگر غبار، یا به اصطلاح قرآن مجید دخان بوده که خود این ماده اصلی طبق آیات قرآن و جمله زیبای دعای اول صحیفه:

«إِبتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ إبتداعاً، و اخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيَّتِهِ اخْتراعاً»

و نظریات متقن علمی که توسط دانشمندان با انصاف و روشندل اظهار شده تکیه بر اراده و مشیت ناظم و حکیم و قادری دارد که احاطه علمی و قیومی اش بر باطن و ظاهر هستی حاکم است و لفظ زیبای «الله» معرف ذات اوست که مستجمع جمیع صفات کمال است.

ص: ۱۷۱

۱- (۱) - پیدایش و مرگ خورشید: ۲۲۴.

۲- (۲) - عناصر جهان: ۱۷۸.

صاحبان عقل و درایت و خردمندان با وجدان و آنان که هستی و ریاضیات عالی و فیزیک و هیئت را به دقت مطالعه کرده اند، در برابر حضرت او خاضعند و به وجود مقدس او عالمانه و آگاهانه اقرار دارند؛ زیرا آنان هنگامی که می بینند تمام اجزای عالم به وسیله قوانین محکم ریاضی به یکدیگر مربوطند و ریاضیات کلید فهم ظواهر طبیعت است، پی می برند که ناگزیر، اجزای عالم هستی را خردمندی به یکدیگر پیوسته و این خردمند «الله» است، او هستی بخش و ترتیب دهنده اجزای عالم هستی است که:

«إِبْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخُلُقَ ابْتِدَاعًا، وَ اخْتَرَهُمْ عَلَى مَشِيئِهِ اخْتِرَاعًا»

نظریه آینشتاین در خلقت

آینشتاین می گفت:

«اگر به نظام درونی که عالم ما را اداره می کند اعتقاد قطعی نبود، برای علم پایه و اساسی وجود نداشت. این اعتقاد و جزم و یقین است که ما رابه کشفیات علمی نایل می کند و همواره چنین خواهد بود.»

و باز می گفت: «بدون تردید هر بحث علمی دقیقی بر اساس عقیده ای شبیه به عقیده دینی است، آن عقیده این است که عالم براساس عقل آفریده شده و ممکن است آن را فهمید.»

و در جملات زیباتری می گفت:

«زیباترین و عمیق ترین احساسی که ممکن است به ما دست دهد حس عرفانی است. اوست که تخم علوم واقعی را در دل ها می افشانند. کسی که از این حس بی خبر است، کسی که دیگر نمی تواند دستخوش حیرت شود، یا به حالت بهت زدگی درآید گویی مرده است. باید دانست که چیزی وجود دارد که ممکن نیست ما به کنه آن پی ببریم و به صورت بالاترین کمال ها و خیره کننده ترین جمال ها تجلی می کند،

حال آن که استعدادها و حواس محدود ما جز به درک مقدماتی ترین و ساده ترین صور این کمال و جمال قادر نیستند، این دانش و این حس را باید در ایمان واقعی جستجو کرد.» (۱) در جملات پر مغز آئیشتاین سه مسئله اساسی به چشم می خورد:

۱ - عالم و این جهان هستی بر اساس عقل آفریده شده است.

۲ - انسان با همه توان قلبی و عقلی در برابر حضرت او و عظمت و مقامش مبهور و حیرت زده است.

۳ - کنه ذات وجود مقدس او برای کسی قابل درک نیست.

گویی آئیشتاین که از طریق فیزیک و ریاضی و قدرت تفکر به این سه مسئله رسیده به طور دقیق آثار اسلامی را مطالعه کرده بود؛ زیرا ما این سه واقعیت را به وضوح در قرآن مجید و روایات و دعاها می بینیم:

قرآن در نزدیک به هزار آیه عقل را دعوت به دقت در جریان شگفت انگیز هستی می کند، تا به این حقیقت برسد که نظام آفرینش بر پایه اراده و مشیت و حکومت عقل مطلق و حکمت و علم بی نهایت است.

در ابتدای قطعه دوم زیارت امین الله که حاوی بهترین و پرمعناترین مضامین است آمده:

اللَّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُحِبِّينَ إِلَيْكَ وَالْهَيْهَةَ. (۲)

خدایا دل‌های آنان که در برابر عظمت و جلال تو خاضعند نسبت به وجودت غرق شگفتی است!

در آثار اسلامی و روایات معتبره آمده:

ص: ۱۷۳

۱- (۱) - راه تکامل: ۱۱۸/۲.

۲- (۲) - مفاتیح الجنان: زیارت امین الله.

در ذات و کنه حضرت او اندیشه نکنید که جز حیرت و سرگردانی و تعجب و بهت، چیزی عاید شما نمی‌گردد، آن وجود پاک را باید از طریق اندیشه در اسما و صفات و آثارش شناخت که در این شناخت سود کامل دنیایی و آخرتی نصیب انسان می‌شود. (۱)

نظریهٔ جان آلدِر در خلقت

جان آلدِر که از دانشمندان بزرگ قرن بیستم است در کتاب پر ارزش «ایمان به خدا در قرن بیستم» می‌گوید:

«نه تنها حقیقت خلقت، بلکه جزئیات خلقت نیز، اگر آنها را دقیقاً مورد مطالعه قرار دهیم، ما را به اعتقاد به وجود خدا رهبری می‌نماید.

مثلاً وجود حیات در کرهٔ زمین را به نظر آورید، این حیات از کجا آمده و چگونه شروع شده است؟

تحقیقات و مطالعات عدهٔ بی‌شماری از علمای زمین‌شناس، این حقیقت را ثابت و مسلم نموده است که مدّت‌های متمادی و بسیار طولانی، در زمین آثاری از حیات و زندگی نبود، همیشه پست‌ترین طبقات زمین را فاقد قوهٔ حیات یافته‌اند، تنها در جوف طبقاتی که نسبتاً در قرون و ازمنه نزدیک تشکیل یافته، مستحدثاتی یافت می‌شود که وجود قوهٔ حیات را در سطح زمین نشان می‌دهد. علاوه بر این طبقات سطح الأرضی قدیمی همه آتش‌فشان بوده و از موادّ آتش‌فشانی تشکیل یافته و نشان می‌دهد که در زمان تشکیل آنها، دنیا به قدری حرارت داشته که تمام صخره‌ها مایع و جاری بوده‌اند. در مقابل آن میزان حرارتی که صخره‌ها را مبدّل به مایع می‌نماید، هیچ‌گونه قوهٔ حیاتی قابل بقا نیست. پس از آنهم که زمین رو به برودت و سردی گذاشت، میلیون‌ها سال سپری شد تا موجودات و حیات بر سطح

ص: ۱۷۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۵۹/۳، باب ۹، حدیث ۴؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۴۱۷، حدیث ۳.

آن پدید آمد، ولی این موجودات ذی حیات از کجا آمدند؟!

برای جواب سؤال مذکور سه فرضیه برای ما قابل تصور است:

فرضیه اول این است که: حیات از اصل زمین پدید گردید و منشأ آن خاک است.

فرضیه دوم باید بگوییم: حیات خود به خود و بدون هیچ گونه عامل خارجی به وجود آمده.

سومین فرضیه بر روی این عقیده استوار است که: حیات نتیجه و مولود منشأ جاویدان و سرمدی حیات یا خدا می باشد.

فرضیه اول کاملاً منافی و مخالف کلیه مقیاس ها و اصول طبیعت است. هر سلسله از سلاسل عالم خلقت و آفرینش می تواند سلسله دیگری مشابه خود یا مادون خود به وجود آورد، نجاری میز می سازد، یا مردی طفلی به وجود می آورد و یا پرنده ای آشیانه ای می سازد، ولی هیچ امکان ندارد که میزی مرد نجاری را بسازد، یا طفلی مردی را به وجود آورد و یا آشیانه ای پرنده ای را ایجاد نماید. با این وصف مشاهده می شود در عین این که ایجاد یک حیات به وسیله یک قوه مافوق، موافق و مطابق اصول و قوانین طبیعت می باشد، ایجاد یک سلسله عالی تر و والاتر در عالم خلقت به وسیله مواد فاقد قوه فعل و انفعال، از قبیل خاک و سنگ نیز کاملاً مخالف عقل و تجربه است. علاوه بر این، مشخصات اشیای فاقد قوه فعل و انفعال در طی قرن ها مورد دقیق ترین مطالعات واقع گردیده و نتایج آن ثبت و ضبط شده و مدلل گردیده است که هیچ کدام از آنها واجد استعداد ایجاد حیات نمی باشد.

این موضوع ما را به سوی فرضیه دوم می کشاند که می گوید: حیات خود به خود وجود یافت.

در جواب این فرضیه باید گفت: علی رغم مجاهدات و مساعی بی شمار در اثبات این فرضیه، به بهترین علمای دنیا ثابت شده است که ایجاد حیات به خودی خود و در تحت بهترین وسایل فنی دارالتجزیه ها از دایره امکان خارج می باشد.

حیات در هر جا و همیشه به وسیله حیات پدید می گردد و هیچ گاه به وسیله دیگری به وجود نمی آید. تا آن جا که علم می تواند بطلان یک عقیده باطلی را اثبات نماید، بر روی این فرضیه نیز که می گوید حیات خود به خود پدید آمده خط بطلان کشیده است.

در این صورت، حیاتی که در این کره یافت می شود و در همه جا به چشم می خورد از کجا پدید آمده و مبدأ و منشأ آنچه می باشد؟ قبلاً مشاهده نمودیم که حیات همیشه وجود نداشته است و نیز ثابت نمودیم که ایجاد آن به خودی خود و یا به وسیله مواد بی جان و غیر ذی روح، خارج از دایره امکان بوده است؛ بنابراین تنها یک جواب معقول و منطقی در جلو ماست و آن مبنی بر این است که حیات از یک منشأ حیات عالی تر و والاتر و غیر مرئی که تمام اطراف ما را احاطه نموده پدیدار گردیده است؛ این منشأ و مبدأ حیات را خدا می دانیم.

وقتی مشاهده می کنیم که حیات غیر مرئی می باشد، در آن صورت غیر مرئی بودن این منشأ حیات نیز اشکال مخصوصی نتواند داشت.

ما اجسام زنده را توانیم دید، ولی نمی توانیم حیات در وجود آنها را ببینیم؛ هنگامی که شخصی می میرد، هیچ نمی بینیم که چیزی از وجود وی خارج گردد، بدن وی در ظاهر پنج دقیقه بعد از مرگ عین همان است که پنج دقیقه قبل از مرگ بود، ولی ما می دانیم که حیات به طور کامل او را ترک کرده است؛ لذا این عقیده کاملاً قابل قبول و منطقی است که بگوییم همان گونه که خود حیات غیر مرئی است همان طور نیز منشأ و منبع آن غیر مرئی است. ^(۱) من نیاز بیشتری به توضیح این مسئله نمی بینم، این قدر هست که منابع اسلامی به خصوص قرآن مجید و منابع علمی و تحقیقی و تجربی می گویند:

مادّة اولیة آفرینش توده ای عظیم از گاز بود و این گاز بر اثر فعل و انفعالاتی که

ص: ۱۷۶

میلیون ها سال در آن به وجود آمده، تبدیل به این مجموعه شگفت انگیز شده که آن را جهان می نامند؛ و منشأ این همه عجایب بهت انگیز و عناصر پر از اسرار و این نظام متقن و با حساب با توجه به هزاران استدلال منطقی و حکمت استوار، وجود مقدس الله و ذات اقدس حق است که انبیای گرامی و ائمه طاهرین علیهم السلام و اولیای عظام و عرفای شامخ و کتب آسمانی و به خصوص قرآن مجید آن چنان که شایسته است او را معرفی کرده و دستوره‌های حضرتش را که ضامن خیر دنیا و آخرت انسان است تبلیغ کرده و از آدمی خواسته اند در تمام زمینه های زندگی، بنده آن حضرت باشد.

وحشی بافقی، در وصف آن جناب گوید:

آن که به ما قوت گفتار داد گنج گهر داد و چه بسیار داد

کرد به ما لطف ز لطف عمیم نادره گنجی و چه گنج عظیم

آن که از این گنج نشد بهره مند قیمت این گنج چه داند که چند

دخل جهان گشته مهیا از این بلکه دو عالم شده پیدا از این

بود جهان بر سر کوی عدم بی خبر از وضع جهان قدم

بیند و گوید نه به چشم و زبان زو شده موجود همین و هم آن

(وحشی بافقی)

گوشه ای از جهان با عظمت خلقت

«بشر روی سومین سیاره یک ستاره صغیر، واقع در کهکشانی به نام کهکشان داخلی زندگی می کند، مع ذلک آن چنان هوشمند است که می خواهد عظمت خیره کننده تمام جهان را درک کند. نمودارهای زیر نشان می دهد که او تا چه اندازه در این کوشش خود موفقیت حاصل کرده است.

مسافتی که در این جا داده می شود بر حسب سال نوری است، یعنی برای

احتساب آن باید در نظر بگیریم که نور در هر ثانیه $186/000$ میل معادل $300/000$ کیلومتر می پیماید، با این حساب یک سال نوری بالغ بر شش تریلیون میل است.

مسافات این جهان های تو در تو از یکدیگر آن قدر زیاد است که هر طبقه فضایی به نوبه خود فقط لگه خالی در میان طبقه دیگر فضا محسوب می شود. مثلاً منظومه شمسی که فضای نخست نامیده می شود در داخل فضای ۲ تنها یک خال تلقی می شود و همین طور فضای ۲ در قبال فضای ۳ تا آخر.

فضای ۱ منظومه شمسی: خورشید هشت دقیقه نوری یا ۹۳ میلیون میل از زمین دور است و عرض آن فقط یک هزارم سال نوری است.

فضای ۲ نزدیک ترین ستاره: این ستاره را که آلفاستوری نامگذاری کرده اند $4/3$ سال نوری از زمین فاصله دارد، یعنی هرگاه یک سفینه فضایی با سرعت یک میلیون میل در ساعت از زمین حرکت کند تقریباً سه هزار سال طول می کشد تا به این ستاره خیلی نزدیک برسد.

فضای ۳ کهکشان داخلی: کهکشانی که زمین در داخل آن قرار دارد شبیه یک ظرف پر از ستاره و گاز و غبار است که $100/000$ سال نوری فاصله دارد، ما بین ۱۰۰ میلیون ستاره اش، خورشید زمین و ستاره آلفاستوری فقط یک نقطه نور در لبه خارجی این کهکشان مارپیچی به حساب می آید.

فضای ۴ نزدیکترین کهکشان: این کهکشان را (آندرومدا) نام گذاشته اند و $2/2$ میلیون سال نوری از کهکشان داخلی دور است، مع ذلک منجمان آن را آن قدر نزدیک می دانند که به آن کهکشان خواهر نسبت داده و قسمتی از گروه کهکشان های داخلی تلقی می کنند.

(آندرومدا) نیز به شکل مارپیچ است که در کناره های آن ستاره های جوان سکونت اختیار کرده و درون غلیظش را ستارگان قدیمی سوخته شده اشغال کرده اند.

فضای ۵ دورترین کهکشان‌ها: (کازارها) از تازه‌ترین اکتشافات علوم نجوم هستند، نزدیک‌ترین آنها با علامت ۲۷۳ - C ۳ در فاصله ۲ میلیون سال نوری واقع است.

دورترین آنها که با علامت ۱۴۷ - C ۳ شناخته شده شش بلیون سال نوری فاصله دارد.

تا این جا منجمان معتقدند که تازه تا نیمه راه کناره قابل رؤیت جهان با عظمت، پیش رفته اند و هنوز فضاها نامکشوف دیگری را باید بیابند. (۱) کهکشانی که منظومه شمسی و کرات اطراف آن جزء کوچکی از آن به شمار می رود محیطش ۹۵۰ کاترلیون متر است، در این کهکشان که ما به آن تعلّق داریم چندین نوع ستاره وجود دارد که بعضی از آنها به نام خورشیدهای آبی رنگ نورشان ۵۰/۰۰۰ بار شدیدتر و قوی تر از خورشید ما است. این کهکشان، پر از ستاره و پر از گاز و غبار است.

کهکشان‌ها و منظومه‌ها و صورت‌های فلکی نیز مثل زمین و مریخ و زهره که به دور خورشید می چرخند دور خود و دور کهکشان‌های بزرگتری نیز می چرخند.

برخی از این کهکشان‌ها با سرعت ۲۰۰ کیلومتر در ثانیه دور خود یا دور فضای نامتناهی گردش می کنند.

تعداد کهکشان‌هایی که تاکنون شماره کرده اند از یک میلیارد تجاوز می کند. هر یک از این کهکشان‌ها ستارگانی دارند که از لحاظ عظمت هزاران برابر خورشید ما است، فقط کهکشانی که کره زمین در آن قرار دارد یکصد هزار میلیون ستاره دارد.

در هر صورت پس از دوران‌های مختلف و فعل و انفعالات شگفت‌انگیز، نظام متقن آفرینش بدین صورت که هست به وجود آمد و در یک گوشه آن سیاره‌ای به نام زمین در سایه اراده و مشیت حق برای حیات موجودات آماده گشت.

ص: ۱۷۹

البته بیان و توضیح آماده شدن آب دریاها، به استعداد رسیدن خاک، تکون معادن، آراسته شدن زمین جهت زندگی و... مسائلی است که هر یک در خور کتاب جداگانه است و خوشبختانه در این زمینه ها کتابهای تحقیقی فراوانی نوشته شده که موضوعات هر کدام نمایش و نمودی از قدرت و اراده و مشیت حضرت حق و حکمت و علم آن جناب است.

زمین پس از جدا شدن از خورشید طی قرون متمادی به سردی گرایید و در سطح آن قشری به وجود آمد که ابتدا نازک و به تدریج ضخیم شد، از آن پس نخستین پوسته آن تشکیل یافت و این قشر حایل بین مواد مذاب درون زمین و اتمسفر و گاز موجود در جو شد.

زمین پس از سرد شدن منقبض گردید. چون هسته مرکزی زمین به حالت میعان بود و مایع به علت کاسته شدن درجه حرارت زودتر از جامد منقبض می شود، به این سبب هسته مرکزی آن از حجم پوسته یا قشر جامدش کوچکتر است و در سطح زمین چین هایی شبیه به چروک هایی که در سطح میوه های پلاستیده ظاهر می شود به وجود آمد.

بالای آن چین ها، نخستین برآمدگی های قشر خاکی یعنی خشکی ها و قاره ها پدیدار گردید، گازها و بخارهایی که در جو زمین موجود بود چون حرارت آنها کاهش یافت سرد گشته و در هم متراکم و به حالت میعان درآمدند و به باران مبدل و به روی زمین نازل و در فرورفتگی های قشر و پوسته زمین جمع شدند، در نتیجه اقیانوس ها و دریاها به وجد آمدند.

مقایسه ای که نسبت به بلندی برآمدگی های قشر زمین یعنی کوه ها با گودی دریاها به عمل آمده، معلوم گردیده عمق دریاها زیادتیر از ارتفاع کوه های زمین است. بلندی مرتفع ترین کوه ها ۸۸۸۴ متر و گودترین دریاها ۱۱۵۲۱ متر است.

به اراده آفریدگار توانا و مشیت مطلقه و دور اندیش جهان آفرینش، بر سطح

برونی زمین قشری از خاک برای پرورش گیاهان و تهیه مواد خوراکی انسان و حیوانات و در درون آن سنگ ها و معادن فلزات جهت تمهید زندگی بنی آدم خلق شد و برای استفاده از این همه مواهب، عقل و درایت و اندیشه و فکر به او مرحمت فرمود.

برای زمین، هوا و خورشید و ماه و شب و روز و چهار فصل و گردش وضعی و انتقالی و انواع معادن و گیاهان و چشمه و جوی و رود و رودخانه و دشت و صحرا و باغ و بستان و گلستان و هزارستان و هر چه برای پدید آمدن حیات لازم بود قرار داد و انسان را بر سر این سفره کامل و جامع نشانید و جهت تربیت و رشد و کمال و خیر دنیا و آخرتش انبیا و ائمه و قرآن فرستاد و وی را امر فرمود تا برخوردش را با انواع نعمت ها هماهنگ با قواعد الهی قرار دهد، تا صلاح و سداد و حکمت و عدالت بر زمین حکمفرما شود و خیمه حیات از فساد و افساد پاک بماند.

اسرار حیات از زبان کرسی مورین

اشاره

با جمع شدن اسباب و علل، جهت پدید آمدن حیات بر صفحه خاک، مشیت عاشقانه اش به ظهور این واقعیت اسرار آمیز که تا ابد برای احدی روشن نخواهد شد تعلق گرفت و حیات که پرتوی از امر حضرت او و شعاعی از هستی اوست ماهیات امکانیه را گرفت و جنب و جوش موجودات زنده از هر طبقه و نوعی در روی زمین آغاز شد.

کرسی مورین که از دانشمندان بنام مغرب زمین است و قسمت های عمده کتاب پر ارزشش: «راز آفرینش انسان» با معارف الهیه مطابقت دارد، محصول تحقیقات بزرگترین دانشمندان جهان علم را همراه با نظریات خودش در باب حیات بدین صورت در کتابش آورده:

حیات جاودانی است، ازمنه و اعصار بی حساب و عصور طبقات الأرضی

سپری شده اند و حیات همچنان باقی است. (۱) قاره ها از زیر آب درآمده و در آب فرو رفته اند و آثار حیات پا برجا مانده است.

حیات، اعماق دریاها و سطح امواج و شن های ساحلی اقیانوس ها را با جود خود فرا گرفته است. (۲) هر دفعه که دوره های یخ سپری شده و قسمتی از سطح زمین را آزاد کرده است، حیات بالفور جای آن را تصرّف نموده است.

هر وقت دوره یخبندان فرا رسیده و منطقه قطبی پیش آمده است باز حیات در برابر پیشرفت آن مقاومت به خرج داده و همچنان برجای مانده است.

کوهها از سطح پرچین و چروک زمین بیرون جسته، سطح کره را زلزله های هولناک درهم ریخته، قله شامخه جبال در طی میلیون ها سال به تدریج شسته شده و طبقه به طبقه از بین رفته است، قاره ها را آب شسته و به درون دریاها فرو برده و رسوبات سرزمین های عتیق همچو کفنی سپید کف اقیانوس ها را پوشیده است، با این حال حیات همچنان جاودانی و سرمد باقی مانده است.

حیات، ذرات خاک را به مصرف می رساند و بنا به ناموس طبیعت هر روز شگفتی های تازه ایجاد می کند، اما هر ذره را که به کار برده است در مسیر خود باقی می گذارد و می گذرد.

صخره های سپید «دوور» که از طبقات گچ و آهک و سنگ چخماق تشکیل شده است تاریخ گویایی از داستان زندگانی حیوانات دریایی و نباتات بحری و موجودات زنده ذره بینی قرون و اعصار متمادیه هستند. جنگل های سر سبز، ذغال

ص: ۱۸۲

۱- (۱) - برگرفته از آیه «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»؛ «و تنها ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی می ماند.» الرحمن (۵۵): ۲۷. [۱]

۲- (۲) - برگرفته از آیه «أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ»؛ «آگاه باش! که یقیناً او به همه چیز [با قدرت و دانش بی نهایتش] احاطه دارد.» فصلت (۴۱): ۵۴. [۲]

سنگ و نفت و گاز، یادگار و باقی مانده دوره فعالیت های ادوار گذشته زمین اند که حیات به وسیله آن نیروی آفتاب را اقتباس کرده و برای مصرف امروزی نوع بشر باقی گذاشته است!

همین میراث های گران بهاست که از حیث قیمت و ارزش ما فوق همه جواهرات عالم محسوب می شود و بشر را به درجات ما فوق حیوانی ارتقا داده است.

از کوره گداخته قشر زمین که در اوایل تکوین همه مواد در آن ذوب می شد و به صورت نیم سوز و خاکستر در می آمد، حیات نیروی آفتاب را به کار انداخته، ذرات مرکب آب را تجزیه کرد و کربن را در اسید کربنیک از اکسیژن جدا نمود و از مجموع آنها نیروی سوخت را در سراسر سطح زمین ذخیره نمود؛ همین سوخت است که اساس اولیه و آلات و ادوات تمدن بشر بوده و این همه شگفتی ها در جهان پدید نیامده است، مگر بر اثر آن که حیات قوای منتشر از خورشید را جذب و نگهداری کرده است. (۱) حیات، بر اوضاع و احوال متغیر آب و زمین و هوا غلبه کرده و در هر گوشه دنیا، نبات یا حیوان ظاهر کرده است.

حیات در اشکال عدیده و مختلف خود از موجودات تک سلولی تا ماهی ها و حشرات و پستانداران و مرغان هوا و از میکرب ها و انگل ها و حیوانات ذره بینی تا نباتات و جانوران و ماموت ها و انسان، در هر شکل و هیئتی باشد بر عناصر طبیعت

ص: ۱۸۳

۱- (۱) - برگرفته از آیات «وَسَيَخْرُجُ لَكُمْ اللَّيْلُ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَيَّخَاتٌ بِأَمْرِهِ»؛ «و شب و روز و خورشید و ماه را نیز رام و مسخر شما قرار داد، و ستارگان هم به فرمانش رام و مسخر شده اند.» نحل (۱۶) : ۱۲. « [۱] وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»؛ «از نشانه های [ربوبیت و قدرت] او شب و روز و خورشید و ماه است.» فصیلت (۴۱) : ۳۷. « [۲] أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»؛ «آیا ندانسته ای که هر که در آسمان ها و هر که در زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می کنند؟» حج (۲۲) : ۱۸.

[۳]

چیره می شود و آنها را وادار می کند از ترکیبات اصلی خود خارج شوند و به وضع و ترکیب جدیدی درآیند.

حیات، جانداران رنگارنگ و متنوعی را از روی نمونه و قالب اجداد آنها به وجود می آورد و به آنها قدرتی می دهد که نسل های نامحدود دیگری را تا ابد به همان اشکال و قواره ها به وجود آورند.

حیات، بی نهایت کثیر التوالد است تا حدی که خود از مازاد توالد خویش تغذیه می کند، اما در عین حال بر تعداد موالید، نظارت دقیق می نماید تا مبادا مخلوقات آن بیش از ظرفیت زمین شود. فی المثل، هرگاه در امر توالد ملخ جلوگیری نشود در ظرف چند سال نسل نباتات و هر گونه رستنی را از زمین بر می اندازد و طولی نمی کشد که زندگی حیوانی در بالای سطح آب معدوم می شود.

حیات، پیکر تراش ماهری است که شکل و هیئت موجودات زنده را طراحی می کند، هنرمندی است که نقش هر برگ سبز یا تنه درختی را ترسیم می کند و گل ها و میوه ها و جنگل ها و بال و پر مرغان بهشتی را به انواع رنگ ها مزین می سازد.

حیات، رامشگری است که نغمه سرایی عشق را به مرغان آموخته است و در آوای مطرد و خوش آهنگ حشرات، رمزی نهاده است که با هم راز و نیاز کنند.

این همه صداها و اصوات متعدّد که از حنجره حیات بر می خیزد از قرقر غوکان در فصل بهار و قدقد مادرانه ماکیان تا نعره غرورآمیز شیر و بوق و کرنای فیل، همه و همه مظهري از نوع احساسات و تأثرات موجودات زنده است و از همه بالاتر صدای انسانی است که زیر و بم و تنوع عجیب آن از اصوات سایر جانداران دلکش تر است».

به قول صائب:

سیاه مستی چشم از شرابخانه کیست عقیق چهره و لعل لب از خزانه کیست

ز خرمن که برون جسته است دانه خال غبار خط معبر ز آستانه کیست

ص: ۱۸۴

ز خواب ناز نظر و انمی کند نرگس زبان سبزه نو رسته در فسانه کیست
می صبح که در جام صبح ریخته است سیاه مستی شب از می شبانه کیست
بهار، نسخه ای از پنجه نگارین است خزان میوه ده رنگ عاشقانه کیست
نظر به خوشه پروین سیه نمی سازد دل رمیده مادر هوای دانه کیست
ز عشق نیست اثر در جهان نمی دانم که این همای سعادت در آشیانه کیست
چگونه مست نگرده جهان ز گفتارش حریم سینه صائب شرابخانه کیست
(صائب تبریزی)

کیمیای حیات

«حیات، تنها انسان را مسلط بر انواع صداها ساخته و او را به استادی در جمع آوری الحان و ارتعاشات صدا برگزیده و در عین حال لوازم و مصالح کافی نیز در دسترس او نهاده است تا از این اصوات به صورتی خوش استفاده کند.

حیات، مهندسی ز بر دست است که طرح پای ملخ و مگس و عضلات ماهیچه و مفاصل و دستگاه خودکار قلب و سلسله الکتریکی اعصاب کلئیه جانوران و همچنین اعضای دستگاه عجیب دوران دم همه موجودات زنده را او کشیده است.

سوسن صحرا را همین مهندس چیره دست طرح ریخته و تخم آن را به دست باد صبا به اطراف می افشانند، گل ها را هم او رسم می کند و گرد تناسلی آنها را به وسیله حشرات از بوته ای به بوته دیگر می رساند و آنها را بارور می کند.

حیات، کیمیای افسونکار است که به میوه ها طعم و به ادویه بو و به گلها عطر می بخشد!!

حیات مواد جدیدی تدارک می کند که طبیعت از تهیه آنها برای موازنه افعال خود و برای جلوگیری از تهاجم ماده حیات عاجز مانده بوده است.

حیات، به پروانه ها و کرم های شب تاب تشعشع و نوری عطا می کند که در عشق

بازی های شبانه آنها به کار آید و کیمیاگری حیات، متضمن خیر و صلاح عالم هستی است؛ زیرا نه تنها به نیروی آفتاب، اسید کربونیک و آب را تبدیل به چوب و قند می کند، بلکه در ضمن این فعل و انفعال، اکسیژن زندگی بخش را برای تنفس جانداران تدارک می کند.

حیات، مورّخی دانا است که تاریخ پیدایش خود را ورق به ورق در طیّ ازمه و اعصار نوشته است و سرگذشت خود را در دل سنگ های خارا نقش کرده است و فقط چشم و دل بینا می خواهد که آن را درست بخواند و تفسیر کند. حیات، بارقه شعف و شوق زنده بودن را در وجود زندگان می تاباند.

بزه جوان با نشاط تمام می رود و فریاد شوق بر می آورد و خودش هم نمی داند برای چه این کار را می کند.

گونه طفل را افسونگر حیات رنگ می کند و از چشم او برق تلالؤ می ریزد و لب های نازک او را با تبسم می گشاید. ماده بدون حیات هرگز تبسم نمی کند.

حیات، برای حفظ و پرورش مخلوقات خود ماده غذایی فراوان در بیضه فراهم می کند و نوزادان را به قدر کافی تغذیه می کند که زندگی و فعالیت را آغاز نمایند.

همچنین در سینه مادران حسی نهفته و ناگفتنی پرورش می دهد که برای نوزادان خود غذای کافی تدارک نمایند. حیات، خود موجد حیات است، حوایج آنی نوزادان را با شیر رفع می کند و احتیاجات آینده آنان را پیش بینی می نماید. حیات عشق مادری را به دنیا آورده است و حس خانه و خانواده و عشق به وطن را به مردان عطا نموده و در راه همین عشق است که مردان می جنگند و جان فدا می کنند.

حیات، برای حفظ و حراست موجودات و وسایل عدیده می انگیزد. از جمله مخلوقات خود را در مواقع خطر با الوان مختلف مخفی می کند، به آنها یاد می دهد که فرار کنند، پر می دهد که پرواز نمایند، وسایل تدافعی چون شاخ و دندان و

چنگال می دهد که از خویشتن دفاع نمایند، حسّ شامه و سامعه و باصره آنها را تقویت می کند که گاه حمله یا دفاع آنها را یاری نماید.

حیات، گاهی به معصوم ترین حشرات، صورتی کریه و وحشتناک عطا می کند تا سایر جانوران از آن بترسند و به او تعرّضی نکنند.

ماده جز بر طبق قوانین و نظامات خود عملی انجام نمی دهد، ذرات و اتم ها تابع قوانین مربوط به قوه جاذبه زمین و فعل و انفعالات شیمیایی و تأثیرات هوا و الکتریسته هستند. ماده از خود قوه ابتکار ندارد و فقط حیات است که هر لحظه نقش های تازه و موجودات بدیع به عرصه ظهور می آورد. بدون وجود حیات عرصه پهناور زمین عبارت از بیابانی قفر (۱) و لم یزرع و دریایی مرده و بی فایده می شد، ماده بدون حیات، جامد و بی جنبش و حرکت است و تنها خاصیت آن این است که حیات را به صورت جانداران مختلف متجلی می سازد و سلسله وجود زندگان را الی الأبد ادامه می دهد.

انسان هنوز نتوانسته است بفهمد که حیات عبارت از چیست؟ حیات نه وزن دارد و نه ابعاد و نه هیچ صورت هندسی؛ حیات دارای قدرت و نیروی زیاد است؛ زیرا ریشه های درختی که در حال رشد و توسعه است صخره های سخت را می ترکاند، درخت عظیمی را به وجود می آورد و آن را قرن های متمادی برخلاف اثرات جاذبه زمین سر پا نگاه می دارد.

هر روز هزارها خروار آب از زمین می کشد و آن را به صورت برگ و میوه درختان در می آورد. قدیمی ترین موجودات زنده در روی زمین، درختی است که پنج هزار سال از عمر آن گذشته و تازه این عمر طولانی به منزله لحظه ای در حیات زمین می باشد.

حیات با کوششی تزلزل ناپذیر به کالبد ماده جان می بخشد و در عین انجام این

ص: ۱۸۷

۱- (۱) - قفر: زمین متروک و بی آب و علف.

امر خطیر هیچ گونه تبعیضی قائل نمی شود و نه به حال چیزی دلش می سوزد و نه از انجام کاری احساس مسرت و خوشحالی می کند.

با این حال، حیات اس و اساس هر گونه شعور و قوه مدركه در این عالم است و تنها از راه حیات است که ما با فهم ناقص خود به صنع خدای بی چون پی می بریم و اعمال او را ستایش می کنیم؛ حیات وسیله و دست آویزی است که مقاصد «عقل کل» را به موقع اجرا می گذارد؛ حیات جاوید و سرمدی است.» (۱) آری، به قول حضرت زین العابدین علیه السلام:

«إِئْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخُلُقَ اِبْتِدَاعًا، وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيَّتِهِ اخْتِرَاعًا»

در حُسن رخ خوبان پیدا همه او دیدم در چشم نکو رویان زیبا همه او دیدم

در دیده هر عاشق او بود همه لایق و ندر نظر وامق، عذرا همه او دیدم

دلدار دل افکاران غمخوار جگر خواران یاری ده بی یاران هر جا همه او دیدم

دیدم همه پیش و پس جز دوست ندیدم کس او بود همه او بس تنها همه او دیدم

آرام دل غمگین جز دوست کسی مگزین فی الجملة همه او بین زیرا همه او دیدم

(فخرالدین عراقی)

شناسایی و معرفت حق

در احادیث نبویّه آمده است:

أَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ أَخَوْفُكُمْ لِلَّهِ. (۲)

آگاه ترین شما به خدا، خائف ترین شما برای خداست.

ص: ۱۸۸

۱- (۱) - راز آفرینش انسان: ۵۱.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۴۴/۶۷، باب ۵۹؛ [۱] تفسیر الصافی: ۲۳۷/۴، ذیل حدیث ۲۸. [۲]

۱. معرفت ذات

۲. معرفت صفات

۳. معرفت افعال

در کتاب الهی؛ قرآن مجید از علم به ذات و علم به صفات و اسما و علم به افعال الهیه بحث و گفتگو می‌شود و غایت خلقت انسانی و علّت غایی خلقت حقایق ملکوتی و موجودات واقع در موطن غیب و سکّان ملاً اعلی، معرفت حقّ و عرفان جمال و جلال وجود مطلق است، همان معرفتی که اصل الاصول علم اعلی به شمار می‌رود. «(۱) نهج البلاغه» و «صحیفه سجادیه» و دعاها و معارف الهیه همه و همه توضیح و تفسیری بر آیات کتاب خدا و به انضمام آثار عینی که در دایره وجود است نشانی از ذات و توضیحی از اسما و تفسیری از افعال آن وجود مقدّس و ذات اقدس است و این همه برای برانگیختن عشق و معرفت در قلب انسان برای پیمودن راه او تا رسیدن به مقام وصال و منزل قرب و در افتادن در عرصه فنا و باقی شدن به بقای اوست.

امّا افسوس که اکثر مردم از حقایق الهیه بی‌خبرند و به جای سفر به سوی دوست در ماتم شکم و شهوتند، از این وادی نور دورند و جملگی مست و مغرورند، نمی‌دانند منشأ این همه جنگ و نزاع و فساد و فساد، جدایی از اصل عالم و ریشه هستی یعنی حضرت الله است.

به قول عطار نیشابوری:

چه مقصود است از چه دویدیم که از مقصود خود بویی ندیدیم

ص: ۱۸۹

بسی زاری و دلتنگی نمودیم بسی خواری و بی برگی کشیدیم

بسی در گفتگوی دوست بودیم بسی در جست و جویش ره بریدیم

گهی سجاده و محراب جستیم گهی رندی و قلاشی گزیدیم

به هر ره کان کسی گیرد گرفتیم به هر پر کان کسی پرد پریدیم

(عطار نیشابوری)

ص: ۱۹۰

[«۴» اخْتِزَاعاً ثُمَّ سَبَلَكْ بِهِمْ طَرِيقَ إِزَادَتِهِ وَ بَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيرًا عَمَّا قَدَّمَهُمْ إِلَيْهِ وَ لَا يَسُدُّ تَطِيعُونَ تَقَدُّمًا إِلَى مَا أَخَّرَهُمْ عَنْهُ]

آن گاه، تمام آنها را در مسیر خواسته خود راهی نمود و در راه محبتش برانگیخت. قدرت پس رفتن، به جانب مرزهایی که آنان را از آنها پیش انداخت ندارند و توان پیش رفتن به سوی حدودی که آنان را از آنها پس انداخت ندارند.

هدایت تکوینی موجودات

اشاره

عناصر و موجودات کیهانی اعم از منظومه ها و کهکشان ها و سحابی ها و آنچه در آن دایره است به هدایت تکوینی در مسیر معین خود قرار گرفتند و قرار گرفتنشان در مسیر معین با حرکت معین و اثرگیری و اثردهی لازم و فعل و انفعالات با حساب دقیق، باعث پدید آمدن این نظام شگرف و آماده شدن پهنه هستی برای انواع موجودات زنده و غیر زنده شد.

قرآن مجید می فرماید:

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى « (۱) »

گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آفرینش [ویژه] او را

ص: ۱۹۱

[آن گونه که سزاوارش بود] به وی عطا کرده، سپس هدایت نمود.

تکون انواع معادن که در راه زندگی و حیات موجودات زنده سهم به سزائی دارند متکی به هدایت تکوینی و اراده ازل و حضرت حق و مشیت حکیمانه آن ذات بی همتاست.

هدایت تکوینی گیاهان

اشاره

مسئله شگفت انگیز گیاهان از دیگر مسائلی است که باید مورد توجه قرار گیرد که چه ارتباطی بین دانه نباتی و خاک و آب و هواست و چه نیرویی است که دانه را تبدیل به درخت و گل و گیاه و این همه میوه های متنوع و خوشمزه و دارنده انواع ویتامین و مناسب با بدن می نماید.

پاسخ تمام این مسائل یک کلمه است و آن عنایت و رحمت و لطف و هدایت و دلالت حضرت اوست، ورنه در دانه و خاک چه قدرتی و چه شعوری است که بتواند این همه نقش بدیع و صنع عجیب پدید آورد؟!

محققان و پژوهشگران و دانشمندان بزرگ این رشته در زمینه های زیر در باب گیاهان و نباتات و درختان چه بحث های جالب و چه تحقیقات حیرت انگیزی دارند که همه و همه نشان دهنده اتصال گیاهان به مسئله هدایت و رحمت حق است:

طرز ساختمان نباتات، طرز عمل وظایف اعضای نباتات، دخول ماده، راههای ورود، موادی که داخل گیاه می شوند، مکانیسم ورود آب، مکانیسم ورود اجسام محلول، مکانیسم ورود گازها، هدایت ماده که از خارج آمده، هدایت مایعات، هدایت در زنبوری ها، هدایت در دستگاه های مختلف استوانه مرکزی، مصرف ماده بی روح برای ساختمان پیکر گیاه، ترکیب نوری گلوئوسیدها، ترکیباتی که در پی ترکیب نوری صورت می گیرند، تولید گلوئوسیدها، تولید پروتیدها، تولید

لیپیدها، پدیده های از هم پاشیدگی، هدایت موادی که از متابولیسم حاصل شده اند، انرژی نورانی، انرژی شیمیایی، انرژی مکانیک، انرژی الکترونیک، انرژی حرارتی.

این همه است که در پانزده قرن قبل وجود مقدس حضرت زین العابدین علیه السلام در سپاس و تعریف از عنایت حق بیان داشته:

«ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ ارَادَتِهِ، وَبَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ»

سبزی نباتات

گیاهان با هدایت حق، همراه با کمک خورشید، خاک، هوا و آب، اغلب به رنگ سبز آراسته می شوند تا جهان طبیعت به رنگی مطبوع و دل پسند درآید.

در کتاب «نشانه هایی از او» آمده است:

گردش در چمن افسردگی را می برد و دل را باز می کند، چرا؟ چون گیاهان اغلب رنگ سبز دارند؛ اگر همه گیاهان به رنگ سرخ بودند گردش در چمن، در باغ و جنگل فرح بخش نبود، بلکه برای اعصاب زیان داشت.

آیا اگر نباتات سیاه رنگ می نمودند افسردگی را می بردند، یا آن که دل مردگی می آوردند؟

آیا بشر در این هنگام تفریحگاهی داشت؛ آیا دلتنگی بشر دائمی نمی شد؟ آیا رنگ همه گیاهان اگر زرد می بود و منظره پائیز همیشگی بود، بشر چه می کرد؟ اگر گیاهان همه سپید رنگ بودند، دیگر چشم صحیح و سالمی یافت می شد؟ شما نمی توانید برای مدتی به بیابانی پر برف نگاه کنید، رنگ سپید برف چشم شما را می زند؛ پزشکان برای زندگی در برف عینک مخصوصی را برای چشم لازم می دانند.

آیا اختیار رنگ سبز برای گیاهان در میان رنگ ها نشانه عقل و حکمت سازنده گیاهان نیست؟» (۱) «اگر ماشینی به طور خود کار به کار خود ادامه دهد و مغز متفکری در آن تصرف نکند محصول آن کارخانه یک جور خواهد بود و بس.

اتومبیلی اگر به راه افتد و راننده ای نداشته باشد جز به یک سو نخواهد رفت، مگر نشیب و فراز زمین سیر و حرکت او را تغییر دهد.

از گوناگون بودن محصولات کارخانه تشخیص می دهیم که مغزی متفکر آن را اداره می کند. از اختلاف سیر اتومبیل و پیچیدنش به این سو و آن سو، تندی و کندی آن، تشخیص می دهیم که اتومبیل تحت فرمان راننده ای عاقل قرار دارد.

اکنون به کارخانه خلقت و محصولات آن نظری می افکنیم و نمونه ای بسیار بسیار کوچک را که بیشتر با انسان ارتباط دارد در نظر می آوریم، به گیاهان می نگریم که برگ های سبزی دارند، ولی برگ های آنها هیچ کدام به یک شکل نیستند، برگ هر گیاهی شکلی مخصوص دارد.

سبزی برگ ها یک جور نیستند، اگر برگ این درخت را نزدیک آن درخت بگذاریم می بینیم در سبزی با هم اختلاف دارند.

عدد انواع میوه جات در عالم مشکل است به شمار آید، اقسام گل ها در جهان آن قدر بسیار است که به طور عادی در حساب نمی آید.

از یک میوه چندین جور موجود است، می گویند: در هند سیصد قسم «انبه» می باشد.

یکی از مهندسان کشاورزی می گفت: در باغ کشاورزی پاریس بیش از پنج هزار قسم انگور موجود است و آنها را با شماره معرفی می کنند، مثلاً می گویند: انگور شماره ۱۷۵۲.

ص: ۱۹۴

آیا کسی می تواند انواع یک سیب را بشمارد؟

آیا این تنوع محصولات و گوناگون بودن فرآورده های کارخانه خلقت نشانه آن نیست که اراده ای متفکر این کارخانه عظیم و پهناور را اداره می کند و هزاران سال است که این روش برقرار است؟» (۱)

هدایت تکوینی حیوانات

داستان هدایت و راهنمایی حیوانات هم از عجایب فعل حضرت حق است، قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

« مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ » (۲)

هیچ جنبنده ای نیست مگر این که او مهارش را به دست [قدرت و فرمانروایی خود] گرفته است، مسلماً پروردگارم بر راهی راست است.

کرسی موريسن در کتاب «راز آفرینش انسان» به مناسبت مسئله شعور، فصلی را به حیوانات اختصاص داده و نتیجه زحمات هزاران دانشمند را اینچنین بازگو می کند:

«پرنده گان غریزه خانه و آشیانه دارند، چلچله ای که در رواق خانه شما آشیانه می سازد، در فصل زمستان به قشلاق می رود، اما همین که طلیعه بهار آشکار شد به لانه خود بر می گردد.

در صورت سرمای دی ماه خیلی از پرنده گان به سمت جنوب و نواحی گرمسیر پرواز می کنند و غالب آنها صدها فرسخ فاصله را در زمین و بر فراز دریاها می پیمایند، اما هرگز راه خانه خود را گم نمی کنند.

ص: ۱۹۵

۱- (۱) - نشانه هایی از او: ۷۲ - ۷۳.

۲- (۲) - هود (۱۱): ۵۶. [۱]

کیوتری را در جعبه سر بسته بگذارید و مسافتی بسیار بعید آن را بپسندید، همین که پای او را گشودید در هوا چرخ می زند و یکسر به سوی آشیانه خویش مراجعت می کند.

زنبور عسل در بحبوحه بادهای تند که تنه درختان و شاخه نباتات را به شدت تکان می دهد و گرد و غباری تاریک در فضا ایجاد کرده است راه کندوی خود را به سهولت پیدا می کند.

حشرات ریز دارای چشم های دژه بینی هستند که میزان قدرت آنها بر ما مجهول است و عقاب ها و قرقی ها و کرکس ها صاحب چشم های دور بینی هستند که مسافت بعیده را با آن می بینند.

غالب حیوانات در شب ظلمانی راه خود را پیدا می کنند و به آسانی راه می روند؛ زیرا اگر چشمان آنها هم در تاریکی شب کند باشد اختلاف هوای اطراف جاده را درک می کنند و نور بسیار ضعیف ماورای قرمز که از سطح جاده می تابد چشم آنها را متأثر می کند.

چشم جغد در ظلمات شب های تاریک، موش کوچکی را که در میان علف های صحرا می رود به آسانی می بیند.

ماهی معمولی که ما گوشت آن را می خوریم عدّه زیادی چشم های زیبا مثل چشمان خود ما دارد که پیوسته برق می زند و دلیل آن این است که: هر یک از این چشم ها نور افکن های براقی دارد و اجسام را به صور اصلی در مردمک منعکس می سازد، از این نور افکن ها در چشم انسانی تعبیه نشده است؛ آیا تعبیه این نور افکن ها به واسطه آن بوده است که قوه مُدر که و شعور ماهی اسکالوپ کم است؟

تعداد چشم جانوران این دنیا از دو تا هست تا چند هزار و کیفیت دید آنها هم با یکدیگر به کلی متفاوت است.

زنبور عسل گل های رنگارنگ را به شکل و رنگی که می بینیم نمی بیند، بلکه آنها را به وسیله نور ماورای بنفش مشاهده می کند و این نور خود بر زیبایی و جلوه گل ها بسی می افزاید.

زنبوران کارگر در کندوی عسل، حجره ها و دهلیزها را به اندازه های مختلف می سازند: حجره های کوچک مخصوص کارگران و حجره های بزرگتر مخصوص زنبورهای نر، در حالی که ملکه ها احتمالاً در حجره های اختصاصی قرار می گیرند.

ملکه تخم های عقیم خود را در حجره مخصوص زنبوران نر می گذارد، در حالی که تخم های بار آور را در حجره های مخصوص ماده ها و ملکه ها می ریزد، کارگران که همان زنبوران ماده تغییر شکل یافته هستند از مدت ها پیش انتظار ظهور نسل جدید زنبوران را می برند و غذای نوزادان را که عبارت از موم و عسل است تدارک می کنند و برای آنها می جوند، اما همین که زنبوران نر و ماده نزدیک موقع تکامل خود می رسند آن وقت عمل جویدن غذا را برای آنها موقوف می کنند و عسل را به حال طبیعی به آنها می خوراندند، زنبوران ماده که به این کیفیت پرورش می یابند بعدها همان زنبوران کارگر می شوند.

اما برای زنبوران ماده که در حجره ملکه هستند غذا را تا آخر کار همچنان می جوند و به خورد آنها می دهند و همین زنبورها هستند که تبدیل به ملکه کندو می شوند و تخم های بار آور می گذارند.

سگ به وسیله قوه شامه تشخیص می دهد که چه حیوانی از نزدیکی های او گذشته است.

همه حیوانات دارای حس سامعه بسیار دقیق و حساس هستند که قوت شنوائی آن خیلی بیش از حس سامعه محدود و ضعیف انسانی است.

یک قسم از عنکبوت های آبی، لانه گردی شبیه به توپ از تارهای خود می سازد و آن را به جسمی بسته، در زیر آب می اندازد، سپس خود بر سطح آب آمده موهای

زیر شکم خود را پر از هوا می کند و به زیر لانه رفته، هوا در آن می دمدم و در واقع آن را باد می کند و آن قدر این عمل تکرار می شود تا لانه او مثل توپ باد کرده می شود، آن وقت در این لانه تخم می گذارد و بچه های خود را بزرگ می کند و به این وسیله آنها را از خطرات هوایی محفوظ می دارد.

این عمل عنکبوت متضمن یک سلسله اقدامات دقیق عملی از نساجی و مهندسی گرفته تا ساختمان و عملیات دریایی می باشد!!

ماهی آزاد، سال ها در دریا زیست می کند و سپس به رودخانه ای که از آن جا به دریا آمده بر می گردد و عجیب تر آن که از حاشیه رودخانه بالا رفته و به نهری که خود سابقاً در آن متولد شده است می رود.

قوانین دولتی راجع به ساحل رودخانه ها هر چه می خواهد باشد و قوانین مزبور فرضاً هم در یک ساحل رودخانه سهل تر از ساحل دیگر باشد، ولی ماهی آزاد فقط به تبعیت از شعور باطنی خود به همان ساحل می رود که محل نشو و نمای او بوده است.

هرگاه ماهی آزادی را که به سمت علیای رودخانه می رود از مسیر خود منحرف ساخته و آن را در نهری غیر از آن که موطن اوست بیندازد خود او این اشتباه را درک می کند و با جریان آب بر می گردد و سپس بر علیه جریان شنا کرده و خود را به نهر اصلی خویش می رساند.

اما از قضیه ماهی آزاد عجیب تر و غامض تر، قضیه مارماهی است؛ این حیوانات عجیب همین که به مرحله رشد رسیدند و در هر رودخانه و برکه در هر گوشه عالم باشند به طرف نقطه ای در جنوب جزایر برمودا حرکت می کنند و در آن جا در اعماق ژرف اقیانوس تخم می گذارند و در همان جا می میرند، آن عده از مارماهی ها که از اروپا می آیند هزاران میل مسافت را در دریا می پیمایند تا به این نقطه می رسند.

بچه های مارماهی که هنگام تولد از هیچ کجای عالم خبری ندارند و فقط خود را

در صحرایی بی پایان از آب دیده اند، شروع می کنند به مراجعت و موطن اصلی خود و پس از عبور از دریاها بی پایان و غلبه بر طوفان ها و امواج و جزر و مدها دوباره به همان رودخانه یا برکه ای که والدین آنها از آن جا آمده اند بر می گردند، به طوری که همه آبروها و دریاچه های جهان همیشه پر از مار ماهی است، این مار ماهی های جوان پس از آن که با زحمات و مشقّات فراوان خود را به موطن اصلی رسانند در آن جا نشو و نما می کنند و چون به سنّ رشد رسیدند بر طبق همان قوانین مزبور و لاینحلّ به نزدیکی جزایر برمودا بر می گردند و این دور و تسلسل را از سر می گیرند.

این حسّ جهت یابی و بازگشت به موطن از کجا سرچشمه گرفته است؟ هرگز تاکنون هیچ مار ماهی از سواحل آمریکا در آب های اروپا دیده نشده و هیچ مار ماهی اروپایی هم در سواحل آمریکا شکار نشده است. برای آن که مار ماهی اروپایی وقت کافی برای رسیدن به جزایر برمودا و پیمودن عرصه دریاها را داشته باشد دوره رشد آن را به یک سال و گاهی هم بیشتر بالا برده است. آیا ذرات سلول هایی که با هم جمع شده و بدن مار ماهی را به وجود آورده اند دارای حسّ جهت یابی بوده و قوّت اراده ای هم برای انجام آن داشته اند؟

حیوانات در ظاهر دارای یک قسم حسّ استداراک یا تلیپاتی (۱) هستند. اگر پروانه ماده ای را در کنار پنجره اطاقتان بگذارید علائم خفیفی از خود پخش می کند، پروانه نر از مسافتی بسیار دور که انسان، مشکل می تواند باور کند این علائم را می گیرد و جواب آن را پس می فرستد و شما هر چه سعی کنید که اختلالی در این خبرگزاری ایجاد کنید محال است موفق شوید!!

آیا این وجود ضعیف، دستگاه فرستنده با خود دارد، یا پروانه نر در کنار آنتن

ص: ۱۹۹

۱- (۱) - تلیپاتی: کلمه ای فرانسوی است به معنای انتقال فکر، انتقال حسیات، ارتباط فکری میان دو نفر از راه دور.

شاخ های خود دستگاہ گیرنده دارد؟

جیرجیرک، بال ها یا پاهای خود را بهم می مالد و صدای آن در شب های صاف و آرام تا یک کیلومتر می رسد.

این آقای جیرجیرک برای صدا کردن جفت خود ششصد تن هوا را به حرکت در می آورد و خانم جیرجیرک هم با یک وسیله دیگر فیزیکی، جواب معاشقات او را به گرمی می دهد.

اگر جوجه پرنده ای را از آشیانه خارج کنید و در محیطی دیگر آن را پرورانید همین که به مرحله رشد و تکامل رسید خود شروع به ساختن لانه به سبک و طریقه گذشتگانش خواهد کرد. آیا اعمال مشخص و متمایزی که از انواع مخلوقات صادر می شود همه اتفافی و بر سبیل تصادف است، یا عقل و شعوری کلی باعث صدور آنهاست؟

جواب تمام سؤالاتی که در این زمینه ها شده در جملات زیبای دعا آمده:

«ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ ارَادَتِهِ، وَبَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ»

آری، به قول حکیم شفای اصفهانی:

مرا به کوی تو تا رخت در گل افتادست هزار کعبه به هر گوشه دل افتادست

صبا به یاد تو از باغ گلفشان می رفت بجای برگ گل آینه در گل افتادست

ز دست یاری چشم کرشمه پردازش کلاه گوشه خورشید در گل افتادست

به دوستی تو خصمند عالمی با من هزار دشمن و یک دوست مشکل افتادست

ص: ۲۰۰

شفایی از تو تمنای زخم دیگر داشت رسید حشر و همان نیم بسمل افتادست

(شفایی اصفهانی)

عقل و نبوت در هدایت انسان ها

داستان هدایت انسان هم که به وسیله عقل و فطرت و نبوت و امامت و کتاب انجام می گیرد از اعظم عجایب است.

هیچ مدرسه ای به اندازه اسلام از طریق قرآن مجید و روایات در جهت تعریف عقل و عظمت و ارزش این گوهر والا، داد سخن نداده؛ ارزش انسان در پیشگاه حق و در حریم منطق به قدر استفاده او از عقل است. عقل واسطه دریافت حقایق و در صورت به کار گرفتنش علی رغم هوای نفس، ضامن خیر دنیا و آخرت انسان است.

البته این معنا در طول تاریخ ثابت شده که اگر عقل از نبوت و کتاب و امامت و هدایت و عنایت و رحمت حق کمک نگیرد قدرت فراهم آوردن تمام سعادت را برای انسان ندارد، این است که بین انسان هایی که از طریق عقل با هدایت حق مرتبند و آنان که به عقل تنها تکیه زده اند فرق بسیار و تفاوت عظیم است.

مدرسه هایی که به عقل اکتفا کرده اند هرگز نتوانسته اند یک نمونه از مرد و زنی که در دامن نبوت و ولایت تربیت شده اند تحویل تاریخ انسان و انسانیت دهند.

این مسئله به تجربه ثابت شده که عقل بی نبوت همیشه اسیر هوا و هوس و غرایز و امیال حیوانی بوده و جز نوری ضعیف آنهم در بعضی از مواقع از خود بروز و ظهور نداده. اگر عقل همراه با نبوت می زیست از تبعیضاتی که همیشه در تاریخ بشر بوده خبری نبود.

مسئله قوی و ضعیف، حاکم و محکوم، مستکبر و مستضعف، استعمارگر و استعمار زده، آزاد و بنده، همه و همه معلول تنها ماندن انسان از نبوت و امامت

ص: ۲۰۱

رهبران معصوم است.

قرآن مجید را دقت کنید و به آیات کریمه اش فکر کنید، اگر دستورهایش حاکم بر حیات انسان بود، چیزی جز عدالت و حقیقت و مهر و رأفت در کره زمین دیده می شد؟!

جهان همیشه پر از فساد و افساد، فسق و فجور، ظلم و جور، خیانت و جنایت و همه گونه تبعیضات ظالمانه بوده و این به علت نبود عقل و فکر و اندیشه و وجدان و فطرت در بشر نبوده، بلکه علت این همه بیداد، جدا نگاه داشتن عقل از نبوت و هدایت و وحی و امامت بوده است.

آری، عقل وقتی مهجور باشد جز این همه مصیبت بیداد و بیدادگری از جوامع انسانی توقع نمی رود.

شعاع حکومت و نورانیت عقل، محدود به کشف حقایق مادی و قسمتی بسیار ناچیز از علوم معنوی است، این اندازه نورانیت در پیا کردن خیمه سعادت همه جانبه و خیر دنیا و آخرت در همه شئون کافی نیست، این مقدار از روشنایی قدرت تأمین امتیاز همه جانبه در زندگی بشر را ندارد؛ نیاز انسان را به مسئله وحی در تمام جوانب حیات به وضوح می توان دید و این واقعیتی است که مجامع علمی جهانی کم و بیش در مرز اقرار و اعتراف نسبت به آن قرار گرفته اند و دیری نخواهد پایید که تمام جهان دست نیاز به پیشگاه وحی دراز خواهد کرد و به حریم نبوت پناه خواهد برد.

در هر صورت مکتب سعادت بخش اسلام، بخشی عظیم از آیات قرآن و روایات را به معرفی عقل و عظمت آن اختصاص داده و با همه ارزشی که برای این عنصر معنوی قائل است آن را بی نیاز از ارتباط با عقل کل یعنی صاحب عالم و آدم نمی داند.

اسلام، خیر دنیا و آخرت انسان را محصول ارتباط او با عقل و فطرت و وجدان و

قرآن و نبوت و امامت می‌داند و این همه را هرگز جدای از هم ندانسته بلکه این مجموعه را دلیل و راهنمای راه انسان به سوی سعادت همه جانبه معرفی نموده است.

عقل همراه با علوم مادی و معنوی قابلیت عجیبی برای رشد و کمال و رساندن انسان به خیر دنیا و آخرت دارد، هدایت عقل منهای نبوت هدایتی ناقص است و به هیچ عنوان تأمین کننده تمام نیازهای بشر نیست.

عقل و نبوت دو حجت بزرگ الهی و دو چراغ فروزان در راه زندگی است که اگر انسان در پرتو این دو نور پرفروغ حرکت کند به تمام واقعیت‌ها و حقایقی که در عرصه حیات محتاج به آن است خواهد رسید.

انسان، با قدرت عقل به درک واقعیت‌ها و حقایق می‌رسد و شیرینی و استحکام حکمت و استدلال را می‌یابد و با کمک این نیروی پر قدرت الهی به برنامه‌های خداوندی و به تمام حقایق آسمانی تسلیم می‌شود و از وجود وی منبعی عظیم برای عبادت ربّ و خدمت به خلق ساخته شده و به پیمودن راه سعادت و سلامت موقت می‌گردد.

عشق و محبتی که انبیا و اولیا، امامان و عرفا از آن دم می‌زنند و آن را محور واقعیت‌ها می‌دانند، محصول پیوستن عقل به نبوت انبیا و وحدت عقل و وحی است.

آری، اگر عقل با کمک علم و وحی به کار گرفته شود و عالمیان عالم متدین شوند جهان زندگی و عرصه گاه حیات، نمونه ای از بهشت عنبر سرشت آخرت خواهد شد و همگان در همه جهات و شئون فردی و خانوادگی و اجتماعی به حقوق خود قانع گشته، از تجاوز به حقّ دیگران اگر چه کمتر از ذره باشد خودداری خواهند کرد.

اگر علم و دین در مسیر عقل قرار نگیرند، این عنصر گران بها و مایه سعادت از رشد و کمال مناسب برخوردار نخواهد شد و اگر به عمل تنها آراسته شود و جدای از دین

و ایمان به خدا و روز جزا بماند همانند پرنده ای است که از یک بال محروم باشد، در آن صورت دنیایش آباد و آخرتش به تمام معنی خراب خواهد بود.

ایمان به خداوند و توجه به روز قیامت که محور بعثت و نبوت انبیای الهی بود، باعث رشد عقل و شکوفایی تمام استعدادهای انسانی و حافظ انسان از شرور و مفسد خانمانسوز است.

عقل به علاوه ایمان، زمینه ساز بیداری وجدان و منبع تولید عشق و محبت نسبت به حقایق و محرک انسان به سوی فضایل و حسنات الهی است.

تجربه حیات بشری ثابت کرده که: علم، قدرت ظهور دادن این همه آثار معنوی و برکات باطنی را ندارد، آنچه باعث ظهور این همه حقایق است ایمان است و بس.

مؤمن محسن است، مؤمن صابر و متوکل است، مؤمن متقی و پرهیزکار است، مؤمن منبع خیر و برکت است، مؤمن مولد خیر و فضیلت است، مؤمن پاک و پاکیزه است، مؤمن بصیر و بیناست، مؤمن عارف و عاشق است، مؤمن...

آری، وقتی به وسیله وحی و نور نبوت، شعاع ایمان بر قلب بتابد، میل دل به تمام حسنات میلی شدید می شود و جاذبه الهی انسان را مجذوب تمام حقایق می نماید.

شاه قاسم انوار که از عرفای بزرگ است می گوید:

مخزن اسرار ربّانی دل است محرم انوار روحانی دل است

خانه دل معدن صدق و صفاست مظهر انوار ذات کبریاست

دل چه باشد کاشف اطوار روح دل چه باشد قابل امطار روح

زهد و تقوا قربت و خوف و رجا اعتبار و صدق و اخلاص و صفا

توبه و توحید و ایمان و یقین هم ثبات و هم ورع در راه دین

حسن عهد و رغبت و صدق و صفا عشق و قبض و بسط و تسلیم و رضا

فقر و تفویض و توکل نور فکر نور عقل و نور خشیت نور ذکر

جملگی اوصاف دل گردد تو را گر کنی پاکش ز شرک ما سوا

ای اسیر درد بی درمان دلت غرقه دریای بی پایان دلت

دیو را بیرون کن از ایوان دل مدّتی مردانه شو دربان دل

(شاه قاسم انوار)

مقام وصل و هجر

عقل اگر در عرصه حیات و شؤون زندگی از نبوت کمک نگیرد،

اول: به دریافت حقایق معنوی موفق نشود.

دوم: اسیر شهوات و هوا شده، محجوب از تماشای واقعیت ها می شود.

اثبات این معنی به هیچ عنوان نیاز به استدلال و حکمت ندارد، زندگی انسان در ادوار مختلفه نشانگر این حقیقت است.

عقل همراه با نبوت و ولایت به فرموده عرفای بزرگ مقام وصل است و خرد و عقل منهای رسالت انبیا مقام هجر و فراق می باشد.

مقام وصل مقام آراستگی به حقایق و صفات الهیه و حسنات اخلاقیه و مقام هجر و فراق مقام اوصاف رذیله و حالات شیطانی است.

خواجه شیراز می گوید:

ز باغ وصل تو دارد ریاض رضوان آب ز تاب هجر تو دارد شرار دوزخ تاب

(حافظ شیرازی)

عارف بزرگوار، محمد بن محمد دارابی در شرح این بیت حافظ می گوید:

«بدان که: وصل عبارت از معرفت حقیقی و متخلّق به اخلاق الله شدن است و هجر عبارت از اوصاف ذمیمه و اخلاق ناپسند است و بنابر تجسم اعمال که آیات و احادیث دلالت بر آن دارد معنی بیت ظاهر است، مثل کریمه:

يَوْمَ تَجِدُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُخَضَّرًا ﴿١﴾

روزی که هر کس آنچه را از کار نیک انجام داده و آنچه را از کار زشت مرتکب شده حاضر شده می یابد.
و آیه:

فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢﴾

در این روز به هیچ کس ذره ای ستم نمی شود و جز آنچه را انجام می دادید پاداش داده نمی شوید.
و حدیث:

الَّذِي يَشْرَبُ فِي آيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ إِنَّمَا يُجْرَجُ فِي جَوْفِهِ نَارُ جَهَنَّمَ. ﴿٣﴾

آن کس که در ظروف طلا و نقره چیز می نوشد، جز این نیست که آتش دوزخ در شکمش صدا می کند.
و روایت:

الظُّلْمُ ظُّلْمَاتُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ. ﴿٤﴾

ظلم، تاریکیهای روز قیامت است.

و حدیث:

أَرْضُ الْجَنَّةِ قِيَعَانٌ، وَغِرَاسُهَا سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ. ﴿٥﴾

ص: ۲۰۶

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۳۰. [۱]

۲- (۲) - یس (۳۶) : ۵۴. [۲]

۳- (۳) - مدارک الأحكام: ۳۷۹/۲؛ [۳] مصباح الفقیه: ۶۴۸/۱؛ [۴] جامع المدارک: ۲۲۸/۱؛ بحار الأنوار: ۲۱۹/۷، باب ۸. [۵]

۴- (۴) - مستدرک الوسائل: ۹۹/۱۲، باب ۷۷، حدیث ۱۳۶۲۸؛ [۶] عوالی اللالی: ۱۴۹/۱، حدیث ۹۹. [۷]

۵- (۵) - عوالی اللالی: ۸/۴، حدیث ۱۰. [۸]

زمین بهشت کویر و بی گیاه است و نهال های آن ذکر سبحان ربی العظیم و بحمد است.

اعمال نیک و اعمال بد

شیخ بهایی، جامع علوم ظاهر و باطن در «شرح اربعین حدیث» از ارباب قلوب و مکاشفه نقل فرموده که:

«حیات و عقارب در برزخ عبارت از افعال ذمیمه و اخلاق قبیحه دنیویّه است و بهشت و رضوان و حور و قصور عبارت از اعمال صالحه و اعتقادات حقه در این نشأه است که در آخرت به صورت نعمت و نعمت ظاهر می شود، چون حقیقت واحده به صور مختلفه به حسب اختلاف مواطن متغایره، ظاهر می گردد.» (۱) آنچه در سطور قبل به نگارش رفت گوشه ای از معانی بلند جملات زیبای دعا است که از قلب عرشی حضرت سجاد علیه السلام ظهور کرده:

«ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِرَادَتِهِ وَ بَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ، لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيرًا عَمَّا قَدَّمَ لَهُمْ إِلَيْهِ وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ تَقَدُّمًا إِلَيْ مَا أَخَّرَهُمْ عَنْهُ»

البته این حقیقت منافاتی با مسئله اختیار انسان ندارد، اختیار در رابطه با فعل انسان است، قدرتی نیست که بتواند به وسیله آن تغییری در واقعیت ها ایجاد کند، وجود مقدس او اراده فرموده بسیاری از موجودات، بدون داشتن اختیار در مسیر مربوط به خود حرکت کنند و عده ای دیگر همراه با اختیار؛ و هیچ کدام از این دو نوع قدرت، ایجاد تغییر در اراده ازل و ابدی او ندارند.

در هر صورت تمام اجزای هستی با عشق به او به سوی او در حرکتند، گروهی با

ص: ۲۰۷

۱- (۱) - شرح اربعین حدیث، شیخ بهایی: ۶۲۴ - ۶۲۵ در ذیل حدیث ۳۹.

هدایت تکوینی، جمعی با هدایت غریزی و طبیعی و عده ای با کمک عقل و فطرت و وجدان و نبوت و این همه انعکاسی از اراده و مشیت و عشق و محبت او به موجودات هستی و عناصر آفرینش است.

جانا همه عالم را بازار تو می بینم مرد و زن و خاص و عام در کار تو می بینم

عقل همه چالاکان حیران تو می یابم جان همه مشتاقان ایثار تو می بینم

با هر که سخن گویم زو می شنوم سرت هر جا که روم آن جا آثار تو می بینم

در حلقه مجلس ها اسرار تو می خوانند در جمله دفترها اذکار تو می بینم

هر تن که سری دارد در پای تو افتادست هر جان که دلی دارد بیمار تو می بینم

ص: ۲۰۸

«(۵) وَجَعَلَ لِكُلِّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوتًا مَعْلُومًا مَقْسُومًا مِنْ رِزْقِهِ لَا يَنْقُصُ مِنْ زَادِهِ نَاقِصٌ وَلَا يَزِيدُ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زَائِدًا»

از رزق و روزیش، برای هر یک از جان داران، خوراکی معلوم و قسمت شده قرار داد. سهم کسی را که فراوان داده، احدی نمی تواند بکاهد و نصیب کسی از آنان را که کاسته، هیچ کس نمی تواند بیفزاید.

حقیقت رزق و روزی

اشاره

در مسئله رزق و روزی حیوانات جای بحث نیست، چرا که آنها از دایره تکالیف شرعیه بیروند، اما در ارتباط با انسان که مکلف به تکالیف الهیه است و در برابر حلال و حرام حضرت حقّ مسؤول است و وظیفه دارد به توسط فعالیت مشروع، آنچه برای او حلال و طیب مقرر شده به دست آورد و از حرامی که اصلاً روزی او نشده پرهیزد، جای بحث مفصل و مشروحی است.

بر اساس آیات صریح قرآن، پذیرش سلطه ستمکاران و طاغوت و طاغوتیان حرام است و قبول کننده ظلم و ستم، شریک ظالم و خائن می باشد.

خداوند بزرگ برای همه انسان ها در سفره طبیعت حقّ قرار داده:

حقّ خوراک، حقّ مسکن، حقّ پوشاک و حقّ هر بهره مشروعی که انسان نیازمند به آن است؛ به هیچ عنوان معنا ندارد گروهی به عنوان حاکم بر دیگران از تمام مواهب طبیعی به هر صورت که بخواهند استفاده کنند و استفاده ایشان به قیمت

محرومیت اکثریت مردم جهان باشد، این مردمند که وظیفه واجب دارند بر ستمکاران نابکار و خائنان پلید و حاکمان زورگو در شرق و غرب عالم بتازند و آنان را سر جای خود بنشانند، تا سفره گسترده روزی از چنگ آنان درآید و همگان در سایه جهاد مثبت و فعالیت مشروع بتوانند از آن استفاده کنند.

اگر کسی به وضع مستکبران و زورگویان و محرومیت مستضعفان و اکثریت مردم جهان بنگرد و بگوید خدا این طور خواسته، بدون شک برخلاف صریح قرآن و عقل و منطق و حکمت و برهان نظر داده و به حضرت حق تهمت زده و قضاوتی شیطانی و نابجا از خود بروز داده است.

وسعت و تنگی رزق مسئله دیگری است و حکومت جباران و طاغیان و بهره آزاد آنان از سفره طبیعت، مسئله دیگر.

حکومت سلطه گران و ستم پیشگان و اسراف کاری آنان در امور مادی، دردی است که باید با هجوم محرومان جهان بر آنان، علاج شود.

این سگان هار و گرگان دهان باز، باید از سر این سفره کنار زده شوند و جهان و جهانیان از شر آنان راحت شوند، تا آنان که در محرومیت جان می سپارند به حقوق حقه خود برسند.

وسعت رزق از جانب حق برای هر کس از طریق عنایت و لطف و فضل مقرر گردد و از حلال خالص معین می شود، آنهم نه برای این که دارنده وسعت به مال اندوزی و جمع آوری و تکاثر پردازد.

تنگی رزق نه به معنای محرومیت کسی است که دچار محدودیت است و بر اوست که برای علاج تنگی روزی دست پیش دیگران دراز کند و شخصیت عالی انسانی خویش را با مالی که دست دیگران است معامله نماید، بلکه وسعت و کاستی بر اساس مصلحت جهانیان است و برای هر دو طرف جنبه امتحان و آزمایش دارد و اگر این گونه نباشد چرخ حیات و کارگاه زندگی آن طوری که باید،

آن کس که دارای وسعت می شود، باید اضافه در آمد خود را در راه نیازهای جامعه مصرف کند و از این که وسعت در رزق، سبب مستی و بی خبری او شود بپرهیزد و آن که دارای تنگی رزق است باید قناعت پیشه کند و برای رفع محدودیت از دست زدن به گناه و معصیت خودداری نماید که وسعت و تنگی برای انسان همیشگی نیست، بلکه هر کدام را دوره و زمانی است که آن دوره و زمان، کلاس امتحان حق و محض مصلحت حیات انسان است و به قول قرآن مجید: مال و اموال و زر و زیور دنیا و ملک و حکومت یک جا مستقر نیست، بلکه در حال گردش و در عرصه دست به دست شدن است. (۱) بنابراین وسعت و گشایشی که برای مستکبران و زورگویان و طاغوتیان است، وسعت و گشایشی است که از طریق ظلم و زور و جبر و عنف و جنایت و خیانت و ستم و ستمکاری و خوردن خون مظلومان و غارت حق محرومان به دست آمده و ربطی به حضرت حق ندارد که حق تعالی فراهم آوردن چنین وسعتی را حرام می داند و در روز قیامت و در دادگاه عدل تا آخرین درهم و دینار این گونه ثروت و مال را به حساب ستمکاران خواهد گذاشت، آنهم حساب سختی که دنبال آن عذاب و شکنجه ابدی است. و محرومیت محرومان جهان که در ثروتمندترین سرزمین ها زندگی می کنند و زیر پا و کنار دست آنان، معادنی سرشار از عناصر قیمتی و طلا- و نفت است نیز به حساب حضرت حق نیست که خداوند چنین محرومیت های عارضی را که محصول حکومت قلدران و سکوت محرومان است، رضایت ندارد.

ص: ۲۱۱

۱- (۱) - اشاره است به آیه «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»؛ «و برای شما در زمین ، قرارگاهی [برای زندگی] و تا مدتی معین ، وسیله بهره وری اندکی خواهد بود .» بقره (۲) : ۳۶. [۱]

اشاره

در زمینه وسعت و تنگی رزق لازم است به قرآن مجید و روایات و اخبار مراجعه کرد، تا حقیقت مطلب آن چنان که باید روشن شود.

آیات قرآن مجید را در باب اصل روزی و حلال و حرام مالی و وسعت و تنگی رزق و این که همه این برنامه ها، امتحان الهی برای رشد و تکامل انسان و شکوفایی استعدادهای اوست و انسان نباید در برابر ثروت مست کند و در تنگی معیشت پست شود، می توان به پنج دسته تقسیم کرد:

رزاقیت خداوند

۱ - آیاتی که رزق و روزی را به طور مطلق مستند به حضرت حق می داند و از آن آیات استفاده می شود که آنچه از جانب او مقرر است صحیح و خیر و به دور از حرام و شر است، چرا که حضرت او منبع فضل و رحمت و عنایت و مرحمت و لطف و کرامت و جود و سخا و عطا و بخشش و قدرت جناب او بی نهایت در بی نهایت است و جز خیر و خوبی و درستی و سلامت برای احدی نخواسته و نمی خواهد؛ و از آن جا که سلامت زندگی مردم بستگی به رعایت اوامر و نواهی او دارد و مهم ترین عامل حرکت آدمی به سوی عبادت و تقوا، روزی پاک و حلال است، معنا ندارد خداوند عزیز از طرفی از انسان برنامه پاک و رعایت حقوق بخواهد و از طرف دیگر روزی انسان را از راه حرام قرار دهد که در کار حکیم و عالم و عادل تناقض وجود ندارد:

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ « (۱) »

ص: ۲۱۲

آنان که به غیب ایمان دارند و نماز را بر پا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿١﴾

هم آنان که نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمُ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٢﴾

همانان که وقتی خدا یاد شود، دل هایشان می هراسد و بر آنچه [از بلا و حادثه] به آنان می رسد، شکیبایند و برپا دارندگان نمازند و از آنچه روزی آنان نمودیم، انفاق می کنند.

أُولَٰئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾

اینان به علت صبری که [بر ایمان و عمل به قرآن] کردند و بدی [مردم] را با نیکی و خوبی خود دفع می کنند و از آنچه به آنان روزی کرده ایم، انفاق می نمایند، دوبار پاداششان می دهند.

تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٤﴾

[ملازم بستر استراحت و خواب نیستند، بلکه] پهلوهایشان از خوابگاه هایشان دور می شود در حالی که همواره پروردگارش را به علت

ص: ۲۱۳

۱- (۱) - انفال (۸) : ۳. [۱]

۲- (۲) - حج (۲۲) : ۳۵. [۲]

۳- (۳) - قصص (۲۸) : ۵۴. [۳]

۴- (۴) - سجده (۳۲) : ۱۶. [۴]

بیم [از عذاب] و امید [به رحمت و پاداش] می خوانند و از آنچه آنان را روزی داده ایم، انفاق می کنند.

در این آیات به خصال و اوصاف مردان راه حقّ و عارفان عاشق اشاره می کند که اینان با غیب عالم، در ارتباطند و پیا دارنده نمازند و چون یاد خدا شود قلبشان از عظمت حقّ مملوّ از ترس و خشیت می شود، بر مصایب و طوفان ها برای حفظ دین خود صبر می ورنند، بدی را به خوبی برطرف می نمایند، به وقت نیمه شب و سحر از بستر خوش و رختخواب ناز سربرداشته به عرصه گاه عبادت و مناجات قدم می نهند؛ و در پایان هر پنج آیه می فرماید: از آنچه که به این بندگان صالح و عباد شایسته روزی کرده ایم، در راه خیر و صلاح مردم و پیشبرد اهداف حقّ و رفع نیازمندان و جبران درد دردمندان انفاق می کنند.

آری، اصل رزق و روزی در ارتباط با عنایت و حکمت خداست و آنچه ریشه در اسما و صفات او دارد صحیح و پاک و اصیل و عین نور است و این معنا از جمله وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ استفاده می شود.

با توجه به آیات یاد شده، احدی را نمی رسد که تصوّر کند خداوند را غیر از روزی پاک، رزق دیگری هست که از حرام باشد که این مسئله تهمتی شیطانی به حریم پاک حضرت حقّ است، حریمی که از هر عیب و نقصی منزّه و جز کمال و درستی و عدل و صدق و رحمت و کرم و خلاصه کمالات بی نهایت در بی نهایت، در آن پیشگاه با عظمت، چیزی یافت نمی شود.

طیب بودن رزق الهی

۲ - آیاتی که رزق الهی را به طور صریح حلال طیب دانسته و پیشگاه مقدّس کارگردان هستی را از عیب روزی کردن حرام، مبرّا نموده است:

ص: ۲۱۴

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ « (۱)

ای مردم! از آنچه [از انواع میوه ها و خوردنی ها] در زمین حلال و پاکیزه است، بخورید و از گام های شیطان پیروی نکنید؛ زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.

وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ « (۲)

و از نعمت های حلال و پاکیزه ای که خدا روزی شما فرموده، بخورید؛ و از خدایی که به او ایمان دارید، پروا کنید.

فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ « (۳)

آنچه از غنیمت [در میدان جنگ] گرفته اید، حلال و پاکیزه بخورید و از خدا پروا کنید؛ یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ « (۴)

از نعمت هایی که خدا روزی شما کرده است، حلال و پاکیزه بخورید و نعمت خدا را سپاس گزارید، اگر تنها خدا را می پرستید.

در آیات بالا به وجوب شرعی توجه به اکل حلال طیب و حرمت خوردن حرام اشاره رفته و هشدار می دهد که در برابر حرام مالی تقوا پیشه کنید و چون به مصرف حلال طیب موفق شدید، شکر نعمت های الهی را به جای آورید.

از جملات مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ و مِمَّا غَنِمْتُمْ به طور صریح استفاده می شود

ص: ۲۱۵

۱- (۱) - بقره (۲) : ۱۶۸. [۱]

۲- (۲) - مائده (۵) : ۸۸. [۲]

۳- (۳) - انفال (۸) : ۶۹. [۳]

۴- (۴) - نحل (۱۶) : ۱۱۴. [۴]

که آنچه را حضرت حق و جناب محبوب روزی فرموده حلال طیب است و وجود مقدس او راه حرام را به روی بندگان باز نکرده است، این مردم هستند که حدود تقوا را می شکنند و قدم به جای قدم خطرناک شیطان و طاغوت می گذارند و فردای قیامت را که ظرف سعادت ابدی و خیر همیشگی است و جای همنشینی با انبیا و اولیاست با این چند روزه زودگذر و فانی معامله می کنند!!

سعدی شیرازی ابنای روزگار را چنین نصیحت می کند:

شنیدم که جمشید فرخ سرشت به سرچشمه ای بر، به سنگی نوشت

بر این چشمه چون ما بسی دم زدند برفتند چون چشم بر هم زدند

نه بر باد رفتی سحرگاه و شام سریر سلیمان علیه السلام؟

در آخر ندیدی که بر باد رفت خنک آن که با دانش و داد رفت

طریقت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست

قدم باید اندر طریقت نه دم که اصلی ندارد دم بی قدم

مگو جاهی از سلطنت بیش نیست که ایمن تر از ملک درویش نیست

گدا را چو حاصل شود نان شام چنان خوش بخسبد که سلطان شام

(سعدی شیرازی)

وسعت و تنگی رزق

۳- آیاتی که وسعت معیشت و تنگی رزق را تنها و تنها در جهت مصلحت حیات ذکر می کند و هشدار می دهد که به وسعت زندگی دل خوش نکنید و از ضیق معیشت ظاهری سر به زانوی غم مگذارید که این هر دو امری عارضی و زودگذر و از دست رفتنی است:

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ

خدا روزی را برای هر کس که بخواهد، وسعت می دهد و برای هر کس که بخواهد، تنگ می گیرد. و [آنان که از حیات جاوید و پرنعمت آخرت بی خبرند] به زندگی زودگذر دنیا شادمان شدند، در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت جز متاعی اندک و ناچیز نیست.

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا « (۲)

یقیناً پروردگارت رزق را برای هر کس که بخواهد وسعت می دهد و [برای هر کس که بخواهد] تنگ می گیرد؛ زیرا او به [مصلحت] بندگانش آگاه و بیناست.

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ « (۳)

خدا روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد وسعت می دهد و یا تنگ می گیرد؛ یقیناً خدا بر هر کاری تواناست.

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ « (۴)

آیا ندانسته اند که خدا رزق و روزی را برای هر کس که بخواهد فراخ و گشاده قرار می دهد و [برای هر کس که بخواهد] تنگ می گیرد؟ یقیناً در این [برنامه] نشانه هایی است برای مردمی که ایمان دارند.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ « (۵)

ص: ۲۱۷

۱- (۱) - رعد (۱۳) : ۲۶. [۱]

۲- (۲) - اسراء (۱۷) : ۳۰. [۲]

۳- (۳) - عنكبوت (۲۹) : ۶۲. [۳]

۴- (۴) - روم (۳۰) : ۳۷. [۴]

۵- (۵) - سبأ (۳۴) : ۳۹. [۵]

بگو: یقیناً پروردگارم روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد وسعت می دهد و یا تنگ می گیرد و هرچه را انفاق می کنید [چه کم و چه زیاد] خدا عوضی را جایگزین آن می کند؛ و او بهترین روزی دهندگان است.

آری، گشایش رزق امتحان الهی است و تنگی رزق هم امتحان و هر دو نوع از امتحان هم به مصلحت عباد و بندگان است، تا چه کسی در عرصه وسعت رزق از امتحان حق که خرج مال در راه رضای اوست برآید و چه کسی در تنگی معیشت برای حفظ ایمان و شرف خود تا به پایان رسیدن آن وضع، صبر و استقامت پیشه کند.

وسعت روزی در چهار چوب حلال و مشروع آنها با رعایت تمام قوانین الهی و فرامین حق مستند به خداست و این وسعت از جانب محبوب دارای حد و اندازه و مرز و بوم معین است و دارندگان این نوع وسعت مکلفند از گشایش زندگی به نفع محرومان و در جهت تداوم اسلام استفاده کنند که روی هم انباشته کردن ثروت گر چه از حلال باشد امری نامشروع و برنامه ای ضد خدا و در جهت نابودی سعادت دنیا و آخرت است. و نیز ضیق معیشت به این معنا که هر چه انسان کوشش و فعالیت می کند آن طور که می خواهد نمی شود و یا بر اثر حادثه ای از حوادث طبیعی و اجتماعی، مال مشروع را از دست می دهد و دچار تنگی در زندگی می گردد مستند به خداست، نه ضیق معیشتی که بر اثر اسراف و تبذیر و ندانم کاری و گناه و معصیت به سرانسان آمده که در ضیق معیشت واقعی جای صبر و استقامت و حوصله و بردباری و حفظ ایمان و اخلاق از دست شیاطین است، تا زمانی که به فرموده قرآن از پس عسر نوبت یسر و بعد از مشکل نوبت آسانی برسد. (۱)

ص: ۲۱۸

۱- (۱) - اشاره است به آیه «سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا»؛ «خدا به زودی پس از سختی و تنگنا، فراخی و گشایش قرار می دهد
«طلاق (۶۵): ۷. [۱]

انسانی که بینای حقیقت است بدون شک، وسعت و تنگی روزی را به چیزی نمی شمارد، آنچه برای او مهم است ادای تکلیف و وظیفه است، در وسعت رزق خود را مکلف به خرج مال در راه رضای دوست می داند و در تنگی معیشت برای حفظ اعتبار خود در پیشگاه حضرت محبوب صبر و استقامت پیشه می کند که عاشقان وصال حضرتش مسلکی جز این نمی دانند و راهی جز این ندارند.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١﴾

کلیدهای آسمان ها و زمین فقط در سیطره مالکیت اوست. رزق و روزی را برای هر کس که بخواهد وسعت می دهد و یا تنگ می گیرد. یقیناً او به همه چیز داناست.

قرآن مجید در بعضی از آیات تنگی رزق را نسبت به بندگان، عامل پاک ماندن آنان از گناه و معصیت و خرابی دنیا و آخرت و بهم خوردن سعادت دارین می داند و در حقیقت تنگی رزق را علت نجات و مأمّن انسان و رساننده آدمی به مقام با عظمت قرب به حساب آورده است:

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِن مَّا يَنْزِلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴿٢﴾

و اگر خدا روزی را بر بندگانش وسعت دهد، در زمین سرکشی و ستم کنند، ولی آنچه را بخواهد به اندازه نازل می کند؛ یقیناً او به بندگانش آگاه و بیناست.

در هر صورت بسط رزق برای همه کس علامت محبت و لطف حقّ نیست و ضیق رزق هم برای همه کس نشانه مطرود بودن او از پیشگاه محبوب نیست.

ص: ۲۱۹

۱- (۱) - شوری (۴۲) : ۱۲. [۱]

۲- (۲) - شوری (۴۲) : ۲۷. [۲]

مال و ثروت برای آنان که اخلاق ابولهبی و قارونی و ابوسفیانی دارند علت هلاکت و شقاوت ابدی و فقر و تنگ دستی برای آنان که اخلاق سلمانی و ابوذری و مقدادی و میثمی و کمیلی و بلالی دارند عامل حرکت معنوی و شکوفایی صبر و استقامت در راه خدا و علت فراهم آمدن سعادت و سلامت ابدی است.

قرآن مجید این کتاب علم و هدایت و حکمت و فضیلت، درباره آنان که از وسعت رزق در راه ارضای شهوات و فساد و لذت های زودگذر سوء استفاده می کنند و نسبت به خرج مال در راهی که خداوند مقرر فرموده بخل می ورزند، می فرماید:

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ يَلُ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١﴾

و کسانی که خدا به آنچه از فضلش به آنان داده بخل می ورزند، گمان نکنند که آن بخل به سود آنان است، بلکه آن بخل به زیانشان خواهد بود. به زودی آنچه به آن بخل ورزیدند در روز قیامت طوق گردنشان می شود. و میراث آسمان ها و زمین فقط در سیطره مالکیت خداست و خدا به آنچه انجام می دهید، آگاه است.

و درباره آنان که ثروت و مال و وسعت روزی را در راه خدا و رفع حوائج محرومان و مسیر بندگی و اطاعت و خدمت به عباد حق خرج می کنند می فرماید:

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنِيَرُهُ لِلْيُسْرَى ﴿٢﴾

اما کسی که [ثروتش را در راه خدا] انفاق کرد و پرهیزکاری پیشه ساخت *

ص: ۲۲۰

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۱۸۰. [۱]

۲- (۲) - لیل (۹۲) : ۵ - ۷ [۲]

و وعده نیکوتر را [که وعده خدا نسبت به پاداش انفاق و پرهیزکاری است] باور کرد؛ * پس به زودی او را برای راه آسانی [که انجام همه اعمال نیک به توفیق خداست] آماده می کنیم.

اگر با ثروت و مال، چه ثروتی که تحت عنوان انفال است مانند معادن، دریاها، جنگل ها که مالکیت خاص ندارد و همه ملت در بهره وری از آن منابع مساویند و چه مالی که از طریق کسب مشروع و نتیجه زحمت و تلاش انسان به دست می آید معامله اسلامی شود، یعنی برابر با نقشه های صحیح قرآنی و فرامین الهی و دستورهای انبیا و ائمه علیهم السلام عمل شود، بقای جامعه همراه با سعادت و سلامت و خیر دنیا و آخرت و تأمین حقوق همه جانبه تمام افراد ملت اعم از معنوی و مادی تضمین می گردد و اگر با انفال و ثروتی که از طریق کسب و کار به دست می آید برخورد سفیهانه شود و برابر با امیال و غرایز و شهوات آزاد معامله گردد، جامعه را بقایی نخواهد ماند و فساد و افساد و سلب حقوق اکثریت و حاکمیت عده ای معدود و زورگو و ستم پیشه و شهوت ران و آلوده به سر ملت سایه خواهد انداخت و ظلم و بیداد همچون تیشه ای ریشه جامعه را خواهد زد.

جامعه باید با کمک حکومت صالح از افتادن ثروت های عمومی و خصوصی به دست سفیهان و ناهلان جلوگیری کند و چنانچه آن چنان طبقه ای بر ملت حاکم است، با قیام الهی خود بر آنان بتازد و آنچه از انفال و ثروت های باد آورده را که به قیمت فقیر شدن اکثریت، به جیب آنان ریخته شده از کف آنان خارج سازد، تا در سایه آن قیام و مبارزه غارت رفتگان، به حقوق مادی و معنوی خود برسند.

در این زمینه به آیه شریفه و روایت ذیل توجه نمایید:

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا

ص: ۲۲۱

وَ اكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا» (۱)

و اموالتان را که خدا مایه قوام و برپایی [زندگی] شما گردانیده به سبک مغزان ندهید، ولی آنان را از درآمد آن بخورانید و لباس بپوشانید و با آنان به صورتی شایسته و پسندیده سخن گوید.

إِنَّ بَقَاءَ الْأَسْلَامِ وَبَقَاءَ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِنْدَ مَنْ يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ يَضِنُّعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ، وَإِنَّ مِنْ فَنَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَفَنَاءِ الْأِسْلَامِ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِنْدَ مَنْ لَا يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ لَا يَضِنُّعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ. (۲)

از موجبات دوام فرهنگ مسلمانان و اسلام، قرار داشتن مال در دست کسانی است که حقوق آن را بدانند و با آن به احسان و کار خیر برخیزند و از موجبات فناء مسلمانان و اسلام این است که ثروت در دست آنانی قرار گیرد که نسبت به حقوق آن جاهل باشند و با آن به کار خیر و انجام برنامه های نیک برنخیزند.

امام سجّاد علیه السلام در یکی از دعاهاى خود به پیشگاه حضرت حقّ عرضه می دارد:

نَعُوذُ بِكَ مِنْ تَنَاوُلِ الْأِسْرَافِ، وَمِنْ فَقْدَانِ الْكُفَافِ، وَ مِنْ مَعِيشَةٍ فِي شِدَّةٍ. (۳) الهی به وقت داشتن مال، از افتادن در چاه هولناک اسراف به تو پناه می برم و از نداشتن مال در حدی که زندگی و معیشتم را اداره

ص: ۲۲۲

۱- (۱) - نساء (۴) : ۵. [۱]

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۳۳۹/۱۲، باب ۱، حدیث ۱۴۲۲۵؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۸۵/۱۶، باب ۱، حدیث ۲۱۵۵۷. [۳]

۳- (۳) - صحیفه سجّادیه: دعای ۸. [۴]

کند به حضرت تو التجا می کنم.

امتحان الهی وسعت و ضیق رزق

۴- آیاتی که رزق و روزی را چه در جهت وسعتش و چه در زمینه تنگی و ضیقش امتحان الهی می داند و این انسان مسؤول و مکلف است که باید در این امتحان و آزمایش قرار گیرد تا استعدادهای الهی و انسانیش با کمک این امتحان شکوفا شود.

اگر در ثروت است با بذل و بخشش و انفاق و صدقه به مقام جود و سخا و مهر و محبت و نوع دوستی و تواضع در برابر سایر انسان ها و حالات عالی معنوی برسد و اگر در فقر و فاقه و تنگدستی است به مقام صبر و استقامت و حوصله و حلم و ایستادگی در برابر طوفان ها و سختیها و حفظ شرف و کرامت انسانی و نشان دادن عظمت روحی و فضیلت و حمیت نفسی نایل گردد.

مال و ثروت یا آزمایش بزرگ الهی

اشاره

در زمینه این که مال و ثروت دنیا محض امتحان و آزمایش بندگان است مضمون بسیار عالی آیات ۱۷ تا ۳۳ سوره مبارکه ن و القلم (۱) به نحو فوق العاده قابل توجه

ص: ۲۲۳

۱- (۱) - «إِنَّا بَلَوْنَا هُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ * وَلَا يَسْتَأْذِنُونَ * فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ * فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ * فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ * أَنْ اغْدُوا عَلَيَّ حَزْزُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَانطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ * أَنْ لَآيَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينِينَ * وَغَدُوا عَلَيَّ حَزْدٍ قَادِرِينَ * فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ * بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ * قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تَسْتَبْخِثُونَ * قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ * فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَيَّ بَعْضٌ يَتَلَاوَمُونَ * قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ * عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِّنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ * كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛ «بی تردید ما آنان را [که در مکه بودند] آزمودیم همان گونه که صاحبان آن باغ را [در منطقه یمن] آزمودیم، هنگامی که سوگند خوردند که صبحگاهان حتماً میوه های باغ را بچینند، * و چیزی از آن را [برای تهیدستان و نیازمندان] استثنا نکردند. * پس در حالی که صاحبان باغ در خواب بودند، بلایی فراگیر از سوی پروردگارت آن باغ را فرا گرفت. * پس [آن باغ] به صورت شبی تاریک درآمد [و جز خاکستر چیزی در آن دیده نمی شد!] * و هنگام صبح یکدیگر را آواز دادند، * که اگر قصد چیدن میوه دارید بامدادان به سوی کشتزار و باغتان حرکت کنید؛ * پس به راه افتادند در حالی که آهسته به هم می گفتند: * امروز نباید نیازمندی در این باغ بر شما وارد شود، * و بامدادان به قصد این که تهیدستان را محروم گذارند به سوی باغ روان شدند. * پس چون [به باغ رسیدند و آن را نابود] دیدند، گفتند: یقیناً ما گمراه بوده ایم [که چنان تصمیم خلاف حقی درباره مستمندان و تهیدستان گرفتیم.] * بلکه ما [از لطف خدا هم] محرومیم. * عاقل ترینشان گفت: آیا به شما نگفتم که چرا خدا را [به پاک بودن از هر عیب و نقصی] یاد نمی کنید [و چرا او را از انتقام گرفتن درمانده می دانید؟!] * گفتند: پروردگارا!

تو را به پاکی می ستاییم، مسلماً ما ستمکار بوده ایم.* پس به یکدیگر رو کرده به سرزنش و ملامت هم پرداختند.* گفتند:
وای بر ما که طغیان گر بوده ایم.* امید است پروردگاران بهتر از آن را به ما عوض دهد چون ما [از هر چیزی دل بریدیم و]
به پروردگاران راغب و علاقه مندیم.* چنین است عذاب [دنیا] و عذاب آخرت اگر معرفت و آگاهی داشتند، بزرگ تر
است.»

است. داستانی که در آن آیات مطرح است بدین شرح است:

مردی از اهالی یمن در منطقه صنعا در حالی که قلبی لبریز از ایمان و عشق و محبت به حق داشت و در اجرای دستورهای الهی سر از پا نمی شناخت، به آباد کردن زمینی بپا خاست. پس از زحمت و رنج زیاد باغی با صفا همراه درختان پر از میوه فراهم آمد، بوی گل و گیاه به مشام می خورد، اطراف باغ با درخت های بلند محاصره شد، آب شیرین جوی های باغ را لبریز کرد و نسیم خوش هوا قیمت باغ را افزون می نمود.

آن مرد الهی در گوشه و کنار باغ به گردش برخاست و دیدگانش از تماشای آن همه محصول خدادادی خیره شد، او پس از هر گردش و لذت بردن از وضع آن سرمایه هنگفت به گوشه ای از باغ می رفت و برای ادای شکر به عبادت و خضوع در برابر مالک اصلی هر ملکی می نشست و صورت بر خاک ذلت در پیشگاه حضرت عزت می گذاشت و با زبان حال به محضر مقدس مولایش عرضه می داشت:

آن که مرادش تویی از همه جویاتر است وانکه در این جستجوست از همه پویاتر است

گر همه صورتگران صورت زیبا کشند صورت زیبای تو از همه زیباتر است

ص: ۲۲۴

چون به چمن صف زند خیل سَهی قامتان قامت رعناى تو از همه رعنا تر است

سنبل مشکين تو از همه آشفته تر نرگس شهلاى تو از همه شهلا تر است

حُسن دلارای تو از همه مشهورتر عاشق رسوای تو از همه رسواتر است

مست مقامات شوق از همه هشیارتر پیر خرابات عشق از همه برناتر است

(فروغی بسطامی)

او در مناجات و نیایشش از حضرت محبوب می خواست: از این که ثروت باعث طغیان و یاغی گری و افتادن او در چاه شهوات شود محافظت گردد و از طوفان های ویرانگر غرایز و وسوسه های شیاطین بر کنار ماند.

از جناب حقّ درخواست داشت که به اندازه عفاف و کفاف از آن همه محصول برداشت کند و مازاد بر احتیاج را در آن راهی که معبود محبوب خواسته به کار گیرد.

برنامه همیشگی آن انسان بیدار و مرد با کرامت این بود که به وقت رسیدن محصول به اندازه ای که خرج خانواده و مخارج سالانه باغ تأمین شود به بازار فروش رود و بقیه آن به مستمندان و دردمندان و نیازمندان برسد، به همین خاطر وقتی خریداران در حدی که او می خواست میوه را به مراکز فروش حمل می کردند، در باغ را به روی محتاجان باز می گذاشت و به آنان می گفت: به مقداری که نیاز دارید از این منبع سرشار الهی ببرید.

فرزندان آن مرد که همچون پدر از ایمان و عشق بهره نداشتند و اندیشه مادی بر آنان حاکم بود، برخلاف معمول از آن معلّم بزرگوار درس کرامت و سخاوت نگرفته

بودند به اعتراض برخاسته به پدر پیر گفتند: اینسان که با باغ عمل می کنی تجاوز به حق ماست و ایجاد محدودیت در رزق و روزی فرزندان! اگر بدین صورت ادامه دهی به زودی ما را دچار فقر و تنگدستی کرده و به مشقت و سختی دچار خواهی کرد.

مرد حق پرست در پاسخ فرزندان گفت: من شما را در اندیشه و فکرتان خطا کار می دانم، ثروت انباشته چه ارزشی دارد و چه دردی از انسان دوا می کند؟ گیرم که من از روزگار جوانی مخارج خود را تأمین می کردم، بقیه را رویهم می گذاشتم و امروز انبارهایی از کیسه زر و طلا و نقره داشتم به من بگوئید چه فایده داشت، جز این که در کنار آن همه ثروت می مردم و شما آن را به ارث می بردید و من در عالم برزخ باید پاسخگوی آن همه مال در برابر حق می بودم، مال و ثروتی که در آن حق تهیدستان و ضعیفان و افتادگان موج می زد؟!

فرزندان! ملکیت حقیقی این باغ و بستان و این مال و ثروت از من و شما نیست، آفرینش از آن خداست و ما در کنار این سفره مأمور به اوامر او هستیم، خواسته حضرت او این است که: به اندازه نیاز مصرف کرده و بقیه را در راه او به خرج اندازیم. این صحیح نیست که تعدادی معدود در انواع وسایل زندگی ولادت و خوشی غرق باشند و طایفه ای دیگر که در میانشان عباد شایسته حق وجود دارد، با زن و بچه خود در عین آبروداری و داشتن کار و کسب ضعیف، دچار رنج و مصیبت و درد و مشقت و گرفتاری و رنج باشند.

شکر نعمت های او که از باب لطف و محبت و عنایت و کرامت به ما ارزانی داشته خوردن و خوراندن و عبادت و خدمت به خلق اوست و من راهی جز این نمی روم و برنامه ای جز این نمی خواهم، مرا عشقی جز عشق او نیست و هدفی جز جلب رضایت و عنایت او ندارم، من در وفاداری نسبت به او و اهداف پاکش استقامت می ورزم و از توفیق چنین زندگی دلشادم:

دل خاکِ سر کوی وفا شد چه بجا شد سر در ره تیغ تو فدا شد چه بجا شد

اشکم که دلی داشت گره بر سر مژگان در کوی تو از دیده جدا شد چه بجا شد

چون سایه به خاک قدمت جبهه ما را یک سجده به صد شکر ادا شد چه بجا شد

این دیده که حسرتکده شوق تماشا است ای خوش نگهان جای شما شد چه بجا شد

بیدل هوس نشاء آوارگی داشت چون اشک کنون بی سر و پا شد چه بجا شد

(بیدل دهلوی)

آری، ای فرزندان من، مال و ثروت و قدرت و جاه امانتی است که از جانب دوست به ما واگذار شده تا در نافع ترین راه خرج شود. فقرا و مستمندان، مریضان و دردمندان، بیچارگان و افتادگان، یتیمان و بینوایان همه و همه و حتی حیوانات و پرندگان در این مال و ثروت حق دارند و باید به حق خود برسند تا حضرت محبوب از ما راضی شود.

چون این همه به حقّ خود رسیدند آن وقت نوبت من و شماست. این روشی است که من از روزگار جوانی به توفیق الهی انتخاب کرده‌ام و تا هستم ادامه می‌دهم و هیچ قدرتی نمی‌تواند مرا از این راه مستقیم منحرف سازد.

این را بدانید که ثروت و مال از این راه برکت پیدا می‌کند و از طوفان حوادث و بلاها محفوظ می‌ماند و وسیلهٔ جلب صلوات و رحمت حقّ شده و مقدّمه‌ای برای آبادی آخرت می‌گردد.

فرزندانم! به من مهلت دهید، می‌بینید که مویم سپید شده، جسمم ضعیف گشته، قامت‌م به خمیدگی نشسته، امراض گوناگون به من هجوم آورده، چند صباحی بیشتر از عمرم نمانده، پس از مرگ من این زمین آباد و باغ پر از میوه به شما می‌رسد، این شما هستید که در برابر این ارث دو راه دارید: یا مسیر مرا ادامه می‌دهید، یا به راه شیطنت و پستی قدم می‌گذارید. اگر در مقام انفاق برآمدید خداوند عوضش را

به شما می دهد و اگر به خیمه بخل و دنائت نشستید عذاب خدا که تلف شدن مال و افتادن از چشم عنایت اوست به شما می رسد!

از این گفت و شنود، چند صباحی گذشت که پیک اجل در رسید و پیرمرد را به جوار رحمت حق منتقل کرد.

ایام به سرعت سپری شد؛ باغ آماده بهره برداری گشت و میوه های فراوان آن نزدیک چیدن شد، فقرا و مستمندان از این که اواخر تابستان رسیده خوشحال شدند؛ زیرا در انتظار چنان وقتی بودند، وقتی که با رفتن به آن باغ مشکلشان حل می شد و نیازشان برآورده می گشت.

فرزندان پیرمرد که وارثان باغ بودند به مشورت نشستند. یکی از آنان گفت: از این پس در این باغ برای فقرا و مستمندان حقی نیست، ما تمام این محصول را تبدیل به ثروت هنگفت می کنیم و برای خود وجهه و آبرو می آوریم. یکی دیگر از برادران که در اخلاق و رفتار نزدیک به پدر بود گفت: من این تصمیم را نمی پسندم، شما تصور می کنید که این کار به نفع شماست اما بدانید که این نیت آلوده باعث از دست رفتن باغ و مال و منال است، بیایید روش پدر را ادامه دهید تا باغ بماند و برکت حضرت حق به شما نازل گردد.

در پاسخ او گفتند: درباره آنچه مالک نیستی نظر مده که سخنان و موعظه تو در بین ما خریدار ندارد.

برادر مؤمن به آنان گفت: برخیزید و به نماز بایستید که نماز بازدارنده انسان از کارهای ناشایسته و نیت های آلوده است؛ ولی به سخنانش اعتنایی نکردند و به موعظه اش گوش ندادند.

آنان تصمیم گرفتند صبح زود به باغ رفته و نیت خود را پیاده کنند، میوه ها را با قیمت گران به خریداران دهند و نیازمندان و محرومان را در محرومیت و نیاز باقی گذارند.

شام خورده و به بستر راحت رفتند، در حالی که محکوم خواب سنگین بودند، ابری صاعقه زاز جانب قادر متعال مأموریت یافت بر آن باغ و تمام درختانش صاعقه بزند و هر چه در آن چهار دیوار است از بیخ و بن بسوزاند و به نابودی کشد!!

آنان اول صبح به باغ آمدند، وضعی عجیب مشاهده کردند، از یکدیگر پرسیدند باغ ما همین است؟ ما که دیروز این جا را پر از درخت پر بار و آراسته به گل و ریاحین دیدیم، شاید اشتباه آمده ایم؛ ولی برادر مؤمن گفت: نه، باغ شما همین است، بیچاره ها! قبل از این که بینوایان را محروم کنید خود شما محروم شدید و کیفر بخل و پستی خود را دیدید. آنگاه خداوند بزرگ در پایان این داستان می فرماید:

كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَهُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١﴾

چنین است عذاب [دنیا] و عذاب آخرت اگر معرفت و آگاهی داشتند، بزرگ تر است.

آری، وجود مقدس او، انسان را جهت رشد و کمال به صورت های گوناگون غرق در محبت و لطف می کند، اگر انسان قدردانی از آن رحمت و محبت کرد، به ثواب عظیم می رسد و اگر عصیان و طغیان پیشه نمود، عتابش را به صورت های مختلف جهت بیداری و بینایی متوجه وی خواهد کرد.

خوشا به حال آنان که قدردان نعمت اویند و خوشا به حال آنان که از عتاب و هشدار او، به بصیرت و آگاهی می رسند و از گناه و معصیت توبه کرده، به راه او باز می گردند.

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢﴾

و بدانید که اموال و فرزندانان فقط وسیله آزمایش شماست، و خداست که

ص: ۲۲۹

۱- (۱) - قلم (۶۸) : ۳۳. [۱]

۲- (۲) - انفال (۸) : ۲۸. [۲]

پاداشی بزرگ نزد اوست.

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسِيَّطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ « (۱)

اموال و فرزندانان فقط وسیله آزمایش اند و خداست که پاداشی بزرگ نزد اوست. * بنابراین به اندازه استطاعتی که دارید از خدا پروا کنید و [دعوت حق را] بشنوید و اطاعت نمایید و انفاق کنید که برای شما بهتر است؛ و کسانی که خود را از بخل و حرص بازدارند آنان رستگارانند.

وَلَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ « (۲)

و بی تردید شما را به چیزی اندک از ترس و گرسنگی و کاهش بخشی از اموال و کسان و محصولات [نباتی یا ثمرات باغ زندگی از زن و فرزند] آزمایش می کنیم. و صبرکنندگان را بشارت ده. * همان کسانی که چون بلا و آسیبی به آنان رسد گویند: ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم.

* آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنان است و آنانند که هدایت یافته اند.

متاع دنیا یا پاداش عقبی

۵- آیاتی که مال و منال دنیا و زر و زیور و ثروت و متاعش را در برابر امور معنوی

ص: ۲۳۰

۱- (۱) - تغابن (۶۴) : ۱۵ - ۱۶. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۵۵ - ۱۵۷. [۲]

و ثواب آخرتی و رضایت حق، امری ناچیز و عنصری قلیل و برنامه ای ناپایدار می داند و به انسان سفارش می کند دل به متاع کم و اشیای ناپایدار مبند و گول ظاهر دنیا را مخور، بلکه آنچه در دست داری آن را تبدیل به عمل صالح کن و از زر و زیور دنیا و متاع قلیل آن، مصالح برای آخرت ابدی و جهان همیشگی فراهم آور که این گونه برخورد با دنیا، برنامه تمام انبیا و اولیای الهی بوده و جز این راه محصولی غیر گناه و شقاوت به دست نمی آید.

قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى ﴿١﴾

بگو: متاع دنیا اندک و آخرت برای آنان که تقوا ورزیده اند بهتر است.

آری، اهل تقوا با متاع دنیا برخورد حکیمانه دارند، آنان از وقت و مال و علم و آبرو و قدرت خویش برای آبادی آخرت استفاده می کنند و هرگز حاضر نیستند حق را با باطل معامله نمایند و سعادت ابدی را از دست داده به شقاوت همیشگی دچار شوند.

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿٢﴾

پس آیا کسی که وعده نیک به او داده ایم و حتماً به آن خواهد رسید، مانند کسی است که او را [فقط] از کالا و ابزار زندگی دنیا برخوردارش کرده ایم، سپس او در روز قیامت از احضار شوندگان [برای عذاب] است؟!

يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ﴿٣﴾

ای قوم من! این زندگی دنیا فقط کالایی بی ارزش و زودگذر است و بی تردید

ص: ۲۳۱

۱- (۱) - نساء (۴) : ۷۷. [۱]

۲- (۲) - قصص (۲۸) : ۶۱. [۲]

۳- (۳) - غافر (۴۰) : ۳۹. [۳]

آخرت سرای همیشگی و پایدار است.

مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ» (۱)

[این] برخورداری اندک [و ناچیزی از زندگی زود گذر دنیا] است؛ سپس جایگاهشان دوزخ است و آن بد آرامگاهی است.

إِنْ كُلُّ ذَلِكُ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ « (۲)

و [برای خانه ها و زندگی آنان] زر و زیور [قرار می دادیم]، ولی همه اینها جز کالای اندک زندگی دنیا نیست و آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزکاران است.

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلاً» (۳)

مال و فرزندان، آرایش و زیور زندگی دنیا هستند، ولی اعمال شایسته پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آنها نیکوتر است.

از رسول بزرگوار صلی الله علیه و آله روایت شده:

مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مِثْلُ مَا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ إِصْبَعَهُ فِي الْيَمِّ، فَلْيَنْظُرْ بِمَ يَرْجِعُ. (۴)

چهره دنیا در آخرت به مانند این است که یکی از شما انگشت به آب دریا زند، مگر از آن همه آب چه اندازه نصیب سرانگشت است؟

(دقت کنید که دل به چه می سپارید و با چه عنصری در ارتباط می آید!)

ص: ۲۳۲

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۱۹۷. [۱]

۲- (۲) - زخرف (۴۳) : ۳۵. [۲]

۳- (۳) - كهف (۱۸) : ۴۶. [۳]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۱۹/۷۰، باب ۱۲۲؛ [۴]مجموعه ورام: ۱۵۰/۱. [۵]

و نیز آن حضرت فرمود:

مَا الدُّنْيَا فِي مَا مَضَى إِلَّا كَمِثْلِ ثَوْبٍ شُقَّ بِأَثْنَيْنِ وَ بَقِيَ خَيْطٌ، إِلَّا فَكَانَ ذَلِكَ الْخَيْطُ قَدْ انْقَطَعَ. (۱)

حال دنیا نسبت به گذشته مانند جامه ای است که دو تکه شده، جز نخ‌ی از بقیه آن باقی نیست که آن نخ هم پاره شده است!

آن که مغرور این چند روزه و این متاع اندک و عنصر ناپایدار می‌شود، از لمس تمام حقایق محروم و از رحمت حضرت حق ممنوع و در نتیجه در تمام شؤون حیات دچار فساد و افساد گشته و اگر دستش برسد برای دستمالی، قیصریه را به آتش می‌کشد و به خاطر برخوردی، جهان را بهم می‌ریزد و محض هوا و شهوتی، انسان و انسانیت را به انواع بلاها دچار می‌سازد.

این تکبر از نتیجه پوست است جاه و مال آن کبر را زان دوست است

این تکبر چیست غفلت از لُبّ منجمد چون غفلت یخ ز آفتاب

کبر زان جوید همیشه جاه و مال که ز سرگین است گلخن را کمال

کبر زشت و از گدایان زشت تر روز سرد و برف آنکه جامه تر

تُرّهات (۲) از دعوی و دعوت مگو رو سخن از کبر و از نخوت مگو

چند حرف طمطراق و کار و بار کار و حال خود بین و شرم دار

(مولوی)

رزق و روزی در روایات

اشاره

در باب مال و ثروت و روزی حلال و به دست آورنده آن که از راه کسب مشروع و

ص: ۲۳۳

۱- (۱) - تفسیر الثعلبی: ۲۳۷/۳؛ [۱] مجموعه ورام: ۱۴۸/۱. [۲]

۲- (۲) - تُرّهات: امور باطل.

لحاظ کردن ایمان و تقوا به دست می آورد، روایات و فرازهایی بسیار پر قیمت در منابع عالی اسلامی ثبت شده که توجه به آن آثار گران بهای الهی لازم است، آثاری که قیمت مؤمن و برخوردارش را با حقوق مالی نشان می دهد.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

الْكَاسِبُ حَيْبُ اللَّهِ. (۱)

آن کس که به کسب مشروع مشغول است (تولیدات کشاورزی، صنعتی، دامداری، تجارت، هنر) دوست خداست.

امام صادق علیه السلام از قول خداوند بزرگ نقل کرده که:

الْخَلْقُ عِيَالِي، فَأَحْبُّهُمْ إِلَيَّ أَلْطَفُهُمْ بِهِمْ وَأَسْعَاهُمْ فِي حَوَائِجِهِمْ. (۲)

تمام مردم عیال منند، محبوب ترین آنان نزد من کسانی هستند که از هر جهت به مردم لطف و محبت کنند و در برآوردن نیازهای آنان و رفع مشکلات و علاج دردشان بکوشند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحِ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ. (۳)

چه نیکوست مال پاک و حلال برای بنده شایسته.

و به عبارت دیگر، انسان شایسته مال صحیح را می شناسد و آن را در خیرات و مبرات خرج می کند.

مردی به محضر مقدّس حضرت صادق علیه السلام آمد و عرضه داشت: دعا کن خداوند روزی مرا فراوان کند، حضرت فرمود:

ص: ۲۳۴

۱- (۱) - شرح الاسماء الحسنی: ۲۴۵/۱.

۲- (۲) - الکافی: ۱۹۹/۲، حدیث ۱۰؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۶۷/۱۶، باب ۲۷، حدیث ۱۷۸۱. [۲]

۳- (۳) - مجموعه ورام: ۱۵۸/۱؛ [۳] بحار الأنوار: ۶۲/۷۰، باب ۱۲۲، ذیل حدیث ۳۰.

دعا نمی کنم، برو و روزی خود را با اسباب و وسایلی که خداوند مقرر فرموده تحصیل کن. (۱)

لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَلَا آخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ. (۲)

از ما نیست کسی که دنیایش را برای آخرت و یا آخرت خود را برای دنیا از دست بدهد.

جلال الدین در توضیح روایت بسیار عالی:

نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى الْآخِرَةِ الدُّنْيَا. (۳)

چه خوب کمکی است دنیا برای دستیابی به آخرت!

می گوید:

«آن کس که در کارهای خود هدف از زندگانی را دنیا قرار داد و در جستجوی زندگانی خود را سپری نمود، بدترین حال را منظور کرده است؛ زیرا که دنیا آن چنانکه مورد تمایل ماست دستگیر ما نخواهد بود، به این معنا که آن «می خواهم» بی نهایت که فقط با یک هدف بی نهایت روحانی اشباع خواهد گشت نمی تواند با نمودها و پدیده های زندگانی دنیا اشباع شود.

بهترین حال را کسی به دست آورده است کسی که از تمام کوشش های دنیوی عنوان وسیله منظور نموده و عقبی را جستجو می کند.

درباره کسب دنیوی هر چه حيله و مکر و دانایی به کار ببری سرد است و نابجاست. حيله و زیرکی برای ترک دنیا پرستی شایسته می باشد.

کسی که در زندان نشسته و در جستجوی رهایی از زندان است، کار خردمندانه را

ص: ۲۳۵

۱- (۱) - الکافی: ۷۸/۵، حدیث ۳؛ تهذیب الاحکام: ۳۲۴/۶، باب ۹۳، حدیث ۹.

۲- (۲) - من لا یحضره الفقیه: ۱۵۶/۳، حدیث ۳۵۶۸؛ وسائل الشیعه: ۷۶/۱۷، باب ۲۸، حدیث ۲۲۰۲۵. [۱]

۳- (۳) - الکافی: ۷۲/۵، حدیث ۹؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۹/۱۷، باب ۶، ۲۱۸۹۸. [۳]

آن موقع انجام داده است که در آن زندان نقبی بزند، شاید که از آن زندان رهایی یابد.

بستن زندان کار ابلهانه ای است، مانند کرم ابریشمی که هر چند می تند گرفتاری خود را اضافه می کند.

مقصودم از دنیا پرستی غافل شدن از خداست، نه این که دنیا پرستی عبارت است از داشتن مال و منال و مقام دنیا. اگر شخص صاحب مال به طور دقیق مال را ارزیابی کند و این ارزیابی را به طور کامل بجا آورد او خداپرست است و در حقیقت عبادت انجام می دهد.

اگر مال دنیا را آن چنانکه دین دستور داده است مالک شوی، این همان مال است که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آن گفته است:

نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ. (۱)

چه نیکوست مال مشروع و صالح برای انسان صالح و شایسته.

اگر مال دنیا و محبت آن را در اعماق دل خود جای دهی، مانند این است که آب توی کشتی راه یابد، این آب متراکم شده باعث غرق شدن کشتی خواهد شد، اما اگر مال دنیا و محبت آن در اعماق قلبت نبوده باشد مانند آب در زیر کشتی موجب حرکت او خواهد گشت.

از همین جهت بود که سلیمان علیه السلام با آن مال و مقام و ثروت و مکنات، خود را فقیر و مسکین می دانست.

هنگامی که یک کوزه خالی و بی آب سرش بسته شده باشد در روی آب می ایستد، از آن جهت که درون مرد خدا خالی از نموده‌های سنگین مال دوستی است، لذا تا روی جهان هستی سر می کشد و مشرف به جهان می گردد. چرا آب نمی تواند مرد الهی را در خود فرو ببرد؟ زیرا که از نفحه الهی، کوزه روح او پر است؛

ص: ۲۳۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۶۲/۷۰، باب ۱۲۲؛ مجموعه ورام: ۱۵۸/۱. [۱]

اگر تمام دنیا ملک مرد خدا باشد با این حال خود را بی چیز می داند.

أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ « (۱)

ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا و فقط خدا بی نیاز و ستوده است.

طلب مال حلال در روایات

در باب طلب حلال و خرج مازاد بر نیاز، در مهم ترین کتب حدیث، روایات پرقیمتی ثبت شده که توجه به پاره ای از آنها ضروری است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

طَلَبُ الْحَلَالِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ. (۲)

دنبال کردن حلال بر هر مرد و زن مسلمان فریضه الهی است.

و نیز فرمود:

الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءًا، أَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحَلَالِ. (۳)

عبادت هفتاد جزء است، برترین آن دنبال حلال رفتن است.

و نیز فرمود:

مَنْ أَكَلَ مِنْ كَدِّ يَدِهِ حَلَالًا فَتَحَ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ، يَدْخُلُ مِنْ أَيِّهَا شَاءَ. (۴)

هر کس از محصول زحمت خود اداره شود، تمام درهای بهشت به رویش باز می شود، از هر کدام که بخواهد وارد آن جایگاه الهی می گردد.

ص: ۲۳۷

۱- (۱) - فاطر (۳۵) : ۱۵. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۳۵؛ [۲] جامع الأخبار: ۱۳۹. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۹/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۳۶؛ [۴] مستدرک الوسائل ۱۲/۱۳، باب ۳، حدیث ۱۴۵۸۵. [۵]

۴- (۴) - مستدرک الوسائل: ۲۴/۱۳، باب ۸، حدیث ۱۴۶۳۰؛ [۶] جامع الأخبار: ۱۳۹. [۷]

و نیز فرمود:

مَنْ اِكْتَسَبَ مَالًا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ كَانَ زَادَهُ اِلَى النَّارِ. (۱)

هر کس از طریق غیر مشروع مالی به دست آورد، زاد و توشه جهنمی به دست آورده است.

و نیز فرمود:

مَنْ اَكَلَ الْحَلَالَ قَامَ عَلَى رَأْسِهِ مَلَكٌ يَسْتَعْفِرُ لَهُ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ اَكْلِهِ. (۲)

کسی که از روزی حلال می خورد، ملکی برایش از حضرت حق طلب مغفرت می کند تا از خوردن بیاساید.

و نیز فرمود:

الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. (۳)

آن کس که برای اهل و عیالش در جهت به دست آوردن روزی حلال به زحمت است، همچون رزمنده ای در راه خداست.

و نیز فرمود:

مَنْ اَكَلَ الْحَلَالَ اَرْبَعِينَ يَوْمًا نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ. (۴)

هر کس به مدت چهل روز از روزی حلال تناول کند، خداوند قلبش را نورانی گرداند.

از آیات قرآن مجید و روایات و اخبار به دست می آید که: فراهم آوردن روزی حلال عبادت است و هر عبادتی در سایه این عبادت مورد قبول خداست، عبادت

ص: ۲۳۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۰/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۴۵؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۶۷/۱۳، باب ۴، حدیث ۱۴۷۶۵. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۱۴/۶۳، باب ۲، حدیث ۶؛ [۳] بحار الأنوار: ۱۱/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۵۰. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۲۴/۹۳، باب ۴۲، حدیث ۱۳؛ [۵] مستدرک الوسائل: ۵۵/۱۳، باب ۲۰، حدیث ۱۴۷۲۹. [۶]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۶/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۷۱؛ [۷] عده الداعی: ۱۵۳. [۸]

و کار خیری که ریشه در مال حرام دارد در ترازوی حقّ وزنی ندارد و برای قبولی آن راهی نیست.

از مجموع آیات و روایات این فصل و مقدمات و سطور که گذشت بدین نتیجه می‌رسیم که: کسب حلال و وظیفه شرعی و پرداخت مازاد بر احتیاج در راه خدا یک مسئولیت سنگین الهی و اجتماعی است.

نتایج آیات و روایات بسط و قبض رزق

از آنچه که در سطور گذشته ملاحظه کردید نتایج زیر به دست می‌آید:

۱ - آیات بسط و قبض و وسعت و تنگی رزق به هیچ عنوان مانع از فعالیت اقتصادی نیست. بر اساس آیات قرآن هر انسانی مکلف به کسب و کار است و بیکاری و بی‌عاری و خوردن از محصول زحمات دیگران بدون شک حرام و امری ممنوع است؛ بسط و قبض در کسب و کار و رعایت شرایط الهی امری آسمانی و حقیقتی ملکوتی است که نظام حیات انسانی آن را اقتضا می‌کند.

۲ - فقر و تنگدستی، یا معیشت مستکبرانه و وسعت در مال و منال، اگر معلول استعمار و استثمار باشد از نظر فرهنگ حق مردود و غیر قابل قبول است و بر مستضعفان و تهیدستان واجب شرعی است که بر قلدران و زورگویان و اربابان جاه و مال بتازند که همگان به حقوق الهی و انسانی خود برسند.

۳ - بسط و قبض که معلول گناه و معصیت و فساد و افساد و اسراف و تبذیر است ربطی به مقدرات الهیه و نقشه‌های ملکوتیه و اراده حضرت حقّ ندارد که برای احدی روزی حرام مقرر نشده و سخت‌گیری نابجا مقدر نگشته است.

۴ - بسط و قبض حقیقی عین امتحان و آزمایش حضرت ربّ العزّه جهت رشد و کمال عباد و ظهور شایستگی بندگان است و به عبارت دیگر معلول حکمت و عدل حقّ نسبت به انسان است و هیچ جایی برای ایراد و خرده‌گیری در آن نیست.

۵ - گروهی از عباد از طریق بسط رزق به بهشت عنبر سرشت می رسند، به این معنا که مال و ثروت را در راه خدا و خیرات و مبرات و صدقات و انفاقات به کار می گیرند و برای آخرت خویش اندوخته ای بس عظیم ذخیره می نمایند و گروه دیگر به خاطر صبر و استقامت در کنار قبض و تنگ دستی از شهوات و غرایز و ذلت و نکبت در امان می مانند و همین تقوا و پرهیزکاری، عالی ترین ذخیره آنان برای قیامت می گردد. به عبارت دیگر نداشتن مال و ثروت برای آنان ترمزی قوی در برابر معاصی و گناهان است و عاملی برای پاکی و طهارت، طهارتی که محصول اخروی آن رضوان و بهشت الهی است.

بیداران و بینایان برای حق زنده اند و برای حق می میرند، جز حق نمی خواهند و جز حق نمی دانند، کسب و کارشان، خوراک و پوشاکشان، مرکب و مسکنشان، اخلاق و حرفشان، اطوار و رفتارشان، مال و منالشان، جاه و مقامشان همه و همه برای حق و در راه حق و محض حق و عین حق است.

دنیا برای آنان نردبان آخرت و نان و نعمتشان برای عبادت رب و خدمت به خلق است.

«(۶) ثُمَّ ضَرَبَ لَهُ فِي الْحَيَاةِ أَجْلاً مَوْقُوتًا وَ نَصَبَ لَهُ أَمِيدًا مَحْدُودًا يَتَخَطَّ إِلَيْهِ بِأَيَّامِ عُمْرِهِ وَ يَزْهَقُهُ بِأَعْوَامِ دَهْرِهِ حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَقْصَى أَثَرِهِ وَ اسْتَتَوَعَ بَحْسَابِ عُمْرِهِ قَبْضَهُ إِلَى مَا نَدَبَهُ إِلَيْهِ مِنْ مَوْفُورِ ثَوَابِهِ أَوْ مَحْدُورِ عِقَابِهِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمَلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى» (۱) «۷ عَدْلًا مِنْهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَ تَطَاهَرَتْ أَلَاؤُهُ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ» (۲)

آنگاه زندگی او را زمانی معین، مقدر فرمود و پایانی محدود قرار داد که به سوی آن پایان، با ایام عمرش قدم برمی دارد و با سال های زندگی، به آن نزدیک می شود، تا هنگامی که به دورترین باقی مانده پایان زندگیش برسد و پیمانۀ حساب عمرش را تمام و کامل دریافت کند. او را به سوی آنچه از پاداش بسیار، یا عذاب دردناک فرا خوانده ببرد، تا به خاطر عدالتش، بدکاران را به علت کردار ناپسندشان و نیکوکاران را به سبب کار نیکشان جزا دهد.

پاک و مبارک است نام های حضرتش و پی در پی است نعمت هایش.

از آنچه انجام می دهد، بازخواست نشود، ولی همگان در پیشگاهش بازخواست شوند.

ص: ۲۴۱

۱- (۱) - نجم (۵۳) : ۳۱. [۱]

۲- (۲) - انبیاء (۲۱) : ۲۳. [۲]

این فرازها و جملات زیبای دعا به دو واقعیت بسیار مهم اشاره دارد:

۱ - برای هر ذی حیاتی در این جهان وقت معین و زمان محدودی است.

۲ - هر کس پس از ورود به جهان دیگر به جزای اعمالش چه نیک، چه بد خواهد رسید.

ملل مختلفه جهان هر یک برای نشان دادن قیمت و ارزش عمر ضرب المثلی دارند که مشهورترین ضرب المثل ها در این زمینه این جمله مشهور است: وقت طلاست.

ولی اسلام عزیز و فرهنگ ثمربخش الهی زمان و وقت را با هیچ کدام از عناصر مادی هر چند دارای ارزش بالا و سنگین باشد نسنجیده؛ زیرا در میزان عدل و حکمت، عنصری از عناصر همسنگ با وقت و عمر انسان نیست.

قیمت و ارزش عمر در اسلام، ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه است. اگر کسی لحظات و دقایق، ساعات و روزها و شب ها، هفته ها و سال های عمرش را در برابر تحصیل ایمان و معرفت و عمل صالح و اخلاق حسنه بپردازد، وقت خود را به حق خرج کرده و در این زمینه از هر ضرر و خسروانی مصون مانده و در پایان راه به رضای خدا و جنات نعیم خواهد رسید.

صرف عمر در امور بیهوده، یا در عیش و نوش شیطانی، یا در راه طاغوت و طاغوتچه، یا در راه دنیای محض و مادیت خالص، یا در لهو و لعب، هدر دادن وقت و تلف کردن زمان است و عاقبتی جز ذلت و نکبت و اندوه و حسرت و غضب حق و آتش جهنم ندارد.

آنان که در روز قیامت دچار حسرت و اندوه و اضطراب و وحشت و عذاب و ذلت می شوند همانانند که در آن جا به تمامی معنی متوجه می گردند که عمر را

ضایع کرده و وقت و زمانی که حضرت حق برای رشد و کمال به آنان مرحمت فرموده بود صرف هوا و هوس و ابلیس و جنود او کرده اند.

در آن روز وضع انبیا و اولیا و عاشقان و عارفان و به خصوص سختی عذاب، آنان را بیدار می کند و به منتهای بینایی نسبت به وضع خودشان می رساند و می فهمند که نمی بایست عمر را ضایع می کردند و شب و روز و هفته و سال را به بطالت و گناه می گذرانند؛ به همین خاطر از میان شعله های آتش و عذاب سخت الهی فریاد برمی آورند:

خداوندا! یک بار دیگر ما را به دنیا برگردان و به همان اندازه وقتی که در اختیار ما گذاشتی برای بار دوم در اختیار ما بگذار، تا تمام لحظات و روز و شب و ماه و سالش را در عمل صالح و ایمان و اخلاق صرف کنیم و بعد از آن از عنایات و الطاف و رحمت و مرحمت تو همچون پاکان و نیکان بهره مند گردیم؛ ولی در پاسخ آنان گفته می شود: برای یک بار، عمر در اختیارتان گذاشتیم و برای خرج کردن آن در راه صواب و ثواب، توسط انبیا و اولیا شما را هدایت کردیم، می خواستید همان وقتی که در دنیا بودید از وقت استفاده کنید و از عمر بهره بگیرید.

این سؤال و جواب در قرآن مجید، پنج بار بین اهل عذاب و حضرت حق رد و بدل می شود و در مرحله پنجم زبان اهل جهنم برای همیشه بسته شده، از سخن گفتن الی الأبد عاجز می شوند!

قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَيْنِ وَأَخْيَبْتَنَا اثْنَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَبْ لِيْ خُرُوجٍ مِّنْ سَبِيلٍ * ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللّٰهُ وَخِيْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيْرِ « (۱) »

می گویند: پروردگارا! دوبار ما را میراندی و دوبار زنده کردی، اکنون به

ص: ۲۴۳

گناهانمان معترفیم، پس آیا راهی برای بیرون آمدن [از دوزخ] هست؟ * این [سختی عذاب] به سبب این است که چون خدا به یگانگی [و بدون معبودانتان] خوانده می شد [یگانگی اش] را انکار می کردید و اگر برای او شریک و همتایی قرار داده می شد، باور می کردید؛ پس [اکنون] داوری، ویژه خدای والامرتبه و بزرگ است.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا ابْصُرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ * وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًىٰهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ * فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١﴾

و اگر ببینی زمانی که [این] مجرمان [منکر قیامت] نزد پروردگارشان سرهایشان را به زیر افکنده اند [می بینی که می گویند:] پروردگارا!! [به آنچه ما را وعده داده بودی] بینا شدیم و [به دعوت حق] شنوا گشتیم، پس ما را به دنیا برگردان تا کار شایسته انجام دهیم، بی تردید ما باور کننده [همه حقایق] هستیم. * و اگر می خواستیم، هدایت هرکسی را [از روی اجبار] به او عطا می کردیم، [اما همه را آزاد و مختار آفریدیم تا راه هدایت یا گمراهی را خود انتخاب کنند] ولی فرمان من بر عذاب لازم و حتم شده است که بی تردید دوزخ را از همه جنیان و آدمیان [که آیات من را تکذیب کردند] پر خواهم کرد. * پس [به آنان گویند:] به کیفر آن که دیدار امروزتان را فراموش کردید [عذاب دوزخ را] بچشید که ما [هم] شما را واگذاشته ایم و به کیفر آنچه همواره انجام می دادید، عذاب جاودانه را بچشید.

وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ

ص: ۲۴۴

نُعَمِّرُكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ « (۱)

و آنان در آن جا شیون و فریاد می زنند: پروردگارا! ما را بیرون بیاور تا کار شایسته انجام دهیم غیر آنچه انجام می دادیم. [می گویم:] آیا شما را چندان عمر ندادیم که هر کس می خواست در آن مقدار عمر متذکر شود، متذکر می شد؛ و [آیا] بیم دهنده ای به سوی شما نیامد؟ پس بچشید که برای ستمکاران هیچ یآوری نیست.

وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرَجْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نَجِبْ دَعْوَتَكَ وَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسِمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ « (۲)

و مردم را از روزی که عذاب به سویشان می آید، هشدار ده. پس کسانی که ستم ورزیده اند، می گویند: پروردگارا! ما را تا [سرآمدی نزدیک و] مدتی کوتاه مهلت ده تا دعوت را اجابت کنیم و از پیامبران پیروی نماییم. [ولی به آنان گویند:] شما نبودید که پیش از این سوگند یاد می کردید که هرگز برای شما زوال و فناپی نیست؟!

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ * رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ * قَالَ اخْسِئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ « (۳)

می گویند: پروردگارا! تیره بختی و شقاوت ما بر ما چیره شد و ما گروهی گمراه بودیم. * پروردگارا! ما را از دوزخ بیرون آر، پس اگر [به بدی ها و گمراهی ها] بازگشتیم، بی تردید ستمکار خواهیم بود. * [خدا] می گوید: [ای

ص: ۲۴۵

۱- (۱) - فاطر (۳۵) : ۳۷. [۱]

۲- (۲) - ابراهیم (۱۴) : ۴۴. [۲]

۳- (۳) - مؤمنون (۲۳) : ۱۰۶ - ۱۰۸. [۳]

سگان! [در دوزخ گم شوید و با من سخن مگویید!

این که برای همیشه آنان را از سخن گفتن با حق محروم و ممنوع می کنند شدیدترین عذاب و سخت ترین حال است.

در برابر اینان کسانی هستند که وقت را غنیمت دانسته و برای عمر ارزش قائل شدند و به هدایت انبیا و اولیا مدّت اقامت خود را در دنیا با کسب ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه و در یک کلمه با عبادت ربّ و خدمت به خلق عوض کردند، اینان را در جهان آخرت رضای حقّ و بهشت عنبر سرشت است.

کسی که محوری جز خدا ندارد و محبوبی جز حضرت حقّ در عرش دلش حکومت نمی کند و معلّمی در مسیر تربیت و رشد و کمال جز انبیا و اولیا نمی شناسد، گوهر وقت جز با عشق محبوب حقیقی و جز با عمل صالح و اخلاق حسنه معامله نمی کند و راستی که عشق حضرت حقّ جز این اقتضا ندارد.

خواجه معین الدّین چشتی می گوید:

من یار، تو را دارم اغیار نمی خواهم غیر از تو که دل بردی دلدار نمی خواهم

خاری که ز درد تو خسته است مرا در دل من خسته آن خارم گلزار نمی خواهم

گر جلوه دهی بر دل نقد دو جهان گویم من عاشق دیدارم دینار نمی خواهم

سزّی که مرا با توست با غیر تو چون گویم تو دانی و من دانم اظهار نمی خواهم

(معین الدّین چشتی)

ارزش عمر در روایات

اشاره

انبیا و اولیا، امامان و عارفان و عاشقان و ناصحان از تمام افراد بشر خواسته اند به ارزش و قیمت وقت، معرفت پیدا کنند و سعی و کوشش آنان بر این باشد که لحظات و ساعت و شب ها و روزها و هفته ها و ماهها و سال های خود را با حقّ و حقیقت و طاعت ربّ و خدمت به خلق معامله کنند و از این که اوقات پر ارزش را به

دست دیو خطرناک هوا و هوس و طوفان بنیان برانداز شهوات و غرایز شیطانی بسپارند پرهیز کنند؛ ورنه در پایان راه و در عاقبت کار که سریع تر از برق می رسد به حسرت ابدی و اندوه همیشگی و عذاب دائم دچار خواهند شد.

معارف اسلامی و روایات با ارزش کتب معتبره حدیث، انسان را در راه خرج کردن وقت در اموری که منفعت ابدی دارد راهنمایی می کنند و آدمی را از مصرف کردن عمر گرانمایه در مسائلی که محصولی جز ضرر ابدی و خسارت همیشگی ندارد هشدار می دهند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

اتَّقِ الْمَحَارِمَ تَكُنْ أَعْيَدَ النَّاسِ، وَارْضَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَكَ تَكُنْ أَعْنَى النَّاسِ، وَ أَحْسِنُ إِلَى جَارِكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا، وَأَحِبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ تَكُنْ مُوقِنًا، وَلَا تُكْثِرِ الضُّحْكَ فَإِنَّ كَثْرَةَ الضُّحْكِ تُمِيتُ الْقُلُوبَ. (۱)

اوقات عزیز را در گناهان و محرمات خرج مکن تا عابدترین مردم باشی، به آنچه از راه کسب مشروع، خدایت عنایت فرمود خشنود باش تا بی نیازترین افراد باشی، به همسایه نیکی کن تا مؤمن به حساب آیی، آنچه برای خود دوست داری برای همه دوست داشته باش تا اهل یقین باشی و از خنده زیاد پرهیز که خنده زیاد دل ها را می میراند.

و نیز آن حضرت فرمود:

مَنْ خَزَنَ لِسَانَهُ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ، وَمَنْ كَفَّ غَضَبَهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَهُ، وَمَنْ اعْتَذَرَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ قَبْلَ عُدْرَتِهِ وَتَجَاوَزَ عَنْهُ. (۲)

آن کس که زبانش را از غیبت و تهمت و باطل و استهزای به دیگران و فحش

ص: ۲۴۷

۱- (۱) - مجموعه ورام: ۵/۱؛ [۱] کنز العمال: ۲۴۲/۱۶، حدیث ۴۴۳۱۲.

۲- (۲) - مجموعه ورام: ۴/۱؛ [۲] مسند أبی یعلی: ۳۰۲/۷، با کمی اختلاف.

و ناروا و زخم زبان و هر آنچه مردم را به ناحق می آزارد حفظ کند، خداوند عیش را ببوشاند. و هر کس جلوی خشم و غضب و عصبانیت خود را بگیرد از عذاب خدا در امان می ماند. و هر کس در مسیر با عظمت توبه وقت بگذارد و درصدد تدارک گذشته برآید و از حضرت دوست با عرضه کردن ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه و ترک هر آنچه محبوب نمی پسندد در مقام عذرخواهی برآید، خداوند عذرش را بپذیرد و توبه اش را قبول کند.

حکایت سلمان و ابو درداء

سلمان فارسی به دیدن ابودرداء رفت، همسر ابودرداء را در لباسی کهنه و حالتی دل مرده دید، از او پرسید: این چه وضعی است؟ پاسخ داد: برادرت ابودرداء دل از دنیا برداشته و رابطه با غیر عبادت بریده. سلمان منتظر ماند تا ابودرداء از بیرون آمد. به سلمان خوش آمد گفت و برایش غذا آورد، سلمان گفت: ابودرداء غذا بخور، پاسخ داد: روزه ام، گفت: تو را به خدا سوگند می دهم غذا میل کن، ابودرداء گفت: ای سلمان! تا تو غذا نخوری من نمی خورم. در هر صورت غذا خوردند، تا شب رسید.

چون ابودرداء برای عبادت برخاست سلمان جلوی او را گرفت و گفت: ای ابودرداء! خدا را بر تو حقی است و جسد و اهل بیت را نیز بر تو حقی است، گاهی روزه بگیر، گاهی از روزه بپرهیز، نمازت را به موقع بجای آر و از وقت خواب و استراحت کم مکن، هر صاحب حقی را به حقش برسان که اوقات عزیز انسان به همان سان که خدا وانیا و کتب آسمانی دستور داده اند باید خرج شود، ورنه آدمی از بسیاری از فیوضات ربّانیه محروم می ماند.

ابودرداء خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و آنچه بین او و سلمان گذشته بود

تعریف کرد، رسول الهی هم آنچه سلمان به ابودرداء فرموده بود تأیید نمودند. (۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ أَسْلَمَ، وَكَانَ رِزْقُهُ كَفَافًا وَصَبَرَ عَلَى ذَلِكَ. (۲)

کسی که در تمام زمینه ها تسلیم حضرت حق شد و به رزق خود بسنده کرد [و وقت خود را برای به چنگ آوردن روزی حرام صرف نکرد]، و براین گونه زندگی استقامت ورزید پیروز و رستگار شد.

نصایحی از بهاء الدین بلخی

اشاره

در این زمینه سلطان العلماء بهاء الدین بلخی معروف به بهاء ولد، (۳) نصایحی حکیمانه و مقالاتی عالمانه دارد که به گوشه ای از آن در سطور زیر توجه می کنید:

«گفتم: ای آدمی، در هر ریزه شهوت تو دیوی چنگال در زده است و به بوی آن مراد در تو می آیند، چنانکه مورچه با دانه چنگال سخت کرده باشد، اندرون از دیوان همچون مورچه خانه از آن شده است، تو را گفتند که: دو در را که گلو و

ص: ۲۴۹

۱- (۱) - مجموعه ورام: ۲/۱؛ المحلی، ابن حزم: ۴۰/۱۰.

۲- (۲) - مجموعه ورام: ۳/۱؛ [۱] الزهد و صفة الزاهدین: ۶۶، حدیث ۱۲۳.

۳- (۳) - بهاء الدین محمد ولد: عارف و واعظ قرن ششم و هفتم پدر جلال الدین محمد بلخی (مولانا) وی مشهور به «بهاء ولد» و ملقب به «سلطان العلماء» است. تذکره نویسان نسبش را به ابوبکر رسانده و لقب بکری به او داده اند. اما در معارف و نیز در آثار مولوی همچین در کتیبه مزار به این نسب اشاره ای نشده. بهاء ولد همچون پدر و اجدادش، به وعظ و خطابه روی آورد و چنانکه از نسبت خطیبی در نام جدش بر می آید. مواعظ او غالباً با معانی صوفیانه و اشاره به آیات قرآن همراه بود که گاه موجب ناخرسندی برخی فقها و علما و سوءظن حکام می گشت. تا جایی که «سلطان العلمایی» او را انکار می کردند. دانشنامه جهان اسلام: ۶۷۳/۴.

شهوت است در بند تا در نیایند و اگر تو در آن را بستی و هنوز اندکی می آیند و وسوسه می کنند از آن است که اندکی مراد هنوز باقی است.

تو را گفتند که: شیشه را از نان تهی کن تا از نور پر کنی، تو از نان تهی کردی و لکن نقش سودا پر کردی و خون ریم مردمان پر کردی، از نانت از آن تهی کردند تا بدانی که از آن دگرها به طریق اولی است تهی شدن.

الْعَاقِلُ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ.

ما با عاقل خطاب کرده ایم نه با غیر عاقل، اکنون هر اندیشه که هست و هر سودائی که هست و هر چیزی که هست چو در اندیشه آمد چون گل خشک را ماند و گیاه خشک و زرد گشته را ماند و آن که برون از اندیشه توست هنوز نو نو شکوفه و تازگی دارد و سبزه نیک تازه از آن جا بیرون می آید همچنان که میوه ها و کوکها که نو میرسد، اولش را می خورند و دگرها را رها می کنند؛ زیرا که اولش لطفی و طبعی دارند و از این قِبَل گفت که:

الْجُوعُ طَعَامُ اللَّهِ.

یعنی که در عرصه غیب، سبزه حکمت می روید و آهوی طبع آن را می چرد، اکنون هر اندیشه که چهره نمود و تو آن را خوردیش به اول وهلت در عالمی سادگی، آنگون می باش که هر چه برویید و بدان اندیشه خوردی رهش کن تا باز نو بیرون آید.

سؤال کرد از هوایی که سپس مرگ بود، گفتم: چون قدم در معصیت نهاده ای بدان که قدم در حدود ولایت دوزخ نهاده ای در طرفه هوایی، یعنی چنانکه بادی را سَموم آفریند و بادی را هوای عفن آفریند که سر و پوست و گوشت مردم را زیان رساند، همچنان دم غیبت تو را و نَفَس فحش تو را سمومی و هوای عفن آفریند سپس مرگ تا تو را پریشان دارد و از نَفَس تسبیح و نصیحت و شهادت و صدق تو در قول آن را هوای خوشی آفریند در حدود ولایت بهشت.

اکنون یک رکن در اصل آفرینش هوا و باد راست و آب و خاک راست و آتش

راست.

و آتش، آتش صلابت و عداوت است با اهل کفر؛ و آب، آب رقت و شفقت است بر اهل اسلام؛ و باد، باد نصایح و عدل و صدق است؛ و خاک، خاک اجزای صابر و حمول (۱) است و تو را از اینان قرینان آفرینند در بهشت تا بدانی که مقصود اعتقاد و تعظیم است و به آنچه مراد الله باشد اعتقاد را به آن داری.

پس تسبیح و تهلیل و اعتقاد و بندگی و زاری بر حضرت الله خوشتر بود از همه چیزهای دیگر.

اکنون چو الله تو را می بیند خود را چون عروسان بیارای که خریدار از وی قوی تر نخواهی یافتن!

چشم را به سرمه شرم و اعتبار مکخیل کن و گوش به گوشواره هوش بیارای و دست را به کار ادب برنه، روی را به سپیده و غازه (۲) نیاز و اخلاص بیارای و پای را به خلخال خدمتکاری آراسته گردان و فرق میان حق و باطل راست کن و خمار (۳) تعفف و معجر (۴) استعصام (۵) بر سر افکن که:

الأولیاء عرائس الله.

اولیای خدا بندگان آراسته پروردگارند.

تا اغیاران بر آن وقوفی نیابند. «(۶) آری، به قول رسول الهی صلی الله علیه و آله :

ص: ۲۵۱

۱- (۱) - حمول: بار.

۲- (۲) - غازه: صدا، آواز.

۳- (۳) - خمار: چادر زنان، پارچه ای که به وسیله آن زن خود را می پوشاند، حجاب.

۴- (۴) - معجر: پارچه ای که زنان بر سر افکنند، چارقد، روسری.

۵- (۵) - استعصام: پناه آوردن.

۶- (۶) - معارف بهاء ولد: ۹۵/۱. [۱]

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ أَسْلَمَ، وَكَانَ رِزْقُهُ كَفَافًا وَصَبَرَ عَلَى ذَلِكَ.

کسی که در تمام زمینه‌ها تسلیم حضرت حق شد و به رزق خود بسنده کرد [و وقت خود را برای به چنگ آوردن روزی حرام صرف نکرد] و براین گونه زندگی استقامت ورزید پیروز و رستگار شد.

کسی که وقت صرف حق کند و از خرج آن در راه غیر دریغ ورزد و جز به حلال خدا در تمام زمینه‌ها دست نبرد، به گنج رضای دوست و گنجینه بهشت محبوب بدون شک دست یافته است.

عزیزان! حرام دنیا و به دست آوردن حق دیگران ارزش صرف وقت ندارد گر چه مجموعه‌ای که به دست می‌آورد از دنیا و مافیها فزون تر باشد!!

به قول عالمه فاضله، پروین اعتصامی:

شالوده کاخ جهان بر آبست تا چشم بهم برزنی خراب است

ایمن چه نشینی در این سفینه کین بحر همیشه در انقلاب است

افسونگر چرخ کبود هر شب در فکر افسون شیخ و شاب است

ای تشنه مرو کاندیرین بیابان گر یک سر آب است صد سراب است

سیمرخ که هرگز به دام ناید در دام زمانه کم از ذباب است

بگذشت مه و سال دین عجب نیست این قافله عمری است در شتاب است

بیدار شو ای بخت خفته چوپان کین بادیه راحتگه ذئاب است

(پروین اعتصامی)

خرج کردن وقت در کلام امام سجّاد علیه السلام

امام سجّاد علیه السلام در روایتی بسیار جالب همه مردم را در راه خرج کردن وقت گران قیمت اینچنین راهنمایی می‌کند:

إِنَّ أَحَبَّكُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَحْسَنُكُمْ عَمَلًا، وَإِنَّ أَكْبَرَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ رَغْبَةً، وَإِنَّ أَنْجَاكُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَشَدُّكُمْ خَشْيَةً لِلَّهِ، وَإِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنَ اللَّهِ أَوْسَىٰ عُمْرَكُمْ خُلُقًا، وَإِنَّ أَرْضَاكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَشْيَبُكُمْ عَلَىٰ عِيَالِهِ، وَإِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ. (١)

محبوب ترین شما نزد خدای عزوجل نیکوکارترین شماست و عظیم ترین شما از نظر عمل، عظیم ترین شما از نظر رغبت به عنایت حق است. ناجی ترین شما از عذاب الهی با خشیت ترین شماست و نزدیکترین شما به خدا آن است که همه مردم از صفات حسنه و اخلاق پسندیده او برخوردار باشند و آن که خدا از او راضی تر است آن است که عیالش را در وسعت بیشتر و بهره وری افزون تر از نعمت حق قرار دهد و به حق که گرامی ترین شما نزد حق، خود نگهدارترین شما از محرمات الهیه است.

خروج کردن وقت در کلام پیامبر

رسول با کرامت اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَنْ سَلِمَ مِنْ رِجَالِ أُمَّتِي مِنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ فَلَهُ الْجَنَّةُ: مِنَ الدُّخُولِ فِي الدُّنْيَا، وَاتِّبَاعِ الْهُوَى، وَشَهْوَةِ الْبَطْنِ، وَشَهْوَةِ الْفَرْجِ، وَمَنْ سَلِمَ مِنْ نِسَاءِ أُمَّتِي مِنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ فَلَهَا الْجَنَّةُ: إِذَا حَفِظَتْ مَا بَيْنَ رِجْلَيْهَا، وَأَطَاعَتْ زَوْجَهَا، وَصَلَّتْ خَمْسَهَا، وَصَامَتْ شَهْرَهَا. (٢)

از مردان امت هر کدام از چهار خصلت در امان بمانند و وقت عمر گرانبایه در راه چهار چیز نگذارند اهل بهشتند: افتادن در دنیای حرام، هواپرستی، دچار شدن به شهوت شکم و گرفتار آمدن به شهوت جنسی.

ص: ۲۵۳

۱- (۱) - بلاغه الإمام علی بن الحسین: ۱۹۴. [۱]

۲- (۲) - کلمه الرسول الاعظم: ۱۳۶.

و از زنان امتم هر کدامشان به چهار حقیقت توجه کنند اهل بهشتند: حفظ عفت، اطاعت از شوهر، ادای نماز پنج وقت و روزه ماه رمضان.

و این همه بدون شک، محصول ایمان به خدا و توجه به قیامت و عمل صالح است، چنانکه در قرآن مجید آمده:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ رَبَّهُ « (۱)

مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، اینانند که بهترین مخلوقاتند. * پاداششان نزد پروردگارشان بهشت های پاینده ای است که از زیر [درختانش] نهرها جاری است، در آنها جاودانه اند، خدا از آنان خوشنود است و آنان هم از خدا خوشنودند؛ این [پاداش] برای کسی است که از پروردگارش بترسد.

خرج کردن وقت در کلام امام موسی بن جعفر علیه السلام

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام جهت و راه خرج عمر را در روایتی بسیار پر قیمت اینچنین بیان می دارند:

اجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ:

سَاعَهُ لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ، وَسَاعَهُ لِمُرِّ الْمَعَاشِ، وَسَاعَهُ لِمُعَاشَرَةِ الْأَخْوَانِ وَالثَّقَاتِ الَّذِينَ يُعْرِفُونَكُمْ عُيُوبَكُمْ وَيُخْلِصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ، وَسَاعَهُ تَخْلُونَ فِيهَا لِلذَّاتِ كُمْ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ. (۲)

ص: ۲۵۴

۱- (۱) - بیته (۹۸) : ۷ - ۸. [۱]

۲- (۲) - تحف العقول: ۴۰۹؛ بحار الأنوار: ۳۲۱/۷۵، باب ۲۵. [۲]

بکشید که زمان و وقت شما چهار ساعت شود:

۱ - ساعتی برای عبادت و مناجات با محبوب.

۲ - ساعتی برای تحصیل معاش و ادره امور زندگی مادی.

۳ - ساعتی برای معاشرت با برادران ایمانی و آن چهره های الهی و مطمئنی که عیوب شما را به شما معرفی می کنند و خلوص باطن به شما می دهند.

۴ - و ساعتی برای لذات و خوشی هایی که از نظر شرع مظهر حرام نیست.

ابن یمین، شاعر دانشمند، در این مقال گوید:

ای برادر هیچ اگر داری ز حال خود خبر پس چرا باید که باشد یکدمت پروای قال

در توخذ کوش و وقت خویش را ضایع مکن از تکثر می نیاید هیچ حاصل جز ملال

آنچه داری گر بر آن افزون کنی نقصان توست و آنچه دانی گر بیفزایی بر آن یابی کمال

مال اگر ز ابن یمین مایل به گیری شد چه شد گفته ام با دل که از بهر منال ای دل منال

مال را ز آغاز فطرت در طبیعت هست میل واضح اسماش گویی بهر این گفتست مال

(ابن یمین)

خرج کردن وقت در کلام امام باقر علیه السلام

حضرت باقر علیه السلام می فرماید:

ص: ۲۵۵

امیر المؤمنین علیه السلام نماز عشا را در مسجد کوفه خواند، سپس مردم را سه بار ندا داد آن طور که همه شنیدند:

تَجَهَّزُوا - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ، فَمَا التَّعَرُّجُ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَ النَّدَاءِ فِيهَا بِالرَّحِيلِ!

تَجَهَّزُوا - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - وَانْتَقِلُوا بِأَفْضَلِ مَا بَحَضَ رَتِكُمْ مِنَ الزَّادِ وَهُوَ التَّقْوَى. وَاعْلَمُوا أَنَّ طَرِيقَكُمْ إِلَى الْمَعَادِ، وَمَمَرَّكُمْ عَلَى الصُّرَاطِ وَالْهُوَلِ الْمَعْظَمِ أَمَامُكُمْ؛ وَعَلَى طَرِيقِكُمْ عَقْبُهُ كَنُودٍ وَمَنَازِلُ مَهُولَةٌ مَخُوفَةٌ، لَا يَدَّ لَكُمْ مِنَ الْمَمَرِّ عَلَيْهَا وَالْوُقُوفِ بِهَا؛ فِيمَا بَرَّحَمَهُ مِنَ اللَّهِ، فَنَجَاةٌ مِنْ هَوْلِهَا وَعَظِيمٌ خَطَرُهَا وَفِطَاعَةٌ مَنَظَرِهَا وَشِدَّةٌ مُخْتَبِرِهَا؛ وَإِمَّا بِهِلَاكِهِ لَيْسَ بَعْدَهَا نَجَاةٌ. (۱)

خداوند همه شما را مشمول رحمت قرار دهد، برای سفر آخرت مجهز و مهیا شوید که شما را به آن سرای جاودانی خوانده اند و از همه شما جهت سفر به آن وادی دعوت کرده اند، پس از این دعوت توقف و قصد اقامت شما برای چیست؟ زندگی شما نشان می دهد که گویی به سرای دیگر خوانده نشدید.

خداوند شما را رحمت کند، آماده شوید و برترین چیزی که از زاد و توشه در اختیار شماست و آن تقواست برای جهان دیگر همراه خود ببرید.

آگاه باشید که راه شما به سوی جهان دیگر است و عبور شما بر صراط است، هول اعظم پیش روی شماست، منزل سخت در راهتان قرار دارد، توقفگاه های هولناک و وحشت زا در برابر دارید که عبور از آنها برای شما اجباری است و از آن چاره ای ندارید، نجات شما از آن همه منازل هول انگیز فقط و فقط در سایه رحمت اوست که این رحمت جز با ایمان و عمل صالح به دست نمی آید چنانچه در غفلت به سر برید و دچار هلاکت شوید راه نجاتی

ص: ۲۵۶

۱- (۱) - مشکاه الأنوار: ۳۰۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۷۲/۶۸، باب ۶۴، حدیث ۴. [۲]

برای شما نخواهد بود!!

شهید دوّم و ارزش وقت

شهید دوّم شارح جلیل القدر «لمعه» از علمای بزرگ و فقهای باکرامت جهان تشیع است. آن مرد بزرگ، در جلالت قدر و جودت فهم و خدمت به فقه ارزنده شیعه، مردی کم نظیر و انسانی با برکت است.

شاگرد بزرگوارش در رساله با قیمت «بُغْيَةُ الْمُتْرِيد» در توجه آن مرد بزرگ به ارزش وقت و ادای حقّ هر صاحب حقی و این که لحظه ای از وقت او هدر نرود می نویسد:

« ۱ - برای اداره امور خانه در اوّل شب او را می دیدم که با دراز گوشی هیزم به خانه می برد.

۲ - نماز صبح را پس از عبادات شبانه در گوشه منزلش، در مسجد بجا می آورد.

۳ - به هنگامی که بر کرسی درس می نشست و مباحثه علمی شروع می کرد مانند دریا موج می زد و این نشان می داد که با پشتکاری عجیب به اندوختن مایه های علمی در ایام جوانی، رنج و مشقت بسیاری تحمّل کرده است.

۴ - احتیاجات مادی و معنوی خودش را خودش تأمین می کرد.

۵ - هر کس و هر مهمانی بر او وارد می شد خودش به خدمت شخص وارد، اقدام می کرد.

۶ - از عجایب کارهای او این بود که وقتی قلم بر مرکب می گذاشت تا سی سطر می نوشت.

۷ - دو هزار کتاب از او به یادگار ماند که دویست جلدش به خط شریف خودش بود از جمله «شرح لمعه».

۸ - از طریق خواب و رؤیا با عالم ملکوت ارتباط داشت.

پدر شیخ بهایی می گوید:

ص: ۲۵۷

بر او وارد شدم وی را غرق در اندیشه دیدم، گفتم: چیست؟ فرمود: من شهید ثانی هستم برای این که دیشب خواب دیدم سید مرتضی مهمانی دارد و تمام علمای امامیه جمعند، من چون وارد شدم به من گفت: کنار شیخ شهید بنشین؛ این دلیل بر شهادت من است. و عاقبت هم شهید شد.» (۱)

سید مهدی قزوینی و ارزش وقت

حالات عجیب عالم بزرگ سید مهدی قزوینی هر انسانی را غرق حیرت می کند.

این گونه اشخاص برای تمام مردم جهان الگو، اسوه و سرمشق اند.

محدث نوری که به گفته خودش زیاد خدمت آن مرد بزرگ رسیده بود می گوید:

«این کرامات و مقامات از سید مرحوم بعید نبود، چه او علم و عمل را از عمّ خود جناب سید باقر صاحب اسرار و خال خود جناب بحر العلوم - أعلى الله مقامهم - میراث داشت.

عمّ اگر مش او را تأدیب نمود و تربیت فرمود و بر خفایا و اسرار مطلع ساخت تا رسید به آن مقام که نرسد به حول آن افکار و دارا شد از فضایل و مناقب مقداری که جمع نشد در غیر او از علمای ابرار.

اول آن که: آن مرحوم بعد از آن که هجرت کردند از نجف اشرف به حله و مستقر شدند در آن جا و شروع نمودند در هدایت مردم و اظهار حق و ازهاق باطل، به برکت دعوت آن جناب از داخل حله و خارج آن زیاده از صد هزار نفر از اعراب، شیعه مخلص اثنا عشری شدند و شفاهی به حقیر فرمودند: چون به حله رفتیم دیدم شیعیان آن جا از علائم امامیه و شعار شیعه جز بردن اموات خود به نجف اشرف چیزی ندارند و از سایر احکام و آثار عاری و بری، حتی از تبرای از اعداء الله.

به سبب هدایت او همه از صلحا و ابرار شدند و این فضیلت بزرگی است که از

ص: ۲۵۸

۱- (۱) - خاتمه مستدرک الوسائل: ۲/۲۵۹، به نقل از رساله بغیه المرید.

دوم: کمالات نفسانیّه و صفات انسانیّه که در آن جناب بود از صبر و تقوا و رضا و تحمّل مشقّت عبادت، سکون نفس و دوام اشتغال به ذکر خدای تعالی و هرگز در خانه خود از اهل و اولاد و خدمتگزاران چیزی از حوایج نمی طلبید، مانند غذا در ناهار و شام و قهوه و چای و قلیان.

اجابت دعوت می کرد و در ولیمه ها حاضر می شد، لکن به همراه، کتبی بر می داشتند و در گوشه مجلس مشغول تألیف خود بودند؛ از صحبت های مجلس ایشان را خبری نبود مگر آن که مسئله ای پرسند جواب گوید.

برنامه و عادت او در ماه رمضان چنین بود که نماز مغرب را با جماعت در مسجد می گزارد، آنگاه نافله مقرّری مغرب را در ماه رمضان که از هزار رکعت در تمام ماه حسب قسمت به او می رسید می خواند و به خانه می آمد و افطار می کرد و برمی گشت به مسجد به همان نحو نماز عشا را بجا می آورد و به خانه باز می گشت، مردم در آن جا جمع می شدند، اول قاری خوش صدایی آیتاتی از قرآن که تعلق داشت به وعظ و زجر و تهدید و تخویف می خواند به نحوی که قلوب قاسیه را نرم و چشم های خشک شده را تر می کرد، آنگاه دیگری به همان نسق خطبه ای از «نهج البلاغه» می خواند، آنگاه سیمی قرائت می کرد مصایب اَبی عبد الله الحسین علیه السلام را، آنگاه یکی از صلحا مشغول خواندن ادعیه ماه مبارک می شد و دیگران متابعت می کردند، تا وقت خوردن سحر، پس هر یک به منزل خود می رفت. بالجمله، در مراقبت و مواظبت اوقات و تمام نوافل و سنن و قرائت با آن که در سنّ به غایت پیری رسیده بود آیت و حجّتی بود در عصر خود.

سوم: تصانیف رائقه بسیاری در فقه و اصول و توحید و امامت و کلام و غیر اینها که یکی از آنها کتابی است در اثبات این که فرقه ناجیه شیعه است که از کتب نفیسه

است، طوبی له و حُسْنُ مَا ب.» (۱)

ارزش وقت در کلام امیر المؤمنین علیه السلام

إِنَّ الْمَعْبُودَ مَنْ غَبِنَ عُمْرَهُ، وَإِنَّ الْمَغْبُوطَ مَنْ أَنْفَدَ عُمْرَهُ فِي طَاعَةِ رَبِّهِ. (۲)

به راستی زیانکار کسی است که در جهت عمرش زیان کرده؛ و بهره‌وری که دیگران به او در خرج عمرش حسرت خورند کسی است که وقتش را در طاعت پروردگارش تمام کرده است.

إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ نَظَرَ فِي يَوْمِهِ لِغَدِهِ، وَسَعَى فِي فِكَاكِ نَفْسِهِ، وَعَمِلَ لِمَا لَا بُدَّ لَهُ وَ لَا مَحِيصَ لَهُ عَنْهُ. (۳)

به حقیقت، خردمند و دانا کسی است که در امروزش فردایش را بنگرد و دنیایش را مزرعه آخرت بدانند و در آزاد کردن نفسش از شهوات و سخط حق و عذاب جهنم بکوشد و بکوشد برای روزی که از آن چاره و راه فرار ندارد!

إِنَّ أَوْسَرَ النَّاسِ صِفْقَةً وَ أَخْيَبُهُمْ سَعِيًّا رَجُلٌ أَخْلَقَ يَدَنَهُ فِي طَلَبِ آمَالِهِ، وَلَمْ تُسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ عَلَى إِرَادَتِهِ، فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا بِحَسْرَاتِهِ، وَقَدِمَ عَلَى الْآخِرَةِ بِتَبِعَاتِهِ. (۴)

به راستی که زیانکارترین مردم در تجارت و معامله عمر و پشیمان‌ترین آنان در سعی و کوشش، کسی است که پیکرش را در پی آرزوهایش بفرساید

ص: ۲۶۰

۱- (۱) - نجم الثاقب: ۷۷۶/۲ - ۷۷۸، باب ۷، حکایت ۹۵.

۲- (۲) - غرر الحکم: ۱۶۰، حدیث ۳۰۶۱. [۱]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۱۴۹، حدیث ۲۷۱۴؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۱۵۰/۱۲، باب ۹۴، ذیل حدیث ۱۳۷۵۳. [۳]

۴- (۴) - غرر الحکم: ۱۶۷، حدیث ۳۲۹۱؛ [۴] بحار الأنوار: ۳۸/۱۰۰، باب ۲، حدیث ۸۵. [۵]

و مقدرات الهی با وی مساعدت نمایند و او به آرزوهایش نرسد، آنگاه با اندوه و حسرت فراوان از جهان بیرون رود و با رنج های فراوان وارد آخرت گردد.

چه نیکوست که انسان عمر خود را با خدا معامله کند و با چهره ای باز و دلی شاد به حضرت حق وارد شود.

إِنَّ أَوْقَاتِكَ أَجْزَاءُ عُمْرِكَ، فَلَا تُنْفِدْ لَكَ وَقْتًا إِلَّا فِيمَا يُنْجِيكَ. (۱)

بدون شك اوقاتی که می گذرانی پاره های عمر تو هستند، لذا نباید وقت خود را تمام کنی مگر در چیزی که نجات تو در آن باشد.

اگر دنیا را با عینک توحید و چشم انبیا و اولیا ببینیم، جایی است که راه هر گونه رشد و کمال در آن به روی انسان باز است، اگر از نعیم آن به طور صحیح استفاده شود آدمی به ذروه اعلا و به عالم ملکوت و به جهان ملکوت و به جهان ابدی می رسد و هرگز حاضر نمی شود ثانیه ای از وقت خود را در غیر راه حق مصرف کند، در حقیقت دنیا را مقدمه آخرت گرفته و از حسیض خاک، خود را به اوج افلاک معنوی می رساند. و اگر از چشم بی خبران و مادیگران به آن نظر شود جای عیش و نوش و ظلم و ستم و آمیختن حق به باطل و باطل به حق است، در این صورت از انسان چهره ای بدتر از گرگ و روحی بی معناتر از جماد و قلبی سخت تر از سنگ ساخته می شود.

امام علی علیه السلام به وضع بینایان و کوردلان در جملات زیر اشاره دارد، بینایانی که از تمام لحظات عمر برای به دست آوردن خشنودی حق و بهشت عنبر سرشت بهره گرفتند و نایبایان کوردلی که جز مظلومه و وزر و وبال چیزی بار پرونده نکردند:

إِنَّ الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصِيرِ الْأَعْمَى، لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَّرَاءَهَا شَيْئًا؛ وَالْبَصِيرُ يُنْفِذُهَا بَصِيرَةً وَيَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَّرَاءَهَا. فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ، وَالْأَعْمَى

ص: ۲۶۱

إِلَيْهَا شَاخِصٌ، وَ الْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَرَوِّدٌ، وَالْأَعْمَى إِلَيْهَا مُتَرَوِّدٌ. (۱)

به راستی که دنیا آخرین چشم انداز شخص کوردل است و پس از این چهارچوب محدود چیزی نمی بیند (به همین خاطر به کار فردای قیامت که خدا و کتب آسمانی و انبیا و ائمه علیهم السلام از آن خبر داده اند نمی اندیشد!)

اما روشنندل دیده قلبش نفوذ پیدا می کند و در می یابد که خانه واقعی و حیات همیشگی از پس این دنیاست، لذا شخص بینا از دنیا می کوچد و کوردل به سوی دنیا می رود، بینا از دنیا با خرج کردن عمرش در طاعت ربّ برای آخرت توشه می گیرد و نابینا فقط برای دنیايش دست و پا می زند!

إِنَّ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ يَعْمَلَانِ فِيكَ فَاعْمَلْ فِيهِمَا، وَ يَأْخُذَانِ مِنْكَ فَخُذْ مِنْهُمَا. (۲)

به راستی که روز و شب در تو عمل و اثر دارند، تو نیز در آنها به عمل پرداز، آنها از عمرت می گیرند تو هم در برابر خرج شدن عمر بهره معنوی بگیر.

به قول عارف بزرگ حکیم صفای اصفهانی:

بنشین به پس زانو در مصطبة (۳) جانها تا چند همی گردی بر گرد بیابانها

بگذار سر ای سالک بر پای گدای دل تا تاج نهند از سر در پای تو سلطانها

در مزرعه دنیا حاصل نتوان بردن در مزرعه گر بارد از چشم تو بارانها

با کوه اگر گویم این راز زهم ریزد گوئی دل سنگینت زد پتک به سندانها

ص: ۲۶۲

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۳۲، حدیث ۲۲۷۷؛ [۱] عیون الحکم والمواعظ: ۱۴۷.

۲- (۲) - غرر الحکم: ۱۵۱، حدیث ۲۷۸۹. [۲]

۳- (۳) - مصطبه: محل اجتماع مردم.

بشکافت به طنائی بشکست به طرائی تیرش همه جوشنها زلفش همه پیمانها

آن ماه همی تابد آن سرو همی روید در زاویه دلها از باغچه جانها

(صفای اصفهانی)

منازل الهی در کلام شاه داعی

اشاره

از آن جا که مصرف بجای وقت به طور حتم و یقین نیاز به معرفت و شناخت یک سلسله امور الهی و اسلامی دارد، لازم است بیش از آنچه در صفحات گذشته به تحریر آمد مسائلی تذکر داده شود، لذا در این قسمت به گفتاری از عارف بزرگ، شاه داعی شیرازی اشارت می رود، باشد که ارباب حال و اهل صفا و وفا استفاده بیشتری نصیبشان گردد.

شاه داعی می گوید:

«در بیان منازل این راه که مشتمل بر سه فصل است:

فصل اول: در بیان منزل علم.

فصل دوم: در بیان منزل عمل.

فصل سوم: در بیان منزل خلق (اخلاق).

فصل اول: در منزل علم:

اشاره

بباید دانست که منزل اول سالکان این راه را منزل علم است که تابه آن نرسند به منزل های دیگر نتوانند رسید و علمی که سالک را از آن گریز نیست بر سه قسم است:

۱ - علم شریعت ۲ - علم طریقت ۳ - علم حقیقت

]

۱ - علم شریعت

[

امّا علم شریعت که آن علم فرایض و سنن و آداب است بر چهار اصل می آید:

عبادات و معاملات و نکاح و جراح و در چهار اصل فرایض است و سنن هست و آداب هست و چند چیز بایست دانستن تا علم شریعت آسان شود: فرض و سنّت و

ص: ۲۶۳

مکروه و مباح و حرام.

و فرض آن باشد که اگر آن نکنند گناهکار شوند و مستحقّ عذاب و اگر بکنند فرمانبردار باشند و مستحقّ ثواب گردند.

و سنّت آن باشد که اگر نکنند بزه مند نشوند و مستحقّ عقوبت نباشند امّا فضیلت ثواب از ایشان فوت شود و اگر بکنند فضیلت و ثواب بیابند.

و مکروه آن چیزی است که اگر نکنند ثواب بیابند و اگر بکنند بزه مند نشوند، پس نا کردن آن از کردن اولی باشد.

و مباح آن چیزی است که اگر بکنند و نکنند برابر باشد، نه به کردن آن بزه مند شوند و نه به ناکردن و در کردن و نکردن آن ثوابی و عقابی نباشد. و اکثر علما حلال و مباح را به یک معنی حمل کرده اند و بعضی حلال را از مباح، اخصّ دانسته اند و تمسک به بعضی احادیث جسته اند.

و حرام آن است که به فعل آن مستحقّ مذمت شوند شرعاً و عقاب بر آن مترتب گردد.

چون دانسته شد که فرض و سنّت و مکروه و مباح و حرام چیست بیاید دانست که: هر چه عمل آن بر بنده ای مکلف فرض شود علم آن نیز فرض باشد، پس چون نماز بر او فرض باشد علم آن فرض باشد، در زکات و حجّ نیز همچنین می دان که چون عمل آن فرض شد علم آن فرض شود.

پس سالک را در اصل عبادات نگاه باید کرد که: عبادات بر او فرض است علم آن بر او فرض بود و بیایدش آموخت که اگر آن مقدار که بر او فرض باشد نیاموزد عاصی باشد، امّا لازم نیست که همه علوم فقه از عبادات و معاملات و نکاح و جراح بیاموزد تا در منزل علم به علم شریعت رسیده باشد، آن قدر از علم شریعت که بر او فرض است و آن قدر که سنّت و ادب به آن شناخت چون حاصل کرد می توان گفت که: سالک در منزل علم به علم شریعت رسیده است.

]

۲ - علم طریقت

[

و اما علم طریقت دانستن روش اولیاست که بدانند که اولیا چگونه رفته اند تا به مقصود رسیده اند؛ و رفتار ایشان اگر چه در ریاضت نفس به یکدیگر نمی ماند اما به هر وجه که ریاضت کشیده اند از متابعت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله بیرون نرفته اند و هر که از متابعت آن حضرت بیرون رفته است در آن حالت که بیرون رفته است نه بر طریقت بوده است.

و بالجمله، علم ریاضیات اولیا از دانستن سه چیز بیرون نیست که چون آن دانسته شود فی الواقع توان گفت که سالک در منزل علم به علم طریقت رسیده است.

اول: دانستن نفس و حال او در موافقت راه حقّ و مخالفت.

دوم: دانستن خواطر.

سوم: دانستن معالجه نفس که او را در راه حقّ چگونه رام توان کرد.

]

الف - دانستن نفس

[

اما نفس که به پارسی روانش گویند آفریده ای است که درازا و پهنا و بوم ندارد و کارفرمای بدن است و هر چه در جسد آدمی پیدا می شود و او به منزله جرم ماه است پاک و صافی و در او دانش هاست چون شعاع ماه در ماه، و لکن چنانکه ماه شعاع از آفتاب دارد نه از خود، نفس این دانش ها از آفتاب ربوبیت حقّ دارد نه از خود. و او را چند صفت است که به واسطه آن صفت ها او را نام های دیگر پیدا می شود. چون روح که پارسی آن «جان» است و چون «عقل» که پارسی آن «خرد» است و چون «قلب» که پارسی آن «دل» است.

اگر می گوید که صفت او آن است که تدبیر کمال خود می کند نام او «روح» است، یا صفت تمیز میان خود و احوال خود و غیر می کند نام او «عقل» است، یا صفت او

آن است که دائم از جهت ادارک معنی نو از حالی به حالی می گردد نام او «دل» است و به هر صفت از این صفات که گفته شد او را در بدن آلتی موجود است که به هر آلتی فعلی که مناسب صفتی است در او از او به ظهور می رسد، از برای فعل او به واسطه صفت تمیز آلت دماغ موجود است و از برای فعل او به واسطه تقلب از حالی به حالی آلت او آن گوشت پاره صنوبری است که در پهلوی چپ آدمی است و از برای این آلات که گفته شد به این آلات همه عالم موجود است.

اگر این نفس که صفت او گفته شد به این آلات که دارد فعل او همه بدی است او را «نفس اماره» گویند و اگر سرزنش خود به بدی می کند و روی به نیکی دارد او را «نفس لوّامه» خوانند و اگر از بدی باز ایستاده و آرام و الفت به نیکی گرفته او را «نفس مطمئنّه» نامند. این بود اشارتی مجمل به دانستن نفس.

]

ب - دانستن خواطر

[

اما خواطر چهارست:

اول: خاطر مَلْکی که در دل آدمی می افتد که نیکی بکند و واسطه آنچه در دل افتاده است مَلْک است گر چه اصلش از حقّ تعالی است.

و دوم: خاطر ربّانی که در دل می افتد که خیری از او صادر شود بی آن که در آن خیر توقع نفعی داشته باشد و درین خاطر از حقّ تعالی غیری واسطه نباشد.

سوم: خاطر شیطانی است که در دل او می افتد که بدی بکند و واسطه آنچه در دل افتاده است شیطان است اگر چه اصلش از حقّ تعالی است، چه الهام فجور و تقوا از مهر و لطف حضرت حقّ است. و نفس را که میانهُ خاطر مَلْکی و شیطانی، صفت کنند گویند «نفس مُلْهمه» است.

چهارم: خاطر نفسانی که در دل می افتد سرّی به واسطه جبّلت نفس که بر هوا و آرزوست.

و هرگز نتواند بود که آدمی یک طرفه العین از خاطری از این خاطره های چهارگانه خالی باشد مگر در خواب و بی خودی و تحقیق آن است که در خواب و بی خودی نیز این خواطر هست لکن چون نفس به آن مشغول نمی شود چنان می نماید که نیست.

و امّیا سخن در موافقت و مخالفت آن است که: نفسی که موافق راه حقّ است، آن نفسی است که خاطر ربّانی و خاطر ملکی اختیار می کند و فعل خیر و نفسی که مخالف راه حقّ است آن نفس است که خاطر شیطانی اختیار می کند و خود سبب خاطرهای بد می شود.

و از این تقریر حال موافقت نفس و مخالفت او در راه خداوند تعالی معلوم می شود و سالک باید که در موافقت حقّ تعالی و مخالفت نفس و شیطان دائم در جهاد و غزای معنوی باشد که آن نفی خاطر شیطانی و نفسانی است و نگاهداشتن خود از فعل بد و اثبات خاطر ربّانی و ملکی و مشغول کردن خود به فعل نیک، ان شاء الله تعالی.

]

ج - دانستن معالجه نفس

[

امّیا دانستن معالجه نفس موقوف صحبت اهل الله و عالم ربّانی و مرشد ملکوتی باشد که از او بدانند، یا الهام حضرت حقّ تعالی به دل طالب رسد و بدانند که او را چگونه رام می باید کرد، یا از سخن انبیا و اولیا که بخواند و بدانند و فی الجمله، نفس را به آن رام توان کرد که در حظّ دنیا زیادت از ضرورت به او نرسانند و در حظّ آخرت تا توان، کار خیر از او بسازند تا او را فکر دنیا کم شود و فکر آخرت بسیار.

و در کارهای خیر طلب اخلاص از او کنند و در هر چیزی او را متّهم دارند و او را در همه احوال مقصّر شمارند و دائم او را شکنند که اگر یک لحظه او را به خود وا گذارند فتنه ها بر انگیزد.

ص: ۲۶۷

و او را به این صفت رام توان کرد که گفته شد و با وجود آن که رام باشد اعتماد نباید کرد و از مکر او ایمن نباید بود و لجام شریعت از سر او بیرون نباید کرد تا باشد که او را به سلامت از قنطره شهوات طبیعت بگذرانند و در سنگلاخ دنیا پای او از جای نرود و در گذرگاه لذت بدنی از دزد شیطان در امان باشد و او را با متاع ایمان به معموره عالم آخرت رسانند. این است نموداری از عالم طریقت که گفته شد.

]

۳ - علم حقیقت

[

و اما علم حقیقت، دانستن نفس است با آفریدگار او و این دانستن بهترین همه دانش هاست.

پس می گوئیم که آفریدگار جلّ جلاله - موجودی است مطلق، به این معنی که ادراک غیر او به کنه حقیقت او نمی رسد، پس مقتید به وصف غایت و محدود به حدّ نهایت نشود، همیشه به خود بوده و هست و باشد و هر مقصود که گویی از این موجود مطلق حاصل است، هر زنده به او زنده است و او زنده، هر دانایی به او داناست و او دانا، هر بینایی به او بیناست و او بینا، هر شنوایی به او شنواست و او شنوا، هر توانایی به او تواناست و او توانا، هر خواهنده ای به او خواهنده است و او خواهنده، هر گویایی به او گویاست و او گوینده.

همیشه به این صفات کمال آراسته است و ذات او به هر صفتی از این صفات پیدا، به خود تمام و ثابت است و به هیچ وجه جهت نیستی ندارد و در ذات و صفات و اسما و افعال یگانه و یکتاست، هست مطلق است و چنان به خود پیدا و روشن است که او را «نور مطلق» توان خواند از غایت پیدایی و بیرون از او هیچ چیز به خود پیدایی ندارد جز او، به خود ظلمت مطلق است از غایت ناپیدایی.

و این نور مطلق که پیدای مطلق است به پیدایی خود پیوسته شعاع به طرف ظلمت می افکند و پاره پاره ظلمت که ناپیدایی صفت اوست رنگ پیدایی نور

می‌گیرد تا همه ناپیدایی‌ها پیدا می‌شود و به زبان عبارت می‌گوید که: نیست هست شد و آفریدگار که آن نور مطلق است آفریده‌ها که آن ناپیدایی‌ها بود به حد پیدایی رسانید.

و بدان که: از جمله ناپیدایی‌ها که پیدایی یافت نفس آدمی است که ظلمتی بود که از نور روشن شد و روشنی او که از نور یافته است زندگی و دانایی و شنوایی و بینایی و توانایی و خواهندگی و گویایی است که در او ظاهر شده است. پس نسبت نفس به آفریدگار نفس، آن بود که گوئیم نفس ظلمتی است که نور آفریدگار آن را روشن کرده است و روشنایی او پرتو نور صفت آفریدگار اوست، پس اگر فرض کنی که روشنایی نور پروردگار به او پیوسته است او موجودی است نورانی به نور پروردگار، این است نسبت نفس به سوی آفریدگار نفس.

لاجرم هر که نفس را نشناسد پس آفریدگار نفس را نشناسد، پس نفس را دو جهت باشد: جهت روشنی و آن از آفریدگار دارد، جهت تاریکی و آن از خود دارد؛ روشنی او جهت هستی اوست به سوی هست مطلق که نور مطلق است و تاریکی او جهت نیستی اوست به سوی نیست مطلق.

سالک باید که نظر به جهت نیستی نفس کند و گوید که به حقیقت نفس نیست؛ زیرا که نه هست مطلق است؛ و نظر به جهت هستی نفس کند و گوید: آن که نفس به او هستی دارد به حقیقت هست که هست مطلق است و نفس را هستی مجازی است و هستی مجازی اعتبار ندارد، پس آفریدگار به حقیقت هست و آفریده به مجاز و در این مشهد تواند بود که گویند:

لا مَوْجُودَ إِلَّا اللَّهُ.

وجود حقیقی، فقط خداست.

و هر که نسبت نفس به آفریدگار نفس چنین دانست به قدر خود به علل حقیقت

رسیده است. و تا این سه علم که علم شریعت و علم طریقت و علم حقیقت است حاصل نشود سالک به منزل علم نرسیده باشد، واللّٰه أعلم.

فصل دوم: در منزل عمل:

ای عزیز! عمل صالح که در طریق کمال نفس، فریاد رس شخص است و عمل صالح را شرط آن است که قرین اعتقاد صحیح باشد و اگر نه چنین باشد آن عمل به وصله نشیند و موجب رستگاری نشود و نتیجه ثواب ندهد.

اما اعتقاد درست آن است که بدانی که هدایت ایمان و معرفت، حضرت پروردگار می دهد و توفیق طاعت او می بخشد؛ این ممتی و ممتی دیگر آن که چون عمل صالح از تو در وجود آمد از سر اعتقاد پاک، البتّه سعی تو ضایع نمی گردد و خدای متعال ثواب آن عمل کرامت می کند. و عمل صالح کاری است که فرموده خدای و رسول او باشد، چون ارکان اسلام ادا کردن و چون سنت های پیغمبر بجای آوردن و بعد از فرائض سنت های مؤکده اول بجای آرد و دیگر سعی کند که چندانکه متابعت سنت می تواند کرد تقصیر نکند، از نماز جماعت و نماز جنازه و با جنازه سر قبر رفتن و پرسش بیماران کردن و تفقد حال مسلمانان نمودن و در کارهای خیر مدد بودن و آشتی به میانه مسلمانان دادن و فتنه باز نشانیدن و کلمه الخیر گفتن و سلام فاش کردن و به دعوت های خیر حاضر شدن. و باید که از جمله اعمال صالحه مداومت نماید بر صله رحم و حق همسایه؛ و چون ابواب عمل صالح کثیر است و از عهده تعداد آن بیرون نمی تواند آمدن، به این چند کلمه در این فصل اختصار کردیم.

فصل سوم: در منزل خلق:

اشاره

بدان - أعانک الله - که خوی شخص بر دو گونه بود: خلق نیک و خلق بد:

ص: ۲۷۰

خُلق نیک صفتی چند باشد در شخص که شرع پسندد و عقل مستحسن داند و آن بر دو قسم بود: قسمی آن که به وصله دنیا نشیند و قسمی آن که به وصله آخرت نشیند و نسبت با عالم معاد داشته باشد.

و سر جمله اخلاق نیک چهار خُلق است و باقی خلق های نیکو همه از آن زاید:

]

عدالت

[

اول عدالت: یعنی در امور شخصی و خانوادگی و اجتماعی راه افراط و تفریط نباشد و راه میانه کند.

]

حکمت

[

دوم حکمت: که چیزها به قدر خود چنان بداند که دانستی است و بر وفق آن دانستی ها عمل چنان کند که چنان باید کرد.

]

عفت

[

سوم عفت: که نفس را از حرام منع کند با همه آلات او، پس به دل کار حرام نکند و به چشم صورت حرام نبیند و به گوش سخن حرام نشنود و به زبان سخن حرام نگوید و به دست تصرف در حرام نکند و به پای رفتار حرام نکند و به جای حرام نرود و به دهان و حلق از لقمه حرام و جرعه حرام احتراز کند و به فرج مباشرت حرام نکند.

]

شجاعت

[

چهارم شجاعت: که تواند در معرض حاصل کردن مقصود، مقصود شرعی رود اگر چه بیم از هلاک نفس باشد، مثل دلیری در

معرکه، غزا کردن و دلیری کردن آنگاه که کلمه حق در روی سلطان ستمکار باید گفت، دلیری کردن چون مسئله علم با

ص: ۲۷۱

خصم دانشمند بحث باید کرد و دلیری کردن چون دشمن در مقابل آید به سخن و حمله و ضرب و دلیری کردن در همه امور به شرط آن که از حد شرع تجاوز نکند.

چون شخص را این چهار خلق حاصل شد همه اخلاق نیکش ممکن است که حاصل شود.

آن اخلاق حسنه که عارفان آن را «مقامات» گویند: صبر و شکر و رضا و توکل و تسلیم و صدق و اخلاص، آن که در عرف عام «خلق خوش» آن را نام کنند چون تواضع و پیش سلامی و رفق و مدارات و از سر گناه گذشتن و عیب پوشیدن و بردباری نمودن و نیازمندی و الفت و محبت و دلسوزی یکدیگر ورزیدن و امثال آن که احصای آن نمی توان کرد! این خویهای خوش عادت باید کردن.

و از خلق بد کناره می باید جست مثل: ستمکاری و بددلی و ابلهی و حرص و شره و از برای دنیا خواری کشیدن و هم از برای دنیا تکبر بر مردم کردن و خشم بی جایگه و میل طبع بر چیزهای نامشروع نه ضرورت، رشک و حسد بردن و امثال ذلک.

چه همچنان که خلق نیک از بسیاری آن، این جا جای تعداد آن نیست، خلق بد را نیز این جا نتوان هم برشمرد.

پس وظیفه آن است که گویم: هر صفتی که چون عادت شخص شود او را به سبب آن کمالی حاصل گردد اختیار باید کرد که خلق نیک است و هر صفتی که چون عادت شود شخص را سبب نقصانی گردد و از راه کمالش باز دارد و ترک باید کرد خلق بد است و الله المرشد. (۱) این است آن طریقی که وقت پر قیمت را باید در آن طی کرد، تا با سپری کردن عمر در این طریق خیر دنیا و آخرت حاصل گردد و غیر این محصولی جز خزی دنیا و عذاب آخرت ندارد!

ص: ۲۷۲

مواضع و موافقی که باید اوقات عزیز در آن صرف شود در قرآن مجید و روایات و اخبار نشان داده شده و از این طریق حجت حضرت حق بر بندگان تمام است و احدی را در پیشگاه حضرت محبوب در این زمینه عذری نیست. در این بخش به قسمتی از آن مواضع و موافق اشاره می شود:

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ، وَإِنَّهُ لَيَسْمَعُ تَعْفُفُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخُحُوتِ فِي الْبَحْرِ، وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ. وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا وَلَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ. (۱)

هر کسی راهی که به دانش و معرفت معارف الهیه منتهی می شود پیماید خداوند راهش را به بهشت قرار می دهد، ملائکه با خشنودی کامل بال های خود را برای نشستن طالب علم می گستراند و هر آینه هر کس در آسمان و زمین است برای طلبه علم طلب آموزش از حق می کند حتی ماهی دریا. و برتری دانشمند بر عابد برتری ماه بر سایر ستارگان در شب چهارده است. و به تحقیق که دانشمندان وارثان پیامبرانند؛ انبیا درهم و دینار باقی نگذاشتند آنچه از آنان باقی ماند علم و معرفت بود، هر کس از ایشان اخذ علم کند به حط وافر رسیده است.

ص: ۲۷۳

و نیز آن حضرت فرمود:

أَرْبَعَةٌ تَلْزَمُ كُلَّ ذِي حِجْبٍ وَ عَقْلٍ مِنْ أُمَّتِي، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا هُنَّ؟ قَالَ:

اسْتِمَاعُ الْعِلْمِ وَ حِفْظُهُ وَ نَشْرُهُ، وَ الْعَمَلُ بِهِ. (۱)

چهار چیز بر هر صاحب خرد و عقلی از امت من واجب است، گفته شد ای رسول خدا! آن چهار چیز کدام است؟ فرمود: فراگیری دانش، حفظ آن، نشرش در میان مردم و عمل به آن.

و نیز آن حضرت فرمود:

مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِلتَّكْبِيرِ مَاتَ جَاهِلًا، وَ مَنْ تَعَلَّمَهُ لِلْقَوْلِ دُونَ الْعَمَلِ مَاتَ مُنَافِقًا، وَ مَنْ تَعَلَّمَهُ لِلْمُنَاطَرَةِ مَاتَ فَاسِقًا، وَ مَنْ تَعَلَّمَهُ لِكَثْرَةِ الْمَالِ مَاتَ زَنْدِيقًا، وَ مَنْ تَعَلَّمَهُ لِلْعَمَلِ مَاتَ عَارِفًا. (۲)

هر کس علم بیاموزد تا به دیگران بزرگی بفروشد جاهل از دنیا می رود، و هر کس دنبال علم برود فقط برای گفتن ولی عمل نکند منافق می میرد و هر کس علم را برای جدال با دیگران بخواند فاسق می میرد، هر کس دانش را برای کثرت مال بخواند زندیق از جهان در می گذرد و هر کس دانش را به خاطر عمل فراگیرد عارف از دنیا می رود.

و نیز آن حضرت فرمود:

لَا يَكُونُ الْعَبِيدُ فِي السَّمَاءِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ فَضُولًا، وَ لَا يَكُونُ فَضُولًا حَتَّى يَكُونَ مُسْلِمًا، وَ لَا يَكُونُ مُسْلِمًا حَتَّى يَسْلِمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ، وَ لَا يَسْلِمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ حَتَّى يَكُونَ عَالِمًا، وَ لَا يَكُونُ عَالِمًا حَتَّى يَكُونَ عَامِلًا بِالْعِلْمِ، وَ لَا يَكُونُ عَامِلًا بِالْعِلْمِ حَتَّى يَكُونَ

ص: ۲۷۴

۱- (۱) - کلمه الرسول الأعظم: ۸۷ - ۸۸؛ بحار الأنوار: ۱۶۲/۷۴، باب ۷، حدیث ۱۶۹؛ دعائم الاسلام: ۱/۷۹. [۱]

۲- (۲) - کلمه الرسول الأعظم: ۸۷ - ۸۸.

زَاهِدًا، وَلَا يَكُونُ زَاهِدًا حَتَّى يَكُونَ وَرِعًا وَلَا يَكُونُ وَرِعًا حَتَّى يَكُونَ مُتَوَاضِعًا وَلَا يَكُونُ مُتَوَاضِعًا حَتَّى يَكُونَ عَارِفًا بِنَفْسِهِ، وَ لَا يَكُونُ عَارِفًا بِنَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ عَاقِلًا. (۱)

عبد در آسمان و زمین مؤمن نیست مگر بسیار بخشنده باشد، بسیار بخشندگی فرع مسلمان بودن است، مسلمان بودن فرع دین است که تمام مردم از دست و زبان انسان راحت باشند و مردم از انسان راحت نیستند مگر انسان عالم و با معرفت باشد، آدمی عالم به حساب نمی آید مگر عمل کننده باشد، عمل کننده نیست مگر بی رغبت به امور حرام باشد و بی رغبت نیست مگر پاکدامن باشد و پاکدامن نیست مگر متواضع در برابر حق باشد و متواضع نیست مگر نفس خود را بشناسد و نفس شناس نیست مگر خردمند و عاقل باشد.

و نیز آن حضرت فرمود:

أَفْشُوا السَّلَامَ، وَ أَطْعِمُوا الطَّعَامَ، وَ صَلُّوا الأَرْحَامَ وَ صَلُّوا بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِالسَّلَامِ. (۲)

افشای در سلام داشته باشید، به دیگران بخورانید، صلۀ ارحام بجای آورید و به وقتی که مردم در خوابند نماز شب بگزارید تا با سلامتی وارد بهشت شوید.

و نیز آن حضرت فرمود:

إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَ لَأُمَّةٌ بَعْدُكُمْ، أَلَا- فَاغْبُدُوا رَبُّكُمْ، وَ صَلُّوا خَمْسَةَ كُفْمَ، وَ صُومُوا شَهْرَكُمْ، وَ حُجُّوا بَيْتَ رَبِّكُمْ، وَ أَدُّوا زَكَاةَ أَمْوَالِكُمْ طَيِّبَةً بِهَا

ص: ۲۷۵

۱- (۱) - كلمه الرسول الأعظم: ۱۰۸.

۲- (۲) - كلمه الرسول الأعظم: ۱۰۹.

أَنْفُسِكُمْ، وَأَطِيعُوا وِلَاةَ أَمْرِكُمْ تَدْخُلُوا جَنَّةَ رَبِّكُمْ. (۱)

پس از من پیامبری نیست و پس از شما امتی نمی آید، بیایید خدا را بندگی کنید، و نماز پنج گانه را بجای آورید و روزه رمضان را بگیرید و حج خانه حق را بجای آورید و زکات خود را ادا کنید در حالی که کاملاً از این عمل خشنود باشید و از والیان امرتان، ائمه طاهرين عليهم السلام پیروی کنید تا داخل بهشت پروردگارتان شوید.

و نیز آن حضرت فرمود:

مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا لُقْمَةً أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ، وَمَنْ سَقَاهُ شَرْبَةً مِنْ مَاءِ سِقَاةِ اللَّهِ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ، وَمَنْ كَسَاهُ ثَوْبًا كَسَاهُ اللَّهُ مِنَ الْإِسْتَبْرَقِ وَالْحَرِيرِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْمَلَائِكَةُ مَا بَقِيَ فِي ذَلِكَ الثَّوْبِ سِلْكٌ. (۲)

کسی که به مؤمنی لقمه ای بخوراند، خداوند از میوه بهشت به او می خوراند؛ و هر کس شربت آبی به مؤمنی بدهد، خداوند از رحيق مختوم به گلایش می ریزد؛ و هر کس مؤمنی را با لباسی بپوشاند خداوند از استبرق و حریر بهشت به او می پوشاند و تا نخی از آن لباس باقی است حضرت حق و ملائکه به او درود می فرستند.

و نیز آن حضرت فرمود:

خَافُوا مِنَ اللَّهِ، وَصَلُّوا الرَّحِمَ، فَإِنَّهُمَا فِي الدُّنْيَا بَرَكَهٌ، وَفِي الْعُقُوبِ مَغْفِرَةٌ. وَفِي صَلَهِ الرَّحِمِ عَشْرُ خِصَالٍ: رِضَا الرَّبِّ، وَفَرَحُ الْقُلُوبِ، وَفَرَحُ الْمَلَائِكَةِ، وَتَنَاءُ النَّاسِ، وَتَرْغِيمُ الشَّيْطَانِ وَزِيَادَةُ الْعُمْرِ، وَزِيَادَةُ الرِّزْقِ،

ص: ۲۷۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۶/۷۹، باب ۱، حدیث ۱۱؛ [۱] الخصال: ۳۲۲/۱، حدیث ۶؛ کلمه الرسول الأعظم: ۱۰۹.
۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۸۳/۷۱، باب ۲۳، حدیث ۹۴؛ [۲] الأملی، شیخ طوسی: ۱۸۲، حدیث ۳۰۶؛ کلمه الرسول الأعظم: ۱۱۰.

وَفَرَحُ الْأَمْوَاتِ، وَ زِيَادَةُ الْمُرُورَةِ وَ زِيَادَةُ الثَّوَابِ. (۱)

از خدا بترسید و صلۀ رحم بجا آورید که این دو در دنیا برکت و در آخرت مغفرت است. در صلۀ رحم ده خصلت وجود دارد: خشنودی پروردگار، خوشحالی دل ها، خشنودی ملائکه، تعریف مردم، خشمگینی و خواری شیطان، زیاد شدن عمر، اضافه شدن رزق، خوشحالی اموات، زیاد شدن جوانمردی و اضافه گشتن ثواب.

و نیز آن حضرت فرمود:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ لَمْ تَزَلْ قَدَمَا عَبْدٍ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ عُمْرِهِ فِيْمَ أَفْنَاهُ، وَ عَنْ شَبَابِهِ فِيْمَ أَبْلَاهُ، وَ عَمَّا اكْتَسَبَهُ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَ فِيْمَ أَنْفَقَهُ، وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. (۲)

چون روز قیامت شود از چهار چیز از بنده خود سؤال کنند: از عمرش در کجا خرج کرد، از جوانیش در کجا سپری نمود، از مالش از کجا آورد و کجا خرج کرد و از دوستی و عشق ما اهل بیت.

و نیز آن حضرت فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ تَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا، وَ بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ قَبْلَ أَنْ تُشْغَلُوا، وَ أَصْلِحُوا الَّذِي بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ رَبِّكُمْ تَسْعُدُوا، وَ أَكْثِرُوا مِنَ الصَّدَقَةِ تَزُقُّوا، وَ أَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ تُحْصِنُوا، وَ انْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ تُنصِرُوا. إِنَّ أَكْثَرَكُمْ أَكْثَرُكُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ، وَ إِنَّ أَحْزَمَكُمْ أَحْسَنُكُمْ اسْتِعْدَادًا لَهُ. أَلَا وَ إِنَّ مِنْ عِلَامَاتِ الْعَقْلِ التَّجَافِي مِنَ دَارِ الْغُرُورِ، وَ الْإِنَابَةَ إِلَى

ص: ۲۷۷

۱- (۱) - کلمه الرسول الأعظم: ۱۱۲.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۶۲/۷۴، باب ۷، حدیث ۱۶۲؛ [۱] تحف العقول: ۵۶؛ کلمه الرسول الأعظم: ۱۱۵. [۲]

دَارِ الْخُلُودِ، وَ التَّرْوَدَ لِسُكْنَى الْقُبُورِ، وَ التَّأَهُبَ لِيَوْمِ النُّشُورِ. (۱)

ای مردم! قبل از آمدن مرگ از تمام معاصی خود بازگشته و توبه نمایید، و قبل از این که گرفتار شوید و آزادی از شما سلب شود به سوی اعمال صالحه سرعت کنید، بین خود و خدای خود را اصلاح نمایید تا همای سعادت را در آغوش بگیرید، زیاد صدقه بدهید تا روزی داده شوید، امر به معروف کنید تا از بلاهای اجتماعی مصون بمانید، نهی از منکر نمایید تا یاری داده شوید. زرنگ ترین و هوشمندترین شما کسی است که زیاد یاد مرگ کند و با احتیاطترین شما کسی است که استعداد بهتری برای مرگ داشته باشد. بدانید که چهار چیز علامت عقل است: خالی بودن دل از رابطه با سرای غرور، عشق به جهان ابدی، توشه گیری برای برزخ و آمادگی برای روز محشر.

این قسمت را با قطعه شعری از عارف بزرگ حکیم سنایی به پایان می برم:

در دل آن را که روشنایی نیست در خراباتش آشنایی نیست

در خرابات خود به هیچ سبیل موضع مردم مُرایی نیست

پسرا خیز و جام باده بیار که مرا برگ پارسایی نیست

جرعه می به جان و دل بخرم پیش کس می بدین روایی نیست

می خور و علم قیل و قال مگوی وای تو کاین سخن ملایی نیست

تو مخوانم سنایی ای غافل کین سخنها به خود نمایی نیست

(سنایی غزنوی)

ص: ۲۷۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۸/۷۴، باب ۷؛ [۱] اعلام الدین: ۳۳۳؛ کلمه الرسول الأعظم: ۱۲۷. [۲]

«قَبِضَهُ إِلَى مَا نَدَبَهُ إِلَيْهِ مِنْ مَوْفُورٍ ثَوَابِهِ أَوْ مَحْدُورٍ عِقَابِهِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى» (۱) [۷]

عَدْلًا مِنْهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ وَتَظَاهَرَتْ أَلَاؤُهُ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ» [۲]

تا هنگامی که به دورترین باقی مانده پایان زندگی برسد و پیمانۀ حساب عمرش را تمام و کامل دریافت کند. او را به سوی آنچه از پاداش بسیار، یا عذاب دردناک فرا خوانده ببرد، تا به خاطر عدالتش، بدکاران را به علت کردار ناپسندشان و نیکوکاران را به سبب کار نیکشان جزا دهد.

پاک و مبارک است نام های حضرتش و پی در پی است نعمت هایش. از آنچه انجام می دهد، بازخواست نشود، ولی همگان در پیشگاهش بازخواست شوند.

جزای اعمال

خداوند مهربان از باب لطف و عنایت و عشق و محبت، انسان را در نعمت های گوناگونی چه در ظاهر و چه در باطن غرق کرده، از قبیل عقل و وجدان، نفس و فطرت، روح و قلب، نبوت و امامت، ولایت و سیادت، خلافت و هدایت، علم و درایت، جسم و جان، زمین و آسمان، دریا و صحرا، هوا و کوهسار، معادن و معالم، پوشاکی ها و خوراکی ها و آشامیدنی ها... و پس از این همه نعمت، از او قدرشناسی

ص: ۲۷۹

۱- (۱) - نجم (۵۳) : ۳۱. [۱]

۲- (۲) - انبیاء (۲۱) : ۲۳. [۲]

خواسته که هر یک را در همان جایی که دستور داده خرج کند تا به اوج سعادت دنیا و آخرت برسد، آنها که نعمت های الهی را در کنار عمر خود و اوقات پر قیمت خویش در طاعت ربّ که ادای حقوق خالق و مخلوق است مصرف کنند بدون شک در عالم بعد و جهان آخرت به نتایج مثبت برنامه های خود که رضای خدا و بهشت است می رسند و آنان که قدر نعمت ها را ندانند و آنها را در کنار اوقات خود و شب و روز خویش صرف گناه و معصیت کنند البتّه در جهان پس از مرگ به عواقب سوء این گونه زندگی برخورد می کنند و این دو نوع برخورد که در جهان دیگر در گردونه حاکمیت حضرت الله برای انسان پیش می آید عین عدل و داد حضرت اوست.

نعمت های حق

اشاره

ما انسان ها لازم است در زمینه نعمت های حقّ به چهار مسئله بسیار مهم توجه داشته باشیم:

۱ - کمال نعمت ۲ - مقدار نعمت ۳ - توجه به نعمت ۴ - تبدیل نعمت.

کمال نعمت

۱ - خداوند بزرگ در امور ظاهریّه و باطنیّه آنچه را مورد نیاز انسان بوده به طور کامل در اختیارش قرار داده و در این زمینه بدون تردید چیزی فروگذار نشده است.

قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ ^(۱)

ص: ۲۸۰

۱- (۱) - لقمان (۳۱) : ۲۰. [۱]

و نعمت های آشکار و نهانش را بر شما فراوان و کامل ارزانی داشته و برخی از مردمند که همواره بدون هیچ دانشی [بلکه از روی جهل و نادانی] و بدون هیچ هدایتی و هیچ کتاب روشنی درباره خدا مجادله و ستیز می کنند.

مقدار نعمت

۲ - مقدار نعمتی که در اختیار انسان هاست به هیچ عنوان قابل شمارش و احصا نیست که نعمت های حق بیرون از حد و عدد، در گردونه حیات انسان قرار داده شده، تنها شمارش سلول های بدن را گفته اند: اگر تند شماری در هر ثانیه هزار عدد بشمارد، سیصد هزار سال به طول خواهد انجامید چه رسد به شمردن اصل نعمت ها و سلول ها و اتم ها و جرم هایی که در آنها به کار رفته است.

خداوند در قرآن مجید، در این زمینه می فرماید:

وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴿۱﴾

و از هر چیزی که [به سبب نیازتان به آن] از او خواستید، به شما عطا کرد. و اگر نعمت های خدا را شماره کنید، هرگز نمی توانید آنها را به شماره آورید.

مسلماً انسان بسیار ستمکار و ناسپاس است.

توجه به نعمت

۳ - انسان باید به تمام نعمت هایی که در اختیار دارد بیندیشد که از کیست و برای کیست و برای چیست، تا با این اندیشه صاحب نعمت را بشناسد و قدر نعمت را بداند و نعمت را بجا مصرف نماید، تا عدالت فردی و خانوادگی و اجتماعی سامان

ص: ۲۸۱

گرفته و خیمهٔ حیات طیبه بر پا شود. قرآن در این زمینه می فرماید:

اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَاَوْفُوا بِعَهْدِي اَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَاِيَّايَ فَارْهَبُونِ « (۱)

نعمت های مرا که به شما عطا کردم، یاد کنید و به پیمانم [که سفارش به عبادت و ایمان به همهٔ انبیا به ویژه پیامبر اسلام است] وفا کنید تا من هم به پیمان شما [که توقع ثواب و پاداش در برابر عبادت و ایمان است] وفا کنم و [نسبت به پیمان شکنی] فقط از من بترسید.

تبدیل نعمت

۴ - گروهی هستند که بدون توجه به صاحب نعمت و خواسته های او و بدون توجه به اوقات عزیز و عمر پر قیمت، نعمت های الهی را تبدیل به گناه و فسق و فجور و کفر و زندقه می کنند، اینان مستحق حیات نکبت بار و ذلت بارند و گروهی نعمت های حق را شاکرند و سعی دارند نعمت را در جایی که حضرت حق فرموده خرج کنند، اینان از بهترین بندگان و مستحق حیات طیبه و سعادت سرمدی هستند.

دربارهٔ آنان که نعمت را تبدیل به گناه می کنند قرآن مجید می فرماید:

اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ بَدَّلُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ كُفْرًا وَّ اَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُوَارِ « (۲)

آیا کسانی را که [شکر] نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت درآوردند، ندیدی؟

و در آیهٔ دیگر می فرماید:

ص: ۲۸۲

۱- (۱) - بقره (۲) : ۴۰. [۱]

۲- (۲) - ابراهیم (۱۴) : ۲۸. [۲]

وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ « (۱)

و هر کس نعمت [هدایت] خدا را پس از آن که به او رسید، تبدیل [به کفر] کند، [بداند] که یقیناً خدا سخت کیفر است.

شما به انبیای الهی و اولیای حق و ائمه طاهریں و صالحان و عابدان و عاشقان و عارفان بنگرید که گاهی مانند نوح نزدیک به هزار سال در دنیا زندگی کردند ولی ذره ای از یک نعمت را بی جا مصرف نکردند!

شما به سلیمان صاحب مقام و صاحب مال، به یوسف صاحب ملک و دارنده علم و خزانه مصر، به ابراهیم بزرگ که صاحب گوسپندان بود، به امیرالمؤمنین علیه السلام که صاحب حکومت و زراعت بود، به دیگران که صاحب علم و آبرو بودند بنگرید، ببینید نعمت را چگونه قدردانی کردند و کجا مصرف نمودند و خلق خدا در جنب آنان چه سودها بردند!!

حکایتی از استاد الهی قمشه ای

خداوند رحمت کند استاد بزرگ و عارف مرحوم الهی قمشه ای را، می فرمودند:

تمام دواوین شعرا فدای چهار دیوان:

حافظ - سعدی - مثنوی - بابا طاهر!

و همه دیوان بابا طاهر فدای این یک رباعی:

خوشا آنان که الله یارشان بی به حمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنان که دائم در نمازند بهشت جاودان بازارشان بی

(بابا طاهر)

ص: ۲۸۳

و نیز آن عارف عاشق می فرمودند:

ایامی که در خراسان با بودن اساتیدی بزرگ و حکمایی سترگ و فقیهانی عظیم القدر مشغول تحصیل بودم، ناگهان دلم حال و هوای وطن و شهر و دیار کرد، در صحن مطهر حضرت رضا علیه السلام به گوش جان و گوش سر شنیدم هاتفی خواند:

خوشا آنان که الله یارشان بی توکلت علی الله کارشان بی

دلم از حال و هوای وطن با شنیدن آن آوای ملکوتی بیرون آمد و سراسر متوجه درس و بحث شد.

آری، اگر نعمت مقام و نعمت مال و نعمت علم و نعمت آبرو و خلاصه هر نعمتی در همان جایی که خداوند فرموده خرج شود، نه یک ثانیه عمر تلف می شود و نه آدمی نسبت به دیگران منبع ظلم و شرّ می شود و نه به عذاب حقّ مبتلا می گردد و نه از رضای حقّ و بهشت الهی محروم می گردد.

نصیحتی از شقیق بلخی

شقیق بلخی به هارون گفت:

حکومت، دربانی جهنّم است، گفت: چگونه؟ گفت: بیت المال را در اختیار گذارده اند تا به مستمندان و فقرا و مستضعفان برسی تا بر اثر فقر دچار معصیت نشوند و مستحقّ عذاب. شمشیر و اسلحه به دست داده اند تا با دشمنان خدا بجنگی، مبادا که بر مسلمین هجوم کرده فرهنگ آنان را به نابودی بکشند و اهل جهنّم شوند. تازیانه در اختیار آمده تا حدود خدا را جاری کنی محض این که جامعه دچار فساد نشود. اگر این امور را مراعات نکنی و مسلمانان دچار عذاب فردا شوند به تلافی این برنامه خود تو به جهنّم خواهی رفت و به اندازه آنان که بر سرشان حاکم بودی به عذاب دچار خواهی شد!

بر هر مکلفی لازم است قرآن مجید را با تدبّر و تفکر و روایات را با توجه و تعقل

مطالعه کند ورنه از ثمرات آیات و روایات محروم مانده و چیزی از این سفره گسترده الهی نصیبش نخواهد شد. تدبّر در آیات و روایاتی که مسئله مرگ و برزخ و ملک الموت و قیامت و حساب و کتاب و ثواب و عقاب را مطرح کرده اند انسان را به اصلاح ظاهر و باطن واداشته و به کنترل عقل و نفس و قلب و چشم و گوش و زبان و دست و شکم و شهوت و پا موقّق می کند.

حقیقت مرگ

مرگ حقیقتی است که یادش، گردن جباران را می شکند و پشت کسری را می شکند و امید قیصرها را نا امید می کند.

همه از مسئله مرگ در وحشتند تا وعده حقّ برسد، آری، این وعده به طور حتم برای همه خواهد رسید و چون برسد انسان ها را از قصور به قبور می برد، از خانه های روشن و از زیر چلچراغ ها به گوشه تاریکی و از بازی با زنان و کنیزان و غلمان به مصاحبت گرم و موران، از متنعم بودن به شراب به خفتن روی تراب، از انس با انیسان به وحشت تنهایی و از رختخواب گرم و نرم به روی خاک لحد!

حضرت زین العابدین اسوه عارفان و قدوة سالکان و امام عاشقان در دعای ابو حمزه ثمالی در سحر ماه مبارک رمضان به پیشگاه حقّ عرضه می دارد:

فَقَدْ أَفْتَيْتُ بِالتَّشْوِيفِ وَالْأَمَالِ عُمْرِي، وَقَدْ نَزَلْتُ مَنزِلَهُ الْآيِسِينَ مِنْ خَيْرِي، فَمَنْ يَكُونُ أَسْوَأَ حَالاً مِنِّي إِنْ أَنَا نُقِلْتُ عَلَى مِثْلِ حَالِي إِلَى قَبْرِي لَمْ أَمْهَدُهُ لِرَفْعَتِي، وَلَمْ أَفْرُشْهُ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ لِصُجْعَتِي. وَ مَا لِي لَا- أَبْكِي وَ لَا- أَدْرِي إِلَى مَا يَكُونُ مَصِيرِي، وَ أَرَى نَفْسِي تُخَادِعُنِي، وَ أَيَّامِي تُخَاتِلُنِي، وَقَدْ خَفَقْتُ عِنْدَ رَأْسِي أَجْنِحَةَ الْمَوْتِ، فَمَا لِي لَا أَبْكِي؟ أَبْكِي لِخُرُوجِ نَفْسِي، أَبْكِي لِظُلْمِهِ قَبْرِي، أَبْكِي لِصِيقِ لَحْدِي، أَبْكِي لِسُؤَالِ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ

إِيَّاي، أُنْكِ لِيُخْرُوجِي مِنْ قَبْرِي عُرْيَانًا ذَلِيلًا... (۱)

به حقیقت که عمرم را به تسویف و تباهی و آرزوهای باطل از دست دادم، اینک به جایی رسیده ام که از خوبی و اصلاح نفس خود به کلی ناامیدم، پس بگو از من بدحال تر و تبه روزگارتر کیست؟ وای بر من! اگر با چنین حالی به قبرم منتقل شوم، قبری که برای راحت خود مهیا نکرده و با عمل صالح فرش نکرده ام، چرا گریه نکنم در صورتی که نمی دانم به کجا می روم و اکنون می بینم که نفس من با من خدعه می کند و روزگار با من مکر می ورزد در حالی که عقاب مرگ بر سرم پر و بال گسترده، پس چرا نگریم! گریه می کنم برای وقت خروج روح از بدنم، گریه می کنم برای تاریکی قبرم، گریه می کنم برای تنگی لحدم، گریه می کنم برای پرسش نکیر و منکر، گریه می کنم برای وقتی که از قبر برهنه و خوار و ذلیل بیرون می آیم!!....

از سینه برون کن دل و دادار نگه دار جان را بده و لذت دیدار نگه دار

ما بندهٔ پیریم ز ما هیچ نیاید ما را ز پی گرمی بازار نگه دار

در آب بقا غنچهٔ دل تازه نگرده یک لحظه بر آن گوشهٔ دستار نگه دار

تا ناله به لب درشکند زاغ و زغن را یک بلبل گستاخ به گلزار نگه دار

تاری ز سر زلف به عالم نفروشی سر رشته همین است نگه دار نگه دار

حاجت به هواداری کس نیست چمن را ای ابر مروّت طرف خار نگه دار

افسرده دمان آفت گلزار جمالند خورشید من، آینهٔ رخسار نگه دار

بی صرفه نگویی سخن عشق شفایی این زمزمه را بر لب اظهار نگه دار

(شفایی اصفهانی)

آنان که عمر به طاعت ربّ گذرانده اند و در شوق آخرت و رسیدن به رضای محبوب و لقای حق و قرار گرفتن در بهشت زیستند، مرگ برای آنها راحت و بشارت و برای غیر اینان ذلت و ظلمت و شقاوت و بدبختی است.

مرگ نیکوکاران از نظر قرآن

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ « ۱

بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند [و می گویند: مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند، بشارت باد.

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَأَدْخُلِي جَنَّتِي « (۲)

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد.*
پس در میان بندگانم در آی * و در بهشتم وارد شو.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَّهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ
لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ « (۳)

آگاه باشید! یقیناً دوستان خدا نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

ص: ۲۸۶

۱- (۱) - فصلت (۴۱) : ۳۰.

۲- (۲) - فجر (۸۹) : ۲۷ - ۳۰. [۱]

۳- (۳) - یونس (۱۰) : ۶۲ - ۶۴. [۲]

* آنان که ایمان آورده اند و همواره پرهیزکاری دارند. * آنان را در زندگی دنیا و آخرت مژده و بشارت است [در دنیا به وسیله وحی و در آخرت به خطاب خدا و گفتار فرشتگان] در کلمات خدا [که وعده ها و بشارت های اوست] هیچ دگرگونی نیست؛ این است کامیابی بزرگ.

مرگ بدکاران از نظر قرآن

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حَجْرًا مَّحْجُورًا ﴿١﴾

روزی که آنان فرشتگان را می بینند، آن روز برای مجرمان بشارتی نیست؛ و آنان [به فرشتگان] می گویند: [از شما درخواست داریم که ما را] امان دهید [و آسیب و گزند عذاب را از ما] مانع شوید.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ قَالُوا فِيمَ كُنتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٢﴾

قطعاً کسانی که [با ترک هجرت از دیار کفر و ماندن زیر سلطه کافران و مشرکان] بر خویش ستم کردند [هنگامی که] فرشتگان آنان را قبض روح می کنند، به آنان می گویند: [از نظر دین داری و زندگی] در چه حالی بودید؟ می گویند: ما در زمین، مستضعف بودیم. فرشتگان می گویند: آیا زمین خدا وسیع و پهناور نبود تا در آن [از محیط شرک به دیار ایمان] مهاجرت کنید؟! پس جایگاهشان دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است.

ص: ۲۸۸

۱- (۱) - فرقان (۲۵) : ۲۲. [۱]

۲- (۲) - نساء (۴) : ۹۷. [۲]

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿١﴾

ای کاش ستمکاران را هنگامی که در سختی ها و شدايد مرگ اند بينی در حالی که فرشتگان دست های خود را [به سوی آنان] گشوده [و فریاد می زنند] جانتان را بیرون کنید، امروز [که روز وارد شدن به جهان دیگر است] به سبب سخنانی که به ناحق درباره خدا می گفتید واز پذیرفتن آیات او تکبر می کردید، به عذاب خوارکننده ای مجازات می شوید.

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢﴾

همانان که فرشتگان جانشان را در حالی که ستمکار بر خود بوده اند، می گیرند؛ پس [در آن موقعیت] از در تسلیم در آیند [و گویند:] ما هیچ کار بدی انجام نمی دادیم. [به آنان گویند: یقیناً انجام می دادید] و مسلماً خدا به آنچه همواره انجام می دادید، داناست.

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ * ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَصْحَبَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ﴿٣﴾

پس حال و وضعشان زمانی که فرشتگان جانشان را می گیرند در حالی که بر صورت و پشتشان [تازیانه عذاب] می زنند، چگونه خواهد بود؟! * این عذاب برای این است که آنان از آنچه خدا را به خشم آورده پیروی کردند و خشنودی او را خوش نداشتند در نتیجه اعمالشان را تباه و بی اثر کرد.

ص: ۲۸۹

۱- (۱) - انعام (۶) : ۹۳. [۱]

۲- (۲) - نحل (۱۶) : ۲۸. [۲]

۳- (۳) - محمّد (۴۷) : ۲۷ - ۲۸. [۳]

به قول سعدی آن بلبل گلستان حکمت:

دنیا نیرزد آن که پریشان کنی دلی زنهار بد مکن که نکردست عاقلی

این پنج روزه مهلت ایام آدمی آزار مردمان نکند جز مغفلی

باری نظر به خاک عزیزان رفته کن تا مجمل وجود بینی مفصلی

آن پنجه کمان کش و انگشت خوشنویس هر بندی اوفتاده به جای و مفصلی

درویش و پادشه نشیدم که کرده اند بیرون از این دو لقمه روزی تناولی

مرگ از تو دور نیست و گر هست فی المثل هر روز باز می رویش پیش منزلی

(سعدی شیرازی)

مرگ در روایات

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمَوْتُ الْمَوْتُ، جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ، جَاءَ بِالرُّوحِ وَالرَّاحِ وَالْكَرَّهِ الْمُبَارَكِ إِلَى جَنَّةٍ عَلَيْهِ لِأَهْلِ دَارِ الْخُلُودِ، الَّذِينَ كَانَ لَهَا سَعْيُهُمْ، وَفِيهَا رَغْبَتُهُمْ. (۱)

حضرت باقر علیه السلام از رسول خدا نقل می فرماید: هان ای مردم! مرگ را، مرگ را درنظر آورید! مرگ با آنچه در اوست، آمد با رُوح و راحت و یورشی

ص: ۲۹۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۲۶/۶، باب ۴، حدیث ۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۶۶/۶۸، باب ۷۶، حدیث ۱۳. [۲]

مبارک برای بردن به بهشت بلند مرتبه از برای آنان که در دنیا زیست می کردند ولی دل به آخرت داشتند و این جا را مزرعه آن جا قرار داده و نسبت به عالم خلود شوق وافر داشتند.

مردی به محضر رسول خدا آمد عرضه داشت: چرا از مرگ بدم می آید؟ حضرت فرمودند: ثروتمندی؟ عرضه داشت: آری، فرمود: از ثروت خود در راه حق بهره گرفته و چیزی پیش فرستاده ای؟ پاسخ داد: نه، فرمود: به همین خاطر است که از مرگ آزرده خاطری. (۱)

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ : سُئِلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بِمَاذَا أُحِبِّتَ لِقَاءَ اللَّهِ؟ قَالَ : لَمَّا رَأَيْتُهُ قَدْ اخْتَارَ لِي دِينَ مَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَ أَنْبِيَائِهِ عَلِمْتُ أَنَّ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِهَذَا لَيْسَ يَنْسَانِي ، فَأُحِبِّتُ لِقَاءَهُ. (۲)

امام صادق علیه السلام از پدرش از جدش حکایت می کند: از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند: به چه علت این همه به مرگ و مردن اشتیاق داری و عاشق انتقال از این عالم به آن عالمی؟ فرمود: خداوندی که دین ملائکه و انبیا و پیامبرانش را برای من انتخاب کرد به یقین مرا فراموش نمی کند، به همین خاطر مشتاق لقایش هستم.

مرگ اگر مرد است آید پیش من تا کشم خوش در کنارش تنگ تنگ

من ز او جانی برم بی رنگ و بو او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ

(مولوی)

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

ص: ۲۹۱

۱- (۱) - روضه الواعظین: ۴۳۰/۲؛ [۱] مشکاه الأنوار: ۳۰۴؛ کنز العمال: ۵۵۱/۱۵، حدیث ۴۲۱۳۹.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۲۷/۶، باب ۴، حدیث ۱۱؛ [۲] الخصال: ۳۳/۱، حدیث ۱؛ التوحید: ۲۸۸، باب ۴۱، حدیث ۶.

شَيْئَانِ يَكْرَهُهُمَا ابْنُ آدَمَ: يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَالْمَوْتَ رَاحَةً لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْفِتْنَةِ، وَيَكْرَهُ قَلَّةَ الْمَالِ، وَقَلَّةَ الْمَالِ أَقَلُّ لِلْحِسَابِ. (۱)

پسر آدم از دو چیز کراهت دارد: از موت ناراحت است در حالی که مرگ راحت مؤمن از فتنه است؛ و از کمی ثروت ناله دارد که کمی ثروت، حساب آدمی را در قیامت به حداقل زمان می رساند.

راوی می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتیم: از ابوذر نقل می کنند که گفته است: سه چیز را مردم دشمن دارند ولی من عاشق آنهایم و آن مرگ و فقر و بلاست! حضرت فرمود:

آن طور که شما حساب می کنید نیست، منظور ابوذر این است که مرگ در طاعت خدا برایم محبوب تر از حیات در معصیت است، فقر در طاعت برایم بهتر از غنای در گناه است و مرض و بلا و رنج در طاعت برایم بهتر از سلامتی در طغیان است. (۲)

سُئِلَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: مَا الْمَوْتُ الَّذِي جَهْلُوهُ؟ فَقَالَ: أَعْظَمُ سِرُّورٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، إِذْ نُقِلُوا عَنْ دَارِ النَّكَدِ إِلَى النَّعِيمِ الْأَبَدِيِّ؛ وَأَعْظَمُ تُبُورٍ يَرُدُّ عَلَى الْكَافِرِينَ، إِذْ نُقِلُوا عَنْ جَنَّتِهِمْ إِلَى نَارٍ لَا تَبِيدُ وَلَا تَنْفَدُ. (۳)

از حضرت مجتبی علیه السلام سؤال شد: مرگی که از آن بی خبرند چیست؟ فرمود:

بزرگترین خوشحالی است که به مردم مؤمن وارد می شود؛ زیرا از خانه سختی و مشقت به نعیم ابد نقل مکان می کنند و بدترین نوع هلاکت و بدبختی است که به کافران می رسد؛ زیرا از بهشت خود به آتش خاموش نشدنی و

ص: ۲۹۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۲۸/۶، باب ۴، حدیث ۱۳؛ [۱] الخصال: ۷۴/۱، حدیث ۱۱۵.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۲۹/۶، حدیث ۱۹؛ [۲] الامالی، شیخ مفید: ۱۹۰، حدیث ۱۷.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۵۴/۶، باب ۶، حدیث ۹؛ [۳] معانی الأخبار: ۲۸۸، حدیث ۳؛ المحججه البيضاء: ۲۵۴/۸.

تمام نشدنی منتقل می گردند.

از حضرت زین العابدین علیه السلام پرسیدند: مرگ چیست؟ فرمود:

برای مؤمن چون در آوردن لباس چرک پرشپش و برداشتن حلقه های سنگین و زنجیرها از بدن و تبدیل شدن آن لباس به لباس فاخر و پاکیزه و رفتن در بوهای پاک و رسیدن به راهوارترین مرکب و مأنوس ترین منازل است.

و برای کافر همانند کندن لباس فاخر و پوشیدن لباس زبر و نقل از پیش انیس و مونس و رفتن به سوی وحشتناک ترین منازل و بدترین عذاب. (۱) موسی بن جعفر علیهما السلام وارد بر مردی شد که عرق سكرات موت بر پیشانی اش نشسته بود و دیگر جواب کسی را نمی داد، عرضه داشتند: پسر پیامبر، دوست داریم از وضع رفیقمان آگاه شویم و بدانیم حقیقت مرگ چیست؟ حضرت فرمود:

مرگ تصفیه ای است برای مؤمنان از گناهانشان و در حقیقت آخرین المی است که نصیبشان می گردد و آخرین وزری است که بر آنهاست.

و تصفیه ای است برای کفار از خوبی ها و حسناتشان و در واقع آخرین لذت یا نعمتی است که به آنان می رسد و آخرین ثواب و حسنه برای آنان است. اما این دوست شما در حال تصفیه شدن و خالص شدن است چنانکه لباس در آب از چرک پاک می شود و آماده تحقّق استعداد برای معاشرت با ما در خانه ابدی! (۲) حضرت جواد علیه السلام بر مریضی از شیعیان وارد شد که به خاطر مرگ در حال گریه و جزع بود، حضرت فرمود:

ص: ۲۹۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۵/۶، باب ۶، ذیل حدیث ۹؛ معانی الأخبار: ۲۸۹، حدیث ۴. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۵۵/۶، باب ۶ حدیث ۱۰؛ معانی الأخبار: ۲۹۰، حدیث ۶. [۲]

ای بنده خدا، از مرگی که از آن اطلاع نداری می ترسی؟ فرض کن بدنت پر از چرک و قذرات شود و بر اثر آن سرپایت را زخم آبله مانند و دمل چرکی و خونی بگیرد و خبر شوی که آب حمامی تمام این رنج ها را از بدنت می برد و بروی و از آب آن حمام استفاده کنی و سلامت کاملت را بازیابی، چقدر خوشحال می شوی! عرضه داشت: معلوم نیست، فرمود: مرگ همان حمام است که آخرین ذنوب و بقایای سیئات تو را شستشو می دهد و تو را از هر غم و رنج و همی نجات می دهد و به هر سرور و خوشحالی و انبساطی می رساند، این که گریه و جزع ندارد. آن مرد ساکت و آرام شد و با حالی خوش جان داد.

(۱) در کتب حدیث آمده که:

ابراهیم خلیل به ملک الموت فرمود: به هنگامی که بالای سر فاجر می آیی به چه صورتی؟ امکان دارد خود را به آن صورت نشان من دهی؟ ملک الموت عرضه داشت: رخ برگردان، ابراهیم صورت برگرداند، ملک گفت: نظر کن، ابراهیم مشاهده کرد، چهره ای دید سیاه با موهای برآمده، با بوی بد، لباسی چون قیر، از دماغ و دهانش آتش بیرون می زند و دود سر به آسمان می کشد.

ابراهیم از دیدن آن صورت و هیبت غش کرد، چون به هوش آمد ملک الموت را به صورت اصلیش دید، فریاد زد: ای ملک الموت، اگر فاجر مزدی جز دیدن تو نداشته باشد برای او کافی است. و چون او را برای قبض روح مؤمن به بهترین صورت دید گفت: اگر مؤمن مزدی جز زیارت این چهره نداشته باشد برای او بس است! (۲)

ص: ۲۹۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۶/۶، باب ۶، حدیث ۱۳؛ معانی الأخبار: ۲۹۰، حدیث ۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۴/۱۲، باب ۳، حدیث ۲۵؛ عوالی اللالی: ۲۷۴/۱، حدیث ۱۰۰.

پس از قبض روح که منزل اول موت است نوبت منزل دوم که قبر است می رسد.

قبر در حقیقت همان برزخ انسان است، چنانکه آیات و روایات بر آن دلالت دارد و هر کس برزخش انعکاسی از اوضاع اعتقادی و اخلاقی و عملی اوست.

مؤمن در برزخ در روح و ریحان و راحت و سعادت و همنشین با ارواح طیبه و اجساد مطهره و منتعم به نعمت های الهی و کافر در رنج و مشقت و همنشین با ارواح خبیثه و اجساد شریره و معذب به عذاب الهی است.

برزخ در قرآن

« حَتَّىٰ إِذَا حَيَاءُ أَحْيَاهُمْ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ » (۱)

[دشمنان حق از دشمنی خود باز نمی ایستند] تا زمانی که یکی از آنان را مرگ در رسد، می گوید: پروردگارا! مرا [برای جبران گناهان و تقصیرهایی که از من سر زده به دنیا] بازگردان؛ * امید است در [برابر] آنچه [از عمر، مال و ثروت در دنیا] وا گذاشته ام کار شایسته ای انجام دهم. [به او می گویند:] این چنین نیست [که می گویی] بدون تردید این سخنی بی فایده است که او گوینده آن است و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند.

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ » (۲)

ص: ۲۹۵

۱- (۱) - مؤمنون (۲۳) : ۹۹ - ۱۰۰. [۱]

۲- (۲) - غافر (۴۰) : ۴۶. [۲]

[عذابشان] آتش است که صبح و شام بر آن عرضه می شوند و روزی که قیامت برپا شود [ندا رسد]: [فرعونیان را در سخت ترین عذاب در آورید.

و درباره لذت نیکوکاران در برزخ می فرماید:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ « (۱)

و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده اند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

ارواح شهدای بدر و احد

تفسیر «نورالثقلین» که از مهمترین تفاسیر شیعه است از قول حضرت باقر علیه السلام نقل می کند که این آیه درباره شهدای بدر و احد نازل شده است.

«ابن مسعود از رسول خدا حکایت می کند:

خداوند به ارواح شهدای احد خطاب کرد و از آنان پرسید: چه آرزویی دارید؟ آنها گفتند: پروردگارا! ما بالاتر از این چه آرزویی می توانیم داشته باشیم که غرق نعمت های جاویدان توایم و در سایه عرش تو مسکن داریم، تنها تقاضای ما این است که بار دیگر به جهان برگردیم و دوباره در راه تو شهید شویم.

خداوند فرمود: فرمان من تخلف ناپذیر است و آن این است که کسی دوباره به دنیا بازنگردد، عرض کردند: حالا که چنین است تقاضای ما این است که

ص: ۲۹۶

سلام ما را به پیامبر برسانی و به بازماندگانمان، حال ما را بگویی و از وضع ما به آنها بشارت دهی که هیچ گونه نگران نباشند.

در این هنگام به وسیله آیه ذیل و آیات بعد به وضع آنها اشاره شد.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَلَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ « (۱)

[سرانجام به دست آن مشرکان شهید شد و به او] گفته شد: به بهشت در آی.

گفت: ای کاش قوم من معرفت و آگاهی داشتند * به این که پروردگارم مرا آمرزید و از کرامت یافتگان قرارم داد.

در داستان حبیب نجار که در سوره یس آیه ۲۶ و ۲۷ آمده نیز قضیه به همین صورت است، چنانکه آیه شریفه دلالت دارد.

(۲)

قبر، خانه غربت

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ لِلْقَبْرِ كَلَامًا فِي كُلِّ يَوْمٍ يَقُولُ: أَنَا بَيْتُ الْعُرْبَةِ، أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ، أَنَا بَيْتُ الدُّودِ، أَنَا الْقَبْرُ، أَنَا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ. (۳)

برای قبر هر روز کلامی است، می گوید: من خانه غربتم، من خانه وحشتم، من خانه کرمم، من قبرم، من باغی از باغ های بهشت یا حفره ای از حفره های جهنم.

خبر عظیم برزخ خبری است قرآنی و الهی و آسمانی و هیچ کس چاره ای جز عبور از آن را ندارد، چیزی که هست برزخ برای مردم مؤمن بسیار عالی و برای اهل کفر و عناد بیچاره کننده است.

ص: ۲۹۷

۱- (۱) - یس (۳۶) : ۲۶ - ۲۷. [۱]

۲- (۲) - نور الثقلین: ۳۸۳/۴ - ۳۸۴، [۲] ذیل آیه ۲۶ سوره یس.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۶۷/۶، باب ۸، حدیث ۱۱۵؛ [۳] الکافی: ۲۴۲/۳، حدیث ۲. [۴]

آنچه در خوبی و بدی انسان اثر می گذارد عبارت است از عقاید و اخلاق و اعمال انسان؛ اگر عقاید، عقاید صحیح و الهی باشد و اگر اخلاق آدمی دنباله اخلاق پیامبران و ائمه طاهرین علیهم السلام قرار بگیرد و اگر اعمال و حرکات انسان بر اساس واقعیت های ملکوتیه و الهیه باشد، برزخ او رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ است، اما اگر آدمی دچار عقاید فاسده و اخلاق زشت از قبیل حرص و تهمت و شماتت باشد و حرکاتش نمونه ای از حرکات شیطان، البته برزخ او حفره ای از حفرات آتش سخت جهنم است و از آن گریزی و مفزی ندارد.

مکاشفه ای در وضع برزخ

شهید مطهری در کتاب پر قیمت «عدل الهی» از استادش مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی که فقیهی بزرگوار بود، نقل می کند:

روزی در درس «نهج البلاغه» که در اصفهان درسی کم نظیر بود در حالی که به شدت می گریست فرمود: شب گذشته در مکاشفه ای وضع برزخم را اینچنین دیدم:

پس از مرگ، مردم و خانواده ام مرا تا کنار قبر بدرقه کردند، به وقت دفن سگ سیاهی را دیدم با من وارد قبر شد، هر چه فریاد کردم کسی توجه نکرد، وقتی قبر پوشیده شد و همه رفتند در وحشت قرار گرفتم، ناگهان نوری خیره کننده قبرم را روشن کرد، بسیار خوشحال شدم، آن سگ هم به حالت فرار قبر مرا ترک کرد. از آن نور پرسیدم: کیستی که وحشتم را بردی و از برکت تو آن سگ مرا رها کرد؟ فرمود:

من حسین بن علی علیه السلام هستم تا قیامت آرام باش. آن سگ بعضی از خویها و اعمال بد بود که البته تسلطی نداشت! (۱)

وَهُوَ يُنَادِي يَا أَهْلِي يَا وَلَدِي لَا تَلْعَبَنَّ بِكُمْ الدُّنْيَا كَمَا لَعِبْتُ بِي، فَجَمَعْتُ

ص: ۲۹۸

الْمَالِ مِنْ جِلِّهِ وَغَيْرِ جِلِّهِ ثُمَّ خَلَّفْتُهُ لِعَيْرِي، فَالْمَهْنَأُ لَهُ وَالتَّبَعَهُ عَلَيَّ، فَاحْذَرُوا مِثْلَ مَا حَلَّ بِي. (۱)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: روح متوفی پس از مرگ ندا می دهد: ای خانواده و فرزندان من، مراقب باشید دنیا شماها را به بازی نگیرد، همان طور که مرا به بازی گرفت و اغفالم کرد، اموالی از حلال و حرام جمع کردم و آن را برای وراثت گذاشتم، هم اکنون آسایش و رفاهم برای آنان است و تبعات و عوارض ناراحت کننده اش برای من، حذر کنید از وبالی که مرا دامنگیر شده است!

داستانی عبرت آموز از سلمان

سلمان فارسی از طرف حضرت مولی الموحّدين امیرالمؤمنین علیه السلام فرماندار مدائن بود.

اصبغ بن نباته می گوید:

من در مدائن با سلمان بودم و بسیار به ملاقاتش می رفتم، یک روز به دیدنش رفتم در حالی که مریض بود، همان مرضی که منجر به مرگش شد، پیوسته از او عیادت می کردم، رفته رفته مرضش شدت گرفت و به مرگ خود یقین نمود، روزی متوجه من شد و گفت: ای اصبغ! با رسول خدا صلی الله علیه و آله قراری داشتیم: او به من فرموده بود موقعی که مرگت نزدیک می شود میتی با تو سخن می گوید، میل دارم بدانم آیا مرگم نزدیک شده یا نه.

اصبغ می گوید: به او گفتم: هر امری دارید بفرمایید اجرا کنم.

فرمود: هم اکنون می روی و برای من تابوتی می آوری و همان زیراندازی که به طور معمول در تابوت برای مردگان فرش می کنند در آن می گسترانی، سپس مرا با

ص: ۲۹۹

چهار نفر به قبرستان می بری!!

اصبغ اطاعت کرد، سریع از جا برخاست و از پس انجام دستور سلمان رفت، پس از ساعتی برگشت و تمام خواسته ها را اعلام کرد مهیاست. طبق دستور، سلمان را به قبرستان بردند و تابوت را به زمین گذاردند، گفت: مرا متوجه قبله کنید، رو به قبله اش نمودند، آنگاه با صدای بلند گفت:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ عَرَصَةِ الْبَلَاءِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا مُحْتَجِّبِينَ عَنِ الدُّنْيَا!

سلام بر شما ای ساکنان وادی ابتلا! سلام بر شما ای روپوشیدگان از دنیا!

جوابی نشنید، دوباره به آنها سلام کرد و گفت: شما را به خداوند بزرگ و پیامبر کریم می خوانم که یک نفر از شما مرا پاسخ گوید، من سلمان فارسی صحابی پیامبرم و او به من فرموده بود وقتی مرگت نزدیک شود مرده ای با تو سخن می گوید، می خواهم بدانم اجلم رسیده یا نه؟

سلمان از روح مرده ای پاسخ گرفت، جواب سلامش را داد و گفت: سخنانت را می شنویم هر چه می خواهی سؤال کن.

سلمان پرسید، آیا از اهل بهشتی یا دوزخ؟ گفت: از کسانی هستم که خداوند مرا مشمول عفو و رحمت خود قرار داده و بهشتی هستم.

سلمان درباره چگونگی مرگش و همچنان از اوضاع و احوال بعد از مرگش سؤالاتی نمود و یک به یک را جواب گرفت، پس از پایان گفتگو به دستور سلمان از تابوتش بیرون آوردند و روی زمینش گذاردند، آنگاه متوجه حضرت حق شد و گفت:

ای آن که خزائن هر چیز به دست قدرت اوست و برگشت همه به سوی او و اوست که افراد را از بلا و عذاب مصون می دارد و کسی قادر نیست مانع عذاب وی شود، به تو ایمان آوردم و از پیامبرت پیروی نمودم و کتاب مقدست را تصدیق

ص: ۳۰۰

کردم، هم اکنون وعده ای که داده ای فرا رسیده است، ای آن که خلف وعده نمی کنی، روح مرا بگیر و به رحمت ملحق فرما و در خانه فضل و کرم فرود آر، سپس شهادتین را به زبان جاری کرد و جان به جان آفرین تسلیم نمود. (۱)

داستانی عجیب از برزخ مردگان

چند سال قبل در یکی از شهرهای ایران مرد شریف و با ایمانی زندگی می کرد.

فرزند اکبر و ارشد او همانند پدر بزرگوارش از پاکی و تقوا برخوردار بود. پدر و پسر از نظر مالی ضعیف بودند و هر دو در یک خانه متوسطی زندگی می کردند. برای آن که آبرو و احترامشان محفوظ باشد و به مردم اظهار احتیاج نکنند تا جائی که ممکن بود در مصارف مالی صرفه جویی می نمودند. از جمله موارد صرفه جویی آنها این بود که آب لوله کشی شهر را فقط برای نوشیدن و تهیه غذا مصرف می نمودند و برای شستشوی لباس، پرکردن حوض و مشروب ساختن چند درختی که در منزل داشتند از آب چاه استفاده می کردند.

روی چاه، اتاق کوچکی ساخته بودند که چاه را از فضولات خارج مصون دارد، به علاوه برای کسی که می خواهد از چاه آب بکشد سرپناه باشد تا در زمستان و تابستان او را از سرما و گرما و برف و باران محافظت نماید. این پدر و پسر برای کشیدن آب از چاه کارگر نمی آوردند و خودشان به طور تناوب این وظیفه را انجام می دادند.

روزی پدر و پسر با هم گفتگو کردند که کاهگل سقف اتاقک روی چاه تبله کرده و ممکن است ناگهان از سقف جدا شود یا در چاه بریزد یا بر سر کسی که از چاه آب می کشد فرود آید و باید آن را تعمیر کنیم و چون برای آوردن بنا و کارگر تمکن مالی نداشتند با هم قرار گذاشتند در یکی از روزهای تعطیل با کمک یکدیگر کاهگل تبله

ص: ۳۰۱

شده را از سقف جدا کنند، آنگاه گل ساخته سقف را تعمیر نمایند.

روز موعود فرا رسید، سر چاه را با تخته و گلیم پوشاندند، کاهگل ها را از سقف کردند و در صحن خانه گل ساختند، پدر به جای بنا داخل اتاقک ایستاد و پسر به جای کارگر به پدر گل می داد تا کار تعمیر سقف پایان پذیرفت. ساعت آخر روز، پدر متوجه شد که انگشترش در انگشت نیست، تصور کرد موقع شستن دست کنار حوض جا گذاشته است، آمد با دقت گشت ولی آن را نیافت. دو روز هر نقطه ای را که احتمال می داد انگشتر آن جا باشد جستجو نمود و نیافت. از گم شدن انگشتر سخت متأثر شد و از این که آن را بیابد مأیوس گردید تا مدتی با اهل خانه از گم شدن انگشتر، سخن می گفت و افسوس می خورد. پس از گذشت چندین سال از تعمیر سقف و گم شدن انگشتر آن پدر بزرگوار بر اثر سکتۀ قلبی از دنیا رفت.

پسر با ایمان گفت: مدتی از مرگ پدرم گذشته بود، شبی او را در خواب دیدم، می دانستم مرده، نزدیک من آمد، پس از سلام و علیک به من گفت: فرزندم! من به فلانی پانصد تومان بدهکارم، مرا نجات بده و از گرفتاری خلاصم کن. پسر بیدار شد، این خواب را با بی تفاوتی تلقی نمود و اقدامی نکرد. پس از چندی دوباره به خواب پسر آمد و خواستۀ خود را تکرار نمود و از پسر گله کرد که چرا به گفته ام ترتیب اثری ندادی. پسر که در عالم رؤیا می دانست پدرش مرده است به او گفت:

برای آن که مطمئن شوم این تو هستی که با من سخن می گوئی، یک علامت برای من بگو. پدر گفت: یاد داری چند سال قبل سقف اتاقک روی چاه را کاهگل کردیم پس از آن انگشترم مفقود شد و هر قدر تفحص کردیم نیافتیم؟ گفت: آری، به یاد دارم، گفت: پس از آن که آدمی می میرد بسیاری از مسائل ناشناخته و مجهول برای او روشن می شود، من بعد از مرگ فهمیدم انگشترم لای کاهگل های سقف اتاقک مانده است، چون موقع کار ماله در دست چپم بود و کاهگل را به دست راست می گرفتم، در یکی از دفعات که به من گل دادی وقتی خواستم آن را با ماله از کف

دستم جدا کنم و به سقف بزنم انگشترم با فشار لب ماله از انگشتم بیرون آمده و با گل ها، آن را به سقف زده ام و در آن موقع متوجه خارج شدن انگشتر نشده بودم، برای آن که مطمئن شوی این منم که با تو سخن می گویم هر چه زودتر کاهگل ها را از سقف جدا کن و آنها را نرم کن انگشترم را می یابی!

پسر بدون این که خواب را برای کسی بگوید صبح همان شب در اولین فرصت اقدام نمود، می گوید: روی چاه را پوشانده، کاهگل ها را از سقف جدا کردم، در حیاط منزل روی هم انباشتم، سپس آنها را نرم کرده و انگشتر را یافتم!

مبلغی که پدرم در خواب گفته بود آماده نمودم به بازار آمدم و نزد مردی که پدرم گفته بود رفتم، پس از سلام و احوال پرسى سؤال کردم، آیا شما از مرحوم پدرم طلبی دارید؟ صاحب مغازه گفت: برای چه می پرسى؟

گفتم: می خواهم بدانم، صاحب مغازه گفت: پانصد تومان طلب دارم، سؤال کردم: پدر من چگونه به شما مقروض شد؟ جواب داد: روزی به حجره من آمد و پانصد تومان از من قرض خواست، من مبلغ را به او دادم بدون آن که از وی سفته و یا لااقل یادداشتی بگیرم، رفت، طولی نکشید که بر اثر سکتة قلبی از دنیا رفت! پسر گفت: چرا برای وصول طلبت مراجعه نکردی؟ جواب داد: سندی در دست نداشتم و شایسته ندیدم مراجعه کنم؛ زیرا ممکن بود گفته ام مورد قبول واقع نشود.

پسر متوفی مبلغ را به صاحب مغازه داد و جریان امر را برای او نقل کرد! (۱)

خاطره مؤلف درباره با برزخ مردگان

این فقیر الی الله و تهیدست بی نوا، در سال ۱۳۴۵ شمسی، شب چهارشنبه ای از مسجد جمکران قم همراه با یکی از دوستانم که در محبت اهل بیت علیهم السلام آتشی شعله ور در قلب داشت نزدیک ساعت دوازده شب وارد شهر قم شدم، شهر

ص: ۳۰۳

همچون وادی خاموشان بود، رفت و آمد در آن جریان نداشت، همراه دوستم منتظر تا کسی شدیم تا به خانه ام نزدیک مدرسه آیت الله العظمی حجّت بروم.

از اتفاق یک تاکسی رسید، چهره راننده با اکثر رانندگان فرق می کرد، نور عبادت از آن قیافه ساطع بود. هر دو سوار شدیم، پرسید: مقصد کجاست؟ دوستم گفت:

قبرستان. او هم ما را به وادی السّلام قم برد و گفت: من با شبگردان وادی دوستم، صبر کنید در بزنم تا با هم وارد قبرستان شویم. در زد، شبگرد قبرستان درب را باز کرد، با تاکسی وارد قبرستان شدیم و هر یک به سر قبری خالی رفته و به تفکر و اندیشه در اوضاع خود پس از ورود به قبر پرداختیم.

در این بین، عبا به دوشی در تاریکی قبرستان از کنار ما سه نفر عبور کرد. راننده تاکسی او را شناخت، وی را صدا کرد و گفت: تو مردی الهی هستی و از ابتدای ساخته شدن این قبرستان این جا بودی، هم ناظر اموری، هم شبگرد بعضی از شب ها و هم برای بعضی از اموات از طرف بازماندگانشان جهت فاتحه و قرآن در استخدامی، اسراری از این قبرستان و اموات آن اگر نزد تو هست جهت عبرت گیری و پند آموزی برای ما بیان کن!

پاسخ داد: از این قبرستان مسائلی بسیار مهم دارم که یک بخش آن را برای شما حکایت می کنم:

روزی از شهر همدان میتی به این قبرستان آوردند. از افراد دنبال جنازه، فهمیده می شد که متوفی مردی مؤمن و با اخلاص و شخص متدین و مطیع حضرت ربّ - جلّ و علا - بوده. چون وی را دفن کردند فرزندان مرا صدا زدند و به من گفتند:

حاضری در هر بعد از ظهر پنجشنبه به عنوان شب جمعه چند سوره قرآن برای پدر ما بخوانی و این برنامه را تا زمانی معین ادامه دهی؟ و ما هم حق الزحمه تو را هر ماه که می آیم تقدیم می کنیم. پاسخ مثبت بود. چند ماه مطابق خواسته فرزندانش به وقت شب جمعه کنار قبر می آمدم و برای متوفی سوره های تعیین شده را

می خواندم. یک روز پنجشنبه در منزل کارگر داشتم نرسیدم به قبرستان بروم، فردای آن روز که جمعه بود سر قبر میّت رفته و وظیفه خود را انجام دادم، ولی هفته بعد فرزندان آن مرد به قم آمدند و به من گفتند: شب جمعه پدر خود را در عالم رؤیا دیدم، از شما به خاطر خالی گذاشتن سفره اش از مائده الهی گلایه داشت، من داستان آن روز را بیان کرده و از آنان عذرخواهی کردم!

کرامت هایی از محدث قمی

مرحوم حاج شیخ عباس قمی، دانشمند و محدث بزرگ که قریب پنجاه جلد کتاب بسیار مفید و خدایسندانه دارد و از اوتاد و عیاد و زهدیاد روزگار و از اولیای خداست، داستان های شگفتی در زندگی دارد، من قسمتی از این حقایق را از فرزند بزرگوارش حاج میرزا علی آقا محدث که قریب به ده سال در همسایگی او بودم شنیدم:

می فرمود: پدر بزرگوارم در نجف اشرف بر اثر کثرت عبادت و تألیف به مرض سختی دچار شد، معالجات اطبا در او مؤثر نیفتاد، یک روز در حالی که ناله می کرد به مادرم فرمود: همسر مهربانم مقداری آب در قوری با یک ظرف برای من بیاور.

قوری آب و ظرف را کنارش گذاشت، گفت: مرا بلند کنید، زیر بغل او را گرفته در بستر نشانیدیم، گفت: پنجاه سال است با این انگشتان قال الله و قال الصادق و قال الباقر نوشته ام، باید این انگشتان دارای اثر معنوی باشد اگر نباشد فقط به درد قطع شدن می خورد، آنگاه انگشتان خود را روی ظرف گرفت و از قوری به روی انگشتانش آب ریخت و آن آب را نوشید، پس از چند ساعت شفای کامل یافت!

و نیز آن مرحوم می گفت:

پدرم مرحوم محدث قمی دچار چشم درد سختی شد، اطبای عراق از علاجه عاجز شدند، روزی به مادرم گفت: کتاب شریف «اصول کافی» را نزد من بیاور، مادر

کتاب را به دست پدر داد، پدر گفت: این کتاب منبع واقعیات الهیه و سراسر حکمت و هدایت و نور است و شفای هر درد، نویسنده آن مرحوم کلینی از معتبرترین افراد روزگار است، نمی شود کتاب او بی اثر باشد، کتاب را یکی دوبار به چشم خود کشید، یکی دو ساعت بعد، از آن درد چشم خلاص شد.

باز آن مرحوم نقل می کرد:

من بنا به توصیه پدرم اهل منبر و وعظ و خطابه شدم، بنا شد در مجلسی در شهر قم ده شب منبر بروم، قمیون از منبرم هم به خاطر زیبایی و شیوایی کلام و هم محض این که فرزند محدث قمی هستم از من استقبال شایانی کردند. شبی حدیثی را مورد بحث قرار دادم، آقای از علما به نام حاج شیخ مهدی پایین شهری از وسط مجلس فریاد زد: آقای میرزا علی محدث، این حدیث کجاست؟ گفتم: جای آن را نمی دانم در چه کتابی است، من این حدیث را از زبان بزرگان دین شنیده ام، فریاد زد: دیگر از شنیده ها روی منبر مگو، سعی کن احادیث را در متون اسلامی ببینی سپس نقل کنی.

عمل او به من بسیار سنگین آمد، برایم خیلی تلخ بود، دنباله منبر را به دلسردی و کسالت طی کرده و با تصمیم براین که از برنامه ام دست بردارم به خانه آمدم. نیمه شب در عالم رؤیا به محضر مبارک پدرم رسیدم، با تبسم و انبساط به من گفت:

فرزندم از تصمیمی که گرفته ای صرف نظر کن؛ زیرا تبلیغ عملی بسیار مهم و امری فوق العاده پر ارزش است، این کاری است که بر عهده انبیای الهی بود؛ در ضمن حدیثی که مورد اشکال آقای شیخ مهدی پایین شهری بود در فلان کتاب حدیث در صفحه چند است، فردا شب دوباره حدیث را بخوان و به مدرک آن اشاره کن تا ایراد شیخ برطرف گردد!

حاج میرزا علی آقا می فرمودند:

وقتی پدرم مرحوم محدث قمی در کنار مرقد حضرت مولی الموحّدین، امام

عارفان، اسوه مشتاقان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا رفت، همراه با علمای نجف و جمعیت بسیار زیادی آن مرد محترم را در کنار استادش حاج میرزا حسین نوری به خاک سپرده و به منزل برگشتیم، تا نیمه شب رفت و آمد ادامه داشت، پس از آن برای استراحت به بستر رفته لحظاتی نگذشته بود که درعالم خواب پدر را با انبساطی عجیب زیارت کردم، عرضه داشتم: پدرجان در چه حالی هستید؟ فرمود:

از لحظه ای که وارد برزخ شدم تا الآن سه بار به محضر مقدس حضرت سید الشهداء علیه السلام مشرف شده و مهمان آن جناب شدم!

به قول حکیم شفایی اصفهانی:

گزیده ام ز کتاب جهان مقاله عشق سبق سبق گذرانیده ام مقاله عشق

به سخت جانی من چون نبود نازکشی زمانه برد مرا تا کند حواله عشق

منم که ملک محبت مسلم است مرا به مهر داغ رسانیده ام قبالة عشق

گل بهشت به سر چون زخم که یکرنگیست میان گوشه دستار ما و لاله عشق

به آب خضر شفایی نظر به ناز کنم همیشه دیده و دل سیرم از نواله عشق

(شفایی اصفهانی)

دیدار آقا سید جمال الدین گلپایگانی با برزخ و برزخیان

آن جناب می فرمودند:

یک روز هوا گرم بود، برای فاتحه اهل قبور به وادی السیلام نجف رفتم، برای فرار از گرما به زیر طاقی که بر سر قبری زده بودند نشستم، عمامه را برداشته و عبا را کنار زدم که قدری استراحت کنم، در این حال دیدم جماعتی از مردگان با لباس های پاره و مندرس و وضعی بسیار کثیف به سوی من آمدند و از من طلب شفاعت کردند که وضع ما بد است، تو از خدا بخواه ما را عفو کند! من به آنان پرخاش کردم و گفتم: هر چه در دنیا به شما گفتند گوش نکردید و حالا که کار از کار گذشته طلب عفو

ص: ۳۰۷

می کنید؟ بروید ای مستکبران!

ایشان فرمودند: این مردگان شیوخی بودند از عرب که در دنیا مستکبران زندگی می نمودند و قبورشان در اطراف همان قبری بود که من بر روی آن نشسته بودم. (۱) پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

دو ملک اسود رو و ازرق چشم در قبر بر بالین میت حاضر می شوند، به یکی گفته می شود منکر و دیگری نکیر، به صاحب قبر می گویند: درباره رسول خدا چه نظری داری؟ اگر میت مؤمن باشد می گویند: پیامبر عبد خدا و رسول اوست، من به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر شهادت می دهم. دو ملک می گویند: می دانستیم جواب تو همین است. سپس برزخ او را هفتاد ذرع در هفتاد ذرع وسعت می دهند و آن محل را چون روز روشن به نور حق می نمایند، سپس به او می گویند: بخواب، خواب راحت. می گویند: بگذارید بروم و به اهلم، وضع خود را خبر دهم، می گویند: نه، بخواب، همانند خواب عروس که بیدار نشود مگر به واسطه عزیزترین فردش. می خوابد تا خداوند او را وارد قیامت کند.

اما اگر میت اهل نفاق باشد و با دین و ایمان سروکارش نبوده، وقتی درباره پیامبر می پرسند می گویند: نمی دانم، چیزهایی از مردم شنیدم و همان شنیده ها را می گفتم. می گویند: جوابت را می دانستیم. سپس به خانه برزخی می گویند:

بر او تنگ شو، چنان تنگ می شود که جانبی به جانب دیگر نزدیک می گردد؛ به طور دائمی به آن عذاب برزخی دچار است تا وارد محشر شود! (۲)

ص: ۳۰۸

۱- (۱) - معاد شناسی: ۱۴۲/۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۷۶/۶، باب ۸؛ المحججه البيضاء: ۳۰۹/۸.

پس از پایان زمان برزخ نوبت به قیامت می رسد، قیامتی که در آن نیکوکاران و بدکاران به جزای اعمال خود برخورد می کنند و آن صحنه به فرموده قرآن مجید با نفخه صور آغاز می گردد:

وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِّخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ « (۱)

و در صور دمیده می شود، پس هر که در آسمان ها و زمین است می میرد، مگر کسی را که خدا بخواهد، آنگاه بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگاه همه آنان بر پای ایستاده [مات و مبهوت به هر سو] می نگرند [که سرانجام کارشان چه خواهد شد!]

فَإِذَا نُفِّخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ * فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ « (۲)

پس هنگامی که در صور دمیده شود، در آن روز نه میانشان خویشاوندی و نسبی وجود خواهد داشت و نه از اوضاع و احوال یکدیگر می پرسند؛ * پس کسانی که اعمال وزن شده آنان سنگین [و با ارزش] است، همانانند که رستگارند. و کسانی که اعمال وزن شده آنان سبک [و بی ارزش] است، همانانند که سرمایه وجودشان را از دست داده و در دوزخ جاودانه اند .

وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ * قَالُوا يَا وَيْلَنَا

ص: ۳۰۹

۱- (۱) - زمر (۳۹) : ۶۸. [۱]

۲- (۲) - مؤمنون (۲۳) : ۱۰۱ - ۱۰۳. [۲]

مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ « (۱)

و در صور دمیده شود، ناگاه همه آنان از قبرها به سوی پروردگارشان می شتابند. * می گویند: ای وای بر ما، چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟ این واقعیتی است که [خدای] رحمان وعده داده بود و پیامبران راست گفته بودند!!

فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ * فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ * عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ « (۲)

پس زمانی که در صور دمیده شود، * آن روز، روز بسیار سختی است، * بر کافران آسان نیست.

چون نفخه صور دمیده شود تمام مردگان زنده گشته و نیک و بد به محضر حضرت ربّ الأرباب شتافته و برای رسیدن به جزای عمل نیک و بد محشور می شوند.

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنَنْحَضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا « (۳)

پس به پروردگارت سوگند، آنان را [که بدون دلیل و از روی جهل و نادانی منکر زنده شدن مردگانند] با شیاطین محشور می کنیم، سپس آنان را در حالی که به زانو درآمده اند، گرداگرد دوزخ حاضر خواهیم کرد.

ص: ۳۱۰

۱- (۱) - یس (۳۶) : ۵۱ - ۵۲. [۱]

۲- (۲) - مدثر (۷۴) : ۸ - ۱۰. [۲]

۳- (۳) - مریم (۱۹) : ۶۸. [۳]

قیامت روز عجیبی است، روزی است که اولین و آخرین در آن جمعند، روزی است که به تمام پرونده ها بدون این که به کسی ذره ای ظلم کنند رسیدگی می شود، روزی است که باید هر انسانی به جزای اعمالش برسد، روزی است که باید از صراط عبور کرد، روزی است که پایانش برای اهل ایمان، بهشت و برای اهل فسق و فجور، جهنم است. برای آن روز به تناسب عقاید و اخلاق و اعمال مردم اسامی عجیبی است که مرحوم فیض کاشانی در «المحججه البیضاء» (۱) به آن اسامی اشاره کرده و از همه درخواست نموده با دلی پاک به معانی آن اسامی دقت کنند و وضع خود را با آن اسامی سنجیده به سوی تبتّه و بیدار دلی حرکت نمایند. اینک آن اسمایی که در هر اسمی از آن سزی و در هر وصفی معنایی است، برای شناختن اسرار و معانی آن حریص باش تا هدایت یابی و به دریافت نور قلب نایل آیی:

یوم القیامه، یوم الحسره، یوم التدامه، یوم المحاسبه، یوم المسأله، یوم المسابقه، یوم المناقشه، یوم المنافسه، یوم الزلزله، یوم الدمدمه، یوم الصاعقه، یوم الواقعه، یوم القارعه، یوم الزاجفه، یوم الزادفه، یوم الغاشیه، یوم الداهیه، یوم الأزفه، یوم الحاقه، یوم الطامه، یوم الصاخه، یوم الطلاق، یوم الفراق، یوم المساق، یوم القصاص، یوم التناد، یوم الحساب، یوم المآب، یوم العذاب، یوم الفرار، یوم القرار، یوم اللقاء، یوم البقاء، یوم القضاء، یوم الجزاء، یوم البلاء، یوم البكاء، یوم الحشر، یوم الوعيد، یوم العرض، یوم الوزن، یوم الحق، یوم الحكم، یوم الفصل، یوم الجمع، یوم البعث، یوم الفتح، یوم الخزی، یوم عظیم، یوم عقیم، یوم عسیر، یوم الدین، یوم الیقین، یوم النشور، یوم المصیر، یوم النفخه، یوم الصیحه، یوم الرجفه، یوم الرجّه، یوم الزجره، یوم السیكره، یوم الفزع، یوم الجزع، یوم المُنتهی، یوم المأوی، یوم المیقات، یوم المعاد، یوم المرصاد، یوم القلق، یوم العرق، یوم الافتقار، یوم الإنکدار، یوم الانتشار، یوم الانشقاق، یوم الوقوف، یوم الخروج، یوم الخلود، یوم الوعيد، یوم التغبان، یوم عبوس، یوم معلوم، یوم موعود، یوم مشهود، یوم لاریب فيه، یوم تُبلی السرائر، یوم لا تُجزی نفسٌ لِنفسٍ شیئاً، یوم تَشخّصُ فيه الأبصار، یوم لا یُغنی مَولئی عن مَولئی

ص: ۳۱۱

شيئاً، يوم لا تملك نفس لنفس شيئاً، يوم يُدعون إلى نار جهنم دعاً، يوم يسحبون في النار على وجوههم، يوم تقلب وجوههم في النار، يوم لا يجزي والد عن ولده شيئاً، يوم يفر المرء من أخيه، يوم لا ينطقون ولا يؤذن لهم فيعتدرون، يوم لا مرد له من الله، يوم هم بارزون، يوم هم على النار يُفتنون، يوم لا ينفع مال ولا بنون، يوم لا ينفع الظالمين معذرتهم ولهم اللعنة ولهم سوء الدار، يوم ترد في المعادير، يوم تخشع فيه الأبصار وتسكن الأصوات، ويقال فيه الالتفات، وتبرز الخفيات وتظهر الخطيئات والخبيئات، يوم يساق العباد ومعهم الأشهاد، ويشيب الصغير، ويسكر الكبير، فيؤمّد وضعت الموازين، ونشرت الدواوين، وبرزت الجحيم، وأعلى بالحميم، وزفرت النار، ويس الكفار، وسعرت النيران، وتغيرت الألوان، وخرس اللسان ونطقت جوارح الإنسان، ف يا أيها الإنسان ما غرك ربك الكريم! (١)

در چنین روزی با این همه اسما و صفات که نمایشگر حقیقت این روز است با هر کس مطابق اعمال و عقاید و اخلاقی که در دنیا داشته و با خود به آخرت برده، معامله می شود، اگر خیر باشد جزایش بهشت و رضای حق است، اگر شر است جزایش سخط و عذاب جهنم است. اکنون لازم است به پاره ای از جزای اعمال نیکو و اخلاق حسنه و عقاید صحیحه و نیز پاره ای از جزای اخلاق سیئه و اعمال فاسده و عقاید باطله در آن روز اشاره شود:

اعمال نجات بخش در قیامت

توحید الهی

اشاره

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۳۱۲

قیمت بهشت «لا إله إلا الله» است.

آن کس که به حقیقت لا-إله إلا-الله می گوید قیمت راستی این گفتار و اظهارش بهشت است، چرا که لا-إله إلا-الله نفی حکومت طاغوت، شیطان، هوای نفس، غرایز و شهوات باطل در زندگی است. لا إله إلا الله، نماز، روزه، حج، زکات، خمس، امر به معروف و نهی از منکر و جهاد و تولی و تبری است، گوینده ای که ملتزم به لوازم لا-إله إلا-الله است البته ثمن گفتارش بهشت است، به همین خاطر در روایت دیگر نبی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا لَوْلَهُ شَيْءٌ يُعَدُّهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، فَإِنَّهُ لَا يُعَدُّهُ شَيْءٌ؛ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِنَّهُ لَا يُعَدُّهَا شَيْءٌ؛ وَ دَمَعَةٌ مِنْ خَوْفِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَهَا مِثْقَالٌ، فَإِنْ سَأَلَتْ عَلَى وَجْهِهِ لَمْ يَرْهَقَهُ قَتْرٌ وَلَا ذِلَّةٌ بَعْدَهَا أَبَدًا. (۲)

هر چیزی در جهان همتا و نظیری دارد مگر سه چیز:

اول: ذات مقدس احدیت.

دوم: لا اله الا الله که آن را هموزن نیست (البته گفتار با عمل، مَنْ ثَقُلَتْ موازینته).

سوم: اشکی که از خوف خدا به چشم آید که هموزن ندارد و اگر بر چهره بریزد آن چهره را خواری و ناراحتی نخواهد بود.

قرآن، نبوت، امامت، ایمان به انبیا، اعتقاد به ملائکه، اعمال صالحه، اخلاق

ص: ۳۱۳

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۶۴/۵، باب ۳۶، حدیث ۶۰۹۷؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۱۰/۷، باب ۴۴، حدیث ۹۱۳۳.

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۳؛ [۳] وسائل الشیعه: ۲۲۵/۱۵، باب ۱۵، حدیث ۳۰۳۳۸. [۴]

حسنه، عقاید حقه، همه و همه از لوازم لا-إله إلا الله و از شؤون حضرت الله است، گفتاری که گوینده اش ملتزم به لوازم گفتار است ثمنی چون بهشت دارد، ورنه شمر و عمر سعد و معاویه و یزید و خولی و سنان هم به زبان لا إله إلا الله می گفتند!

در مسئله التزام به لوازم توحید است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

خَيْرُ الْعِبَادَةِ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. (۱)

بهترین عبادت گفتن لا إله إلا الله است.

در قسمتی از یک روایت مفصل، رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردم فرمود:

ای گروه مردم! هر کس با اقرار به توحید و کلمه لا اله الا الله مخلصانه بدون آن که چیزی به آن مخلوط کند خدا راملاقات نماید اهل بهشت است. امام علی بن ابی طالب علیه السلام بپا خاست و عرضه داشت: پدر و مادرم فدایت، چگونه این کلمه را مخلصانه بگویند و چیزی به آن مخلوط نکنند، برای ما بیان کن تا حد آن را بشناسیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، برای دنیا خواهی و حرص بر جمع آوری مال و خشنود بودن به امور مادی و گناه و معصیت و بردگی و بندگی و پول این کلمه را نگویند. و متأسفانه مردمی چنین اند که:

گفتارشان گفتار نیکان ولی کردارشان کردار ستمگران و تبهکاران است؛ با زبان، شهادت به توحید می دهند اما هر فسق و فجوری را مرتکب می شوند؛ پس هر کس خدای عزّ و جلّ را دیدار کند و در او این خصلت ها نبوده و قولش لا إله إلا الله باشد بهشت برای اوست، هر گاه دنیا را بگیرد و آخرت را ترک کند، اهل دوزخ است! (۲) آری، اعتقاد و عمل باید با گفتار هماهنگ باشد ورنه آن گفتار پیشیزی ارزش معنوی ندارد؛ باید گفت و سر خود را از پی گفتار روانه کرد. آری، این گفتن گفتن

ص: ۳۱۴

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۴؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۲۱/۵، باب ۲۳، حدیث ۵۹۸۸. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۰/۷۳، باب ۶۷، حدیث ۳۰؛ ثواب الأعمال: ۲۸۱. [۳]

است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَإِخْلَاصُهُ بِهَا أَنْ يَحْجُزَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ. (۱)

هر کس با اخلاص لا اله الا الله گوید داخل بهشت می شود و اخلاص در آن به این است که شهادت به وحدانیت حق، او را از معاصی بازدارد.

امام رضا علیه السلام در سفر نیشابور در حدیث مشهور سلسله الذهب از قول پدرانش از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله ، از قول حضرت حق عزوجل فرمود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي، فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي. فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَى: بِشُرُوطِهَا، وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا. (۲)

لا اله الا الله دژ و حصار من است، پس هر کس در این دژ وارد شود از عذاب من ایمن است. هنگامی که مرکب حرکت کرد به آواز بلند فرمود: با شروط آن و من خود یکی از شروط آن می باشم.

یعنی اقرار به امامت من و این که رهبر مفترض الطاعه من هستم، نه حاکمان بنی عباس؛ لا-إله إلا-الله در جنب ولایت ما صحیح است نه در جنب حکومت بنی عباس که در آن جا کلمه حق است ولی از آن اراده باطل می شود!

به قول عارف بزرگ سیف فرغانی:

چون هر چه غیر اوست به دل ترک آن کنی بر فرق جان تو نهد از حب خویش تاج

ص: ۳۱۵

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۵؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۵۶/۱۵، باب ۲۳، حدیث ۲۰۴۳۸. [۲]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۶؛ [۳] بحار الأنوار: ۷/۳، باب ۱، حدیث ۱۶. [۴]

در نصرت خرد که هوا دشمن وی است با نفس خود جدل کن و با طبع خود لجاج

گر در مصاف آن دو مخالف شوی شهید بیمار به دم چو مسیحا کنی علاج

چون نفس تند گشت به سختیش رام کن سردی دهد طیب چو گرمی کند مزاج

با او موافقت مکن اندر خلاف عقل محتاج نیست شب که سیاهش کنی به زاج (۱)

(سیف فرغانی)

شرط قبولی توحید

در حدیثی بسیار مهم، ابوسعید خدری می گوید:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود و تنی چند از یارانش از جمله حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام گرد او بودند، حضرت فرمود: هر کس لا اله الا الله گوید وارد بهشت می شود، پس دو تن از یاران گفتند: ما می گوئیم: لا اله الا الله، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

همانا لا اله الا الله از این شخص - اشاره به حضرت مولا - و شیعیان قبول می شود، باز آن دو تن تکرار کرده گفتند: ما نیز می گوئیم، پیامبر دست بر سر علی گذارد آنگاه به آن دو نفر گفت: علامت پیروی از او این است که: بیعت او را نشکنید و در مسند و مقام او نشینید، سخنش را تکذیب نکنید. (۲) شاعر گران مایه میرزا غفار طارمی متخلص به غفار، در وصف حضرت مولا گوید:

ص: ۳۱۶

۱- (۱) - زاج: نوعی سنگ معدنی که چون آب به آن رسد سیاه می شود.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۸۴/۲۳، باب ۴، حدیث ۲۵؛ بشاره المصطفی: ۲۶۸.

ای به وجود شده اثبات من کرده تجلی بر مرآت من

غیر تو کی می شود آیات من مانع فیض است حجابات من

طول سفر بُعد مقامات من

نیست مرا غیر تو در دین ضرور گر چه دهد روضه رضوان و حور

هشت بهشتی و غلام و قصور ای که تویی بر همه عالم عبور

بر تو امید است حسابات من

حبّ تو روز ازل شد سرشت صادر اول سر لوحه نوشت

هر که در این مزرعه حبّ تو کشت یوم ملاقات نشد قبح و زشت

مطلق اعضای علامات من

مظهر حقّی و صفات رحیم منجی نوحی تو ز بحر عظیم

نار خلیل است چو طور کلیم چونکه قدیمی و به اشیاء علیم

سرّ حقیقی است مجازات من

بر در تو جمله شاهان مقیم ناطقه در وصف تو گشته بکیم (۱)

یک نفسم ده که شوم من کلیم ای که تویی بر دل غفار علیم

ملجأ دین مرجع آیات من

(غفار طارمی)

عمل کم، ثواب بسیار

مفضل بن عمر کوفی از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى ضَمِنَ لِلْمُؤْمِنِ ضَمَانًا، قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا هُوَ؟ قَالَ: ضَمِنَ لَهُ إِنْ هُوَ أَقْرَأَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَلِ مُحَمَّدٍ بِالنُّبُوَّةِ، وَلِ عَلِيٍّ بِالإِمَامَةِ، وَ أَدَى مَا افْتَرَضَ

۱- (۱) - بکیم: گنگ و کرو و کور و لال مادر زاد.

اللَّهُ عَلَيْهِ، وَأَنْ يُسَيِّكُنْهُ فِي جَوَارِهِ، وَلَمْ يَحْتَجِبْ عَنْهُ. قَالَ: قُلْتُ: فَهَذِهِ وَاللَّهِ الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا يُشَبِّهُهَا كَرَامَةُ الْآدَمِيِّينَ! قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِعْمَلُوا قَلِيلًا تَنْعَمُوا كَثِيرًا. (۱)

خداوند متعال برای مؤمن تعهّد فرموده امری را، مفضل می گوید: عرض کردم؟ کدام است؟ فرمود: خداوند تعهّد کرده برای مؤمن در صورتی که اقرار به پروردگاری او و نبوّت محمّد صلی الله علیه و آله و رهبری و ولایت علی علیه السلام نماید و واجبات الهی را به جای آورد او را در جوار خود - یعنی مقام قربش ساکن گرداند و مانع از وصول او بدین مقام نگردد. مفضل گوید: عرض کردم: به خدا سوگند این بخشش و احترامی است که ماندش برای آدمیان نیست، سپس حضرت فرمود: عمل کمی بجای آرید و لذت فراوان ببرید!!

پاداش وضو

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ تَوَضَّأَ وَ تَمَنَّدَلَ كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ، وَمَنْ تَوَضَّأَ وَلَمْ يَتَمَنَّدَلْ حَتَّى تَجِفَّ وَضُوءُهُ كُتِبَتْ لَهُ ثَلَاثُونَ حَسَنَةً. (۲)

هر کس وضو بگیرد و وضویش را با دستمال خشک کند برایش یک حسنه است و هر کس وضویش را با دستمال خشک نماید تا آب وضو خودش خشک شود برایش سی حسنه است.

و نیز فرمود:

ص: ۳۱۸

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۱۵؛ [۱] بحار الأنوار: ۳/۳، باب ۱، حدیث ۶. [۲]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۱۶؛ [۳] بحار الأنوار: ۳۳۰/۷۷، باب ۶، حدیث ۴. [۴]

مَنْ تَطَهَّرَ ثُمَّ أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ بَاتَ وَفِرَاشُهُ كَمَسْجِدِهِ. (۱)

هر کس وضو بگیرد سپس در رختخواب خود برود، بخسبد در حالی که بستر او مانند مسجد او خواهد بود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَسْبَغَ وُضُوئَهُ، وَ أَحْسَنَ صِيْلَاتَهُ، وَ أَدَّى زَكَاهَ مَالِهِ وَ كَفَّ غَضَبَهُ، وَ سَجَنَ لِسَانَهُ، وَ اسْتَغْفَرَ لِدَنْبِهِ، وَ أَدَّى النَّصِيْحَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ، فَقَدْ اسْتَكْمَلَ حَقَائِقَ الْإِيْمَانِ، وَ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ مَفْتُوحَةً لَهُ. (۲)

هر کس وضوی خود را شاداب و کامل به جای آورد، نماز خویش را نیکو بخواند، وزکات مالش را پردازد و خشم خود را فرو نشاند و زبانش را از گناهان مربوط به زبان ببندد و برای گناه خود با توبه طلب آمرزش کند و نسبت به اهل بیت پیامبر خویش خیرخواه باشد، البته تمام حقایق ایمان در او کامل شده و درهای بهشت به روی او باز است.

نعمت جوانی

امام صادق علیه السلام از پدراناش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْجَبَ الْجَنَّةَ لِشَابِّ كَانَ يُكْتَبُ النَّظَرُ فِي الْمِرْآةِ فَيُكْتَبُ حَمْدُ اللَّهِ عَلَى ذَلِكَ. (۳)

خداوند واجب می نماید بهشت را بر آن جوانی که در آینه زیاد نگاه کند و در

ص: ۳۱۹

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۱۸؛ [۱] مفتاح الفلاح: ۲۱۲؛ [۲] كشف اللثام: ۱۲۱.

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۲۶؛ [۳] بحار الأنوار: ۲۱۸/۷۹، باب ۱، حدیث ۳۵. [۴]

۳- (۳) - ثواب الأعمال: ۲۵؛ [۵] وسائل الشیعه: ۱۷۳/۷، باب ۲۱، حدیث ۹۰۳۸. [۶]

هر مرتبه حمد الهی را برای نعمت جوانی به جای آورد.

مسجد رفتن

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ مَشَى إِلَى الْمَسْجِدِ لَمْ يَضَعْ رِجْلَهُ عَلَى رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا سَبَّحَتْ لَهُ الْأَرْضُ إِلَى الْأَرْضِينَ السَّابِعَةِ. (۱)

هر کس به سوی مسجد روان شود، قدم به هیچ تر و خشکی نمی گذارد مگر آن که از آن جا تا زمین هفتم برای او پروردگار را تسبیح کنند.

توضیح: از آن جا که به فرموده قرآن، همه موجودات تسبیح خوان حقتند و شعور توحید در ذات آنان است، قدمی که در راه حق برداشته شود آن قدر با ارزش است که بر روی هر چیزی واقع شود، از آن نقطه تا طبقه هفتم زمین از روی بهجت و سرور تسبیح خدا گفته شود و ثواب آن به نفع رونده به مسجد است.

مواظبت بر اوقات نماز

ابان بن تغلب می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود:

يَا أَبَانَ، هَذِهِ الصَّلَاةُ الْخَمْسُ الْمَفْرُوضَاتُ مَنْ أَقَامَهُنَّ وَحَافَظَ عَلَى مَوَاقِيْتِهِنَّ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ عِنْدَهُ عَهْدٌ يُدْخِلُهُ بِهِ الْجَنَّةَ، وَمَنْ لَمْ يُصَلِّهِنَّ بِمَوَاقِيْتِهِنَّ فَذَلِكَ إِلَيْهِ، إِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ، وَإِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ (۲).

ای ابان! این نمازهای پنج گانه را هر کس بپا دارد و مراقب وقت آن باشد، پروردگار را ملاقات کند در حالی که قراردادی و سندی با خداوند دارد که او را داخل بهشت گرداند، ولی اگر مواظب اوقات آن نشد چنین سندی ندارد،

ص: ۳۲۰

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۳/۸۱، باب ۸، حدیث ۹۱؛ [۱] مکارم الأخلاق: ۲۹۷. [۲]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۲۸؛ [۳] بحار الأنوار: ۱۷/۸۰، باب ۶، حدیث ۲۸. [۴]

چنانکه پروردگار بخواهد او را می بخشد و اگر بخواهد عذاب و توبیخ کند!

روشن کردن مسجد

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ اشْرَجَ فِي مَسْجِدٍ مِنْ مَسَاجِدِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ سِرَاجًا لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ وَحَمَلُهُ الْعَرْشِ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ مَا دَامَ فِي ذَلِكَ الْمَسْجِدِ ضَوْءٌ مِنَ السِّرَاجِ. (۱)

هر کس در مسجدی از مسجدهای خدا چراغی روشن کند، همواره حاملان عرش الهی و فرشتگان از برای او طلب آمرزش کنند تا روشنی آن چراغ باقی است.

ثواب اذان

امام باقر علیه السلام فرمود:

مَنْ أَذَّنَ سَبْعَ سِنِينَ مُحْتَسِبًا، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا ذَنْبَ لَهُ. (۲)

هر کس هفت سال برای خدا اذان بگوید در روز رستاخیز بدون گناه وارد محشر می شود.

ثواب سجده شکر

امام صادق علیه السلام فرمود:

أَيُّمَا مُؤْمِنٍ سَجَدَ لِلَّهِ سَجْدَةً لِشُكْرِ نِعْمَةٍ فِي غَيْرِ صَلَاةٍ، كَتَبَ اللَّهُ بِهَا عَشْرَ

ص: ۳۲۱

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۹؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۵/۸۱، باب ۸، حدیث ۹۴. [۲]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۳۱؛ [۳] بحار الأنوار: ۱۴۶/۸۱، باب ۱۳، حدیث ۴۰. [۴]

حَسَنَاتٍ، وَ مَحَا عَنَّهُ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ، وَ رَفَعَ لَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ فِي الْجَنَانِ. (۱)

هر مؤمنی در غیر حال نماز سجده شکر جهت نعمتی بجا آورد خداوند به آن خاطر ده حسنه برای او بنویسد و ده گناه از نامه عملش پاک کند و ده درجه برای او در بهشت بالا برد.

ثواب نماز گزار

امام صادق علیه السلام فرمود:

لِلْمُصَلِّي ثَلَاثُ خِصَالٍ: إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ يَتَنَاثَرُ عَلَيْهِ الْبُرُّ مِنْ أَعْنَانِ السَّمَاءِ إِلَى مَفْرَقِ رَأْسِهِ، وَ تَحْفُّ بِهِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْهِ إِلَى أَعْنَانِ السَّمَاءِ، وَ مَلَكٌ يُنَادِي: أَيُّهَا الْمُصَلِّي لَوْ تَعَلَّمُ مَنْ تُنَاجِي مَا انْفَعَلْتَ. (۲)

برای نماز گزار سه فائده است:

۱ - هرگاه به نماز ایستد، از بالای فضا تا فرق سر او نیکویی ها ریزش دارد.

۲ - فرشتگان از زیر پا تا بالای آسمان بر او احاطه دارند.

۳ - فرشته ای به او ندا می دهد: ای نماز گزار! اگر بدانی با که مناجات می کنی هیچ گاه التفاتی و توجهی به سوی دیگری نخواهی کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَتَى الْجَمَاعَةَ إِيمَانًا وَ احْتِسَابًا اسْتَأْنَفَ الْعَمَلَ. (۳)

هر کس در نماز جماعت با ایمان و به خاطر آمرزیده شدن تمام گناهانی که بین خود و خدا داشته، شرکت کند، عمل از سر گیرد. [کنایه از آمرزش همه

ص: ۳۲۲

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۳۵؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۰۱/۸۳، باب ۴۴، حدیث ۱۲. [۲]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۳؛ [۳] بحار الأنوار: ۲۱۵/۷۹، باب ۱، حدیث ۳۰. [۴]

۳- (۳) - ثواب الأعمال: ۳۷. [۵]

اصبغ بن نباته می گوید: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

اهل زمین چون به تبهکاری و نافرمانی پروردگار آلوده شوند، خداوند بر آن شود که آنها را روی استحقاقشان عقوبت فرماید، ولی چون نظر کند به سالخوردگان که در عین ضعف به سوی نماز گام برمی دارند و کودکان که مشغول یادگیری قرآنند، آنان را مورد عفو قرار داده عذابشان را به تأخیر اندازد. (۱) سعدی چه نیکو می سراید:

هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر که من از دست تو فردا بروم جای دگر

بامدادان که برون می نهم از منزل پای حسن عهدم نگذارد که نهم پای دگر

هر کسی را سر چیزی و تمنای کسی است ما به غیر از تو نداریم تمنای دگر

زان که هرگز به صفای تو در آینه وهم متصور نشود صورت و بالای دگر

وامقی بود که دیوانه عذرائی بود منم امروز و تویی وامق (۲) و عذرای دگر

وقت آنست که صحرا گل و سنبل گیرد خلق بیرون شده هر قوم به صحرای دگر

بامدادان به تماشای چمن بیرون آی تا فراق از تو نماند به تماشای دگر

هر صباحی غمی از دور زمان پیش آید گویم این نیز نهم بر سر غمهای دگر

باز گویم نه که دوران حیات این همه نیست سعدی امروز تحمل کن و فردای دگر

(سعدی شیرازی)

ص: ۳۲۳

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۸؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۸۰/۶، باب ۷، حدیث ۷۶۷۵؛ بحار الأنوار: ۱۴/۸۱، باب ۸، حدیث ۹۳.

۲- (۲) - وامق: محبوب، دوست.

ثواب زکات

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت لحظات آخر عمرش فرمود:

اللَّهُ اللَّهُ فِي الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا تُطْفِئُ غَضَبَ رَبِّكُمْ. (۱)

خدا را خدا را، در امر زکات رعایت کنید که موجب خاموشی غضب پروردگار است.

ثواب حج

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ حَجَّ يُرِيدُ بِهِ اللَّهَ وَ لَا يُرِيدُ بِهِ رِيَاءً وَ لَا سَمْعَةً، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الْبَتَّةَ. (۲)

هر کس محض رضای خدا حج بجا بیاورد و قصد ریا یا به گوش مردم رساندن نداشته باشد، مسلماً خداوند او را می آمرزد.

ثواب روزه

امام صادق علیه السلام فرمود:

نَوْمُ الصَّائِمِ عِبَادَةً، وَ صَمْتُهُ تَسْبِيحٌ، وَ عَمَلُهُ مُتَقَبَّلٌ، وَ دُعَاؤُهُ مُسْتَجَابٌ. (۳)

خواب روزه دار در ماه رمضان عبادت، سکوتش تسبیح خدا، عملش مورد قبول در گاه الهی و دعای او مستجاب است.

ص: ۳۲۴

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۴۶؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۷/۹۳، باب ۱، ذیل حدیث ۵۷. [۲]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۴۶؛ [۳] بحار الأنوار: ۲۴/۹۶، باب ۲، حدیث ۱۰۱. [۴]

۳- (۳) - ثواب الأعمال: ۵۱؛ [۵] بحار الأنوار: ۲۵۳/۹۳، باب ۳۰، حدیث ۲۱. [۶]

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام از حضرت سجّاد علیه السلام روایت می کند:

أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ، بَوَّأَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا فِي الْجَنَّةِ غُرْفًا يَسْكُنُهَا أَحْقَابًا. وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ فِيمَا مَسَّنَا مِنَ الْأَذَى مِنْ عَدُوِّنَا فِي الدُّنْيَا بَوَّأَهُ اللَّهُ فِي الْجَنَّةِ مَبْوًأً صِدْقٍ. وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَسَّهُ أَذَى فِينَا فَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ مِنْ مَضَاضِهِ مَا أَوْذَى فِينَا، صَيَّرَفَ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ الْأَذَى، وَآمَنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَخَطِهِ وَالنَّارِ. (۱)

هر مؤمنی که چشمش برای کشته شدن امام حسین علیه السلام اشک بریزد تا بر گونه اش روان گردد، خداوند او را در بهشت در غرفه‌ای ما جای دهد که روزگاری دراز در آن ساکن باشد، هر مؤمنی که از دیده اش اشک بریزد تا بر رخسارش جاری شود برای رنج و آزاری که از جانب دشمن در این دنیا به ما رسیده است خداوند عالم او را در بهشت در مکانی صالح و شایسته مسکن دهد و هر مؤمنی که در دوستی با ما در راه پیروی ما رنجی بدو رسد و چشمش گریان گردد تا بررویش بریزد به خاطر زحمت و رنجی که در راه اطاعت و دوستی ما به او رسیده، خداوند رنج و ناراحتی قیامتش را بگرداند و او را از خشم و عذاب خود ایمنی دهد.

ثواب حفظ و عمل به قرآن

امام صادق علیه السلام فرمود:

ص: ۳۲۵

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۸۳؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۸۱/۴۴، باب ۳۴، حدیث ۱۳. [۲]

الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ وَالْعَامِلُ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ. (۱)

حافظ قرآن و عمل کننده به آن همدم و همنشین فرشتگان شایسته حق است.

ثواب توبه

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند: خداوند بزرگ به پیامبرش داود وحی فرستاد که:

يَا دَاوُدُ إِنَّ عَيْدِي الْمَوْمِنِ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا ثُمَّ رَجَعَ وَ تَابَ مِنْ ذَلِكَ الذَّنْبِ وَ اسْتَيْحَى مِنِّي عِنْدَ ذِكْرِهِ، عَفَرْتُ لَهُ وَ أَنْسَيْتُهُ الْحَفَظَةَ؛
وَأَبْدَلْتُهُ الْحَسَنَةَ وَ لَا ابَالِي، وَ أَنَا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. (۲)

ای داود! هرگاه از بنده مؤمن من گناهی سرزند و سپس از آن دست کشیده توبه کند و چون یاد آن گناه کند از من شرمنده شود، من او را بیامرزم و از یاد فرشتگان محافظش ببرم و به نیکی و ثواب بدل کنم و پروا ننمایم که من مهربان ترین مهربانانم.

ثواب معلم

امام باقر علیه السلام فرمود:

مُعَلِّمُ الْخَيْرِ يَسْتَعْفِرُ لَهُ دَوَابُّ الْأَرْضِ وَ حَيْتَانُ الْبُحُورِ وَ كُلُّ صَغِيرَةٍ وَ كَبِيرَةٍ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَ سَمَائِهِ. (۳)

برای آموزگاری که خوبی به مردم بیاموزد و راه خیر و صلاح زندگی را

ص: ۳۲۶

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۱۰۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۷۶/۶، باب ۵، حدیث ۷۶۶۷؛ [۲] الأملی، شیخ صدوق: ۵۹، حدیث ۶. [۳]

۲- (۲) - وسائل الشیعه: ۷۴/۱۶، باب ۸۶، حدیث ۲۱۰۱۷؛ [۴] بحار الأنوار: ۲۸/۶، باب ۲۰، حدیث ۳۰. [۵]

۳- (۳) - ثواب الأعمال: ۱۳۱؛ [۶] بحار الأنوار: ۱۷/۲، باب ۸، حدیث ۴۰. [۷]

نشان دهد، همه جنبندگان روی زمین و ماهیان دریا و هر کوچک و بزرگ و ریز و درشتی در زمین و آسمان خدا برای او طلب آموزش می کنند!

مجالست با مؤمن

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مُجَالَسَةُ أَهْلِ الدِّينِ شَرَفُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (۱)

همدمی و همنشینی با مردم متدین و خدانشناس شرف و بزرگی دنیا و آخرت

اشاره

است.

حمایت از یتام و ضعفا

امام باقر علیه السلام فرمود:

أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ: مَنْ آوَى الْيَتِيمَ، وَرَحِمَ الضَّعِيفَ، وَأَشْفَقَ عَلَى الْوَالِدِيَّةِ، وَرَفِقَ بِمَمْلُوكِهِ. (۲)

چهار خصلت است در هر کس باشد خداوند برای او خانه ای در بهشت بنا کند:

۱ - پناه دادن به یتیم ۲ - مهربانی با ضعیف ۳ - نیکویی به پدر و مادر ۴ - مهربانی و نرم خویی با زیردست.

حفظ آبروی مردم

ابوحمره ثمالی می گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرمود:

مَنْ كَفَّ نَفْسَهُ عَنِ أَعْرَاضِ النَّاسِ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ مَنْ

ص: ۳۲۷

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۱۳۲؛ [۱] بحار الأنوار: ۱/۱۹۹، باب ۴، حدیث ۲. [۲]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۱۳۳؛ [۳] بحار الأنوار: ۲۰/۷۲، باب ۳۳، حدیث ۱۵. [۴]

كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ أَقَالَهُ اللَّهُ نَفْسَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۱)

هر کس از تعرّض به عرض و آبروی مردم خویشتن داری کند خداوند عذاب قیامت را از وی دور سازد و هر کس عصبانیت و خشم خود را درباره مردم فرونشاند خداوند در قیامت گناهایش را ببخشد.

ورود به بهشت بدون حساب

امام صادق علیه السلام فرمود:

ثَلَاثَةٌ يُدْخِلُهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ: إِمَامٌ عَادِلٌ، وَ تَاجِرٌ صَدُوقٌ، وَ شَيْخٌ أَفْنَى عُمُرِهِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ. (۲)

خداوند سه گروه را بدون حساب به بهشت برد: رهبر عدالت پیشه، تاجر راستگو، پیرمردی که عمر خود را در طاعت خدا بسر برده است.

سیر کردن مؤمن

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ أَشْبَعَ جُوعَهُ مُؤْمِنٍ وَضَعَ اللَّهُ لَهُ مَائِدَةً فِي الْجَنَّةِ يَصُدُّرُ عَنْهَا الثَّقَلَانِ جَمِيعًا. (۳)

هر کس مؤمن گرسنه ای را سیر کند خداوند برای او در بهشت سفره ای ترتیب دهد که همه جن و انس از سر آن سیر برخیزند!

ص: ۳۲۸

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۱۳۳؛ [۱] بحار الأنوار: ۵۴/۷۲، باب ۴۲، حدیث ۱۶. [۲]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۱۳۳؛ [۳] بحار الأنوار: ۹۸/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۳۲. [۴]

۳- (۳) - ثواب الأعمال: ۱۳۷؛ [۵] بحار الأنوار: ۳۸۵/۷۱، باب ۲۳، حدیث ۱۰۳. [۶]

ثواب قرض دادن و صدقه

امام صادق علیه السلام فرمود:

ما مِنْ مُسْلِمٍ أَقْرَضَ مُسْلِمًا قَرْضًا يُرِيدُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ إِلَّا حَسَبَ لَهُ أَجْرَهَا بِحَسَابِ الصَّدَقَةِ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْهِ. (۱)

هر مسلمانی محض خاطر خدا به مسلمان دیگر قرض الحسنه بدهد، خداوند هر روز ثواب صدقه دادن به حساب او ثبت کند تا زمانی که مالش از سوی بدهکار برگردد.

امام صادق علیه السلام از پدرانیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:

أَرْضُ الْقِيَامَةِ نَارٌ مَا خَلَا ظِلُّ الْمُؤْمِنِ، فَإِنَّ صَدَقَتَهُ تُظِلُّهُ. (۲)

تمام عرصه محشر در قیامت همچون آتش است، به غیر از سایبان مؤمن که آتش نیست به علت این که صدقه او در دنیا سایبان او در قیامت است.

در هر صورت آیات قرآن و روایات و اخبار، ثواب و اجر و مزد هر عمل نیکی را چه کم چه زیاد، چه در نهان چه در آشکار بیان کرده که با مراجعه به آن می توان بر تمام زوایای این مسئله آگاه شد.

اعمال زیان بخش در قیامت

اشاره

اما عقوبت مجرمان: گذشته از آیات قرآن که در دسترس همگان، است روایات عجیبی در این باب وارد شده که به گوشه ای از آن روایات لازم است اشاره شود:

ص: ۳۲۹

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۱۳۸؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۳۹/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۶. [۲]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۱۴۰؛ [۳] بحار الأنوار: ۱۲۴/۹۳، باب ۱۴، حدیث ۳۶. [۴]

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِيَّاكُمْ وَالْغَفْلَةَ، فَإِنَّهُ مَنْ غَفَلَ فَإِنَّمَا يَغْفُلُ عَلَى نَفْسِهِ، إِيَّاكُمْ وَالتَّهَاؤْنَ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَإِنَّهُ مَنْ تَهَاوَنَ بِأَمْرِ اللَّهِ أَهَانَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۱)

شما را از غفلت و بی توجهی به حقایق زنهار می دهم که هر کس غفلت ورزد به ضرر خویش اقدام کرده؛ و شما را از سبک شمردن دستور الهی بر حذر می دارم که هر کس دستور خدا را سبک بشمارد خداوند او را در قیامت خوار و بی مقدار سازد.

ملعون الهی

امام کاظم علیه السلام فرمود:

مَلْعُونٌ مِّنْ أَتْهَمَ أَخَاهُ، مَلْعُونٌ مِّنْ غَشَّ أَخَاهُ، مَلْعُونٌ مِّنْ لَمَّ يَنْصَحُ أَخَاهُ، مَلْعُونٌ مِّنْ اغْتَابَ أَخَاهُ. (۲)

تهمت زننده، غش کننده و کسی که خیر خواه مردم نیست و غیبت کننده، هر چهار گروه از رحمت خدا بدورند.

انکار امامت

حسین بن علا می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

ص: ۳۳۰

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۰۳؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۲۷/۶۹، باب ۱۱۲، حدیث ۳؛ [۲] المحاسن: ۹۶/۱، حدیث ۵۸. [۳]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۳۳/۷۵، باب ۲۵، ذیل حدیث ۹؛ [۴] مستدرک الوسائل: ۱۲۲/۹، باب ۱۳۲، حدیث ۱۰۴۲۵. [۵]

لَوْجَحَدَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمِيعَ مَنْ فِي الْأَرْضِ لَعَذَّبَهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا وَ أَدْخَلَهُمُ النَّارَ. (۱)

اگر همه اهل زمین امامت و رهبری و واجب اطاعه بودن امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار کنند و از اطاعتش سر باز زنند خداوند همه را عذاب خواهد کرد و به دوزخشان خواهد فرستاد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ ادَّعَى الْإِمَامَةَ وَ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا فَهُوَ كَافِرٌ. (۲)

هر کس مدعی امامت و پیشوائی و رهبری مسلمانان شود و در حقیقت لایق این مقام نباشد، کافر است.

مجازات در دنیا

امام باقر علیه السلام از نوشته امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند:

ثَلَاثُ خَصَالٍ لَا يَمُوتُ صَاحِبُهُنَّ أَبَدًا حَتَّى يَرَى وَ بِالْهَنْ: الْبُغْيُ، وَقَطِيعَةُ الرَّحِمِ، وَ الْيَمِينُ الْكَاذِبَةُ يُبَارِزُ اللَّهُ بِهَا. (۳)

سه خصلت است که دارندگان آن نمیرند تا مجازات و وبال آن را در دنیا ببینند: ستمکاری، قطع رحم، قسم دروغی که به آن با خداوند بزرگ مبارزه شود.

ص: ۳۳۱

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۰۹؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۳۴/۶۹، باب ۱۰۱، حدیث ۱۱؛ [۲] المحاسن: ۸۹/۱، باب ۱۵، حدیث ۳۶. [۳]
۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۳۱۴؛ [۴] بحار الأنوار: ۱۱۲/۲۵، باب ۳، حدیث ۷؛ [۵] مستدرک الوسائل: ۲۹/۱۱، باب ۸، حدیث ۱۲۳۵۴. [۶]

۳- (۳) - ثواب الأعمال: ۲۲۰؛ [۷] بحار الأنوار: ۱۷۴/۷۵، باب ۲۲، حدیث ۲۳؛ [۸] الخصال: ۱۲۴/۱، حدیث ۱۱۹.

مکر و فریب مردم

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مکرر می فرمود:

الْمَكْرُ وَالْخَدِيْعَةُ فِي النَّارِ. (۱)

نیرنگ به مردم و فریب دادن آنان دو گناهی است که کننده اش در آتش دوزخ است!

حرام بودن ورود به بهشت

امام علی علیه السلام فرمود:

تَحْرُمُ الْجَنَّةَ عَلَى ثَلَاثَةٍ: النَّمَامِ، وَالْقَتَالِ، وَ عَلَى مُدْمِنِ الْخَمْرِ. (۲)

بهشت بر سه کس حرام است: سخن چین، خون ریز، شراب خوار.

تعصّب نابجا

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ تَعَصَّبَ عَصَبَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِعَصَابِهِ مِنَ النَّارِ. (۳)

هر کس نابجا تعصّب ورزد خداوند پیشانی بندی از آتش بر سر او بندد.

محروم از نظر رحمت

امام صادق علیه السلام فرمود:

ص: ۳۳۲

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۷۰؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۸۵/۷۲، باب ۷۲، حدیث ۷؛ وسائل الشیعه: ۲۴۱/۱۲، باب ۱۳۷، حدیث ۱۶۱۹۹.

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۲۷۰؛ [۲] بحار الأنوار: ۳۷۶/۱۰۱، حدیث ۳۱.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۹۱/۷۰، باب ۱۳۳، حدیث ۱۸؛ [۳] الکافی: ۳۱۸/۲، حدیث ۴. [۴]

ثَلَاثَةٌ لَا يُنْظَرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِمْ: ثَانِي عِطْفِهِ، وَمُسْبِلُ إِزَارِهِ خِيَلَاءَ، وَالْمُنْفِقُ سِلْعَتُهُ بِالْإِيمَانِ، إِنَّ الْكِبْرِيَاءَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. (١)

سه کس را خداوند عزوجل نظر رحمت نیفکند: آن که بزرگی بفروشد، آن که از تکبر دامن روی زمین کشد، آن که با سوگند دروغ متاع خویش را رواج دهد. سپس فرمود: به راستی که بزرگ منشی مخصوص پروردگار عالمیان است.

کبر

امام باقر و صادق علیهما السلام فرمودند:

لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ. (٢)

در قلب هر کس ذره ای از کبر باشد وارد بهشت نمی شود.

کاهش روزی

امام صادق علیه السلام فرمود:

أَيُّمَا نَاشٍ نَشَأَ فِي قَوْمِهِ ثُمَّ لَمْ يُؤَدِّبْ عَلَى مَعْصِيَتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوَّلُ مَا يُعَاقِبُهُمْ فِيهِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَرْزَاقِهِمْ. (٣)

هر جوان نورسی که در میان قومی پرورش یابد و آنان وی را در گناهی که از او سرزند مجازات و توبیخ و تأدیب نکنند، خداوند عزوجل نخستین عقوبتی که بر آنان روا دارد آن است که روزی آنها را کاهش دهد.

ص: ۳۳۳

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۲۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۹۹/۱۰۰، باب ۱، حدیث ۳۳؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۲۷۱/۱۳، باب ۲۰، حدیث ۱۵۳۲۸. [۳]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۲۲۱؛ [۴] بحار الأنوار: ۲۱۵/۷۰، باب ۱۳۰، حدیث ۶. [۵]

۳- (۳) - ثواب الأعمال: ۲۲۳؛ [۶] بحار الأنوار: ۷۸/۹۷، باب ۱، حدیث ۳۲. [۷]

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَذْنَبَ ذَنْبًا وَهُوَ ضَاحِكٌ دَخَلَ النَّارَ وَهُوَ بَاكٍ. (۱)

هر کس مرتکب گناهی شود و خندان باشد، در حال گریه به دوزخ رود.

شهادت دروغ

امام صادق علیه السلام فرمود:

شَاهِدُ الزُّورِ لَا تَزُولُ قَدَمَاهُ حَتَّى تَجِبَ لَهُ النَّارُ. (۲)

کسی که شهادت دروغ بدهد، از آن مکان گام برنداشته جهنم بر او لازم و حتم گردد.

قسم دروغ

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَاذِبٌ فَقَدْ بَارَزَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ. (۳)

هر کس برای اثبات یا نفی حقی قسم یاد کند و بداند که دروغ می گوید، گویی به مبارزه با خداوند بزرگ برخاسته است.

ص: ۳۳۴

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۲۳؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۵۶/۷۰، باب ۱۳۷، حدیث ۶۸؛ [۲] وسائل الشیعه: ۳۳۸/۱۵، باب ۴۸، حدیث

۲۰۶۸۳. [۳]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۲۲۵؛ [۴] مجموعه ورام: ۲۶۷/۲؛ [۵] الأملی، شیخ صدوق: ۴۸۲، حدیث ۲. [۶]

۳- (۳) - ثواب الأعمال: ۲۲۶؛ [۷] بحار الأنوار: ۳۱۱/۱۰۱، باب ۱، حدیث ۲۸؛ [۸] وسائل الشیعه: ۲۰۳/۲۳، حدیث ۲۹۳۷۰. [۹]

عَنْ عَبَادِ بْنِ كَثِيرِ النَّوَّائِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْكَبَائِرِ قَالَ: كُلُّ شَيْءٍ أُوعِدَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ. (١)

عباد بن كثير نواء می گوید: از امام باقر پرسیدم: کبایر کدامند؟ حضرت فرمود:

آن اعمالی که خداوند بر ارتکاب آنها وعده آتش داده است.

پرداخت حقوق الهی

امام باقر علیه السلام فرمود:

خداوند عزیز در قیامت مردمی را از گورها برمی انگیزاند در حالی که دست هایشان به گردن گره خورده به نحوی که توانایی برداشتن اندک چیزی ندارند اگر چه به اندازه انگشتی باشد و به همراه آنان فرشتگانی باشند که آنها را سخت سرزنش و توبیخ کنند و گویند: اینان کسانی هستند که از مال بسیاری که حضرت حق در اختیار آنها نهاده بود حق خدا را پرداختند. (٢)

افطار روزه

حماد رازی می گوید: حضرت صادق علیه السلام می فرمود:

مَنْ أَفْطَرَ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ خَرَجَ رُوحُ الْإِيمَانِ مِنْهُ. (٣)

ص: ۳۳۵

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۳۳؛ [۱] وسائل الشیعه: ۳۱۷/۱۵، باب ۴۵، حدیث ۲۰۶۲۴؛ [۲] بحار الأنوار: ۱۳/۷۶، باب ۶۸، حدیث ۱۵. [۳]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۲۳۴؛ [۴] بحار الأنوار: ۲۱/۹۳، باب ۱، حدیث ۴۹؛ [۵] وسائل الشیعه: ۴۴/۹، باب ۶، حدیث ۱۱۴۸۲. [۶]

۳- (۳) - ثواب الأعمال: ۲۳۶؛ [۷] بحار الأنوار: ۳۷۲/۹۳، باب ۴۶، حدیث ۵۹؛ [۸] مستدرک الوسائل: ۴۰۲/۷، باب ۲، حدیث ۸۵۲۹. [۹]

هر کس یک روز از ماه رمضان را بدون عذر شرعی روزه نگیرد، روح ایمان از او جدا می شود!

برخورد با مؤمن

مُعَلَّى بن حُنَيْس می گوید: حضرت صادق علیه السلام می فرمود:

قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: لِيَأْذَنَ بِحَرْبٍ مَنِّي مَنْ أَدَلَ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ، وَلِيَأْمَنَ عَضْبِي مَنْ أَكْرَمَ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ. (۱)

خداوند سبحان فرموده: هر کس بنده مؤمن مرا پست شمارد یا او را خوار و ذلیل گرداند خود را آماده مبارزه با من نموده (یا به من اعلان جنگ داده است) و آن که بنده مؤمن را تجلیل و احترام نمایند از غضب و خشم من در امان است.

تهمت و افترا

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ بَهَّتْ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً مِمَّا لَيْسَ فِيهِمَا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي طِينَةِ حَبَالٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا طِينَةُ حَبَالٍ؟ قَالَ: صَدِيدٌ يَخْرُجُ مِنْ فُرُوجِ الْمُؤْمِسَاتِ. (۲)

ص: ۳۳۶

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۳۸؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۴۵/۷۲، باب ۵۶، حدیث ۱۲؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۶۹/۱۲، باب ۱۴۷، حدیث ۱۶۲۷۸. [۳]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۲۴۰؛ [۴] بحار الأنوار: ۲۴۴/۷۲، باب ۶۶؛ حدیث ۵؛ [۵] وسائل الشیعه: ۲۸۷/۱۲، باب ۱۵۳، حدیث ۱۶۳۲۲. [۶]

هر کس به مرد مؤمن یا به زن مؤمنه ای افترا ببندد و آنان را به چیزی که در آنها نیست تهمت زند، خداوند او را روز قیامت در طینت خبال برانگیزد و نگهدارد تا از عهده آنچه گفته بیرون آید. راوی می گوید: گفتم: طینت خبال چیست؟ فرمود: چرکابی که از عورت زنان بدکاره بیرون می آید.

ویرانی زندگی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَرْبَعَةٌ لَا تَدْخُلُ بَيْتًا وَاحِدَةً مِنْهُنَّ إِلَّا خَرِبَ وَلَمْ يُعْمَرْ بِالْبِرِّ كِه: الْخِيَانَةُ، وَالسَّرِقَةُ، وَشُرْبُ الْخَمْرِ، وَالزَّانَا. (۱)

چهار چیز است که یکی از آنها داخل زندگی کسی نشد مگر آن که آن را ویران ساخت و برکت را از آن جا دور کرد: خیانت، دزدی، باده نوشی، زنا.

کیفر بت پرست

امام صادق علیه السلام فرمود:

مُذْمِنُ الزَّانَا وَالسَّرِقِ وَالشُّرْبِ كَعَابِدِ وَثَنٍ. (۲)

کسی که کارش به طور مکرر زنا یا دزدی یا میگساری است کیفرش همچون کیفر بت پرست است.

فروتنی در برابر ستمکار

امام صادق علیه السلام فرمود:

دین خود را با ورع و تقوا و بی نیازی به خدا از همه، به صرف نظر کردن

ص: ۳۳۷

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۴۲؛ [۱] عوالی اللآلی: ۳۶۳/۱، حدیث ۴۷. [۲]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۲۴۴؛ [۳] بحار الأنوار: ۱۴۰/۷۶، باب ۸۶، حدیث ۴۷. [۴]

درخواست حاجت از شاه و سلطان حفظ کنید و بدانید هر مؤمنی که برای قدرتمندی یا مخالف دینی به طمع مال، فروتنی کند خداوند او را گمنام گرداند و بر این کار بر او خشم گیرد و او را واگذار به همان شخص نماید و چنانچه به سبب فروتنی در برابر ستمکار، مالی به دست آورد خداوند برکت را از آن مال می برد و اگر چیزی از آن را به مصرف حج یا عمره یا آزاد کردن بنده برساند، پاداش نخواهد داد. (۱)

خیانت

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَا تَزَالُ أُمَّتِي بِخَيْرٍ مَا لَمْ يَنْخَاوُنُوا، وَأَدُّوا الْأَمَانَةَ، وَآتَوْا الزَّكَاةَ؛ وَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ ابْتَلُوا بِالْقَحْطِ وَالسِّنِينَ. (۲)

کار امت من همواره به خیر و خوبی و صلاح است تا وقتی که به یکدیگر خیانت نکنند و امانت را به صاحبش برسانند و زکات مال خود را بدهند و هرگاه این دستورها را به کار نبستند گرفتار به قحطی و خشکسالی خواهند شد.

آسیابی در جهنم

امام صادق علیه السلام به نقل از امام علی علیه السلام فرمود:

همانا در جهنم آسیابی است که خرد می کند، بعد فرمود: آیا نمی پرسید چه چیز را خرد می کند؟ پرسیدند: یا امیرالمؤمنین چه چیز را خرد می کند؟ فرمود:

ص: ۳۳۸

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۴۶، [۱] وسائل الشیعه: ۱۴۶/۱۱، باب ۵۲، حدیث ۱۴۴۸۴؛ [۲] بحار الأنوار: ۳۷۱/۷۲، باب ۸۲، حدیث ۱۵. [۳]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۲۵۱؛ [۴] بحار الأنوار: ۱۷۲/۷۲، باب ۵۸، حدیث ۱۰. [۵]

علمای فاجر، قاریان فاسق، زمامداران ستمکار، وزیران خیانتکار و کدخدایان دروغزن را. همانا در دوزخ شهری است که آن را حصینه می گویند، آیا نمی پرسید در آن چیست؟ پرسیدند: چیست؟ فرمود: دستهایی که با رهبری مصلح و امامی بر حق پیمان بست ولی آن پیمان را شکست. (۱)

گناه بدعت

امام صادق علیه السلام فرمود:

كُلُّ بَدْعٍ ضَلَالَةٌ، وَكُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلُهَا إِلَى النَّارِ. (۲)

هر حرف و مکتب من درآوردی، بدعت و گمراهی است و هر گمراهی راهش به سوی آتش است.

کم کاری

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ وَلِيَ شَيْئًا مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَضَيَّعَهُمُ ضَيَّعَهُ اللَّهُ تَعَالَى. (۳)

هر کس متولی کاری از امور مسلمانان شود و وظیفه خود را صحیح و درست انجام ندهد و صاحب حق را به حقش نرساند، خداوند وی را از رحمتش بی نصیب گرداند.

اعوان ظالمان

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۳۳۹

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۵۳؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۳۸/۷۲، باب ۸۱، حدیث ۱۴.

۲- (۲) - الکافی: ۵۶/۱، باب البدع والرأی، حدیث ۸؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۷۲/۱۶، باب ۴۰، حدیث ۲۱۵۴۷. [۳]

۳- (۳) - ثواب الأعمال: ۲۶۰؛ [۴] عوالی اللآلی: ۳۶۶/۱، حدیث ۶۱. [۵]

إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: أَيُّنَ الظَّالِمَةُ وَأَعْوَانُهُمْ وَمَنْ لاقَ لَهُمْ دَوَاءَهُ أَوْ رَبَطَ لَهُمْ كَيْسًا أَوْ مَدَّ لَهُمْ مَدَّةَ قَلَمٍ، فَأَحْشَرُوهُمْ مَعَهُمْ. (۱)

چون روز قیامت شود منادی حقّ ندا دهد: کجایند بیدادگران و اعوانشان و آنان که برای آنها ليقه به دوات گذاشتند، یا سرکسیه و جوالی را برای آنها ریسمان بستند، یا قلمی را اصلاح نمودند، پس همهٔ اعوان را با خود ظالمان قرار دهید.

عقاب زنا

امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام نقل فرمود که:

لِلزَّانِي سِتُّ خِصَالٍ: ثَلَاثٌ فِي الدُّنْيَا، ثَلَاثٌ فِي الْآخِرَةِ. أَمَّا الَّتِي فِي الدُّنْيَا فَيُذْهِبُ بِنُورِ الْوَجْهِ، وَيُورِثُ الْفَقْرَ، وَيُعَجِّلُ الْفَنَاءَ. وَ أَمَّا الَّتِي فِي الْآخِرَةِ فَسَخَطُ الرَّبِّ، وَ سُوءُ الْحِسَابِ، وَ الْخُلُودُ فِي النَّارِ. (۲)

زناکار را شش عقوبت و وبال است: سه در دنیا و سه در آخرت. اما آنچه در دنیاست: رفتن نور چهره، فقر، پیش افتادن مرگ. و اما آنچه در آخرت است:

خشتم حقّ، سوء محاسبه، خلود در آتش.

این بود اجر و مزد نیکوکاران و عقاب بدکاران که حضرت سجّاد علیه السلام در جملات مورد بحث به آن اشاره فرموده اند و من به اندازهٔ لازم به تفصیل و توضیح آن با کمک حضرت محبوب اقدام کردم.

حکیم سنائی در زمینهٔ عمر و دنیا و حساب و کتاب و توحید چه نیکو سروده است:

ص: ۳۴۰

۱- (۱) - ثواب الأعمال: ۲۶۰؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۷۲/۷۲، باب ۸۲، حدیث ۱۷. [۲]

۲- (۲) - ثواب الأعمال: ۲۶۲؛ [۳] الکافی: ۵۴۱/۵، باب الزّانی، حدیث ۳؛ [۴] بحار الأنوار: ۲۲/۷۶، باب ۶۹، حدیث ۱۷. [۵]

مسلمانان سرای عمر در گیتی دو در دارد که خاص و عام و نیک و بد بدین هر دو گذر دارد

دو در دارد حیات و مرگ کاندر اول و آخر یکی قفل از قضا دارد یکی بند از قدر دارد

چو هنگام بقا باشد قضا این قفل بگشاید چو هنگام فنا آید قدر این بند بردارد

اجل در بند تو دائم تو در بند امل آری اجل کار دگر دارد امل کار دگر دارد

هر آن عالم که در دنیا به این معنی بیندیشد جهان را پر خطر بیند روان را پر خطر دارد

هر آن کس کو گرفتار است اندر منزل دنیا نه درمان اجل دارد نه سامان حذر دارد

طمع در سیم و زر چندین مکن گر دین و دل خواهی که دین و دل تبه کرد آن که دل در سیم و زر دارد

چه نوشی شربت نوشین و آخر ضربت هجران همه رنجت هبا (۱) گردد همه کارت هدر دارد

سنایی را مسلم شد که گوید زهد پر معنا نداند قیمت نظمش هر آن کو گوش کر دارد

(سنایی غزنوی)

ص: ۳۴۱

[«۸» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا أَوْلَاهُمْ مِنْ مَنِّهِ الْمُتَتَابِعَهُ وَأَسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعْمِهِ الْمُتَطَاهِرَهُ لَتَصَيَّرُوا فِي مَنِّهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ وَتَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ «۹» وَلَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حُدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا « (۱)]

سپاس مخصوص خداست که اگر بندگانش را از شناختِ سپاس گزاریش بر آنچه که از عطایای پیاپیش که محض امتحان کردنشان به آنان عنایت فرمود و نعمت های پیوسته ای که بر آنان کامل کرد، به چاه محرومیت می انداخت، در عطایا و نعمت هایش، دخل و تصرف می کردند و او را سپاس نمی گزاردند و روزیش را به فراوانی خرج می کردند و به شکر عنایاتش بر نمی خاستند. اگر چنین بودند، از حدود انسانیت بیرون می رفتند و به مرز حیوانیت می رسیدند.

در نتیجه به این صورت بودند که در کتاب محکمش وصف کرده: «آنان جز مانند چهارپایان نیستند بلکه آنان گمراه ترند!».

مقام حمد و ابزار آن

از جملات عالی و پرارزش این فراز از دعا استفاده می شود که حفظ حدود

ص: ۳۴۲

انسانیت به شناخت نعمت‌ها و مُنعم نعمت‌ها و شکر و حمد در برابر نعمت‌هاست که هر کس در طریق معرفت منعم و نعمت و حمد و سپاس با مهیا بودن تمام وسایل کار از جانب حق قدم نگذارد، از مدار انسانیت خارج شده به چاه حیوانیت و بدتر از آن در خواهد افتاد!

ابزار شناخت منعم و نعمت عبارت است از: عقل، فطرت، وجدان، نبوت، امامت و قرآن. و ابزار حمد و سپاس عبارت است از: اعضا و جوارح که این ابزار به انسان ارزشی مافوق ارزش‌ها می‌دهد و وی را از بسیاری از موجودات و در نهایت از تمام عالم و عالمیان برتر می‌نماید.

چه بدبخت و تهیدست اند آن مردمی که جز خور و خواب و شهوت کاری ندارند و کاری نکردند! چه پرشقاوت و ظلوم و جهول اند آنان که در مقام شناخت منعم و نعمت و در مرحله‌ی ادای سپاس و شکر برنیامدند؛ اینان کوردلان و پست فطرتانی هستند که به فرموده‌ی قرآن مجید: از حیوانات هم بدترند که حیوانات در عین نداشتن عقل و خرد و فطرت و وجدان برای هر هدفی که آفریده شده اند به سوی آن هدف روانند و هریک کاری یا کارهایی که در این گردونه با عظمت برعهده دارند به خوبی انجام می‌دهند، ولی برخی از انسان‌ها از ابزار شناخت و عمل جدا شده و به کارهایی دست می‌زنند که حیوانات را از آن کارها عار و ننگ است.

و چه خوشبخت و پرقیمت اند آنان که از عقل و فطرت و وجدان و نبوت و امامت و قرآن نیرو گرفته و پس از آراسته شدن به شناخت، در مقام ادای شکر و سپاس برآیند که اینان از ملائکه برتر و از تمام موجودات افضل اند.

علم و معرفت الهی

در این قسمت، شما را به چند روایت عالی و معتبر، در باب معرفت و شناخت، توجه داده، سپس به مقام والای اهل معرفت و انسانیت اشاره کرده، آنگاه به

توضیح و تشریح جملات دعا می پردازم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

جُلُوسُ سَاعَةٍ عِنْدَ مُذَاكَرَةِ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ قِيَامِ أَلْفٍ لَيْلَةٍ يُصَلِّي فِي كُلِّ لَيْلَةٍ أَلْفَ رَكَعَةٍ، وَأَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَلْفِ غَزْوَةٍ، وَ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ كُلِّهِ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ مَرَّةٍ، وَ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَنَةٍ صَامَ نَهَارُهَا، وَ قَامَ لَيْلُهَا. (۱)

نزد خداوند نشستن یک ساعت در مجلس علم و معرفت از قیام هزار شب که در هر شب هزار رکعت نماز خوانده شده بهتر است. قرار گرفتن در مجلس علم به اندازه یک ساعت در پیشگاه خداوند از هزار غزوه و جنگ محبوب تر است و نیز از دوازده هزار مرتبه ختم قرآن و نماز و روزه یک سال.

و نیز فرمود:

وَمَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ لِيَلْتَمِسَ أَبَاً مِنَ الْعِلْمِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ بِكُلِّ قَدَمٍ تَوَابَ نَبِيِّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ ثَوَابَ أَلْفِ شَهِيدٍ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ، وَ أَعْطَاهُ بِكُلِّ حَرْفٍ يَسْتَمِعُ أَوْ يَكْتُبُ مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ.

وَ طَالِبِ الْعِلْمِ أَحَبُّ إِلَيَّ وَ أَحَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ أَحَبُّ النَّبِيِّنَ، وَ لَا يُحِبُّ الْعِلْمَ إِلَّا السَّعِيدُ، وَ طُوبَى لِطَالِبِ الْعِلْمِ.

وَ النَّظَرُ فِي وَجْهِ الْعَالِمِ خَيْرٌ مِنْ عِتْقِ أَلْفِ رَقَبَةٍ، وَ مَنْ أَحَبَّ الْعِلْمَ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ، وَ يُضَيِّعُ وَيُمْسِي فِي رِضَى اللَّهِ، وَ لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَشْرَبَ مِنَ الْكُوْثَرِ وَيَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِهِ الْجَنَّةِ، وَ لَا يَأْكُلُ الدُّوْدَ جَسَدَهُ، وَ يَكُونُ فِي الْجَنَّةِ رَفِيقٌ خَضِرٌ. (۲)

ص: ۳۴۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۳/۱، باب ۴، حدیث ۲۱؛ [۱] جامع الأخبار: ۳۷؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۳۹۶/۵، باب ۴۲، حدیث ۶۱۷۶. [۳]

۲- (۲) - جامع الأخبار: ۳۷؛ [۴] بحار الأنوار: ۱۷۸/۱، باب ۱، حدیث ۶۰، [۵] با کمی اختلاف.

کسی که برای فرا گرفتن بابی از ابواب علم از خانه خارج شود، به هر قدمی که برمی دارد ثواب های زیر به او عنایت می شود:

ثوابی چون ثواب پیغمبری از پیامبران، ثواب هزار شهید از شهدای بدر و برای هر حرفی که می شنود و هر کلمه ای که می نویسد شهری در بهشت برایش قرار داده می شود.

طالب معرفت، محبوب خدا و محبوب ملائکه و محبوب تمام انبیاست. علم را جز سعادت مند طالب نیست و خوشا به حال مردمی که دنبال معرفتند.

نظر در چهره عالم از هزار بنده آزاد کردن بهتر است. بهشت بر عاشق معرفت واجب است. صبح و شامش در رضایت خداست. از دنیا نمی رود مگر این که از آب کوثر بنوشد و از میوه بهشت بخورد و کرم زمین جسدش را از بین نمی برد و در بهشت همنشین و رفیق خضر است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَّعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَعِيمِهَا، وَكَانَتْ دُنْيَا هُمْ أَقَلَّ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطُؤُونَهُ بِأَرْجُلِهِمْ، وَلَنَعْمُوا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَتَلَذُّوا بِهَا تَلَذُّدًا مَنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَانِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ.

إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْسَ مِنْ كُلِّ وَحْشَةٍ، وَصَاحِبٌ مِنْ كُلِّ وَحِيدَةٍ، وَنُورٌ مِنْ كُلِّ ظُلْمَةٍ، وَقُوَّةٌ مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ، وَشِفَاءٌ مِنْ كُلِّ سُقْمٍ.

قَدْ كَانَ قَوْمٌ قَبْلَكُمْ يُقْتَلُونَ وَيُحْرَقُونَ وَيُنْشَرُونَ وَتَضَيَّقُ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِرُحْبِهَا، فَمَا يَرُدُّهُمْ عَمَّا هُمْ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِمَّا هُمْ فِيهِ مِنْ غَيْرِ تَرِهِ وَتَرٍ مَنْ فَعَلَ

ذَلِكَ بِهِمْ وَلَا أَدَىٰ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ « (۱)

فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ دَرَجَاتِهِمْ، وَاصْبِرُوا عَلَىٰ نَوَائِبِ دَهْرِكُمْ تُدْرِكُوا سَعْيَهُمْ. (۲)

اگر مردم آنچه در فضل معرفت منعم است می دانستند، چشم به آنچه که از دنیا، کفار به آن دلخوش اند نمی دوختند، دنیا در نظرشان از خاکی که قدم بر آن می گذارند پست تر و کمتر می نمود و هر آینه متنعم و متلذذ به معرفت می شدند مانند لذت بردن دائم در بهشت با اولیای خدا.

معرفت منعم، انس هر وحشت، دوست و مصاحب هر تنهایی، نور هر تاریکی، قوت هر ضعف و شفای هر دردی است.

قومی قبل از شما بودند که آنان را کشتند و به آتش سوزاندند، و با اژه قطعه قطعه کردند، زمین با وسعتش بر آنان تنگ شد ولی به خاطر معرفتشان از خدا دست نکشیدند، تنها جرمشان هم ایمان به خدای عزیز حمید بود.

درجات آنان را برای خود از خدا بخواهید، در راه معرفت بر سختی های روزگار حوصله و صبر کنید تا آنچه آنان نصیبشان شد نصیبتان شود.

دل را چو کرد عشق تهی و فرو نشست ای صبر با وقار تو برخیز کونشست

بی بند عشق هیچ کس از جای برنخاست در حلقه ای که آن بت زنجیر مو نشست

ص: ۳۴۶

۱- (۱) - بروج (۸۵) : ۸؛ و [۱] از مؤمنان چیزی را منفور و ناپسند نمی داشتند مگر ایمانشان را به خدای توانای شکست ناپذیر و ستوده .

۲- (۲) - الکافی: ۲۴۷/۸، حدیث ۳۴۷؛ [۲] جامع السعادات: ۱۱۲/۱. [۳]

آن کس که در طریق تو گم گشت همچو سیف از گفتگو خُمش شد و از جستجو نشست

(سیف فرغانی)

مقام والای اهل معرفت

اشاره

هر انسانی بالقوه دارای برتری بر تمام موجودات است و بر او واجب است این استعداد بالقوه را به فعلیت برساند.

روح اعظم عبارت از همان روح انسانی است که به اعتبار جوهریتش نفس واحده و به اعتبار نورانیتش عقل اول نامیده می شود.

«روح قدسی نیز همان انسان حقیقی و حقیقت انسانی است که خداوند نخست در عالم لاهوت آفریده بعد به عالم جبروت و ملکوت و ناسوت فرستاده و در هر عالمی ملبّس به لباس مخصوص آن عالم گردانید.

این روح اعظم و روح قدسی که در این جا نفس واحده و انسان حقیقی و حقیقت انسان اعتبار شده، همان عقل فعّال است که منشأ نفوس ناطقه انسانی است.

عقل فعّال فیض دهنده و پرورنده و تکمیل کننده نفوس ناطقه و مخزن حقایق مجرّده و آخرین درجه کمال می باشد که نفوس ناطقه می توانند بدان برسند و نفوس ناطقه را او اشراق می کند و قدرت های بالقوه را او مبدّل به قدرت های بالفعل می سازد. این صفات به نظر می رسد همان صفات روح جامع انسانی است و از این رو می توان روح را به خوبی با عقل فعّال یکی دانست، چنانکه بعضی از عرفا و حکما اساساً به جای روح، کلمه عقل به کار برده اند.

از طرف دیگر نیز معلوم است عقل فعّال به لسان شرع همان جبرئیل است که روح الامین و روح القدس نیز نامیده می شود و چنانکه در کتب عرفانی آمده این عقل را روح اعظم و انسان حقیقی و حقیقت انسان خوانده اند، پس می توان گفت که: همین روح القدس یا جبرئیل و روح اعظم به توسّیط اعلام وحی، مصدر و مربّی نفوس ناطقه بشر است و این نفوس اشعه و شراره هائی از نور او هستند.

نسبت به درجه استعداد و کمال این نفوس، آن عقل فعال یا روح القدس در ایشان کمتر یا بیشتر و کوتاه تر یا مدیدتر تجلی می کند، چنانکه در نفوس انبیا و اولیا و عرفا در اوقات مختلف و در صورت ها و کیفیت های گوناگون مدتی کم یا بیش تجلی نموده و به وسیله ایشان فعالیت خود را ظاهر ساخته است.

پس آنچه در قرآن مجید آمده که خداوند نفخه ای از روح خود به تن آدم دمید و امثال این درباره مریم و غیره، آن روح عبارت از نور و یا شعله همین روح القدس یا روح اعظم و یا عقل فعال بوده است، به همین مناسبت کلمه روح در قرآن به صیغه مفرد آمده و در همه جا جبرئیل یعنی عقل فعال به اسم روح نامیده شده است.

این روح یا عقل فعال مانند همه عقول دیگر، هم مستقیماً و هم به طور غیر مستقیم یعنی به وسیله انعکاس انوار عقول مافوق خود، با ذات خداوند که منبع همه نورها و عقل هاست مربوط می باشد و بدین مناسبت از عالم امر یعنی مقام ربوبیت و لاهوت به ترتیب مراتب صادر شده است. «(۱) این روح یا به تعبیر قرآن مجید جبرئیل، چون انسان را مجلای اشراق الهیه خود قرار دهد و انسان تمام قوای خود را با آن اشراق ملکوتیه به فعلیت برساند، از جبرئیل برتر شده و از تمام ملائکه مقرب انظر مقام معنوی بالاتر رود.

لذا در سیر معراجی، وقتی جبرئیل از حرکت باز ایستاد، رسول الهی سبب توقفش را پرسید گفت:

لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَهُ لَأَخْتَرْتُ. (۲)

اگر به اندازه بند انگشتی نزدیکتر شوم، خواهم سوخت.

حقیقت محمدیه

این اسم در مرتبه ذات، متجلی به نفس ذات خود و به اعتباری متجلی در

ص: ۳۴۸

۱- (۱) - اصول اساسی روانشناسی: ۱۷۸.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۸۲/۱۸، باب ۳، ذیل حدیث ۸۶؛ [۱] المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۷۹/۱. [۲]

صورت حقیقت کلّیه انسانیّه است که صورت و معنای جمع عوالم و کلّیه عوالم مجالا- و مظهر و مربوب این اسم می باشند. حقیقت محمدیه به حسب مقام جمعی و کینونت قرآنی، عین این اسم جامع و به اعتبار مقام تفصیل، مظهر این اسم اعظم است.

در نوع انسانی، در قوس نزولی و مقام تجلی حقّ به اسم کلی جامع، مظهر تامّ و تمام این اسم، حقیقت محمدیه و خواصّ از عترت اویند و در مقام صعود و عروج ترکیبی، حضرت ختمی مقام از باب عروج به مقام اُوذنی و نیل به مقام برزخیت بین مقام احدیت و واحدیت، اسم اعظم صورت آن حقیقت کلّیه الهیه است و از این جهت نبوت او ازلی و حقیقت او که همان حقیقت نبوت کلّیه باشد دارای درجات و مراتب و مقامات متعدّده از انباء است و مرتبه نازلّه این انباء - که عبارت است از اخبار از جانب حقّ جهت ارشاد خلایق و دعوت عباد به حقّ و هدایت تشریحی و بیان احکام الهیه و وضع قوانین و سنن برای ایجاد مدینه فاضله - از شؤون ولایت تشریحیه است.

مرتبه اعلاّی نبوت کلّیه محمدیه عبارت است از: مقام تجلی حقّ به اسم جامع کلی در مرتبه واحدیت و مقام قاب قوسین؛ در این مقام، حقیقت محمدیه واسطه است جهت ظهور اعیان و اسمای متجلی در این اعیان.

از باب اتّحاد ظاهر و مظهر و از آن جهت که عین ثابت آن حقیقت کلّیه سمت سیادت نسبت به جمع اعیان دارد، واسطه است جهت ظهور کلّیه اعیان در مقام تجلی به اسم جامع کلی الهی که از آن به اسم اعظم نیز تعبیر کرده اند.

به این اعتبار، اصل نبوت به منزله دایره کلّیه رفیع الدرّجات است که از آن دوایر کلّیه و جزئیّه منشعب می شود و سعه و ضیق و اطلاق و تقیید این دوایر مستند است به استعدادات لازم و غیر مجعول عین ثابت انبیا از اولوالعزم از انبیا و غیر اولوالعزم علیهم السلام .

همان طوری که اسم «الله» اسم جامع کلی الهی است و از باب کلیت، جمیع اسما از فروع و اغصان و اجزا و توابع آن می باشند و این اسم به اعتباری حقیقت محمدیه است، اعیان و حقایق جمیع انبیا در مقام علم حضرت و احدیت به منزله ابعاض و اجزا و فروع عین ثابت حقیقت محمدیه اند.

اولین انباء آن حقیقت کلیه عبارت است از وساطت آن حضرت جهت ظهور اعیان و اسمای متجلی در این اعیان در حضرت علمیّه و مرتبه واحدیت و از این جهت است که اهل تحقیق نبوت او را ازلی می دانند.

مرتبه نازلۀ این انباء غیبی عبارت است از ظهور آن حقیقت مطلقه در عالم عین و خارج جهت تحقق هر عین به وجود خاصّ خود در صفحه اعیان و اولین جلوه آن حقیقت عقل اول است که:

أَوَّلُ مَنْ بَايَعَهُ هُوَ الْعَقْلُ الْأَوَّلُ. (۱)

نخستین کسی که با او بیعت کرد عقل اول بود.

لذا عقل اول حسنه ای از حسنات آن حقیقت کلیه و اول ظهور او در جلاب (۲) وجود نوری و جبروتی است.

سهم هر نبی از تجلیات اسمائیه تابع نحوه تعیین و ظهور و استعداد غیرمجموعول، عین ثابت و حقیقت او در عالم اعیان و حضرت علمیّه است، لذا همان طوری که کلیه اعیان در مقام تقدیر و عالم قدر علمی، اعضا و ابعاض و اجزای حقیقت محمدیه اند، در وجود خارجی نیز از توابع فروع آن اصل الأصول عالم وجودند و نبوت و ولایت انبیا مانند شریعت آنان نیز از توابع و فروع آن حقیقت کلیه است که:

ص: ۳۵۰

۱- (۱) - شرح فصوص الحکم: ۳۹۶.

۲- (۲) - جلاب: پیراهن.

آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ تَحْتَ لَوَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۱)

آدم و سایر پیامبران (یا سایر افراد بشر) در روز قیامت زیر لوای من خواهند بود.» (۲)

مقام حقیقی انسان

اشاره

این است آن انسان جامع و کامل که تمام موجودات در پرتو وجود او به اذن الله استعدادات خود را از قوه به فعل می رسانند و این است آن حقیقت جامع که در سایه وجود او معلوم می شود انسان در جهان هستی از چه حیثیت و شخصیتی برخوردار است و داری چه استعدادی در عالم قوه است و این استعداد چه ظهوری در عالم فعل دارد!

ای کاش همه انسان ها به شخصیت خود واقف می شدند و می دانستند کیستند و چیستند و از کجایند و از که هستند و به کجا می روند و تا کجا دارای مقام هستند و چه منازلی را می توانند طی کنند.

چهره معنوی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان می دهد که انسان چیست و از کجاست و به کجا می رود و دارای چه مقامات و منازلی است.

انسان به قول عرفا و اولیای الهی، آینه دار طلعت حضرت جمال و مجلای اسما و صفات و مظهر حسنات الهیه است.

من شاهباز ساعد سلطانم بود آشیان به روضه رضوانم

عنقای قاف وصلم و آه اکنون بشکسته پر ز ناوک هجرانم

ص: ۳۵۱

۱- (۱) - شرح رساله قیصری: ۱۲۳ - ۱۲۵.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۴۰۲/۱۶، باب ۱۲، حدیث ۱؛ عوالی اللآلی: ۱۲۱/۴، حدیث ۱۹۸.

طاووس باغ عزتم ای گردون حالی اسیر ذلت دورانم

مهری کن ای سپهر و میازارم لطفی کن ای طبیعت و برهانم

هان ای رفیق درد به درمان کوش مرگ است مرگ نادره درمانم

مرگ است راحت دل رنجورم مرگ است چاره غم هجرانم

مرگ است گنج شادی و بنماید بیرون ز کنج کلبه احزانم

مرگ است نو بهار و پدید آرد صد رنگ گل به طرف گلستانم

مرگ است پیک عالم جان کز لطف آید ز کوی حضرت جانانم

عمری است کز فراق رخ جانان دل زار و بی قرار و پریشانم

مرگا تو زین کمند خلاصم کن برهان ز دام فتنه دورانم

(مهدی الهی قمشه ای)

آری، مقام انسان مقام عجیبی است، احدی بر این مقام جز خدای انسان آگاه نیست و هم اوست که واسطه ای چون نبوت و امامت و عقل و قرآن و اسمای حسنائش را برای رسیدن انسان به مقام اصلیش قرار داده است. بر ماست که از این نعمت های معنوی الهی قدردانی کرده و قدردانی به آن است که این نعمت را بشناسیم و حمد و شکرش را بجا آوریم تا از افتادن در ورطه حیوانیت در امان بدانیم.

مقام حقیقی انسان در کلام خوارزمی

تاج الدین حسین بن حسن خوارزمی در «شرح فصوص الحکم» در مقام والای انسان می گوید:

«چون حق سبحانه و تعالی بر مقتضای اسمای حسنی ایجاد کرده بود عالم را که عبارت است از اعیان ثابته، مثل صورتی که در وی روح نباشد، پس این به منزله آینه ای بود که او را جلا نداده بود و از شأن حق و حکم الهی و سنت حضرت پادشاهی آن است که هیچ چیز را ایجاد و تسویه نمی کند مگر که آن موجود را چاره

نیست از قابل بودن مرقبول روح الهی را که آن قبول معبر است به نفخ، چنانچه در شأن آدم فرموده:

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿١﴾

پس چون او را درست و نیکو گردانم و از روح خود در او بدمم، برای او سجده کنان بیفتید.

پس نفخ او اعطای قابلیت و استعداد است از این صورت مسوآه مرقبول فیض اقدس را که آن تجلی ذاتی است برین موجود و بر غیر او که آن فیض هیچ زایل نشد و نخواهد شد که اگر یک لحظه انقطاع او فرض کرده شود همه اشیا کسوت عدم پوشند و نه موجود علمی باقی ماند و نه عینی. و نه شاید گمان بردن که اعیان در زمانی از ازمنه موجود بوده باشد و انسان در آن زمان معدوم بود مطلقاً و الا لازم آید که اعیان را وجود در حالت عدم روح باشد، بلکه چاره نیست از دانستن این معنی که انسان از حیثیت نشأت عنصریه بعد از کل موجودات است به بعدیت زمانی کما اشار بقوله تعالی:

خَمَّرْتُ طِينَهُ آدَمَ بِيَدَيَّ أُزْبَعِينَ صَبَاحاً. ﴿٢﴾

گل آدم را چهل روز با دست های خود بسرشتم.

و از حیثیت نشأت علمیه پیش از جمیع اعیان است، چه اعیان تفاصیل حقیقت انسان است؛ و از [حیثیت] نشأت روحانیّه کلیه نیز پیش از جمیع ارواح است کما أشار الیه النبی صلی الله علیه و آله بقوله:

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي. ﴿٣﴾

ص: ۳۵۳

۱- (۱) - حجر (۱۵) : ۲۹. [۱]

۲- (۲) - عوالی اللآلی: ۹۸/۴، حدیث ۱۳۸؛ [۲] شرح الاسماء الحسنی: ۸۱/۱.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۹۷/۱، باب ۲، حدیث ۷؛ [۳] عوالی اللآلی: ۹۹/۴، حدیث ۱۴۰. [۴]

نخستین چیزی را که خداوند آفرید نور من بود.

و از حیثیت نشأت روحانیّه جزئیّه نیز که در عالم مثالی است پیش از همه مُبدعات است.

أما صاحب شهود و محقق عارف به مراتب وجود می داند که انسان - اَعنی حقیقت او موجود است در جمیع مظاهر سماویّه و مشاهده می کند او را در جمیع مواطن و مراتب به صورتی که مناسب او باشد در حالت تنزّل از حضرت علمیه به عیثیه و از عیثیه به شهادت مطلقه، پیش از ظهور او در این صورت انسانیّه حادثه زمانیّه و احاطه این اشارت نمی تواند کرد مگر کسی که محیط باشد به سرّ:

وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا ﴿١﴾

در حالی که شما را مرحله به مرحله [خاک، نطفه، علقه، مضغه، گوشت، استخوان و...] آفریده است.

و ارباب ذوق و اصحاب شوق را باید که در تحقیق آنچه به شرحش قیام نموده شد ملاحظه این آیات کنند:

چو هر اسم را مظهر آمد ز غیب جهان گشت موجود بی هیچ ریب

رسیدند از علم اشیاء به عین شهادت پذیرفت از غیب زین

عیان گشت چون شخص بی جان جهان ولکن در او نوع انسان چو جان

جهان فرع و اصل است انسان در او جهان جسم و انسان نگر جان در او

به هر طور او را ظهوری است خاص که دارد بدان مرتبت اختصاص

تو روح جهانی و از روح بیش و لکن ندانسته ای قدر خویش

ص: ۳۵۴

بدان گرنندانی به القای سمع که کونین در نشأت توسست جمع

تویی نسخه جامع مختصر مجوهر چه جویی ز جای دگر

بدانی به افنای قید تویی که اول تو بودی و آخر تویی

وَمَا بَقِيَ إِلَّا الْقَابِلُ، وَالْقَابِلُ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنْ فِيضِهِ الْأَقْدَسُ. (۱)

و باقی نماند این جا مگر قابل و قابل نیز متحقق نیست مگر از فیض اقدس.

یعنی: چون بیان کرده شد که فیض عبارت است از تجلی، از حق است و استمداد قبول تجلی نیز از حق است، پس در این جا باقی نماند غیر قابل، پس مستعد قابل کیست؟

]

تجلی حق

[

می گوید: حق را دو نوع تجلی است:

تجلی اول: اقدس از شوایب کثرت اسمائیه و نقایص حقایق امکائیه که آن تجلی حبی ذاتی است که موجب وجود اشیا و استعدادات اوست در حضرت علمیه، بعد از آن در عیثیه، لاجرم مستعد قابل مستند بدان تجلی است و تحقق او چنانکه به تقدیم رسیده است که اعیان که قابلند، تجلیات الهیه را فایزند از حضرت باری سبحانه به فیض اقدس.

و تجلی دوم: مقدس، و این فیض عبارت است از تجلیات اسمائیه که موجب ظهور است آنچه اقتضا می کند استعدادات این اعیان در خارج و فیض مقدس مترتب است بر فیض اقدس.

پس بر این تقدیر چون مقرر گشت که قابل و آنچه بر وی مترتب است از استعدادات و کمالات و علوم و معارف و غیر آن فیض است از حق تعالی و حاصل است از او، پس آدم به معنی انسان کامل عین جلای این آئینه و روح این صورت آمد، چه عالم به وجود او تمام شد و اسرار و حقایقش به ظهور پیوست.

ص: ۳۵۵

و نزد ارباب تحقیق محقق است که در عالم هیچ موجودی نیست غیر انسان که ظاهر شده باشد او را حقیقت او و حقیقت غیر او، بدان حیثیت که بدانند که عین احدیت است که ظهور یافته است و عین حقایق گشته، حضرت الهی بدین اختصاص که انسان راست در کمال معرفت حقیقت، اشارت می کند که:

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ « (۱)

یقیناً ما امانت را [که تکالیف شرعیۀ سعادت بخش است] بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم.

ما عرض کردیم امانت شناخت حقیقت را بر اهل سماوات و ارض و جبال، یعنی بر ملکوت و جبروت آنها، پس ابا کردند و از حمل این بار بگریختند و با وجود آن تشنگی، آب بقا بر خاک ریختند، از آن روی که استعدادات ایشان نه چون استعداد انسان بود؛

وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا « (۲)

و انسان آن را پذیرفت بی تردید او [به علت ادا نکردن امانت] بسیار ستمکار و [نسبت به فرجام خیانت در امانت] بسیار نادان است.

و انسان در حمل این امانت تجاسر نمود و گفت:

دل نادان من امانت عشق هم به پشتی آن کرم برداشت

(اوحدی مراغه ای)

چه در استعداد او طاقت مقاومت حمل این بار بود.

و این انسان ظلوم است بر نفس خود که مُمیت اوست و مُفنی ذات خود است

ص: ۳۵۶

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۷۲. [۱]

۲- (۲) - احزاب (۳۳) : ۷۲. [۲]

در ذات حق سبحانه و تعالی و جهول است مرغیر حق را و نافی است ما سوای او را و گوینده لا إله إلا الله و نافی غیر و مثبت الله به حقیقت اوست.

لاجرم ارواح مجرّده و غیر آن اگر چه عالمند به اسمایی که منتقش است و صادر به واسطه اتیان از حق، ولکن حقایق و اعیان ثابته، آن اسما را چنانکه هست نمی دانند. لهذا آدم علیه السلام چون مشاهده کرد که ایشان از اسمای مُسمّیات که اعیان و حقایق است عاجز گشتند و به عجز خود اعتراف نمودند که:

لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا « (۱)

ما را دانشی جز آنچه خودت به ما آموخته ای نیست.

انباء کرد به اسمای ایشان و حق سبحانه و تعالی از این مقام که ایشان راست خبر داد که:

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ « (۲)

و هیچ یک از ما فرشتگان نیست مگر این که برای او مقامی معین است.

برای هر یک از ملائکه مقام معلومی است که تعدی از آن متصوّر نیست و جبرئیل نیز از این روی گفت:

لَوْ دَنَوْتُ أَنُمَلَهُ لَأَحْتَرَقْتُ. « (۳)

اگر یک بند انگشت نزدیک شوم خواهم سوخت. « (۴)

ص: ۳۵۷

۱- (۱) - بقره (۲) : ۳۲. [۱]

۲- (۲) - صافات (۳۷) : ۱۶۴. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۸۲/۱۸، باب ۳، ذیل حدیث ۸۶؛ [۳] المناقب ابن شهر آشوب: ۱۷۹/۱. [۴]

۴- (۴) - شرح فصوص الحکم، خوارزمی: ۵۸/۱.

آری، انسان را استعدادات عجیب و قوای شگرفی است که اگر این قوا به واسطه عقل و وجدان و فطرت و نبوت و قرآن و امامت که حجت های باطن و ظاهرند به کار گرفته شود، مقامات عالی الهی به این موجود دست می دهد و از تلخی هجران به شیرینی وصال می رسد و حائز مقام با عظمت خلافة الهی گشته از نظر شخصیت و انسانیت به مقام کرامت و هدایت و دانش و تقوا می رسد و چون از این راه حرکت کند به شناخت نعمت ها و صاحب نعمت ها یعنی حضرت حق نایل شده، در مقام حامدان و شاکران قرار می گیرد که بهترین مقام و برترین رتبه است و این همه هم فقط و فقط عنایت اوست که اگر این عنایت نبود رسیدن به حقیقت و شناخت و معرفت و ادای شکر محال می نمود، در آن صورت انسان تجلی نمی کرد و موجودیت او جز موجودیت حیوانیت - چنانکه حضرت زین العابدین علیه السلام در جملات مورد بحث فرمود - چیز دیگر نبود:

وَلَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ دُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حِدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا.

چون در برابر هر نعمت بگوئی الحمد لله و چون در پیشگاه حضرت ربوبیت به عجز و ناتوانی خود از شکر و سپاس اقرار نمایی و چون هر نعمت را به جای خودش و در همان جا که حضرت ربّ الأرباب دستور داده خرج کنی، در صف حامدان و شاکران قرار می گیری و به رعایت حدود انسانیت و دوری از پستی حیوانیت برخاسته ای.

خفته خیر ندارد سر بر کنار جانان کین شب دراز باشد بر چشم پاسبانان

بر عقل من بخندی گر در غمش بگریم کین کارهای مشکل افتد به کاردانان
دلداده را ملامت گفتن چه سود دارد می باید این نصیحت کردن به دلستانان
دامن ز پای برگیر این خوبروی خوش رو تا دامنت نگیرد دست خدای خوانان
من ترک مهر اینان در خود نمی شناسم بگذار تا بیاید بر من جفای آنان
روشن روان عاشق در تیره شب ننالد داند که روز گردد روزی شب شبانان

(سعدی شیرازی)

ص: ۳۵۹

[«۱۰» وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَفْنَا مِنْ نَفْسِهِ وَ أَلْهَمَنَا مِنْ شُكْرِهِ وَ فَتَحَ لَنَا مِنْ أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُبُوبِيَّتِهِ وَ دَلَّنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهُ فِي تَوْحِيدِهِ وَ جَبَّبَنَا مِنَ الْإِلْحَادِ وَ الشُّكِّ فِي أَمْرِهِ «۱۱» حَمْدًا نَعْمَرُ بِهِ فِيمَنْ حَمَدَهُ مِنْ خَلْقِهِ وَ نَسْبِقُ بِهِ مَنْ سَبَقَ إِلَي رِضَاً وَ عَفْوَهُ]

و سپاس مخصوص خداست که وجودش را به ما شناساند و شکرش را به ما الهام فرمود و درهای دانش را به پروردگارش به روی ما گشود و ما را بر اخلاص ورزی در یکتایش راهنمایی کرد و از انحراف در دین و تردید در دستورش، دور داشت.

خدا را سپاس می گزارم، سپاسی که با آن، در گروه سپاس گزاران از بندگانش زندگی کنم و با آن سپاس بر هر که به خشنودی و گناه بخشیش پیشی جسته، سبقت گیرم.

در جملات زیبای دعا به چند مسأله بسیار مهم اشارت رفته است:

۱ - تعلیم عرفانِ نفس به بندگان.

۲ - الهام به شکرگزاری.

۳ - گشودن ابواب علم به سوی ربوبیت.

۴ - دلالت بر اخلاص در توحید.

۵ - دور داشتن انسان از الحاد و شرک.

ص: ۳۶۰

آری، برای شناخت حضرت او راهی جز همان راهی که از طریق تفکر در خلقت موجودات و نبوت انبیا و وحی که تمام محصولش در قرآن و کلام ائمه طاهرین علیهم السلام ارائه شده وجود ندارد.

با تفکر تنها فقط می توان به این معنی رسید که آفرینش دارای آفریننده است، اما اسمای حُسنی و صفات عُلیای او چیست و از خلقت چه منظوری داشته و از انسان چه تکلیفی می خواهد، برای انسان روشن نمی شود. برای رسیدن به این حقایق عالی باید متوسل به قرآن مجید و فرمایش های انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام شد و این است معنای عرفان نفس حقّ به حقّ و ترجمه راه شناخت او به وسیله او و به تعبیر اسوه عارفان و امام عاشقان وجود مقدس حضرت سجاد علیه السلام:

بِكَ عَرَفْتُكَ. (۱)

الهام اولیه و ابتدائیه حضرت او به نفس جهت حرکت به سوی حقایق و معارف، نفس را آماده یادگیری و توجه به حقیقت از طریق ابزاری که چون عقل و چشم و گوش و قلب در اختیار دارد می نماید و این همان است که در قرآن مجید آمده:

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا « (۲)

و به نفس و آن که آن را درست و نیکو نمود، * پس بزه کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد.

تکمیل نفوس و تزکیه ارواح

نفس، مبدأ حرکتش از این الهام است که فقط و فقط و به طور خالص عنایت حضرت او جهت شناساندن خود به عبد است و منتهای حرکتش مقام قرب و وصل

ص: ۳۶۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۸۲/۹۵، باب ۶، حدیث ۲؛ المصباح، کفعمی: ۵۸۸؛ البلد الأمين: ۲۰۵. [۱]

۲- (۲) - شمس (۹۱): ۷-۸. [۲]

و رضایت و بهشت عنبر سرشت است و بین این مبدأ و انتهاست که باید منازل عقاید صحیحه و اخلاق حسنه و اعمال صالحه را سیر کند و به قول عرفا: منازل بدایات و ابواب و معاملات و نهایت را طی نماید.

تکمیل نفوس و تزکیه ارواح و عقول از شوائب و نوائب شیطانی همچون الحاد و شرک و شک و تردید و ریب جز از این راه میسر نیست و هر کس تکمیل و تصفیة نفوس را جز از این طریق ادعا کند سخنی به غایت جاهلانه گفته و تیری در تاریکی رها کرده است.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ « (۱)

منزه و پاک است از آنچه شریک او قرار می دهند.

]

تکمیل نفوس و تزکیه ارواح در کلام سعید فرغانی

[

سعید فرغانی در تکمیل نفوس و مراحل آن می گوید:

«انسان بعد از تنزل از مقام واحدیت و مرتبه اعیان ثابته و طی منازل عقول طولیه و درجات برزخیه و وقوع در عالم عناصر و تعیین به صورت مزاجی و عبور از درجات نباتی و حیوانی، قبل از ورود در عالم انسانی، حیوانی است بالفعل و انسانی است بالقوه و محجوب از فطرت ذریه و وجود مثالی جسمانی و نیز محجوب است از وجود روحانی عقلانی به مقتضای دوری از فطرت تابناک خویش.

نفس به حکم احکام تعویقات و خاصیت تنزلات و تطویرات (۲) و غلبه احکام و خواص طبیعت و انغمار (۳) در اوصاف و لوازم عادات جسمانی، از اصل فطرت

ص: ۳۶۲

۱- (۱) - توبه (۹) : ۳۱. [۱]

۲- (۲) - تطویر: تکامل تدریجی.

۳- (۳) - انغمار: فرو رفتن.

غافل و روگردان؛ و مُقبل (۱) و مُنهمک (۲) در حظوظ نفسانیه است، حکم این غفلت سرّ الهی وجودی و حقیقت اثر روحانی و حقیقت نفس انسانی را در بر گرفته و نفس منتزّل در این مقام به واسطه غلبه احکام کثرت بر مراتب وجودی او به کلی به انحراف از اخلاق و اوصاف ذاتی خود مبتلا شده و اثر قلب متّصف به وحدت و اعتدال، از ناحیه غلبه کثرت مخفی و بدون اثر و در برخی از اشخاص چنان اخلاق و عادات و لوازم حیوانی غلبه می نماید که شخص داخل در زمره ممسوخین می شود.

نفوس منغم در طبع و واقع در هاویئه ماده و اشخاص منتزّل در مقام و موطن طبایع و اجسام مختلفند.

برخی از اشخاص به واسطه آن که قلب آنها به سرعت متأثر می شود از سرّ وجودی مفاض بر حقیقت آنها، به حکم:

قَبْلَ مَنْ قَبِلَ لَا لِعِلَّهِ، وَرَدَّ مَنْ رَدَّ لَا لِعِلَّهِ.

ردّ و قبولش از روی علتی نیست.

و به موجب:

جَذْبُهُ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ يُوَارِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ. (۳)

یک جذب از جذب‌های حق با عمل جنّ و انس برابر است.

و مصداق آیه کریمه:

ص: ۳۶۳

۱- (۱) - مقبل: رو آورنده، پذیرنده.

۲- (۲) - منهمک: مستغرق، فرو رفته.

۳- (۳) - مشارق الدراری، شرح تائیه ابن فارض: ۳۳.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ﴿١﴾

خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنان را از تاریکی ها [ی جهل، شرک، فسق و فجور] به سوی نور [ایمان، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می برد.

به صف اولیای خدا می پیوندند و این جماعت به لحاظ قرب و بُعد نسبت به مقام ذات مختلفند.

بعضی دیگر از نفوس که مانند دسته اول بدون سعی و عمل مشمول جذبات حقّ واقع نمی شوند، به مقتضای تجلّی حقّ به اسم هادی، نور ایمان از باطن وجود آنان ظاهر شده، ذات و مظهر روحانی و نفسانی خود را در سبّجین طبیعت و زندان عالم ماده گرفتار و محجوب از اصل فطرت دیده و از باطن ذات مظهر روحانی و نفسانی خود را به خطاب:

يَا صَاحِبِي السَّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٢﴾

ای دو یار زندان! آیا معبودان متعدد و متفرق بهتر است یا خدای یگانه مقتدر؟

مخاطب قرار می دهند، لهذا این قبیل از نفوس از ناحیه خطاب واصل از باطن، از خواب بیدار می شوند و از غفلت و تزییع وقت و قصور و تقصیر خود شرمسار و منفعل گردیده و گویند:

يَا حَسْرَتَى عَلَيَّ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ ﴿٣﴾

دریغ و افسوس بر اهمال کاری و تقصیری که درباره خدا کردم.

ص: ۳۶۴

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۵۷. [۱]

۲- (۲) - یوسف (۱۲) : ۳۹. [۲]

۳- (۳) - زمر (۳۹) : ۵۶. [۳]

مراحل تکمیل نفوس

این قبیل از بیداران درک می کنند که سه امر مهم مقابل آنها قرار دارد و اگر آنی از آن غفلت ورزند چه بسا به خسران عظیم مبتلا گردند:

اول آن که: باید از جائی که قرار دارند شروع به حرکت نموده و مقرّ احکام عادات و موطن سرگرمی به لوازم طبیعت و لذّات فانی جسمانی را ترک کرده و از نواحی ملازمت به اوامر و نواهی، به اوامر و نواهی کتاب و سنّت در جمیع حالات چه به حسب قول و چه به اعتبار عمل و فعل سر تسلیم فرود آورند و آنی غفلت را جایز ندانند. این امر به مقام اسلام تعلق دارد و اوّل مقام اسلام، ملازمت به اوامر و نواهی شرع است.

مرحله دوّم: باید نفس به حسب باطن، داخل در مقام غربت شود، از باب جدایی نفس از مقرّ احکام عادات به واسطه کسب ملکات روحانیّه و اخلاق ملکوتیّه. این امر به مقام ایمان تعلق دارد.

مرحله سوّم: تعلق به مقام احسان دارد، از این باب که نفس به حسب سرّ وجودی از ناحیه فنای از احکام حجب قیود عارض بر روح به واسطه تلبس نفس به احکام مراتب تنزّلات و قبول قیود لازم احکام طبیعت و موطن متنزله و تأثر از مراتب تنزّلات و قبول تکثرات لازم تنزّل و دخول در باب مشاهده جاذب به عین توحید، چه آن که نفس از طریق فنا از کثرت اغیار، به مقام مشاهده عین وحدت نایل شود.

باید توجه داشت که: احسان داری مراتب است، چون نفس بعد از تنبه، از مقام طبع و عالم حیوان عبور نموده و به حسب ترقّی و تکامل در مراتب عالم معنی سیر می کند، لذا کتاب تکوین مانند کتاب تشریح دارای هفت بطن است؛ ظاهر آن عالم طبع و منازل بعد از طبع بواطن وجود به شمار می روند.

لِأَنَّ لِلنَّفْسِ مِنْ حَيْثُ قُوَّتِهَا الْعَامِلَةَ فِي ضَبْطِ الْأُمُورِ الدُّنْيَا وَيَهْ بَطْنًا أَوْلًا،

وَلِسَانُهُ: يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا « (۱)

وَطَلَّبُ صَاحِبِهِ: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ « (۲)

وَلِلنَّفْسِ مِنْ حَيْثُ عُبُورِهَا إِلَى طَلَبِ الْأُمُورِ الْآخِرِيِّهِ مِنْ جِهَةِ قُوَّتِهَا الْعَاقِلِهِ الْمُنَوَّرِهِ بِنُورِ الشَّرْعِ بَطْنًا ثَانِيًا.

زیرا نفس از جهت نیرویی که در ضبط امور دنیوی به کار می گیرد بطن اولی دارد و زبان حال آن این است که خداوند فرموده: « [تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می شناسند». و خواسته صاحبش این است که:

«پروردگارا! به ما در دنیا [کالای زندگی] عطا کن. و آنان را در آخرت هیچ بهره ای نیست».

و نفس از جهت عبورش به سوی طلب امور اخروی که از نیروی عاقله منور به نور شرع نشأت می گیرد بطن دومی دارد.

این مرتبه اختصاص دارد به عوام مسلمانان و مؤمنان و شیخ کبیر صدر الدین رومی آن را اول مرتبه احسان دانسته،

در آن جا که گفته اند:

الْإِحْسَانُ فِعْلٌ مَا يَتَّبِعِي لِمَا يَتَّبِعِي كَمَا يَتَّبِعِي. (۳)

احسان، انجام شایسته، برای شایسته، به صورت شایسته است.

جمع وصایا و نصایح را داخل در باب احسان نموده و مرتبه

اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ. (۴)

ص: ۳۶۶

۱- (۱) - روم (۳۰) : ۷. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۰۰. [۲]

۳- (۳) - مشارق الدراری، شرح تائیه ابن فارض: ۳۵.

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۲۹/۴، باب ۵، ذیل حدیث ۳؛ [۳] الأمالی، شیخ طوسی: ۵۲۶، حدیث ۱۱۶۲؛ [۴] عوالی اللالی: ۴۰۵/۱،

حدیث ۶۵. [۵]

خدا را آن گونه عبادت کن که گویا او را می بینی.

را اواسط مراتب احسان و مقام عبادت بدون کائنات را آخر درجات احسانیه می داند.

بیاناتی نظیر فرموده امیر اولیا امام علی علیه السلام:

لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا. (۱)

اگر پرده ها برداشته شود، بر یقین من افزوده نمی شود.

مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ. (۲)

پروردگاری را که ندیده ام نمی پرستم.

وَجُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ. (۳)

روشنی چشم من در نماز نهاده شده.

وَالآنَ قِيَامَتِي قَائِمٌ. (۴)

اکنون قیامت من بر پا شده.

وَكُنْتُ سَمِعُهُ وَبَصَرُهُ... (۵)

گوش و چشم او خواهم بود....

لسان مرتبه اخیر احسان است.

]

وجوه نفس

[

نفس دارای سه وجه است:

ص: ۳۶۷

- ٢- (٢) - الكافي: ٩٨/١، باب في ابطال الرؤيه...، حديث ٦؛ [٣]بحار الأنوار: ٣٠٤/٤، باب ٤، حديث ٣٤. [٤]
- ٣- (٣) - بحار الأنوار: ١٩٣/٧٩، باب ١؛ [٥]وسائل الشيعة: ١٤٤/٢، باب ٨٩، حديث ١٧٥٤. [٦]
- ٤- (٤) - مشارق الدراري، شرح تائيه ابن فارض: ٣٦.
- ٥- (٥) - بحار الأنوار: ١٤٩/٥٨، باب ٤٣، ذيل حديث ٢٥؛ بحار الأنوار: ٢٦٩/٧١، باب ١٦، ذيل حديث ٨.

یکی روی توجّه آن به تدبیر بدن از ناحیه قوای واسطه بین نفس و بدن، وَتَوَطَّيْنُهُ إِلَى مَا فِيهِ نَفْعُهُ عَاجِلًا عَلَى وَجْهِ جَمِيلٍ.

چون نفس سالک از ناحیه تعلق و اتکای به بدن، قادر است جلب منفعت و دفع ضرر نماید، از ناحیه بدن وقوه و استعداد به سیر تکاملی می پردازد و اگر قوای بدنی نباشند نفس قدرت تکامل را از دست می دهد.

اطاعت اوامر حق و تطبیق اعمال با شریعت، شأن نفس متعلق به بدن است.

وجه «تَوَجُّهُ النَّفْسِ بِقُوَاهَا إِلَى تَدْبِيرِ الْبَدَنِ وَالْعَمَلِ عَلَى وَفْقِ الشَّرْعِ» را «بدایات» نامیده اند و این خود بدایت ابتدای اخذ استعداد سیر و حرکت به سوی منازل حق است.

نفس علاوه بر نظر به قوای خود جهت توسط قوا، نظری نیز به خود می افکند و از این ناحیه به تعدیل صفات و تسکین حدت و ثبات آن می پردازد و این را باب دخول نفس از ظاهر به باطن و در و میدخل روح از شهادت نفس به مقام غیب آن نامیده اند. چون این امر دارای مراتب است علمای اخلاق از مجموع آن به «ابواب» تعبیر نموده اند.

قسم سوم عبارت است از: وجه توجّه نفس به باطن خود که مرتبه روح و سرّ نفس باشد جهت استمداد از باطن برای ازاله حجت و قبول مدد الهی و آن را قسم «معاملات» نامیده اند. [\(۱\)](#) این است آن حقایقی که از جانب حضرت دوست به واسطه قلب پاک به انسان الهام می شود و این الهام باعث حرکت به سوی بدایات و ابواب و معاملات می گردد که در مجموع، هزار منزل است و شرح هر یک و راه سیر به سوی آن در آیات قرآن و معارف الهیه بیان شده است و در حقیقت همان است که حضرت سجاد علیه السلام آن اسوه عاشقان و امید عارفان فرمود:

ص: ۳۶۸

۱- (۱) - مشارق الدراری، شرح تائیه ابن فارض: ۳۲ - ۳۶. [۱]

توجه و بیداری ناگهانی انسان نسبت به آفرینش و اجزای و عناصر آن و از پی آن به شناخت حقّ برخاستن و از پس آن به وادی با عظمت شکر قدم گذاردن، عین عنایت حقّ و الهامی از جانب او برای رشد و کمال انسان است.

علاقه پیدا کردن به معارف و از پی آن به دنبال انبیا و ائمه و اولیا رفتن و از پس آن به اطاعت از خواسته های حقّ برخاستن نیز عنایت و الهام آن یار مهربان و نعمتی است که تمام آدمیان از شکر و سپاس آن عاجزند.

فیضی بزرگترین شاعر سده دهم سرزمین هند که از حکمت و عرفان بهره مند بود، در بیان جلال و عظمت حضرت ربّ العزّه می گوید: یا ازلّی الظهور، یا ابدیّ الخفا نورک فوق النّظر، حُسنک فوق الثّنا

نور تو بینش گداز، حُسن تو دانش گسل فکر تو اندیشه گاه، کُنّه تو حیرت فرا

دانش و بینش همه کرده رها در رهِ چشم ارسطو نظر، عقل فلاطون ذکا

مَلّت علم تو را هست به فتوای قدس خون تفکر هدر، خاک تعقل هبا (۱)

ساحت قدر تو را سخره هنگامه کرد حرف مشوّش دماغ، کلک مولّه (۲) نوا

بر درت اندیشه را شحنه (۳) غیرت زند لطمه حیرت به روی، سیلی جهل از قفا

(فیضی هندی)

تعقل در آفرینش

اشاره

انسان وقتی به آفرینش و اوضاع آن فکر می کند به این نتیجه می رسد که ساختمان جهان و ساختمان واحدهایی که اجزای جهان را تشکیل می دهند حساب شده

ص: ۳۶۹

۱- (۱) - هبا: خاک نرم، غبار، نابود شدن.

۲- (۲) - مولّه: سرگردان.

۳- (۳) - شحنه: پلیس، پاسبان.

است، هر چیزی جائی دارد و برای آن جا قرار داده شده است و منظوری از این قرار دادن ها در کار بوده است.

جهان، درست مانند کتابی است که از طرف مؤلف آگاهی تألیف شده است، هر جمله و سطر و هر کلام و فصلی محتوی یک سلسله معانی و مطالب و منظورهایی است؛ نظمی که در کلمات و جمله ها و سطرها به کار برده شده است از روی دقت خاصی است و هدفی را نشان می دهد.

هر کس تا حدودی می تواند خطوط و سطور کتاب خلقت را بخواند و یک سلسله معانی، از آنها درک کند، و قصد و فکر مؤلف آن را دریابد، هر کسی می تواند نظامات حکیمانه و آثار و علائم به کار رفتن تدبیر و اراده را در کار خلقت به طور روشن استنباط کند هر چند درس ناخوانده و بیابانی باشد، ولی البته اگر کسی با علوم طبیعی آشنائی داشته باشد به تناسب معرفتش به این امور، نظامات و آثار و علائم وجود و حکمت و تدبیر را در کار خلقت بیشتر ادراک می کند.

قرآن کریم با اصرار و ابرام بی نظیری افراد بشر را به مطالعه در خلقت و ساختمان موجودات به منظور شناختن خداوند سوق می دهد.

خداشناسی باید بر مبنای عقلی استوار باشد نه تقلید، آدمی در مقام خداشناسی وقتی می تواند نگین توحید را از قعر اقیانوس منطق بیرون کشیده و آن را زینت بخش دست عقیده خویش نماید که عرفان حق را به کسوت برهان ملبس سازد و به این حقیقت برمدار فتوای خرد معتقد شود، به حقّ الیقین به وجود خدا پای بند و عقیده مند گردد و پایه های ایمان به توحید را به ادله متقنه و براهین قویّه استوار کند به طوری که تندبادهای مخالف، اغوائت شیطانی و تبلیغات بی اساس نتوانند پایه های ایمان شخص را به وحدانیت ذات باری سست و لرزان سازند.

اسلام در تمام احکام و قوانین شریعت مطهره به ویژه اصول دین بالأخص اصل توحید، تقلید را مذمت فرموده و تأکید می کند که متدین باید اصول دین و مبانی را

به ادلّه عقلیه و موازین خردمندانه بپذیرد. در این مورد علامه بر حکومت عقل، آیات و اخبار عدیده وارد شده که از جمله آیات زیر است:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ « (۱)

[مردم را] با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ « (۲)

و از مردمان کسی است که همواره بدون هیچ دانشی [بلکه از روی جهل و نادانی] و بدون هیچ هدایتی و هیچ کتاب روشنی درباره خدا مجادله و ستیزه می کند.

چون مبنای علم بر استدلال و منطق کتاب خدا بر برهان است، آنان که بدون علم و منطق درباره توحید قضاوت می کنند سخت سرزنش شده اند.

قرآن تقلید کورکورانه را از هر کس باشد مذمت می کند و آنان که بدون برهان و دلیل و بدون منطق و حکمت به قبول دین آباء و اجداد و پذیرش عقاید دیگران برخاسته اند را سخت مورد سرزنش قرار می دهد!

اخبار زیادی در باب تأکید پذیرش حقایق بر مبنای عقل و استدلال در کتب گران بهای شیعه همچون «الکافی»، «من لا یحضره الفقیه»، «التوحید»، «بحار الأنوار» وارد شده که عمق آن اخبار به انسان زمینه می دهد تا واقعیت ها را با برهان و دلیل عقلی بپذیرد.

ابن سینا آن فیلسوف بزرگ می گوید:

مَنْ قَالَ أَوْ سَمِعَ بِغَيْرِ دَلِيلٍ فَلْيُخْرِجْ عَنْ رَبِّهِ الْإِنْسَانِيَّةَ.

کسی که بدون دلیل مطلبی را بگوید و یا قبول کند، باید از جرگه انسانیت

ص: ۳۷۱

۱- (۱) - نحل (۱۶): ۱۲۵. [۱]

۲- (۲) - حج (۲۲): ۸. [۲]

آری، بنایی که پایه های آن سست و لرزان و در معرض طوفان بنیان شده ویران خواهد شد و کوچکترین حادثه و باد مخالف آن را واژگون خواهد ساخت.

شود خراب بنایی که بر لب آب است.

با ستون های گلی، عمارت ده و بیست طبقه که از گزند حوادث در امان باشد نمی توان ساخت. ساختمان چند طبقه وقتی می تواند در برابر حوادث پابرجا بماند که استخوان بندی آن بسیار محکم باشد. وقتی بنای گل چنین باشد خانه دل چه باید باشد؟

عقایدی که در زوایای قلب ابداع و خانه هایی که در جوانب آن بنیان می گردد در هر امر، به ویژه راجع به امور دینی و قواعد مذهبی، چنان باید محکم و منطقی و بر اساس برهان استوار باشند که اغوائت اهریمنان و وساوس بدسیرتان و دغدغه شیاطین نتوانند به آنها نفوذ نموده و از قدرت و نیروی آنها بکاهند.

ایمانی که با عاقله، عجین و با حق الیقین قرین باشد، هیچ گاه طوفان های شک و تردید و ابرهای تیره ریب و سوء ظن قادر نخواهند بود به حریم آن رخنه و آن را سست و متزلزل نمایند.

این حقیقت و این اصل مسلم و این قانون کلی در تمام امور و مسائل فردی و اجتماعی ساری و جاری است و وقتی که در علوم سافله تسریه داشت به حکم عقل در امر خداشناسی و مسئله توحید که اهم علوم و مسائل فردی و اجتماعی است و با حیات مادی و معنوی بشر سروکار دارد و نوای دل انگیز برای روز قیامت ساز نموده و به آتیه دور و درازی وعده و وعید می دهد، به طریق اولی چنین علمی نمی تواند سطحی و کودکانه و بر اساس تقلید احمقانه بنیان گذاری شود؛ آیات قرآن و روایات و اخبار، این حقیقت را به طور صریح و روشن بیان داشته است.

در کلمات پیشوایان دین که نمونه اش خطبه های «نهج البلاغه» و «توحید مفضل» و برخی دعاها و برخی احتجاجات ائمه اطهار علیهم السلام است عنایت فوق العاده ای به توحید همراه با دلیل و حکمت و علوم طبیعی شده است.

یقینی است برای عاقله مردم بهترین راه شناساندن خداوند همین راه است، اکنون می خواهیم بدانیم که چگونه است که تشکیلات و نظامات ساختمان موجودات، بر وجود خداوند علیم و حکیم دلالت می کند!

جواب این پرسش روشن است، همان طوری که اصل پیدایش یک اثر بر وجود نیرویی مؤثر دلالت می کند، صفات و خصوصیات آن اثر نیز می تواند تا حدود زیادی آینه و نشان دهنده صفات مؤثر بوده باشد. مثالی ذکر می کنیم:

ما افراد انسان مستقیماً از محتویات ضمیر و افکار و اندیشه ها و ملکات اخلاقی و روحی یکدیگر آگاه نیستیم و نمی توانیم آگاه باشیم، بدیهی است که نه من می توانم مستقیماً ضمیر شما را بخوانم و بلاواسطه از نیت و صفات اخلاقی شما آگاه گردم و نه شما می توانید مستقیماً از ضمیر من آگاه شوید، ولی در عین حال تا حدّ زیادی به محتویات ضمیر یکدیگر پی می بریم بدون آن که کوچکترین تردیدی به خود راه دهیم.

ما درباره شخص معینی اعتقاد علمی پیدا می کنیم و او را به عنوان عالم می شناسیم، به چه دلیل؟ به دلیل آثار قولی و کتبی که از او دیده ایم، ما یکی را فقیه، یکی را حکیم، یکی را ریاضی دان، چهارمی را ادیب می دانیم، چرا؟ برای این که از اولی، سخنان و نوشته های فقهی و از دومی، سخنان و نوشته های حکمی و از سومی، ریاضی و از چهارمی، ادبی شنیده و دیده ایم.

به حکم سنخیتی که لازم است میان اثر و مؤثر بوده باشد امکان ندارد که از فاقد

علم، سخنان علمی و یا از کسی که فقط فقیه است سخنان منظم فلسفی و ریاضی و ادبی و یا از کسی که فقط حکیم است آثار فقهی یا ریاضی صادر شود.

به طور مثال: هیچ یک از ما که صاحب جواهر را می‌شناسیم شک نداریم که او فقیه بزرگی بوده است و حال آن که او را ندیده ایم و اگر هم می‌دیدیم نمی‌توانستیم به طور مستقیم: از ضمیر او آگاه شویم، اما «جواهر الکلام» او دلیل قاطعی است که مؤلف آن فقیه بزرگی بوده است.

ممکن است کسی بگوید: قطع و علمی که ما در این گونه مسائل داریم به این معنی نیست که هیچ گونه احتمال خلافی در کار نیست، بلکه به این معناست که:

احتمال خلاف در حساب احتمالات آن قدر ضعیف است که هیچ عقل سلیمی آن را به حساب نمی‌آورد، احتمال خلافی که در کار است، احتمال تصادف و اتفاق است؛ مثلاً در مورد کتاب «جواهر الکلام» ما قاطع هستیم که مؤلف آن فقیه بزرگی بوده است؛ نه به این معنی که هیچ گونه احتمال این که او فقیه نبوده و این نوشته‌ها از روی تصادف و اتفاق تنظیم شده باشد ندهیم؛ خیر، احتمال این که مؤلف «جواهر الکلام» فقیه نبوده و نوشته‌ها تصادفی تنظیم شده است وجود دارد ولی به قدری آن احتمال ضعیف است که به حساب نمی‌آید، لهذا می‌گوییم: قطع و علم داریم که صاحب کتاب فقیه بزرگی بوده نه ظن و گمان؛ احتمال تصادف در این گونه موارد به شکل یک کسر از عددهایی که ما می‌شناسیم از قبیل یک صدم، یک هزارم، یک میلیونیم، یک میلیاردیم و غیره نیست، بلکه به صورت کسر از یک عددی است که در وهم ما نمی‌گنجد، مثل این که فرض کنیم عدد یک را رسم کنیم و در طرف راست آن، آن قدر صفر بگذاریم که به کره‌ماه برسد؛ احتمال تصادف در این گونه موارد از قبیل یک احتمال در مقابل این عدد غیر قابل تصور از احتمالات است.

کرسی موریسون در کتاب «راز آفرینش انسان» می‌گوید:

«ده عدد سکه یک شاهی را از شماره یک تا ده علامت بگذارید و آنها را در

جیب خود بریزید و بهم بزنید، پس از آن سعی کنید آنها را به ترتیب شمارش از یک تا ده درآورید و هر کدام را درآورید پیش از این که سکه دوّمی را بیرون بیاورید دوباره به جیب خود بیندازید، با این ترتیب احتمال آن که شماره یک بیرون بیاید معادل یک بر ده است، احتمال این که شماره یک و دو به ترتیب بیرون بیاید یک بر صد است، احتمال این که شماره یک و دو و سه به ترتیب بیرون بیاید یک در هزار است، احتمال این که شماره های یک و دو و سه و چهار پشت سر هم کشیده شود یک در ده هزار است، و به همین منوال احتمال درآمدن شماره ها به ترتیب کمتر می شود تا آن که احتمال بیرون آمدن شماره های از یک تا ده به رقم یک بر ده میلیارد می رسد. منظور از ذکر مثلی به این سادگی، آن است که نشان داده شود ارقام در مقابل احتمالات چگونه قوس صعودی می پیماید؟! (۱) برای به وجود آمدن حیات در روی کره ارض، آن قدر اوضاع و احوال مساعد لازم است که از حیث امکانات ریاضی محال است تصوّر نمود این اوضاع و احوال بر سیل تصادف و اتفاق با یکدیگر جور آمده باشند. و به همین جهت باید ناگزیر معتقد بود که در طبیعت، قوه مدرکه خاصّی وجود دارد و در جریان این امور نظارت می کند. وقتی به این نکته اذعان آوریم باید معتقد شویم که مقصد و منظور خاصّی نیز از این جمع و تفریق ها و از پیدایش حیات در بین بوده است.

عالم جانداران

یکی دیگر از عجایب، عالم جانداران است که وضع آنها به هیچ وجه با تصادف و اتفاق قابل توجیه نیست.

از اوایل پیدایش حیات، جنس نر و ماده که برای ادامه نسل ضرورت دارد، به وجود آمده است.

ص: ۳۷۵

دستگاه‌های مربوط به تناسل چه در عالم حیوانی و چه در عالم نباتی، چه در جنس نر و چه در جنس ماده آن قدر حیرت‌انگیز است که به هیچ وجه نمی‌توان گفت: هدفی در ایجاد آنها نبوده است و دستگاه خلقت، اینها را برای ادامه نسل به وجود نیاورده است.

از اینها می‌گذریم و می‌آییم اندام‌های نباتات و حیوانات را در قسمت‌های مختلف مطالعه می‌کنیم، آن چنان غرق حیرت و بهت می‌شویم که مطالعه یک کتاب چندین هزار صفحه‌ای مملو از نکات دقیق و ظریف، هرگز نمی‌تواند ما را این اندازه دچار بهت و حیرت و اعتراف به قدرت کامله و حکمت بالغه به وجود آورنده آن کند.

عجایب نظم و همبستگی در آفرینش قابل احصا و احاطه نیست، هر گوشه را بنگریم جز انتظام و انطباق و هماهنگی و جز آثار دخالت قصد و عمد و اراده در مخلوقات نمی‌بینیم.

محصولات الهام الهی

اشاره

این همه دانش و علم در راه خداشناسی، این همه فلسفه و حکمت در راه شناسایی حق، این همه اشعار و عرفان در راه معرفت محبوب و این همه جستجو برای یافتن حقیقت، محصول همان الهامی است که قرآن از آن گفتگو کرده و معلول همان عنایتی است که حضرت سجاد علیه السلام در فراز دعا بدان اشاره کرده است.

این الهام است که این همه دانشمندان را وادار به مطالعه علوم مختلفه کرده و تحریک به نوشتن محصولات مطالعات خود در هزاران کتاب و این الهام است که این همه هنرمندان چون سعدی و حافظ و سنایی و باباطاهر و جلال الدین را وادار کرده که ذوق خود را در قالب نظم ارائه دهند و از این راه، فرهنگی بس پر محتوا و لطیف به یادگار گذارند.

ص: ۳۷۶

این الهام است که هزاران نفر را به سوی نظام دادن عرفان و حکمت و فلسفه کشیده و هزاران کتاب پرقیمت به گنجینه علوم انسانی تقدیم کرده اند. این الهام است که در قلوب عامیة مردم ذوق معرفت به او را زنده می کند و ایشان را در راه شناخت معشوق قرار داده و از آنان مؤمن مؤدب به آداب می سازد.

و این قرآن و نبوت و امامت است که به کمک الهام آمده تا آن را همچون درختی پر بار به کمال محصول برساند و آن را از انحراف حفظ نماید و راه را بیش از پیش به روی انسان باز کند و خلاصه تمام درهای معرفت و شناسایی را به روی عباد حق بگشاید.

اکنون به گوشه ای از محصولات این الهام توجه نمایید:

اجزای گیاهان

اصولاً هر گیاهی از اجزای بسیار ریز ذره بینی تشکیل شده که آنها را یاخته یا سلول نباتی می نامند، این سلول ها گاهی به صورت بیضی یا کروی و زمانی به صورت شش ضلعی، بعضی دوکی شکل و بعضی استوانه ای هستند و در هر صورت سه قسمت برجسته زیر در همه آنها مشاهده می شود که ساختمان هر یک از دیگری دقیق تر و حیرت انگیزتر است:

۱ - پرتوپلاسم: یعنی همان ماده زنده و ذی حیاتی که هنوز اسرار درون آن از چشم علوم امروزه پوشیده و پنهان است و معلوم نیست تحت چه قوانینی انجام وظیفه می کند، همین قدر معلوم است که پرتوپلاسم از عناصر مختلفی از قبیل کربن، نیدروژن، ازت، اکسیژن، فسفر، گوگرد و بالآخره آهن و سدیم و غیره تشکیل شده و قسمت عمده آن را آب فرا گرفته است.

۲ - هسته مرکزی: که خود دارای قسمت های مختلف و مواد گوناگون است، مخصوصاً رشته های زیادی در درون آن یافت می شود که در میان آنها دانه های

کروموزوم قرار دارد، این دانه ها موقعیت مهمی در ساختمان هسته دارند.

۳ - غشاء: یا پوسته روئین که آن نیز به نوبه خود دارای دو قسمت دقیق است:

نخست قسمت بیرونی که سلولزی و درخشنده و سخت می باشد و دارای مجاری بسیار ریزی است که آب و سایر مواد لازم به درون آن نفوذ می کند و دیگر قسمت درونی است که در عین ظرافت، در حفظ سلول نقش مهمی دارد.

ساختمان برگ ها:

شکل ظاهری برگ ها بسیار مختلف و تناسب کاملی با وضع درخت از لحاظ ساختمان و چگونگی منطقه روئیدن گیاه دارد. برگ های نباتات کوهستانی و بیابانی که از آب بهره کافی ندارند، معمولاً ضخیم و کلفت و پوشیده از کرک هاست که از تبخیر آب های دورنی آنها جلوگیری می کند ولی درختانی که در کنار رودخانه ها می روئند دارای برگ های پهن و نازک هستند که تبخیر آب به آسانی از آنها صورت می گیرد. برگ های زیرزمینی و برگ های شناور در روی آب و برگ های شناور در درون آب، هر یک دارای شکل جالبی کاملاً متناسب با محیط زندگانی خود می باشند. اگر برگگی را از عرض برش داده و مقطع آن را زیر میکروسکوپ قرار دهیم هفت قسمت دقیق و ممتاز زیر را در آن مشاهده خواهیم کرد:

۱ - پوست روئین که معمولاً سخت و غیرقابل نفوذ و در واقع حافظ و نگهبان طبقات زیرین است. این طبقه فاقد کلروفیل می باشد.

۲ - طبقه بافت ها و عضلات کلروفیل دار که از سلول های دراز منشوری شکلی تشکیل شده و دانه های سبزینه در تمام قسمت های آن دیده می شود. وظیفه این دانه ها این است که در مقابل نور خورشید گاز کربنیک هوا را جذب کرده و آن را به اکسیژن و کربن تجزیه کنند، سپس کربن را در خود حفظ کرده و اکسیژن را به خارج بفرستند. البته این عمل در رشد و نمو نباتات از یک طرف و در تصفیه هوای محیط

ما از طرف دیگر فوق العاده مؤثر است.

۳- آوندهای چوبی، یعنی همان لوله های مخصوصی که شیره خام گیاهی در آن جریان پیدا می کند.

۴- آوندهای آبکش که شیره پرورده و بارآمده گیاهی از آن عبور کرده و به مصرف تغذیه سلول ها می رسد؛ شیره خام در اثر فعالیت ماده کلروفیل به شیره پرورده تبدیل می شود و برای تغذیه سلول ها آماده می گردد.

۵- طبقه تحتانی کلروفیل دار که در قسمت زیرین قرار دارد و مواد کلروفیلی آن نسبت به طبقه فوقانی کمتر است و به همین جهت رنگ پشت برگ ها معمولاً با رنگ روی آنها تفاوت دارد. وظیفه این طبقه نیز با طبقه فوقانی مشابهت دارد.

۶- طبقه پوسته زیرین برگ که ساختمان آن شبیه پوسته رویین است.

۷- روزنه های کوچک که در پوسته زیرین دیده می شود و عمل آنها تعرق و بیرون دادن آب های زاید موجود در برگ است.

یکی از کارهای شگفت آور برگ، عمل تنفس است، یعنی آنها نیز مانند انسان و حیوان اکسیژن هوا را جذب کرده و گاز کربنیک را پس می دهند. این عمل را نباید با عمل کربن گیری اشتباه کرد. البته همان طور که حیوانات آبی از اکسیژن محلول در آب استفاده می کنند، نباتات آبی نیز اکسیژن لازم را از آب می گیرند.

شدت و ضعف تنفس گیاهان، مربوط به شدت و ضعف نور و حرارت هوای مجاور، مقدار رطوبت هوا و نوع گیاه است. این موضوع به وسیله تجربیات متعددی که از طرف دانشمندان فیزیولوژی گیاهی به عمل آمده به ثبوت رسیده است.

ساختمان گل ها:

ساختمان گل ها از ساختمان برگ ها دقیق تر و دارای نقاط حیرت انگیزتری است. گل ها معمولاً از چهار قسمت عمده که هر یک وظیفه مخصوصی دارد

تشکیل می شود:

۱ - کاسه گل، از برگ های سبزی تشکیل شده و وظیفه آن پوشانیدن سطح غنچه ها و پس از آن حفظ گلبرگ ها و جام گل است.

۲ - جام گل، یعنی همان برگ های اصلی گل که غالباً به رنگ های گوناگون، و تعداد و طرز قرار گرفتن آنها در گل ها مختلف می باشد. دقت و لطافت و رنگ آمیزی های عجیب و حیرت آوری که در طرح و ساختمان گلبرگ ها به کار رفته هر بیننده ای را بی اختیار وادار به تحسین می کند.

۳ - نافه گل، اگر در میان گل ها دقت کرده باشید میله ها و پرچم های ظریفی در وسط آن دیده می شود که آنها را نافه می نامند و تعداد آنها در گل ها مختلف است و در عین حال حساب مخصوصی دارد.

در بالای این میله ها برآمدگی کوچکی و زرد رنگی است که آن را «بساک» می گویند. در میان بساک، کیسه بسیار کوچکی است که چهار حفره دارد و در میان آنها دانه های گرده قرار گرفته است.

دانه های گرده، دانه های بسیار ریز میکروسکوپی هستند که در عمل شباهت تامی با نطفه حیوانات نر دارند. پس از برقراری عمل لقاح بین آن و قسمت های ماده، تخم گل درست می شود. دانه های گرده با آن کوچکی به نوبه خود دارای ساختمان تو بر تو و نازک کاری های شگفت آوری می باشند. در میان آنها مقدار زیادی مواد پرتوپلاسمی و مواد چربی، قندی، نشاسته ای و ازتی می باشد و در وسط آنها دو هسته که یکی کوچکتر و دیگری بزرگتر است وجود دارد، بزرگتر را هسته روینده و کوچکتر را هسته زاینده می نامند که وظیفه مهم این دو را به زودی خواهید دانست.

۴ - مادگی، همان قسمتی است که روی محور گل قرار گرفته و در ناحیه فوقانی آن برآمدگی مخصوصی به نام کلاله است و سطح آن را ماده لزوج و چسبناکی پوشانیده، کار این ماده چسبنده نگاهداری و جذب دانه های نر و کمک به رویاندن

آنهاست.

در پایین مادگی که متصل به قسمت تحتانی گل است ناحیه برجسته ای وجود دارد که آن را «تخمدان» می گویند و در میان آن تخمک های کوچکی یافت می شود که با دنباله مخصوصی به دیواره تخمدان اتصال دارند و به وسیله آن آب و مواد لازم را جذب می کنند. تخمک ها نیز به سهم خود، ساختمان قابل ملاحظه ای دارند.

عمل تخم گیری و زفاف:

پس از آن که کیسه های گرده «بساک» از هم پاره شد و گرده ها روی کلالة ماده قرار گرفتند فوراً شروع به نمو می کنند. در این جا باید متذکر شد که برای رسیدن دانه های گرده به کلالة ماده، وسایل مختلفی وجود دارد که از مشاهده آن تعجب عمیقی به مطالعه کنندگان جهان خلقت دست می دهد؛ از جمله این که حشرات گوناگونی این وظیفه حیاتی را بدون آن که توجه به کار خود داشته باشند انجام می دهند؛ یعنی در اثر رنگ و روی مطبوع و ماده قندی مخصوصی که در بن گل ها جای دارد به طرف آنها حرکت کرده و روی آنها نشسته و دانه های گرده را با پای پشم آلود خود از این نقطه به آن نقطه حمل می کنند؛ این عمل مخصوصاً در گل هایی که میله های نر و ماده آنها از هم جداست و روی دو پایه قرار دارد بسیار شایان اهمیت است.

همان طور که گفتیم وقتی دانه های گرده روی کلالة قرار گرفت شروع به رشد و نمو می کند، هسته بزرگتر که همان هسته روینده است همراه آن نمو کرده و به طرف تخمدان سرازیر می شود و در نزدیکی آن به کلی از بین می رود ولی هسته کوچکتر که زاینده است از میان این لوله باریک عبور کرده وارد تخمدان می شود و با تخمک ها ترکیب شده، عمل لقاح و زفاف در آن محیط مخفی و تاریک صورت

ص: ۳۸۱

می گیرد، نطفه گل بسته و تخم اصلی آن به وجود می آید.

اکنون شما را به داوری می طلبیم، آیا ساختمان این گل و برگ بلکه یک سلول ذره بینی آن به مراتب دقیق تر از یک قاب عکس یا یک ساعت دیواری که فوراً از دیدنش متوجه سازنده با عقل و شعور آن می شویم، نیست؟ آیا هیچ عاقلی می تواند این طبقات مختلف و وظایف عجیب هر یک را معلول تصادف بداند؟!

فرض کنید در عالم جز این شاخه کوچک، هیچ چیز نباشد یا هر چه هست به نظر ما نامرتب و غیر موزون بوده باشد، آیا تنها ساختمان شگرف این شاخه کوچک برای پی بردن به یک منبع شعور و قدرتی فوق العاده در ماورای جهان ماده کافی نیست؟!

اسرار عالم نباتات

اشاره

اسرار و عجایبی که در عالم نباتات نهفته است بیش از آن است که انسان بتواند در یک عمر طولانی آنها را مطالعه کند؛ امروزه دانشمندانی هستند که قسمت زیادی از عمر گران بهای خود را در یک قسمت از آن مصرف کرده و اطلاعات پر قیمت و قابل توجهی برای عالم بشریت به ارمغان آورده اند. برای نمونه به چند نکته دیگر اشاره می شود:

۱ - هنرنمایی ریشه ها،

اشاره

آب و سایر مواد لازمه که به توسط تارهای موئین که در ریشه درختان قرار دارد جذب می شوند و علی رغم نیروی جاذبه زمین که آنها را به سوی مرکز خود می کشد از ریشه ها و ساقه ها بالا رفته به ارتفاع سی و چهل متر می رسد. این موضوع مدّت هاست که افکار دانشمندان را به خود متوجه ساخته که در اثر چه عاملی این عمل انجام پیدا می کند؟

۲ - پیوند شاخه ها، نیز یکی از موضوعات اسرارآمیز عالم نباتات است؛ زیرا به وسیله آن می توان درختی بار آورد که با داشتن یک ریشه و یک ساقه و استفاده کردن

از یک نوع آب و غذا دو نوع میوهٔ مختلف که در آثار و خواص با هم متفاوتند داشته باشد، مثلاً می توان گیلاس را با آلبالو و سیب و گلابی و هلو و زرد آلو را هر کدام با دیگری پیوند زد.

این عمل ثابت می کند که دستگاه لایبراتوار عجیبی که در شاخه های کوچک درختان نهفته شده به خوبی می تواند مواد ساده جذب شده گیاهی را به هر صورت و شکلی بیرون آورد و از یک ماده ترکیبات شیمیایی گوناگون تهیه کند. این لایبراتوار راستی لایبراتوار عجیبی است!

۳ - تکمیل نواقص، نیز یکی دیگر از خواص گیاهان است. در بسیاری از درختان اگر شاخه ای را جدا کرده در زمین فرو ببرند چیزی نمی گذرد که نواقص خود را تکمیل کرده و به صورت یک درخت کامل با ریشه های قوی بیرون می آید.

این هم ناگفته نماند که ریشه های درختان با آن که چندان نیرومند به نظر نمی رسند دارای قدرت فوق العاده ای هستند که با هر گونه مانعی که بر سر راه آنها پیدا شود مبارزه می کنند، اگر بتوانند غائله را با ملایمت برطرف کرده و با کج کردن راه خود از کنار مانع عبور می کنند، ولی اگر کار به مبارزه کشید چنان شدت عمل به خرج می دهند که عمارت های محکم را ویران و سنگ های بزرگ را به فشار از جای بر می کنند و به راه خود ادامه می دهند.

۴ - گیاهان حساس، اگر تعجب نکنید شاخه های بعضی از گیاهان دارای حسیند و مانند حیوانات حرکات خارجی را احساس می نمایند به طوری که اگر دست را نزدیک آنها ببرند فوراً خود را جمع می کنند!

۵ - درختان گوشت خوار، شاخه های این درختان حکم دام صیادان را دارد که به کمک آنها شکارهای نسبتاً بزرگی را صید می کنند.

طریقهٔ صید کردن این درختان چنین است که: اگر انسان یا حیوانی نزدیک آنها شود دفعهٔ شاخه های نیرومند خود را بر او ریخته و او را محکم در میان خود نگاه

می دارند، در این موقع دیگر دست و پا کردن صید فایده ای ندارد و هر لحظه با فشار تازه ای مواجه می شود، بالأخره چیزی نمی گذرد که شیرۀ زندهٔ مخصوصی از آنها تراوش کرده و روی بدن موجود صید شده می ریزد و آن را حلّ و قابل جذب کرده آنگاه از آن تغذیه نموده آن را جزء بدن خویش می سازد!

۶- شاخه های پیچنده، نیز نمونه جالبی از فداکاری، حمایت و دستگیری از ضعفا را در عالم گیاهان نشان می دهد، به این ترتیب که پاره ای از گیاهانی که ساقۀ نازک آنها قدرت تحمّل سنگینی قامت طولانی و پر برگشان را ندارد به تنۀ درختان قوی تر چسبیده و به کمک آنها به صورت مار پیچ نمو می کنند، و بعضی دیگر در اثر نداشتن مادۀ کلروفیل و یا ناتوانی ریشه ها نسبت به احتیاجات آبی و غذایی آنها، به کمک نباتات دیگر ادامهٔ حیات می دهند، مانند «عشقه» که ساقۀ آن به درخت های قوی می پیچد و به وسیلۀ ریشه های مخصوصی که مانند خرطوم پشه ها به میان درخت فرو می برد، مواد غذایی را که در میان آوندها روان است مکیده و از آن استفاده می کند.

حالا وجدان بیدار را قاضی قرار دهید، آیا می توان این حقایق و عجایب را معلول تصادف و اتفاق دانست؟ آیا این مهندسی عجیب از یک منبع عقل و قدرت حکایت نمی کند؟! این است حقیقت الهام.

اعتراف جان گلن به شعور حاکم بر هستی

اشاره

این فضانورد معروف پس از بازگشت از سفر فضایی، مقاله ای نوشت که در سراسر آمریکا پخش شد، مقاله او بدین قرار است:

«من نمی توانم دیده بگشایم و از آهنگی که از سراسر طبیعت بلند است در شگفت نمانم!

کمترین نظره ای کافی است که به عیان دید در همهٔ کارها دستی در کار است.

ص: ۳۸۴

یکی از چیزهایی که موقع انتخاب من در دسته مسافران فضایی برای مطالعه به من داده شد رساله ای بود متضمّن اطلاعات فراوانی درباره فضا، در این رساله دو فصل راجع به وسعت جهان در من اثری فوق العاده داشت.

برای درک مطالب آن باید دانست که سال نوری چیست؛ سرعت نور در هر ثانیه ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر است یعنی نور هر ثانیه به اندازه هفت برابر محیط زمین را می پیماید. اکنون فرض می کنیم که جزیی از نور مدت یک سال به خط مستقیم طی مسافت کند؛ راهی را که او پیموده یک سال نوری گویند و این مسافت تقریباً ۹/۵ میلیون میلیون کیلومتر است ۹۵۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰.

حال ببینیم در این رساله راجع به وسعت عالم چه آمده با توجه به این که قطر کهکشان ما تقریباً ۱۰۰۰۰۰ سال نوری است و خورشید ستاره ناچیزی است که در فاصله ۳۰۰۰۰ سال نوری از مرکز این کهکشان به دور خود می گردد، پس دشوار خواهد بود که ابعاد عظیم ماورای دستگاه منظومه شمسی را به تصور آورد!

اشکال مسئله منحصر به فضای بین ستارگان کهکشان ما نیست، آن سوتر میلیونها کهکشان دیگر پراکنده اند که چنان می نماید با سرعتی گمان نکردنی از هم می گریزند. حدود عالمی که با تلسکوپ مشاهده شده از هر سو دست کم تا دو میلیون سال نوری گسترده است!

ساختمان اتم

این راجع به عظمت حیرت آور جهان ما، حال برگردیم به آنچه که درباره ساختمان اتم کوچکترین عنصر شناخته شده می دانیم.

اتم ها با دستگاه منظومه شمسی و همه جهان خویشاوندی نزدیکی دارند، به این معنی که آنها نیز مرکبند از الکترون ها که در پیرامون مرکزی بر طبق نقشه منظمی می گردند.

منظور من از بیان آنچه گفتم چیست؟ می‌خواهم نشان دهم که در تمام جهان آفرینش که ما را فرا گرفته نظم حکمفرماست. از جزء بی نهایت خرد اتم گرفته تا بزرگترین واحد نجومی که ما می‌توانیم تصوّر کنیم یعنی کهکشان‌ها که هزاران سال نوری از ما فاصله دارند، همه بر روی مدارهای مشخصی و بر طبق نقشه متشابهی در حرکتند.

آیا می‌توان گفت که همه اینها یک امر تصادفی باشد؟ آیا بر حسب اتفاق است که توده‌ای از مواد موج در فضا ناگهان و سر خود در این مدارها به سیر پرداخته‌اند؟

من که نمی‌توانم چنین باور کنم، ما در برابر نقشه مشخصی قرار داریم؛ این جهان عظیم اختران به من ثابت می‌کند که خدایی هست، نیرویی وجود دارد که این مجموع را به روی مدار نگاه می‌دارد.

اینک سرعت‌های طرح «مرکوری» را با بعضی از آنچه بدان اشاره شد بسنجیم، بسا باشد که به خود می‌بالیم در این باره پیروزی شایانی به دست آورده‌ایم؛ می‌توانیم مداری را به سرعت ساعتی ۲۹۰۰۰ کیلومتر بپیماییم، یعنی تقریباً ثانیه‌ای ۸ کیلومتر، البته این سرعت با میزان درک زمینی‌ها بس بزرگتر می‌نماید.

همچنان که ارتفاعی که بدان رسیده‌ایم - کمی بیش از ۱۶۰ کیلومتر - نیز در نظر ما عظیم جلوه می‌کند، اما نتیجه‌ای که با همه جدّ و جهد به دست آورده‌ایم در مقابل آنچه هم اکنون در فضا می‌گذرد چیست؟ چیزی است مسخره‌آمیز!

محال است که بتوان خدا را با مقیاس‌های علمی سنجید، محال است که ما بتوانیم با حواس خود به نیروهای روحانی دسترسی پیدا کنیم، اینها غیر قابل درکند ولی مگر نیروهای نامحسوس دیگری نیستند که وجودشان نزد ما محقق است؟

یک هواپیما ممکن است نیرومندترین موتورها را داشته باشد و از حیث ساختمان نیز کاملاً مجهز باشد ولی بدون نیرویی که نامحسوس است نخواهد توانست کار مهمی از پیش برد؛ برای این که هواپیما بتواند وظیفه خود را به طور

شایسته انجام دهد باید راهنمایی شود؛ راهنمای او کیست؟ جعبه قطب نما، اما نیرویی که این قطب نما را رهبری می کند از محیط درک حواس ما خارج است، محال است آن را دید، لمس کرد، چشید و به طور کلی حس کرد، با این همه می دانیم که آن نیرو موجود است چون آن را درک می کنیم.

در جایگاه هوانورد دستگاهی می بینیم که جهت را نشان می دهد و کاملاً باور داریم نیرویی که عقربه را حرکت می دهد به عمل خود ادامه خواهد داد؛ همه ما که پرواز می کنیم هزاران بار جان خود را در گرو عمل این دستگاہ گذاشته ایم، یقین داریم نشانه هایی که می نماید ما را به آن جا که می خواهیم برویم رهبری می کنند.

نیروهای روحانی و دینی نیز چنین اند، خود را بدان تسلیم کنیم تا از ضلالت برهیم و به صراط مستقیم و سر منزل سعادت هدایت شویم هر چند که حواس ما نتواند آن را دریابد ولی آثار آن را در زندگی خود مشاهده خواهیم کرد، پس چرا در حقیقت آن شک داشته باشیم؟!» (۱) آری، این است حقیقت الهام و آن واقعیتی که حضرت زین العابدین در جمله مورد شرح به آن اشاره فرموده است.

ایمان به حضرت حق آثار زیادی در حیات فردی و اجتماعی و خانوادگی و سیاسی و اقتصادی و حتی جسمی انسان دارد تا جایی که پژوهشگران پژوهش خود را در این زمینه با این جمله شروع کرده اند:

«ایمان به خداوند علاوه بر حفظ شخصیت آدمی، حافظ سلامت جسمی و روانی است.» (۲) این همه عنایت در راه شناختش محصول الهام است، الهامی که راهبر انسان به سوی حقایق و راهنمای آدمی به سوی انبیا و ائمه و علوم است و سلامت فکر و

ص: ۳۸۷

۱- (۱) - دانستی های جهان علم: ۸.

۲- (۲) - بررسی دین از راه دانش: ۷۳.

جان و جسم و جامعه و خانواده، معلول آثار همین الهام است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ « (۱)

ای اهل ایمان! آیا شما را به تجارتي راهنمایی کنم که شما را از عذابی دردناک نجات می دهد؟ * به خدا و پیامبرش ایمان آورید و با اموال و جان هایتان در راه خدا جهاد کنید؛ این [ایمان و جهاد] اگر [به منافع فراگیر و همیشگی آن] معرفت و آگاهی داشتید، برای شما [از هر چیزی] بهتر است.

مسلم است جسم آدمی همچون روحش در مقابل متاعب و مصایب روزگار به بیماری های مختلف گرفتار می شود و این بیماری ها چه به علت ورود میکرب مخصوص در بدن و چه تصادفات مختلف یا پیری و فرسودگی اعضا و جوارح باشد، زندگی را برای آدمی تلخ و ناگوار می گرداند.

ولی آنچه علم پزشکی و روانشناسی امروز به ما می آموزد این است که:

بیماری های «پسیکو سوماتیک» یعنی آنها که به علت نابسامانی و ناسازگاری های روانی ایجاد می شود روز به روز در دنیا رو به ازدیادند به قسمی که می توان گفت در ابتلای به بیماری های میکربی و عمومی نیز آن جا که شخص گرفتار ناراحتی های روحی و نابسامانی های آن نیست از نظر جسمی نیز سالم تر و شاداب تر است، به عکس آن جا که شخص گرفتار مشکلات و ناراحتی های روانی است هر چند هم در حفظ و رعایت بهداشت بدن بکوشد باز عوارض و ناراحتی های جسمی به تدریج در او پیدا می شود و رو به پیشرفت می رود تا آن جا که او را از پا در می آورد.

قرآن مجید در پانزده قرن قبل به خوبی این مطلب را بازگو کرده آن جا که راه

ص: ۳۸۸

اصلی حفظ سلامت روح و در نتیجه جسم را روی ایمان حقیقی بنا نهاده و دستور داده است که اگر کسی حقیقهٔ میل داشته باشد از عذاب بزرگ جسمانی و گرفتاری‌ها و نابسامانی‌های آن برکنار باشد و لااقل در دنیا از عذاب شدید رهایی یابد چه رسد به آخرت، بهتر است راه ایمان پیش گیرد.

ایمان به خدا را که سبب نجات دنیا و آخرت است آن قدر با اهمیت دانسته که فرموده: بهترین تجارت ممکن برای حفظ سلامت روح و جسم، ایمان به وجود مقدس حضرت حق و صاحب عالم و آدم است.

ملاحظه بفرمائید اگر کسی حقیقهٔ به خداوند و روز جزا ایمان داشته باشد و کارها را به او واگذارد و بداند که هر چه هست یا جهت امتحان یا محض رشد، یا به خاطر آبادی آخرت یا جریمهٔ گناه از طرف اوست، بد و خوبی برایش نمی‌ماند یعنی هر چه به وی می‌رسد آن را از جانب دوست دانسته و برای خود لازم می‌شمرد و با تمام وجود می‌گوید:

ندانم که خوش یا که ناخوش کدام است خوش آن است بر ما که او می‌پسندد

به خاطر آورید که بالای در منازل غالب پدران ما این آیه نوشته بود:

أَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿١﴾

من کارم را به خدا وامی‌گذارم؛ زیرا خدا به بندگان بیناست.

روی این اصل هنگام ورود و خروج آن را می‌دیدند و مضمون آن در ذهنشان نقش می‌بست و دیگری را در کار خود به هیچ وجه مؤثر نمی‌دانستند.

یعنی حقیقهٔ عقیده داشتند که کارهایشان را باید به خدا واگذارند و از او توفیق خواهند، لذا هر خوبی و رنجی را از طرف او به صلاح زندگی خود می‌دانستند،

ص: ۳۸۹

یعنی با سلاح ایمان و تقوا و مخصوصاً توسل، به جنگ طبیعت می رفتند و در نتیجه راضی بودند و به هیچ وجه گرفتار عقده های روانی نمی شدند.

درست عکس امروز که از صبح تا شام با خود نقشه می کشند و برنامه می ریزند و در اجرای آن دچار تردید و ناکامی می شوند و روحشان آزرده می گردد.

این همه ناراحتی های جسمی و بیماری های پسیکوسوماتیک مثل زخم های معده و اثنا عشر و کولیت های مزمن، فشار خون، اوره و قند و انفارکتوس های قلبی و... همه و همه به علت پیدایش عقده های مخصوص روانی در بدن آدمی است که از بی ایمانی به وجود آمده است، ورنه آن کس که در حقیقت خدا را می شناسد و به آن حضرت ایمان دارد و می داند رنج و راحت همه از جانب اوست، در مقابل شداید خم به ابرو نمی آورد و خود را نمی بازد، زیاد ضجه و ناله نمی کند و احساسات افراطی به خرج نمی دهد و به قول قرآن، حالش این است که آیه از او خواسته:

لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ ﴿١﴾

تا [با یقین به این که هر گزند و آسیبی و هر عطا و منعی فقط به اراده خداست و شما را در آن اختیاری نیست] بر آنچه از دست شما رفت، تأسف نخورید و بر آنچه به شما عطا کرده است، شادمان و دلخوش نشوید.

حقیقه چنین است، اگر انسان مضمون این آیه را به خوبی بداند و عمل کند آن وقت که در پشت میز ریاست است، زمانی که دستش از مال دنیا پر است، وقتی که در قلمه قدرت جوانی است فخر نمی فروشد و آزار نمی رساند و وقتی هم از همه آن مشاغل دستش برید آن قدر کج خلق و مضطرب نمی گردد که به فرسودگی روانی مبتلا شود.

ص: ۳۹۰

امروزه چون اغلب مردم در جستجوی پست و قدرت و میز و مقام و مال و منال بیشترند و میل دارند با به دست آوردن آنها بزرگی بفروشند و خود را بنمایانند، با به دست آوردنش خود را فراموش می کنند و مردم و دوستان را به هیچ می گیرند و همه را از خود می رنجانند و چون دستشان از آن همه ببرد و خالی شود به دریوزگی افتند و مضطرب و نالان شوند و گرفتاری های عجیبی از ناحیه عقده های روانی به آنان حمله ور گردد!

عده زیادی از بازنشستگان که به علت فرسودگی روانی به بدبینی و اضطراب گرفتار می شوند یا انفارکتوس قلبی و غم های توصیف ناشدنی به سراغشان می آید به همین دلیل است.

قرآن مجید یادآور می شود که غم و شادی دنیا در گذر است و آدم عاقل نه از روزگار تلخ و نامساعد نالان می شود و نه فراخی زندگی او را به فخر فروشی و مستی وا می دارد؛ مؤمن به خوبی تشخیص می دهد که آنچه به او می رسد درست مطابق با صلاح و سلامت جسمی و روانی اوست و باید آن را با روی خوش و جبین گشاده پذیرفت:

سوز دل، اشک روان، آه سحر، ناله شب این همه از نظر لطف شما می بینم

(حافظ شیرازی)

بنابراین اگر انسان الهامات الهیه را قدردانی کند هم عالم به پاره ای از واقعیت ها می گردد و هم سلامت جسمش تأمین می شود و هم از سلامت کامل روانی که مایه سلامت جسم است بهره مند می گردد، چنانکه قرآن مجید فرموده:

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ « (۱).

ص: ۳۹۱

[بازگشتگان به سوی خدا] کسانی [هستند] که ایمان آوردند و دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد، آگاه باشید! دل ها فقط به یاد خدا آرام می گیرد.

تیره روزی این نسل و ابتلای فراوان او به بیماری های عصبی و روانی در زندگی بوقلمون وارث ناشی از گرفتگی ها و نابسامانی های روانی است و همه به علت عدم دست آویز قابل توجه و مطمئن است.

آری، باید تمام سلول های وجود آدمی مترنم به مناجات و دعا باشد و آنی از اتصال داشتن به حضرت او و توسل به جنابش غفلت نورزد تا آرامش کامل بر تمام جوانب حیات حکمفرما باشد و به قول شیدای نیشابوری:

به نام کردگار هفت افلاک که پیدا کرد آدم از کفی خاک

خداوندی که ذاتش بی زوال است خرد در وصف ذاتش گنگ و لال است

زمین و آسمان از اوست پیدا نمود جسم و جان از اوست پیدا

مه و خورشید نور هستی اوست فلک بالا زمین در پستی اوست

ز وصفش جانها حیران بمانده خرد انگشت در دندان بمانده

ز کُنه ذات او کس را خبر نیست بجز دیدار او چیزی دگر نیست

(عطار نیشابوری)

۲ - الهام به شکرگزاری

چون به نعمت بنگریم و در شؤون و جوانب آن فکر کنیم به این معنی ملهم می شویم که باید از منعم نعمت در برابر نعمتش تشکر کرد.

این اصل مسلم حقیقی است که از طریق دیدن نعمت و فکر در آن که چگونه به وجود آمده و برای چه به وجود آمده و که آن را به وجود آورده و اکنون باید در کجا

مصرف کرد، به انسان الهام می شود:

فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا « (۱)

پس بزه کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد .

چون به جستجوی راه شکر کردن برخیزی و به دنبال آن الهام قلبی حرکت کنی به الهام دیگر که وحی است و مجموعه آن در قرآن مجید منعکس است می رسی و در آن جا وقتی به آیات شکر دقت کنی به این معنی واقف می شوی که شکر نعمت واجب و شکر علت ازدیاد نعمت و قرار و استقرار آن در کف؛ و حقیقت شکر خرج کردن نعمت در همان راهی است که منعم به آن راه راهنمایی کرده است.

فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ « (۲)

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا سپاس گزارید و کفران نعمت نکنید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ « (۳)

ای اهل ایمان! از انواع میوه ها و خوردنی های پاکیزه ای که روزی شما کرده ایم، بخورید و خدا را سپاس گزارید، اگر فقط او را می پرستید.

وَ رَزَقْنَاكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ « (۴)

و از [نعمت های] پاکیزه اش به شما روزی بخشید تا سپاس گذاری کنید.

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ « (۵)

و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید و

ص: ۳۹۳

۱- (۱) - شمس (۹۱) : ۸. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۵۲. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۱۷۲. [۳]

۴- (۴) - انفال (۸) : ۲۶. [۴]

۵- (۵) - نحل (۱۶) : ۷۸. [۵]

برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد تا سپاس گزاری کنید.

پس از اعلام این که شکر واجب است و پس از شمردن برخی از نعمت‌ها و این که شکرش بجا مصرف کردن آن است می‌فرماید نتیجه و منفعت این شکر عاید خود شماست و بهره دنیا و آخرت این عمل به شما برمی‌گردد:

وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿١﴾

و هر که ناسپاسی کند [به خدا زیان نمی‌زند؛ زیرا] خدا بی‌نیاز و ستوده است.

قرآن مجید شاکران را طایفه‌ای بسیار ممتاز دانسته و عده آنان را کم می‌داند و اجر شکر را سریع اعلام می‌نماید:

اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ﴿٢﴾

ای خاندان داود! به خاطر سپاس‌گزاری [به فرمان‌ها حق] عمل کنید؛ و از بندگانم اندکی سپاس‌گزارند.

وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ ﴿٣﴾

و هر که خواستار پاداش آخرت باشد، او را از آن می‌بخشیم؛ و یقیناً سپاس‌گزاران را پاداش خواهیم داد.

۳ - گشودن ابواب علم به سوی ربوبیت

اشاره

کلمه مبارکه «رب» به معنای مالک و مربی است. در تمام گردونه آفرینش، مالک حقیقی و ذاتی و مربی اصلاحگر به معنای واقعی کلمه جز ذات اقدس حضرت رب العزه وجود ندارد.

ص: ۳۹۴

۱- (۱) - لقمان (۳۱): ۱۲. [۱]

۲- (۲) - سبأ (۳۴): ۱۳. [۲]

۳- (۳) - آل عمران (۳): ۱۴۵. [۳]

لغت و کلمه «رب» در قرآن مجید و دعاها و مناجات‌ها و معارف الهیه بسیار زیاد آمده، اگر کسی جان و قلبش با مفهوم این اسم متحد شود نه طاغوت می‌شود نه طاغوت زده و نه گول فرهنگ‌های بیگانه از حقیقت را می‌خورد.

مربوب رب، آزادترین و آگاه‌ترین و پاک‌ترین و با کمال‌ترین و شریف‌ترین و با تربیت‌ترین انسان هاست.

درک مفهوم ربوبیت، عجیب در آزادی انسان از بند شیاطین داخلی و خارجی و هواها و هوس‌ها و غرایز و امیال سرکش مؤثر است.

فهم معنای ربوبیت آن‌چنان در تربیت انسان برابر با فرهنگ حضرت رب العزه دارای اثر است که از انسان منبع جود و کرامت، تقوا و شرافت، معرفت و اصالت، وجدان و ولایت، فضیلت و سیادت و به قول قرآن مجید شجره طیبه به بار می‌آورد!

مراحل تربیت نفس

اقبال پاکستانی بر اساس قرآن مجید، متصل به ربوبیت حق را با تربیت‌ترین انسان تاریخ می‌داند و می‌گوید: این تربیت را که تربیت خود در سایه ربوبیت حق است سه مرحله است:

۱ - اطاعت ۲ - ضبط نفس ۳ - نیابت الهی.

اطاعت از حق در تمام اوامر و نواهی و اطاعت از انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام؛ ضبط و حفظ این اطاعت از دستبرد شیاطین و حوادث و نوائب و مصایب و نیز ضبط نفس از گناه و معصیت؛ و در نتیجه به مقام خلافت الهی رسیدن.

اینک گفتار علامه اقبال پاکستانی:

اطاعت

خدمت و محنت شعار اشترست صبر و استقلال کار اشتر است

ص: ۳۹۵

گام او در راه کم غوغاستی کاروان را زورق صحراستی

نقش پایش قسمت هر بیشه ای کم خور و کم خواب و محنت پیشه ای

مست زیر بار محمل می رود پای کوبان سوی منزل می رود

تو هم از بار فرائض سرمتاب برخورداری از عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَاءِ

در اطاعت کوش ای غفلت شعار می شود از جبر پیدا اختیار

(اقبال پاکستانی)

ضبط نفس

نفس تو مثل شتر خود پرور است خود پرست و خودسوار و خودسر است

مرد شو، آور زمام او به کف تا شوی گوهر اگر باشی خزف (۱)

هر که بر خود نیست فرمانش روان می شود فرمان پذیر از دیگران

طرح تعمیر تو از گل ریختند با محبت خوف را آمیختند

خوف دنیا خوف عقبی خوف جان خوف آلام زمین و آسمان

حب مال و دولت و حب وطن حب خویش و اقربا و حب زن

(اقبال پاکستانی)

نیابت الهی

گر شتربانی جهانبانی کنی زیب سر تاج سلیمانی کنی

تا جهان باشد جهان آرا شوی تاجدار ملک لا یبلی شوی

نایب حق در جهان بودن خوش است بر عناصر حکمران بودن خوش است

صد جهان مثل جهان جزء و کل روید از کشت خیال او چو گل

۱- (۱) - خزف: سفال، هر چیز گلی که در آتش پزند.

پخته سازد فطرت هر خام را از حرم بیرون کند اصنام را

نغمه ز تار دل مضراب او بهر حق بیداری او خواب او

(اقبال پاکستانی)

نبوت و امامت، راه رسیدن به ربوبیت

آن دری که خداوند بزرگ برای شناخته شدن مقام ربوبیتش به روی ما باز کرد در نبوت و امامت است.

امام علی علیه السلام در خطبه اول «نهج البلاغه» می فرماید:

وَاصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وُلْدِهِ أَنْبِيَاءَ، أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ، وَعَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ. (۱)

خداوند سبحان پیامبرانی از فرزندان آدم برگزید که در برنامه وحی و امانتداری در ابلاغ رسالت از آنان پیمان گرفت.

پیمان ابلاغ رسالت بزرگترین پیمانی است که ممکن است تصور شود، پیمانی است که خداوند از پیامبران برای پذیرش وحی و ابلاغ حقایق وحی شده به انسان ها می گیرد.

بدیهی است که وحی بایستی بر دلی وارد شود که از هر گونه خس و خاشاک و هوا و هوس و خودخواهی ها پاک و منزّه باشد و اندک آلودگی درونی مجرای آب حیات وحی را تیره می سازد.

مسلم است که پیامبران در رسانیدن حقایق وحی شده به مردم بایستی به همه گونه گذشت و فداکاری تن دهند.

در حقیقت وضع حیاتی یک پیامبر چنین است که زندگی خود را بر مبنای

ص: ۳۹۷

رسالت تلقی کند. او در عین حال که یکی از انسان هاست و دارای زندگی طبیعی است، واسطه کاملاً امین برای ابلاغ رسالت از طرف خداست.

شاید بتوان گفت که: سخت ترین فداکاری را که بایستی در پیمان با خدا پذیرد، دخالت ندادن خود در امر رسالت است.

امام علی علیه السلام به دنباله فرمایش خود می فرماید:

خداوند رسولانی را در میان امم برانگیخت و پیامبرانش را پیایی به سوی آنان فرستاد، تا مردم را به ادای پیمان فطری ای که با آفریدگارشان بسته بودند وا دارند و نعمت فراموش شده او را به یادشان بیاورند و با تبلیغ دلائل روشن وظیفه رسالت را بجای آورند و نیروی مخفی عقول مردم را برانگیزانند و بارور سازند، آیات با عظمت الهی را که در هندسه کلی هستی نقش بسته است به آنان بنمایانند: آسمان های برافراشته بالای سرشان و گهواره گسترده زمین زیر پایشان و معیشت هایی که حیاتشان را تأمین نماید. (۱)

اهداف رسالت

هدف و مواد رسالت در قرآن اینچنین بیان شده:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ

ص: ۳۹۸

همان کسانی که از این رسول و پیامبر «ناخوانده درس» که او را نزد خود [با همه نشانه‌ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند، پیروی می‌کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می‌دهد و از اعمال زشت باز می‌دارد و پاکیزه‌ها را بر آنان حلال می‌نماید و ناپاک‌ها را بر آنان حرام می‌کند و بارهای تکالیف سنگین و زنجیره‌ها [بی‌جهل، بی‌خبری و بدعت را] که بر دوش عقل و جان آنان است برمی‌دارد؛ پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را [در برابر دشمنان] حمایت کردند و یاریش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، فقط آنان رستگارانند.

۱- قیام انسان‌ها به عدالت.

۲- نشان دادن آیات الهی.

۳- تعلیم کتاب که واقعیت‌های هستی و حیات انسانی را در بر دارد.

۴- تعلیم حکمت که دانستن‌ها را در راه شدن‌های تکاملی تصفیه می‌نماید.

۵- امر به نیکی‌ها و نهی از پلیدی‌ها.

۶- برداشتن بارها و زنجیرهای سنگینی که از عوامل گوناگون، انسان‌ها را در خود می‌فشارند.

۷- روشنایی در حیات که آرمان‌اعلای حیات انسان‌ها را معرفی و قابل وصول می‌سازد.

و در کلمات پیشوای پرهیزکاران این چنین بیان شده:

ص: ۳۹۹

۱ - آنان را به وفا، به تعهد فطری ای که خداوند به آنان عنایت کرده است تحریک نمایند.

۲ - نعمت های فراموش شده خداوندی را به یادشان بیندازند.

۳ - با ابلاغ رسالت ها، دلیل و حجت را بر آنان تمام کند.

۴ - گنجینه های نهانی عقول آنان را بکاوند و بارور سازند.

۵ - آیات هندسه کلی هستی را از آسمان های برافراشته در بالای سرشان و گهواره گسترده زیر پایشان، اشکال گوناگون معیشت را که حیات آنان را تأمین می نماید آشکار سازند.

۶ - آیات الهی را در پدیده مرگ که فروغ حیاتشان را خاموش می کند و آنان را به آخرت می سپارد و در خستگی ها و مشقت ها که پیر و فرسوده شان می سازد و در رویدادهای پیاپی که به سراغ آنان می آیند، نشان بدهند.

۷ - رفتار معتدل، قوانین عامل رشد و کمال، سخن جدا کننده حق و باطل و حکم عادلانه را به آنان تعلیم دهند.

این است مواد و هدف رسالت های الهی در روی زمین که قرآن با صراحت و قاطعانه بیان می کند و سخنان امیر المؤمنین در «نهج البلاغه» و همه شئون زندگی او، همان مواد و هدف را توضیح و تطبیق می نماید.

یک تتبع کافی در سرگذشت انسان ها اثبات می کند که هر گروه رسالت سودمند و سازنده جز مصداق ها و شاخه های همین مواد و هدف ها نبوده است.

هدف اعلای زندگی فردی و اجتماعی که گمشده حیات امروزی بشریت است بدون رسالت هایی که مواد و هدف های مزبور را توضیح و تطبیق به زندگی نماید چیزی است که هرگز برای انسان ها چهره واقعی خود را نخواهد نمود. [\(۱\)](#)

مدینه علم در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر درباره در امامت و ولایت که از جانب خداوند گشوده شده تا از آن در،

ص: ۴۰۰

تمام انسان ها به حقایق مربوط به ربوبیت و قوانین شرع برسند، فرمود:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَعَلِيًّا مِنْ شَجَرِهِ أَنَا أَصِيلُهَا، وَعَلِيٌّ فَرْعُهَا، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثَمَرَتُهَا، وَالشَّيْعَةُ وَرَقُّهَا، فَهَلْ يَخْرُجُ مِنَ الطَّيِّبِ إِلَّا الطَّيِّبُ؟ وَأَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا.

وَفِي لَفْظِ حَدِيثِهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتَ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا.

وَفِي لَفْظٍ: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَأَنْتَ بَابُهَا، كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ بِغَيْرِ الْبَابِ. قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا.»

(۱)

احادیث بالا را علامه امینی صاحب «الغدیر» از ۱۴۳ نفر از بزرگترین دانشمندان اهل سنت نقل می کند و از بیست و یک نفر بر صحت و سلامت سند حدیث، شاهد می آورد که پیامبر فرمود:

من و علی از یک درختم، من ریشه ام و علی تنه و حسن و حسین میوه آن و شیعه برگش؛ آیا از پاک غیر از پاک می آید؟!

من شهر علم و علی در آن شهر است؛ هر کس قصد شهر دارد از در آن وارد گردد.

الفاظ دیگری از حدیث چنین آمده:

۱ - أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْبَيْتَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ. (۲)

من شهر علم و علی در آن است. هر کس می خواهد وارد این خانه شود پس از این در وارد شود.

ص: ۴۰۱

۱- (۱) - الغدیر: ۷۹/۶؛ [۱] الکافی: ۲۳۹/۲، باب المؤمن وعلاماته، ذیل حدیث ۲۷؛ [۲] وسائل الشیعه: ۲۹/۲۷، باب ۱۴، حدیث

۳۳۶۱۷. [۳]

۲- (۲) - تاریخ بغداد: ۱۸۱/۳؛ [۴] شرح احقاق الحق: ۲۳۵/۴.

۲ - أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ. (۱)

من شهر علم و علی در آن است، هر کس علم را می خواهد، پس از این در وارد شود.

۳ - أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا. (۲)

من سرای حکمت و علی در آن است.

۴ - أَنَا دَارُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا. (۳)

من سرای علم و علی در آن است.

۵ - أَنَا مِيزَانُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ كَفْتَاهُ. (۴)

من ترازوی علم و علی دو کفه ترازو است.

۶ - أَنَا مِيزَانُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ لِسَانُهُ. (۵)

من ترازوی حکمت و علی زبان حکمت است.

۷ - أَنَا الْمَدِينَةُ وَأَنْتَ الْبَابُ، وَلَا يُؤْتَى الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ بَابِهَا. (۶)

من شهرم و تو [علی] در شهر، کسی به شهر وارد نمی شود مگر از راه در شهر.

۸ - إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ.. فَهُوَ أَخِي وَوَصِيِّ وَخَلِيفَتِي عَلِيٌّ أُمَّتِي. (۷)

علی از من است و من از علی... و او برادر و وصی و جانشین من بر ائمت

ص: ۴۰۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۸۹/۳۸، باب ۶۳، ذیل حدیث ۱؛ [۱] المناقب، ابن شهر آشوب: ۳۴/۲؛ [۲] كشف الغمه: ۱۱۳/۱. [۳]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۰۷/۴۰، باب ۹۴، ذیل حدیث ۱۴؛ [۴] كشف الغمه: ۱۱۳/۱؛ [۵] العمده: ۲۹۵، حدیث ۴۸۹.

۳- (۳) - شواهد التنزیل: ۱۰۶/۱، حدیث ۱۲۱؛ [۶] ینابیع الموده: ۱۷۰/۲، حدیث ۴۸۲. [۷]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۱۴۴/۲۳، باب ۷، حدیث ۹۹؛ [۸] جامع الأخبار: ۱۸۰؛ [۹] الفضائل: ۱۵۵. [۱۰]

۵- (۵) - الغدير: ۸۰/۶، حدیث ۴؛ شرح احقاق الحق: ۴۶/۶؛ نفحات الأزهار: ۲۳۸/۱۰، حدیث ۹۴. [۱۱]

۶- (۶) - شواهد التنزیل: ۳۶۳/۲، حدیث ۱۰۰۹؛ [۱۲] بحار الأنوار: ۳۴۷/۳۶، باب ۴۱، حدیث ۲۱۶. [۱۳]

۷- (۷) - بحار الأنوار: ۴/۴۰، باب ۹۱، حدیث ۶؛ [۱۴] الأملی، شیخ صدوق: ۳۶، حدیث ۱۰؛ [۱۵] روضه الواعظین: ۱۰۱/۱.

می باشد.

۹ - عَلِيُّ بَابُ عِلْمِي وَ مُبَيِّنٌ لَأُمَّتِي مَا أَرْسَلْتُ بِهِ مِنْ بَعْدِي. (۱)

علی دروازه علم من و بیان کننده احکام ارسالی از طرف خدا برای امت، بعد از من است.

۱۰ - أَنْتَ بَابُ عِلْمِي. (۲)

تو [یا علی] دروازه علم من هستی.

نزد ملت اسلام مسلم است که علم پیامبر به وجود مقدس حضرت مولی الموحیدین منتقل شد و علم امیر المؤمنین به یازده فرزندش از حضرت امام حسن تا مهدی علیهم السلام رسید. و امت برای یافتن رب و شؤنش چاره ای جز مراجعه به ائمه طاهرين عليهم السلام ندارند، معارفی که یک نمونه اش «نهج البلاغه» و نمونه دیگرش «صحیفه سجادیه» و نمونه های دیگرش کتب حدیثی شیعه می باشد.

۴ - دلالت بر اخلاص در توحید

اشاره

حمد خداوندی را که با آیات قرآن و معارفی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام رسیده ما را به اخلاص در عبادت و ایمان توجّه داد.

اخلاص در قرآن

« فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ * أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ » (۳)

پس خدا را در حالی که اعتقاد و ایمان را برای او [از هرگونه شرکی] خالص می کنی، بپرست. * آگاه باشید! که دین خالص ویژه خداست.

ص: ۴۰۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۱۳/۲۷، باب ۴، ذیل حدیث ۸۷؛ [۱] کنز الفوائد: ۶۷/۲. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۴۸/۳۸، باب ۶۵، ذیل حدیث ۴۲؛ [۳] کشف الغمه: ۲۸۷/۱؛ [۴] کشف الیقین: ۱۰۹. [۵]

۳- (۳) - زمر (۳۹): ۲ - ۳. [۶]

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا « (۱)

مگر کسانی که [از گناه بزرگ نفاق] توبه کردند و [مفساد خود را] اصلاح نمودند و به خدا تمسک جستند، و عبادتشان را برای خدا خالص ساختند؛ پس آنان در زمره مؤمنان اند، و خدا به مؤمنان پاداشی بزرگ خواهد داد.

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ « (۲)

بگو: من مأمورم که خدا را در حالی که ایمان و عبادت را برای او [از هر گونه شرکی] خالص می کنم، پرستم.

قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي « (۳)

بگو: فقط خدا را در حالی که ایمان و عبادتم را برای او [از هر گونه شرکی] خالص می کنم، می پرستم.

وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ « (۴)

و اعمال ما مربوط به خود ما و اعمال شما مربوط به خود شماست و ما [در ایمان، اعتقاد، طاعت و عبادت] برای او اخلاص می ورزیم.

فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ « (۵)

پس خدا را در حالی که ایمان و عبادت را [از هر گونه شرکی] برای او خالص می کنید، پرستید گرچه کافران [از روش شما] ناخشنود باشند.

هُوَ الْحَيُّ لِإِلَهِ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

ص: ۴۰۴

۱- (۱) - نساء (۴): ۱۴۶. [۱]

۲- (۲) - زمر (۳۹): ۱۱. [۲]

۳- (۳) - زمر (۳۹): ۱۴. [۳]

۴- (۴) - بقره (۲): ۱۳۹. [۴]

۵- (۵) - غافر (۴۰): ۱۴. [۵]

اوست زنده [بی زوال]، هیچ معبودی جز او نیست، پس او را در حالی که ایمان و عبادت را برای او [از هر گونه شرکی] خالص می کنید، بپرستید. همه ستایش ها ویژه خدا پروردگار جهانیان است.

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ « (۲)

در حالی که فرمان نیافته بودند جز آن که خدا را بپرستند و ایمان و عبادت را برای او از هر گونه شرکی خالص کنند و حق گرا باشند و نماز را برپا دارند و زکات پردازند؛ و این است آیین استوار و ثابت.

اخلاص در روایات

فِي مَوَاعِظِ النَّبِيِّ لِابْنِ مَسْعُودٍ: يَا ابْنَ مَسْعُودٍ إِذَا عَمِلْتَ عَمَلًا فَأَعْمَلْ لِلَّهِ خَالِصًا لِأَنَّهُ لَا يَقْبَلُ مِنْ عِبَادِهِ إِلَّا مَا كَانَ خَالِصًا. (۳)

در مواعظ رسول خدا به ابن مسعود است: ای پسر مسعود! هرگاه کاری انجام دهی برای خدا و محض خدا خالص انجام بده؛ زیرا عملی جز عمل خالص قبول درگاه او نیست.

امام علی علیه السلام فرمود:

ص: ۴۰۵

۱- (۱) - غافر (۴۰) : ۶۵ [۱]

۲- (۲) - بینه (۹۸) : ۵ [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۰۵/۷۴، باب ۵؛ [۳] مستدرک سفینه البحار: ۱۴۶/۳.

طُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ عَمَلَهُ وَ عِلْمَهُ وَ حُبَّهُ وَ بُغْضَهُ وَ أَخَذَهُ وَ تَزَكَّهُ وَ كَلَامَهُ وَ صَمْتَهُ وَ فِعْلَهُ وَ قَوْلَهُ. (۱)

خوشا به حال کسی که عمل و دانش و دوستی و دشمنی و گرفتن و رها کردن و سخن و سکوت و فعل و قولش را برای خدا خالص کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَحِيمٌ يَشْكُرُ الْقَلِيلَ، إِنَّ الْعَبْدَ لِيَصِلَى الرَّكَعَتَيْنِ يُرِيدُ بِهَا وَجَهَ اللَّهِ فَيُدْخِلُهُ اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ. (۲)

پروردگار شما مهربان است، عمل کم را تقدیر می کند، هر آینه عبد دو رکعت نماز محض خدا بجا می آورد، خداوند به سبب آن نماز او را وارد بهشت می کند.

امام رضا علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:

مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ. (۳)

عبدی که چهل روز برای خدا خالص شود، چشمه های حکمت از قلبش به زبانش جاری می شود.

امام عسگری علیه السلام می فرماید:

اگر تمام دنیا را لقمه ای کنم و در دهان بنده ای خالص بگذارم گوئی در حق او تقصیر کرده ام، و اگر کافر را از آن منع کنم تا از گرسنگی و تشنگی به مرگ برسد سپس شربتی از آب به او بنوشانم انگار به اسراف در نعمت حق برخاسته ام.

ص: ۴۰۶

۱- (۱) بحار الأنوار: ۲۴۴/۶۷، باب ۵۴، حدیث ۱۶؛ [۱] المحاسن: ۲۵۳/۱، باب ۳۰، حدیث ۲۷۶. [۲]

۲- (۲) بحار الأنوار: ۲۴۲/۶۷، باب ۵۴، حدیث ۱۰؛ [۳] عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۶۹/۲، باب ۳۱، حدیث ۳۲۱.

۳- (۳) بحار الأنوار: ۲۴۵/۶۷، باب ۵۴، ذیل حدیث ۱۹؛ [۴] مستدرک الوسائل: ۲۵۳/۱۶، باب ۲۷، حدیث ۱۹۷۷۴.

این فقیر مسکین و عبد مستکین به پیشگاه حضرت دوست عرضه داشته:

یا رب تو علاج درد مایی بر درد درون ما شفایی
ما خسته دل و فسرده حالیم از بار گنه شکسته بالیم
غرقیم همه به بحر عصیان هستیم گدای لطف و احسان
با این که ز کبر خود نمائیم در اصل فنای در فناسیم
هستی و خودیتی نداریم از خویش متیتی نداریم
بر در گه تو ذلیل و خواریم سرمایه بجز گنه نداریم
ای غوث و غیاث بی پناهان بخشنده جمله گناهان
یا رب تو بین اسیر نفسیم عمری است همه هوا پرستیم
از باده کبر جمله مستیم آلوده هر گناه و پستیم
شد تیره ز معصیت دل ما شد نار جحیم حاصل ما
بگشای دری ز توبه ای یار ما را تو ز معصیت نگهدار
ما گر چه به عهد بی وفائیم لکن به در تو ما گداییم
بر سائل خود عنایتی کن از غمزدگان حمایتی کن
ای مایه آبروی مسکین ثابت قدم نمای در دین
(مؤلف)

۵ - دور داشتن انسان از الحاد و شرک

اشاره

دور بودن از شرک در هر کیفیت و شکلش اعم از دنیا پرستی، مقام پرستی، شهوت پرستی، هوا پرستی، طاغوت پرستی، شیطان پرستی، محض عنایت و لطف حق به بندگان است.

چون ایمان خالص و عمل صالح بر شئون حیات حاکم گردد بساط شرک از سرزمین هستی انسان، جمع می شود.

ص: ۴۰۷

شرک به فرموده قرآن در سوره لقمان (۱)، ظلم عظیم است و هر کس تا وقت مرگ آلوده به آن باشد از رحمت خدا محروم خواهد بود و در آن زمان توبه اش پذیرفته نخواهد شد.

شرک ورزی به فرموده قرآن، باعث از بین رفتن تمام اعمال نیک انسان در دوره عمر اوست:

وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ « (۲)

و اگر [آنان با همه عظمت و مقامی که داشتند برای خدا] شریک قرار داده بودند، یقیناً آنچه عمل شایسته انجام می دادند، تباه و بی اثر می شد.

وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ « (۳)

ولی خدا ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل هایتان بیاراست و کفر و بدکاری و نافرمانی را ناخوشایند شما ساخت، اینان [که دارای این ویژگی ها هستند] هدایت یافته اند.

]

تحبیب ایمان

[

«کسی یا چیزی را دوست داشتن در اثر پی بردن به زیبایی ها یا سودمندی های آن پیدا می شود. ایجاد دوستی در دل کسی کردن به وسیله توجه دادن به خوبی و زیبایی و سودمندی خواهد بود.

ایزد پاک، ایمان را به وسیله ذکر خوبی ها و ثواب ها و فضیلت های آن خواسته که

ص: ۴۰۸

۱- (۱) - لقمان (۳۱) : ۱۳؛ و [یاد کن] هنگامی که لقمان به پسرش در حالی که او را موعظه می کرد، گفت: پسرکم! به خدا شرک نوز، بی تردید شرک ستمی بزرگ است.

۲- (۲) - انعام (۶) : ۸۸. [۱]

۳- (۳) - حجرات (۴۹) : ۷. [۲]

محبوب مسلمانان کند و بندگان عزیز خود را از این فیض بزرگ برخوردار سازد. از جمله مبارکه:

وَزَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ « (۱)

و آن را در دل هایتان بیاراست.

استفاده می شود که مقرر ایمان، قلب است و ایمان از صفات جوانح است.

صفات قلبی، علل برای صدور افعال خارجی و صفات جوارحی است. در جمله:

وَكُفْرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ « (۲)

و کفر و بدکاری و نافرمانی را ناخوشایند شما ساخت.

کفر و فسوق و عصیان را در مقابل ایمان قرار داده است. یکی از طرق تعریف، دانستن مقابل های معرف است و از این تقابل می توان راهی به حقیقت ایمان، پیدا کرد.

کفر انکار خدا و رسول است، پس ایمان اعتقاد به خدا و رسول است. فسوق پرده دری است، پس ایمان صفتی است قلبی و اعتقادی که مردم با ایمان را از پرده دری و هتک نوامیس متنفر ساخته و جلوگیری می کند. عصیان گناه و نافرمانی است، پس ایمان عقیده ای است که نمی گذارد از مردم باایمان تمرد و نافرمانی حق صادر شود؛ زیرا از آن بیزار و متنفرند.

با این بیان تاحدی می توان به اندازه لطف حق که ایمان را محبوب مسلمانان قرار داده پی برد؛ زیرا ایمان راه نجات از پلیدی ها و زشتی ها و راه دخول در سعادت و خوشبختی هاست.

ص: ۴۰۹

۱- (۱) - حجرات (۴۹) : ۷. [۱]

۲- (۲) - حجرات (۴۹) : ۷. [۲]

ناخوشایندی کفر و فسوق و عصیان

بیزاری از کسی یا چیزی در اثر آگاه شدن بر زیان ها و زشتی ها و بدی های آن پیدا می شود، بیزار کردن کسی را از چیزی به وسیله روشن کردن زیان ها و زشتی ها و بدی های آن است. قرآن در جمله:

وَكَرِهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ « (۱)

و کفر و بدکاری و نافرمانی را ناخوشایند شما ساخت.

می گوید: خدا شما را از کفر و پرده دری و نافرمانی بیزار کرده است. بیزار کردن خدا مسلمانان را از کفر و فسوق و عصیان به وسیله نمایاندن زیان ها و شومی ها و زشتی های آنان است.

معنای کفر و عصیان و فسوق

کفر، انکار خدا و نعمت های اوست و صفتی است باطنی و از افعال قلبی، این صفت قلبی ریشه کارهای زشت و ناپسند می باشد.

عصیان، اعم از فسوق است؛ زیرا فسوق اختصاص دارد به کسی که مطیع بوده سپس از اطاعت دست برداشته و پرده دری کرده، ولی عصیان اعم است و عاصی شامل کسی که از آغاز نافرمان بوده و هیچ گونه تلبسی به اطاعت پیدا نکرده می شود.

هر یک از کفر و فسوق و عصیان، با ایمان ضدیت دارند؛ زیرا ایمان، اعتقادی است در قلب که موجب عمل در رفتار و گفتار باشد، پس کفر با ایمان دشمن است، فسوق با ایمان ضدیت دارد، عصیان با ایمان سازگار نیست، هر یک از این سه

ص: ۴۱۰

می کوشند ریشهٔ ایمان را قطع کنند.» (۱) همان طور که در آیهٔ شریفه ملاحظه کردید واقعیت ها را خداوند، محبوب قلب انسان فرموده و قلب را از پستی ها، متنفر نموده است.

بدتر از کفر و فسق و عصیان شرک است. قرآن و روایات به طور مفصل به زشتی ها و زیان ها و ضررها و ضربه های شرک اشاره کرده اند و از این طریق آن را منفور قلوب صافیه قرار داده اند و این همان معنایی است که از جملهٔ دعا استفاده می شود.

شرک، بنابر آیات قرآن اعم از شرک در قول و صفت و عمل و نیت و عبادت است، در هر صورت چیزی را در جنب خدا قراردادن و از آن پیروی کردن شرک است و آن گناه بسیار بزرگ و در صورت ماندنش در قلب غیر قابل آمرزش است.

در زمینهٔ تفسیر شرک به کتب گران بهای تفسیری و روایی به خصوص باب ایمان و کفر «بحار الأنوار» مراجعه نمایید.

بت پرستان مکه، آفتاب پرست ها، پول پرست ها، کمک دهندگان به سقیفه و باند ننگین اموی و عباسی و فرمانبران از طواغیت، در همهٔ دوره ها از مصادیق بارز مشرکان هستند، دولت ها و مأموران آنها که در راه خدمت به استعمارند و از منافع ملت های خود چشم پوشیده، نوکری اجانب را می نمایند مشرکانند و گناهانشان از اعظم گناهان و معاصی است.

ص: ۴۱۱

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتاهای خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

